توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتاب تاریخ

سال سوم دبیرستانها

بها در تمام کشور ۲۳ ریال

۱۳۲۳

بنگاه علمی

With the Compliments

of

The Cultural Counsellor

of

The Iranian Embassy

New Delhi.

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتاب تاریخ

سال سوم دبیرستانها

۱۳۲۳

چاپخانه فردوسی

فصل اول

امیر تیمور گورکان

زمانیکه دولت ایلخانیان در ایران با مرگ سلطان ابو سعید رو بانحطاط نهاده بود تیمور در شهر کس از شهرهای ترکستان تولد یافت (شعبان ۷۳۶)
تیمور (دراصل تمور و یا دمور که بمعنی آهن است) پسر تراغای بچهار پشت از قراچارنویان از خوانین ایل برلاس بود .

اسم امیر تیمور در ردیف کشور گشایان تورانی مانند آتیلا و چنگیز در تاریخ ثبت است : دولت آتیلا در اروپا با جود او بگور رفت . دولت چنگیز نزدیك دویست سال پس از او در چین وماوراء النهر وایران باقی بود . دولت امیر تیمور در ایران و ماوراء النهر درخشان و طولانی نبود اما در هندوستان متجاوز از سیصد سال با قدرت پایدار ماند . آتیلا و چنگیز هر دو خود را مأمور فتح دنیا میدانستند اما تیمور هیچوقت این فکر بیهوده را در سر جای نداد و از تملق بغرور نیفتاد .

تیمور کم تبسم میکرد و همیشه موقر و با فکر و صلابت بنظر می‌آمد بواسطهٔ زخمی که در سیستان بپایش رسید قدری میلنگید و باینجهت او را تیمور لنك گفته اند . تیمور با قد بلند و روی گشاده دشمن عیش و طرب بود . هیچ عزیمتی را فسخ نمیکرد و ناسخ حکمی را نمیداد . بر گذشته تأسف نمیخورد و از آینده امیدواری اظهار نمیکرد . میل وافری ببازی شطرنج داشت و بتاریخ جنگ و سرداران بزرگ مایل بود

سواد کافی نداشت اما حافظه‌اش قوی بود. از **یاسای چنگیز** تمجید میکرد و خود فصولی چند در نظم امور سپاهی و عمال و ادارهٔ دولت و جمع و خرج خزانه کشور بآن افزوده توزوك تیموری نامید. ازقراریکه نوشته‌اند قبائل ترك و تاتار نسبت باو خلوص نیت داشته اند.

آغاز کشور گشائی امیر تیمور

تیمور بیست و هفت سال داشت که بکمك امیر حسین برادر زن خود بماوراء النهر رفت اما سه سال ازاین مقدمه نگذشته بود که سر ازاطاعت او بیرون آورد و براو شمشیر کشید. پس از چند محاربه اشخاصی که باتیمور همعهد بودند امیر حسین را کشتند. تیمور خواهر امیر حسین را که الجای ترکان آغا نام داشت بزنی گرفته و بهمین سبب لقب **گورکان** یعنی داماد یافته بود.

پس تیمور بجای امیر حسین بحکمرانی نشست (رمضان ۷۷۱ هجری) و شهر بلخ را ویران کرد و سمرقند را پایتخت خود قرار داد. در آنجا خوانین تاتار بسلطنت او اتفاق کردند و ازآن تاریخ تا سی و شش سال که بکشور گشائی مشغول بود نه مرتبه به سمرقند برگشت و تاج بیست و هفت کشور را بر سر گذاشت. از انجمله دولت جغتائی که ازآن امیر حسین بود و ترکستان شرقی و دولت خوارزم و دولت خنواده جوجی در دشت قپچاق و حکومت امراء خراسان (**آل کرت** و سلسله **سربداران**) و **آل مظفر** در عراق عجم و فارس و کرمان و امراء ایلکانی در عراق عرب و آذربایجان. استقلال سلطنت هندوستان و دولت بایزید و ایلدروم را نیز در آسیای صغیر بر انداخت.

کشور گشائی امیر تیمور از دیوار چین در مشرق تا مسکو روسیه در شمال و کرانه های خاور مدیترانه و باختر تا حدود مصر در جنوب غربی بسط یافت. تیمور هفت مرتبه بترکستان شرقی و پنج مرتبه بخوارزم لشکر کشید

و هندوستان را بیك یورش مسخر کرد و چندین سال در آسیای غربی بفتوحات مشغول بود تا بایزید ایلدروم را برانداخت.

فتح ایران چون تیمور توران را مسخر کرد بفکر تصرف ایران افتاد (۷۷۲ هجری). درآن‌اوان کشور خراسان میان‌دوحکمران تقسیم‌شده‌بود. یکی‌ملك غیاث‌الدین‌از خاندان کرت که در هرات حکومت‌میکردودیگری خواجه‌علی‌موید ازسربداران که‌درسبزوارحکمرانی‌داشت. دومی سرباطاعت نهاد اما هرات را تیمور بقهر و غلبه گرفت

تسخیر خراسان تیمور را بزودی فراهم نشد زیرا هر شهری را پس از محاصره و محاربه بدست آورد. مخصوصاً قلعه قهقهه‌میان‌بلخ‌و کلات ایستادگی سخت کرد اما شهرهای بزرگ مانند نیشابور و سبزوار بدون جنگ تسلیم شدند: امیر تیمور از اول رحم و مروت را کنار گذاشت چنانکه در سبزوار دوهزار نفر را زنده میان دیوار نهاد و مناره‌ها از آن بیچارگان برپانمود.

امیرتیمور پس از تسخیرخراسان وزابلستان و سیستان‌وافغانستان مصمم حمله بسایر نواحی‌ایران شد و این تصمیم را در حدود ۷۸۸هجری بموقع اجرا گذاشت و انجام آن سه سال طول کشید دراین تاریخ عراق عجم و فارس‌و کرمان در دست‌آل‌مظفر و عراق عرب وآذربایجان‌دردست ملوك ایلکانی بود. شاه شجاع از آل‌مظفر که ممدوح خواجه حافظ شیرازی است سر اطاعت بامیر تیمور فرود آورد اما سلطان احمد پسر سلطان اویس ایلکانی بمدافعه پرداخت. اول پایتخت خود سلطانیه‌را محکم کرد و بعداز آنجا به تبریز گریخت و از تبریز به‌بغداد رفت.

امیر تیمور ری‌ومازندران را مسخر کرد و بعد سلطانیه و تبریز را

گرفت . گرجستان باتفلیس بدون خونریزی به‌اطاعت تیمور درآمد . قلعهٔ وان باآن استحکام طبیعی پس از بیست روز محاصره تسلیم شد . تراکمه قراقویونلو که در دیار بکر حکومت داشتند مغلوب شدند . در همین اوان شاه شجاع پادشاه فارس و کرمان در گذشت و پسرش زین العابدین با امیر تیمور مخالفت ورزید . افواج تاتار بطرف کشور های جنوبی ایران در حرکت آمدند . در اصفهان شخص آهنگری بدافعه برخاست . تیمور حکم کردتا شهر را بیورش و غلبه گرفتند و کشتار عام کردند عدهٔ کشتگان اصفهان را هفتاد هزار نگاشته‌اند . پس از این واقعه شیرازیان بسهولت تسلیم‌شدند . امیر تیمور شیراز راگرفت . ودر آنجا شاهزادگان آل مظفر و حکام کرمان و یزدو اتابکان لرستان و امراءلارستان به حضورامیرتیمور آمده خطبه پادشاهی بنام او خواندند و فتح نامه ها بنام کشورهای تابع ایران فرستادند . در این هنگام خوارزمیان خودرا بد توغتمش خان دشت قپچاق بسته بر امیر تیمور قیام کردند . امیر تیمور بی درنگ بطرف مشرق لشکر کشید و خوارزم را مجددا بتصرف آورد و در آنجا کشتار و غارت کرد . سپس از اطراف سپاهیان خواست و بعزم تسخیر دشت قپچاق حرکت نمود . در اواسط تیر ماه ۷۹۰ هجری امیر تیمور با توغتمش خان روبرو شد و فتح نصیب وی گردید و توغتمش روی بفرار نهاد . زمستان سال ۷۹۳ هجری را تیمور در سمرقند بعیش و عشرت و استراحت گذرانید و در بهار سال بعد باز عزیمت ایران کرد و این حمله‌را یورش پنجساله امیر تیمور نامیده‌اند

یورش پنجساله امیر تیمور (۷۹٤ - ۷۹۹)

امیر تیمور نخست بجانب مازندران حرکت کرد وشهر آمل و ساری را پس از محاصره تسلیم شدند و کشتار بسیار کرد . مخصوصا در کشتاراهل

آمل اصرار ورزید و پس از تصفیه کار شمال رو بکشورهای جنوبی نهاد و از راه لرستان و خوزستان بفارس رفت. شاه منصور از دودمان آل مظفر بمدافعه پرداخت ولی از عهده تیمور برنیامد و خود او بدست میرزا شاهرخ پسر تیمور بقتل رسید . امیر تیمور بافتح و فیروزی وارد شیراز شد و شاهزادگان آل مظفر همه را بکشت و بسیاری از اهل علم و صنعتگران شیراز را بماوراءالنهر فرستاد . سپس سلطنت ایران بـه پسرش میران شاه سپرده خود از جانب کردستان روی ببغداد آورد .

در آنزمان بغداد پایتخت **سلطان احمد جلایر** از سلاطین ایلکانی بود امیر تیمور بدون زحمت بغداد را به تصرف آورد سلطان احمد زن و فرزندان خود را اسیر دست تاتارها گذاشت و خود موفق بفرار گردید تیمور فضلا و ارباب حرف بغداد را نیز مانند اهل خوارزم و فارس بسمرقند فرستاد .

پس از بغداد تیمور قلعه دیار بکر را نیز گشود و از آنجا بسوی موصل حرکت کرد سپس کردستان و ارمنستان و گرجستان را هم گرفت و در سرچشمه های رود فرات جشن تولد ابراهیم پسر شاهرخ میرزا را باعیش فتح گرجستان توام نمود . پس از آن از طرف مغرب دریای خزر بجنگ توغتمش خان شتافت . جنگ سختی میان دو گروه تورانی در کنار رود اترك اتفاق افتاد . توغتمش خان ایندفعه نیز موفق بفرار گردید امیر تیمور او را تا کنار رود اتل (ولگای امروزی) تعاقب نمود و در آنجا از رودخانه گذشته باروپا درآمد و تا حوالی مسکو را بتاخت و تاز گرفت. لشکر تاتار تا کرانه دریای آزوف را غارت کرده از آنجا بکنار رود اتل برگشتند و شهرهای حاجی ترخان و سرای را که پایتخت قبچاق بود آتش زدند

مراجعت تیمور بماوراالنهر و حمله او بهندوستان

پس از پنجسال که امیر تیمور پیوسته بافتح و نصرت حرکت میکرد عزم ماورالنهر نمود. زنان و اهل حرم او تا کنار رود جیحون باستقبال او آمده بودند : در اینموقع امیر تیمور سلطنت خراسان و سیستان و مازندران و فیروز کوه و ری را باستقلال به پسرش میرزا شاهرخ سپرد.

فتح هندوستان (۸۰۰-۸۰۱)

در ماه رجب سال ۸۰۰ هجری امیر تیمور متوجه هندوستان شد و از هندوکش بکنار آب سند رفت و در محلی که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در حمله چنگیز بر آب زد و بگذشت فرود آمد و ازاین محل ایلچیان سلاطین تابع را که در رکاب او آمده بودند مرخص کرد

در آغاز محرم سال ۸۰۱ امیر تیمور از آب سند گذشت و در کنار آب جیلم از رود های پنجگانه پنجاب اردو زد در اینجا شهاب‌الدین مبارکشاه حاکم حوزه رود جیلم درمقام مخالفت بر آمد و مغلوب گشت و بزحمت بداخله هندوستان گریخت و خلق بسیار از هندوان دراین جنگ تلف شدند : تیمور ازآنجا حرکت کرده از کنار آب جیلم بمحل تلاقی رود مزبور و چیناب که از شعبه های بزرگ سند است فرود آمد و از آنجا بطرف دهلی روان شد. فتح دهلی امیر تیمور را باسانی میسر گردید. در حوزه گنگ هم چندین جنگ کرد و قلاع اطراف را باخاک یکسان نمود.

در جمادی الاولی ۸۰۱ امیر تیمور از کنار آب گنگ بعزم بازگشت از هندوستان حرکت کرد و باغنائم فراوان از اموال و برده و مواشی

و سپاهی بزرگ راه سمرقند پیش گرفت و در شعبان ۸۰۱ هجری پس از ۱۴ ماه بآن شهر نزول نمود .

یورش هفت ساله امیر تیمور

چون امیر تیمور ازسفر هندوستان بازگشت شنید که در بعضی از کشور های زیر دست او بخصوص آذربایجان و گرجستان فتوری راه یافته و اینمعنی موجب آن شد که عزیمت سفر تازه‌ای نماید که بیورش هفت ساله معروفست .

امیر تیمور در محرم ۸۰۲ از راه نیشابور و بسطام بحدود ری رسید و از آنجا از طریق سلطانیه و اردبیل متوجه قراباغ شد و در کنار رود ارس فرود آمد و بی درنگ بر آن آب ازکشتی پل بسته گذشت و وارد قراباغ گردید و هنگام زمستان که پیوسته برف میبارید حرکت کرده آنسوی شکی با گرجیان یاغی روبرو شده آنان را شکست داد اما از شدت سرما و زیادتی برف بسیاری ازسواران و چهار پایان سپاهش تلف شدند .

چون از فتح گرجستان فراغت یافت ایلچیانی ازطرف سلطان بایزید معروف به ایلدروم سلطان عثمانی باردوی او وارد شدند که خراج از زنجان و ارز روم را خواستار بودند . ایلدروم قسمت بزرگی ازآسیای غربی را تسخیر کرده از اروپا و آسیا دولتی نیرومند تشکیل داده بود و با دولت تیموری در کوه های قفقاز و کناررود فرات همسایه شده بود . امیر تیمور کسیرا باخود برابر نمیدانست و بایزید نیز کسیرا بر تر ازخود نمیشناخت لذا امیر تیمور عزم خاك عثمانی کرد و با لشگری گران بطرف آسیای صغیر روان شد .

قسمتی از لشکر تیمور از قیصریه گذشته پادگان آناطولی را پراکنده کردند و خود او شهر سیواس را گرفت و یك تن از سپاهیان ایلدروم را زنده نگذاشت .

پس از گشودن سیواس امیر تیمور عازم جنوب شد وراه ملاطیه پیشگرفت و آنجا را نیز مسخر نمود ودراندك زمانی مرزآناطولی وسوریه بحوزهٔ تصرف تیمور درآمد سپس شهرهای حلب وحماة وحمص وبعلبك و بیروت و صیدارا نیز گشوده متوجه دمشق گردید. دراینزمان ممالیك هنوز در مصر حکمرانی داشتند و از ایشان کسی بنام **برقوق** پادشاهی میکرد. برقوق با امیران سوریه متحد شده به مدافعه شهر دمشق تصمیم کردند . جنك سختی میان لشکر مصر و شام از یکطرف و سپاهیان تیموراز طرف دیگر اتفاق افتاد و سپاه مصر و شام مغلوب گردید سپاهیان امیر تیمور شهر دمشق را گشوده بباد کشتار و غارت دادند و عده ای از اهل فضل و حرف را که زنده مانده بودند بسمرقند فرستادند .

جنك آنقوره پس از آن امیر تیمور با هفتصد هزار سپاه که از کشورها وملل تابع زیرپرچم او گرد آمده بود ، در نزدیکی شهر آنقوره با ساطان بایزید روبرو شد. عده‌ای ازاهل سربستان وسایر کشورهای بالکان نیز بکمك بایزید بجنك آمده بودند . از تیمور چهار پسرو پنج نواده و از ایلدروم پنج پسر سرداری تقسیمات دو سپاه را عهده دار بودند. چون امیر تیمور بر سپاه ایلدروم تاخت جمعی از تاتار و اتباع کشور های ده گانهٔ سلجوقی که جزء دولت عثمانی شده بودند به سلطان عثمانی خیانت کرده بسپاه امیر تیمور پیوستند اما سپاه ینی چری وعیسویان اروپائی بادلیری بمقابله ومدافعه ایستاده کوششهای مردانه نمودند . عاقبت شکست در سپاه ایلدروم افتاد و بسیاری از ایشان درزیر سم ستوران لگد کوب شدند . چون آثار ضعف در سپاه ایلدروم پدیدآمد تیمور امر بحملهٔ عمومی داد وبا تمام لشکریان خود بر دشمن تاخت. روز دیگر که خطیب خطبهٔ این فتح را بنام امیر تیمور میخواند ایلدروم را دست بسته بنزد او آوردند. سلطان عثمانی

بدست جنگیانی که درعقب گریختگان رفته‌بودند دستگیر شده‌بود، از پنج پسر ایلدروم یکی کشته ویکی اسیر گشت وسه تن دیگر موفق بفرارشدند.

در بارهٔ اسیری ایلدروم و رفتار امیر تیمور با او روایات مختلف نوشته‌اند. گویا ایلدروم در آغاز کار مورد اعزاز بود ولی بعد از آن که توطئه ای از جانب او برای فرار کشف شد کارش سخت‌تر گردید و حتی چنانکه نوشته اند او را درقفس آهنین نگاهداشتند تا بمرد.

تیمور پس از فتح آنقوره بتکمیل فتوحات خود درآسیای صغیر پرداخت و چون از این امور فراغت یافت از راه سیواس و ارزنجان وارز روم و قارص بتفلیس رفت و از آنجا از آب ارس گذشته در شوال ٨٠٦ بسلطانیه رسید و راه سمرقند پیش گرفت.

مرگ امیر تیمور و چگونگی دولت او

تیمور در اواخر یورش هفت ساله که هنوز از ورود او بسمرقند پنج ماه تمام نگذشته بود عزم چین و ختای کرد و بطرف مشرق روی آورد ولی در راه بیمار شد و چون دریافت که بیماریش علاج پذیر نیست امیران را نزد خویش خوانده یکی از نوادگانش پیر محمد جهانگیر را بولیعهدی انتخاب کرد.

مرگ تیمور در شعبان ٨٠٧ در هفتاد و یک سالگی و سال سی و ششم پادشاهی او اتفاق افتاد و از او ٣٦ پسر و پسر زاده باقی ماند

پس از تیمور هیچیک از افراد خاندان او نتوانست دولت او را یکجا ودر یک اداره نگاهدارد. بلکه بر عکس فرزندان و نوادگانش برهم ریخته بسرعت شیرازه آنرا از هم گسیختند. چنانکه خلیل سلطان نواده پسری او در تاشکند برتخت نشست و پیش از آنکه پیرمحمد جهانگیر

بسمر قند رسدبا جلال هرچه تمامتر وارد آن شهر گردید وخزائن ودفائن تیمور را بتصرف آورد . درایران هم‌نواده دیگرتیمور موسوم به میرزاعمر شیخ حاکم آذربایجان قیام کرد و مدتی با پدرش میران شاه و بابرادرش ابوبکر در جنك بود تا مغلوب و مطیع میرزا شاهرخ گردید .

فصل دوم

سلسلهٔ گورکانی

پادشاهی میرزا شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰)

میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور در سال ۷۹۹ چنانکه گفته ایم از طرف پدر بحکومت مستقل خراسان و مازندران و ری منصوب شد و پس ازمرگ امیر تیمور در هرات برتخت سلطنت نشست . مدت پادشاهی او چهل وسه سال بود وبسال ۸۵۰ در ری در هفتاد و دوسالگی فوت کرد

میرزا شاهرخ در آغاز سلطنت با قیام برادران و برادر زادگان و با طغیان سرداران و حکام شهرستانها مواجه گردید . در ایران میرزا عمر نوادهٔ پسری امیرتیمور پس از زدوخورد بسیار سر باطاعت فرودآورد. میرزاشاهرخ کم کم بر نواحی خراسان واستراباد وسیستان ومازندران استیلا یافت و حکومت خراسان ومازندران را بپسر خود الغ بیگ وعراق عجم را بخلیل سلطان واگذار کرد و او گاهی در اصفهان و زمانی در ری بسر میبرد تا در ۸۱٤ در گذشت . پس از آن اشخاصی چند ازخودی و بیگانه بنای سر کشی گذاشتند و میرزا شاهرخ بدفع ایشان مجبورشد . اصفهان را در ۸۱۷ فتح کرد و از ۸۱۷ تا ۸۲۰ فارس و کرمان را متصرف شد ودر ۸۲٤ آذربایجان را گرفت ودر حقیقت فتح تمام نواحی ایران در اینسال تکمیل گشت .در همین تاریخ نیز پسران و سرداران میرزاشاهرخ فتح ماوراء النهر را تکمیل کرده بودند .چون میرزا شاهرخ از کار آذربایجان فراغت یافت واز طریق خراسان بهرات رسید فتحنامه ها باطراف فرستاد

و شاهزادگان و امراء و سرداران از ایران و ماوراء النهر و مغولستان .
بخدمت او رسیدند . ولیکن باز غائله های چند بر پا میشد واینحال دوام
داشت تا اینکه میرزا شاهرخ در ری بیمار شد و در آخر سال ۸۵۰ بمرد.

میرزا شاهرخ مردی بود نیك نفس و دیندار و اگر عزم و همت پدر
را نیز با این صفات نیك توام کرده بود بسهولت اتحاد دولت تیموری را
فراهم میساخت . ولیکن او بیشتر وقت خود را بمصاحبت علماء و مجتهدین
مصروف میداشت ومبالغ هنگفت صرف زیارتگاه ها و ابنیهٔ خیریه مینمود .
مسجد گوهر شاد در مشهد از بنا های زن او گوهر شاد آغاست. میرزا شاهرخ
را پسران متعدد بود که یکی از ایشان میرزا الغ بیگ است و احوال او را از این
پس شرح خواهیم داد و یکی میرزا بایسنقر که قبل از پدر بمرد و از
جهت فضل و کمال و دانش پروری معروف است .

پادشاهی الغ بیگ (۸۵۰ - ۸۵۳)

میرزا الغ بیگ پسر شاهرخ در ۸۱٤ زمانیکه هیجده ساله بود از
طرف پدر بحکومت مستقل ماوراء النهر منصوب شد و آن کشور را باکفایت و
داد گستری اداره کرد ووسائل آسایش رعایا را فراهم ساخت و ابنیهٔ
خیریه در شهر سمرقند بر باداشت و در آنجا مدرسهٔ عالی تأسیس نمود
و رصدی باهتمام غیاث الدین جمشید و معین الدین کاشانی که از استادان
ستاره شناسی بودند بساخت و زیجی را که بزیج الغ بیگ معروف است
ترتیب داد .

میرزا الغ بیگ پس از مرگ پدر بپادشاهی نشست و اول کار او
در سلطنت رهائی پسرش عبداللطیف بود که در هرات در دست علاءالدوله
پسر بایسنغر یعنی پسر عم خویش گرفتار بود . علاء الدوله عبداللطیف را
باحترام نزد الغ بیگ فرستاد . در این ضمن میرزا ابوالقاسم بابر گورکانی

پسر دیگر بایسنقر هرات رادر تصرف آوردو باکمك برادرش علاءالدوله در هرات و خراسان و سیستان سلطنت مستقلی برای خود تشکیل داد .

زمانیکه عبداللطیف از زندان علاء الدوله استخلاص یافت پدرش او را بحکومت بلخ منصوب کرد در صورتیکه عبدالعزیز برادر کوچکتر اورا بر او ترجیح داده بحکومت سمرقند نشانده بود لذا عبداللطیف باخبث طینتی که داشت برپدر شوریده و چون بر او دست یافت امر داد او را کشتند (۸۵۳) ولی سال بعد عبداللطیف هم در شکار گاه بدست نوکران الغ بیگ کشته شد

پادشاهی سلطان ابوسعید(۸۶۳ - ۸۷۳)

پس ازالغ بیگ تا ده سال سلطنت تیموریان گرفتارهرج ومرج بود . شاهزادگان وحکام در بلخ و سمرقندو هرات وجاهای دیگر عنان گسیخته در جنگ و جدال بودند تا آنکه ابوسعید نوادهٔ میرانشاه پسر امیر تیمور ازسمرقندبتسخیرخراسان پراخت. نخست هرات را متصرف شدو گوهرشاد آغازوجهٔمیرزا شاهرخ را در آنجابقتل رسانید(۸۶۱)و بعدسراسرشهرهای خراسان ومازندران وآذربایجان را بتصرف آورد ودر۸۶۳ درهرات برسریر سلطنت نشست و خطبه بنام خود خواند . ولیکن فرزندان بایسنقر همواره سرکشی میکردند و سلطان ابوسعید باآنان در کشمکش بود. دوباردیگر نیز بطرف خراسان و سیستان برای سرکوبی مخالفین لشکر کشید و آنان را دفع کرد. درسال ۸۷۳ خبر رسید که امیرحسن بیگ آق قوینلوقیام کرده آذربایجان و عراق عجم و فارس را بتصرف آورده و حکام آن نواحی را بقتل رسانده است . سلطان ابوسعید بعزم سرکوبی ترکمانان آق قوینلو از هرات متوجه آذربایجان گردید ولی چون بسلطانیه رسید بسبب زمستان سخت زمین منجمد وآذوقه نایاب بود و عده‌ای از سواران او تلف شدند

پس از سلطانیه بقراباغ رفت و هنوز زمستان بپایان نرسیده بود که امیر حسن بیك بر او حمله کرد. سلطان ابوسعید شکست یافته بدست پسر امیر حسن گرفتار شد و او را به یادگار محمد نوادهٔ گوهرشادآغا دادند واو سلطان ابوسعید را بانتقام قتل جده خود قصاص کرد (۸۷۳)

پادشاهی سلطان حسین بایقرا (۸۷۳ - ۹۱۱)

سلطان حسین نوادهٔ امیرزادهٔ بایقرا (پسر عمرشیخ پسر امیر تیمور) در ۸٤۲ در هرات متولد شد و پیش از آنکه به بیست سالگی برسد در حالیکه تابش جوانی بر سیمای او پدیدار بود پای برکاب حکمفرمائی گذاشت و مرو شاهجان و استراباد را به تصرف آورد. پس از چند سال نیز بخراسان و هرات رفت و چون خبر مرگ سلطان ابوسعید را شنید بآسانی اتباع اورا متفرق وامیران اطراف را همراه کرد و درهرات بر تخت سلطنت تیموریان نشست و صدارت را بامیر نظام‌الدین علیشیر که از رجال نامی عصر خود بود واگذار کرد. امیر علیشیر از مشوقان ومروجان بزرگ علم و ادب بوده است. سلطان حسین از آغاز سلطنت با مخالفت شاهزادگان ومدعیان تاج و تخت مواجه گردید و در تمام مدت سلطنت سی‌وهشت سالهٔ خود گرفتار زدوخورد بود و در همین کشمکشها بیمار شد ودر گذشت (۹۱۱).

انجام کار تیموریان

دولت تیموریان که در ایران هیچوقت وحدت و مرکزیت نیافت تقریباً با سلطان ابوسعید بپایان رسیده است زیرا چنانکه دیده ایم سلطان حسین میرزا پیوسته با شاهزادگان خانوادهٔ خود و با حکام سرکش میجنگید و نتوانست نواحی مختلف ایران را متحد و تحت حکمفرمائی خویش نگاهدارد. بعلاوه ترکمانان دست تاخت و تاز باطراف دراز کردند و امنیت راه‌ها و ارتباط از شهرستانها و شهرها برداشته شد.

پس از سلطان حسین‌میرزا خطبه بنام دو پسرش بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در هرات خواندند و کشور های پدرمیان دو برادر تقسیم شد اما ازهمان آغاز کار اختلاف میان آندو شاهزادگان دیگر در گرفت و مقدمه انقراض دولت تیموری فراهم گردید. تجاوزات شاهی بیك (شیبك خان) خان طائفه ازبك نیز بزوال آن‌دولت کمکی بسزا نمود و او شهر بلخ را در ۹۱۲ ه بتصرف در آورد و سال بعد نیروی شاهزادگان تیموری را در حوالی جیحون منهدم ساخت و در همان‌سال بهرات وارد شده خزائن تیموریسان را تصرف کرد. بدیع الزمان‌میرزا و برادرش مظفر حسین میرزا باسترآباد گریختند وچون خان ازبك از ماوراء النهر باسترآباد آمد بدیع الزمان میرزا بناچار بطرف آذربایجان نزد شاه اسمعیل صفوی رفت. در همین ضمن‌عده‌ای ازخواتین‌دشت‌قپچاق بر شاهی بیك شوریده مایه زحمت او شدند.

شاه اسمعیل صفوی نیز از آذربایجان لشکر بخراسان کشیدوشاهی بیك درضمن جنگی که باشاه اسمعیل کرد کشته شد (۹۱۶).

مظفر حسین میرزا بسال ۹۱۳ در استراباد در گذشت و برادرش بدیع الزمان میرزا چنانکه گفتیم نزد پادشاه صفوی رفت و ازطرف او بحکومت ری و بعد بحکومت تبریز منصوب شد و سر انجام‌همراه‌سلطان سلیم خان سلطان عثمانی باستانبول رفت و درآنجا در سال ۹۲۰ بمرد.

فصل سوم

تمدن در عصر تیموریان

امیر تیمور چنانکه گفته‌ایم درخونخواری تالی چنگیز بود . هیچ چیز قلب سخت اورا نرم نمیکرد و او را از کشتار و غارت باز نمیداشت شهرهائی مانند هرات و شیراز و بغداد را ویران کرد و از دانشمندان تهی ساخت و خرابیها و خونریزیهای او که بفاصله کمی پس‌از فتنه‌مغول پیش آمد چراغ دانش و صنعت باستانی را در هرکجا که اودست یافت خاموش کرد . گلزار ذوق ایرانی رو بویرانی آورد و بلبل‌نغمه سرا از آن ویرانه رخت بربست .

اگر رجال دانشمندی مانند خواجه شمس الدین محمد جوینی و برادرش عطا ملك جوینی وخواجه رشید الدین فضل الله در دوره‌مغولان ظهور کردند همه عاقبت شهید ستمکاری آن خونخوران شدند . واگر شیخ سعدی درزمان مغول وخواجه حافظ معاصر امیر تیموربوده‌ایشان را نمیتوان به چنگیزیان و تیموریان منسوب دانست چنانکه‌شیخ سعدی ثنا خوان اتابکان سلغری‌است و خواجه حافظ سلاطین آل مظفر رامدح کرده است‌و از گفته‌های این‌هردوبزرگوار برمیاید که مغولان وتیموریان برای کشورهای ماچه آفت و مصیبت هولناکی بوده اند .

شیخ‌فریدالدین عطار از شهدای مغول است و مولانا جلال‌الدین صاحب کتاب معروف‌به‌مثنوی از گریختگانی است که از شرمغول‌باسیای صغیر پناه برده است .
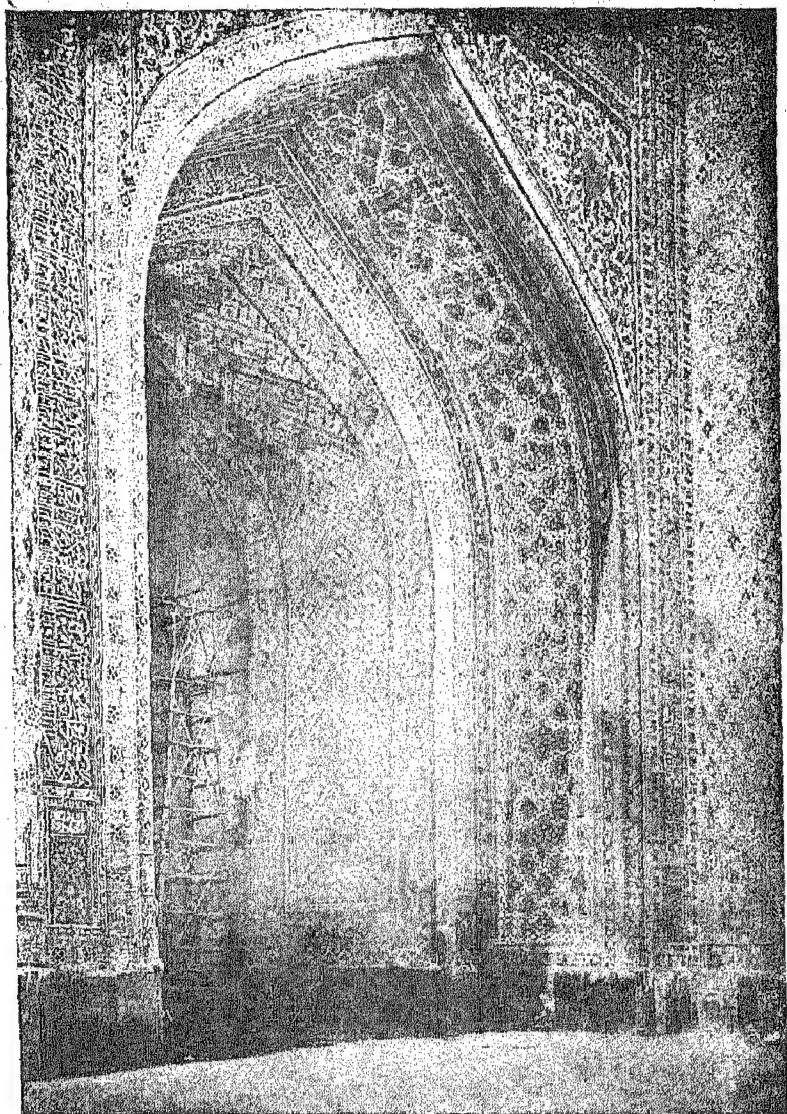
مسجد گوهر شاد
از آثار قرن نهم هجری (۸۲۱).

مسجد گوهر شاد
از آثار قرن نهم هجری
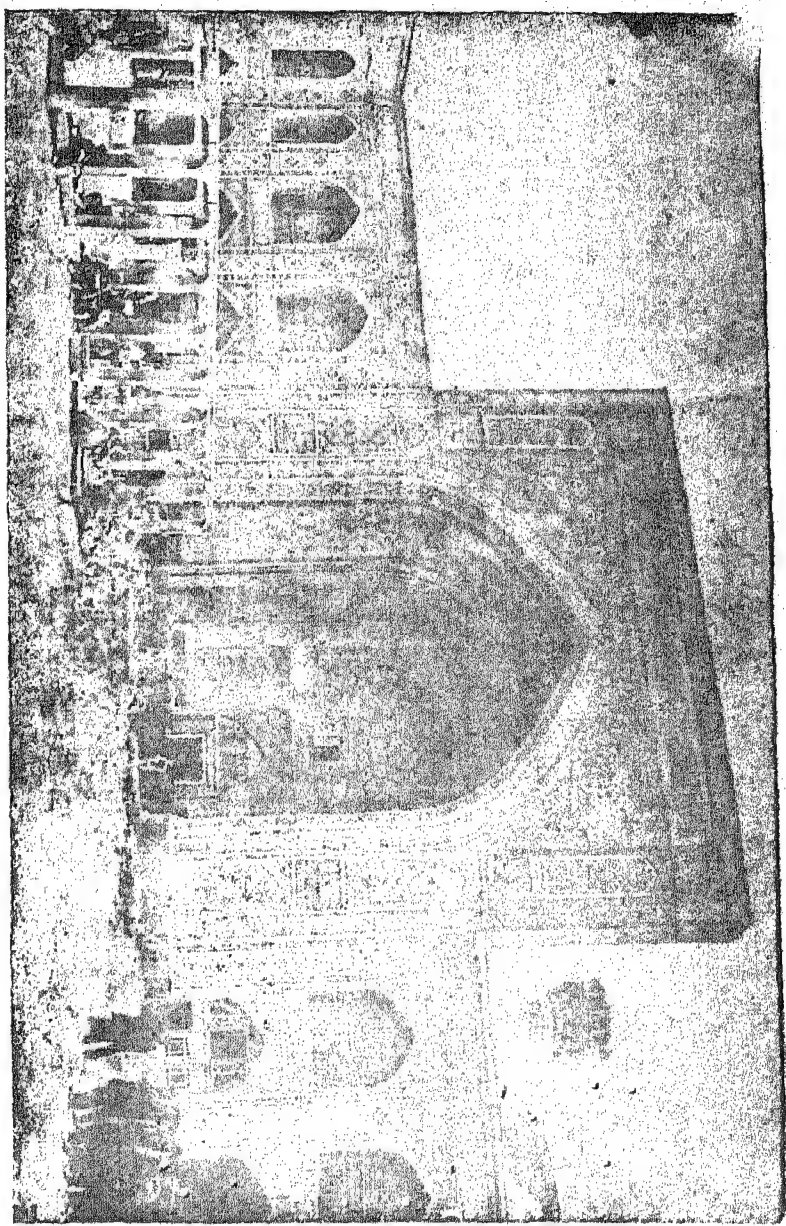
مغربی هم معاصر تیمور و خواجه حافظ بود در دربار سلطان احمد جلایر در بغداد بسر میبرد (فوتش بسال ۸۰۹ هجری .)

بعضی از اولاد امیر تیمور بعلم و ادب و هنر توجهی داشتند و دانشمندان و هنرمندان را وقعی میگذاشتند . باینواسطه بعضی ازرشته‌های علم و ادب و صنعت از قبیل تاریخ و نجوم و پزشکی و خط و تزهیب و نقاشی و معماری تا اندازه ای رواج داشت . گذشته از دانشمندانی که در ضمن تاریخ از ایشان نام برده ایم کسانیکه قابل ذکرند از پزشکان یکی قطب الدین نسفی است . دیگر نفیسی صاحب شرح موجز و شرح اسباب و علامات ابوعلی سینا و از مورخان نورالدین لطف‌الله معروف بحافظ ابرو صاحب زبدة التواریخ بایسنقری ، (حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب اندکی پیش از تیموریان و در اواخر چنگیزیان بوده است) و دیگر شرف‌الدین علی یزدی صاحب ظفرنامهٔ تیموری و عبدالرزاق سمرقندی صاحب مطلع السعدین و میرخواند صاحب روضة‌الصفا و معین‌الدین محمد اسفزاری صاحب تاریخ هرات و خواجه میر صاحب تاریخ حبیب السیر واز ادبا شیخ مجدالدین فیروز آبادی صاحب قاموس لغت عرب و سعدالدین تفتازانی صاحب کتاب مطول از ریاضیون غیاث‌الدین جمشید کاشانی و علاءالدین علی قوشجی وازشعرا و عرفا مولانا عبدالرحمن جامی میباشند ولیکن باید تصدیق کرد که هیچکدام از این بزرگان مقام بلند دانشمندان قبل از مغول را ندارند .

شمس‌الدین هروی در خط نسخ و عبدالحی منشی در خط نستعلیق دراین دوره سر آمد خوش نویسان بوده‌اند و خواجه میرک نقاش در فن تذهیب و کمال الدین بهزاد در فن نقاشی از استادان بزرگ عصر تیموری بوده و هر دو در فن خود شهرتی بسزا یافته اند .

فصل چهارم

ترکمانان قراقوینلو و آق‌قوینلو

پس از امیر تیمور دو دسته از ترکمانان دست تجاوز بایران دراز کردندودرآذربایجان‌وسایر شهرهای غربی ایران‌و عراق‌عرب زمانی‌مستقل حکومت داشتند وآن هر دوطایفه‌شکل گوسفند روی‌پرچم خودمینگاشتند، یکی از آنها شکل گوسفند سیاه و دیگری شکل گوسفند سفید وازاینرو هر دو دسته از ترکمانان بنام شکل‌پرچم خودنامیده شده‌اند،اولی‌قراقوینلو که بترکی بمعنی صاحب گوسفند سیاه است و دومی آق قوینلو یعنی صاحب گوسفند سفید :

ترکمانان قراقوینلو

امیران قراقوینلو در تبریز حکمروائی داشتند . مؤسس این طایفه **قرایوسف** بود کـه در زمـان یورش هفت سالهٔ امیر تیمور بمصر رفت و پس از مـرگ تیمور از مصر بـه آذربایجان مراجعت نمود و بر حدود **وان** تسلط یافت و در آنجا تمامی ترکمانان‌باو پیوستند.قرایوسف درسال ۸۰۹ میرزا ابوبکرنوادهٔامیر تیمور را که در تبریز حکومت داشت منهزم و فراری نموده وارد تبریز شد و یکبار دیگر نیز بامیرزا ابوبکر و پدرش میرانشاه جنگ کرده میرانشاه‌در اینواقعه کشته و میرزا ابوبکر بطرف کرمان فراری‌شد و فرمان استیلای قرایوسف بر آذربایجان مستحکم گردید . قرایوسف در سال ۸۱۳ سلطان احمدجلایر وپسرانش‌را بر انداخت وبرتمامی آذربایجان‌وعراق‌عرب‌دست یافت و در سال ۸۱٦ بطرف عراق عجم حرکت کرده قزوین و ساوه‌ و سلطانیه را ضمیمهٔ متصرفات خـود نمود و در سال ۸۲۳ در گذشت .

پس از قرا یوسف پسرش **اسکندر** بحکمروائی نشست. لیکن از میرزا شاهرخ شکست خورد (۸۳۲) و مدتی متواری بود و چون مجدداً بآذربایجان آمد کاری از پیش نبرده بطرف قرا باغ و اران فرار کرد اما برادرش موسوم به **جهانشاه** بسلطان تیموری پناه برد و از طرف او بحکومت آذربایجان منصوب گردید. عاقبت میرزا اسکندر بدست پسرش قباد کشته شد (۸٤۰) جهانشاه نیز در سال ۸۷۲ با امیرحسین بیك آق قوینلو جنك کرده بدست او بقتل رسید. پسرش حسنعلی شاه هم در سال ۸۷۳ در گذشت و با او استقلال ترکمانان قراقوینلو بر افتاد.

ترکمانان آق قوینلو

موسس این دسته از ترکمانان **قرا عثمان** نام داشت که از طرف امیر تیمور بحکومت ارمنستان و عراق عرب منصوب شده بود و پس از تیمور بر دیاربکر دست یافته و از آنجا باطراف تجاوز میکرد.

از امرای این دسته که پس از قرا عثمان فرمانروائی داشتند **امیر حسن بیك** بشجاعت و تدبیر موصوف بود. این شخص جهانشاه و پسرش حسنعلی شاه قرا قوینلو را شکست داد و سلسله ایشان را برانداخت و با خاندان شیخ صفی پیوند خویشاوندی بر قرار ساخت. در زمان او قدرت ترکمانان آق قوینلو فزونی یافت. مرگش بسال ۸۸۲ بوده است.

پس از او دو پسرش **سلطان خلیل و سلطان یعقوب** برهم افتادند سلطان خلیل در جنك کشته شد و سلطان یعقوب بر مسند پدر نشست یعقوب نسبت بخاندان شیخ صفی خصومت ورزیده بکمك شروانشاه بر ضد سلطان حیدر صفوی لشکر کشید و سلطان حیدر در آن جنك کشته شد و دو پسرش ابراهیم و اسمعیل بحبس افتادند.

بایسنقر پسر سلطان یعقوب در جنك با رستم بیك نواده امیرحسن بیك کشته شد و رستم بیك در جنك با احمد پادشاه یکی دیگر از امرای

آق قوینلو بقتل رسید و این آخری نیز در جنگ با کسان خود کشته‌شد
الوند میرزا نواده حسن بیگ پس از احمد پادشاه در دیار بکر صاحب
قدرت گردید و از آنجابه تبریز آمد . اما در جنگ با شاه اسمعیل‌صفوی
شکست خورده بآذربایجان گریخت‌و در همان جا جان سپرد‌آخرین‌امیر
ترکمانان آق قوینلو **سلطان یعقوب** بود که‌درفارس و عراق وخوزستان
حکمروائی میکرد . سلطان یعقوب در جنگ با شاه‌اسمعیل صفوی‌شکست
خورد از ایران‌بخاک‌عثمانی فرار کرد و درآنجا در ۹۲۰ هجری‌در گذشت .
با مرگ او دعوای ترکمانان آق قوینلو بفرمانروائی برطرف شد وبا بسط
شوکت و قدرت دولت صفوی‌دست تجاوزات ایشان قطع گردید .

مجلسی از شاهنامهٔ فردوسی

نمونهٔ نقاشی ایران درقرن نهم (۸۳۲ هـ.)

مجسمهٔ سوار مسلح از آهن

از آثار قرن نهم هجری

فصل پنجم
صفویان

، از همان استان مهم ایران یعنی آذربایجان که بنا بعقیدهٔ برخی از دانشمندان زرتشت پیامبر بزرگ ایران از آنجا برخاسته بود در قرن دهم هجری یك جنبش وحدت ملی و مذهبی ظهور کرد که میهن ما را بار دیگر باوج عظمت رسانید. این جنبش را صفویان یعنی فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی برانگیختند که مقر خاندان آنان شهر اردبیل بود.

شیخ صفی‌الدین جد بزرگ صفویان از مردان نیك روزگار بود و مقام بزرگ روحانی ومسلك ازخودگذشتگی و درویشی داشت. یعنی خدمت بغیر را بر خود پرستی مقدم میشمرد. بهمین سبب مریدان و پیروان زیاد بر او گرد آمده بودند واو مردم را ارشاد مینمود تااینکه بسال ۷٤٥ در گیلان وفات یافت. سپس پسرش صدرالدین جانشین او شد واز این تاریخ تا ظهور شاه اسمعیل فرزندان شیخ هر کدام بجای پدر ریاست روحانی داشتند تا نوبه بنوادهٔ سوم شیخ یعنی شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسمعیل رسید. این شیخ گذشته از نفوذ روحانی قدرت سیاسی ولشکری هم پیدا کرد و خواهر امیر حسن بیگ آق‌قوینلو (اوزن حسن) را که در مغرب ایران اقتدار بهمرسانیده بود به همسری خود انتخاب کردو بدینواسطه بر نفوذ خودافزود.

بعداز او پسرش شیخ حیدر بجای او نشست. او نیز شهرت و نفوذ روحانی

در جنگ با شیروانشاه کشته شد. پسر و جانشین شیخ حیدر شاه اسمعیل بود که مؤسس حقیقی دولت بزرگ صفوی است.

شاه اسمعیل

زمانی که شیخ حیدر کشته شد شاه اسمعیل کودك بود ولی کم کم آثار رشد و لیاقت از خود نشان داد و از جنگها و ستیزگی های مختلف مانند جنگهای قراقوینلو و آق قوینلو استفاده کرد و بجمع قوا پرداخت در آغاز کار با هفتهزار سپاهی بجنگ گرجیان رفت و ایشان را شکست داد. سپس بافرخ یسار پادشاه شیروان مصاف داده او را نیز مغلوب ساخت و بکینهٔ پدرش شیخ حیدر بکشت و بشهر شیروان رفته خزاین شیروانشاهان را تصرف کرد و خاندان ایرانی شیروانشاهان را که نسبتشان بساسانیان میرسید منقرض ساخت. پس از این جنگ شاه اسمعیل عزیمت آذربایجان نمود و الوند میرزا رئیس طایفهٔ آق قوینلو را که در آن سر زمین فرمانفرمائی داشت شکست داد، بفیروزی وارد تبریز شد. در این شهر بزرگ شاه اسمعیل بسال ۹۰۸ هجری تاج شاهی بسر نهاد و بیدرنگ بترویج مذهب شیعه پرداخت و نخست آنرا مذهب رسمی مردم تبریز قرار داد سپس بتدریج مبلغین باطراف فرستاد و در همه جا تشیع را انتشار داد. بدینگونه هر روز بشمارهٔ فدائیان و پیروان او افزوده میشد و هواخواهانش برای خاطر او از هیچ گونه خطری باك نداشتند.

شاه اسمعیل بعد از تأمین مقصود مذهبی عزم برانداختن دشمنان و رقیبان خود کرد. در این موقع خاندان تیموری ضعیف شده و تنها در هرات حکومتی داشتند. غیر از تیموریان نیز حکومتهای متعدد محلی در نقاط ایران ظهور نموده و فرمانفرمایان گوناگون از هر طرف

[illegible]

از دست داده و گرفتار ملوك طوایف شده بود . شاه اسمعیل نخست با قویترین آنان یعنی الوند آق قوینلو که پس از شکست آذربایجان دوباره اقتداری یافته بود در آویخت و او را شکست قطعی داد سپس رو بفارس نهاد و شیراز را تصرف کرد و بکاشان آمد و مردم آنجا که شیعه بودند اورا باسرور و شادمانی پذیرفتند . از آنجا به استرابادرفته آنشهر را مسخر کرد و در مراجعت یزد و اصفهان را هم گرفت و عاصیان و مخالفان را سخت کیفر داد

بنا بر این در ظرف سه چهار سال پادشاه جوان صفوی ملوك طوایف ایران را از بین برد و زمینهٔ وحدت ملی را که در اساس وجود داشت و بواسطهٔ ظهور مدعیان سلطنت متزلزل گشته بود آماده کرد .

در این موقع یعنی در حدود سال ۹۱۲ هجری نخستین ارتباط سیاسی میان دولت صفوی و عثمانیان پیدا شد . یعنی سلطان بایزید دوم عثمانی سفیری با هدایا و پیشکش نزد شاه اسمعیل فرستاد و نسبت باو اظهار صفا و دوستی کرد . ولی در باطن سلاطین عثمانی از انتشار مذهب شیعه در ایران سخت بر آشفته بودند و حس کینه و انتقام آنان روز بروز بیشتر میشد .

بعد از این کامیابیها شاه اسمعیل برای نظم امور حدود مغرب ایران بدانسامان عزیمت کرد و وارد همدان شد در این موقع خبر رسید که طایفهٔ از کرد ها فتنه و نفاق آغاز کرده اند . شاه اسمعیل بیدرنك رو بدانصوب نهاده پس از جنك سختی عاصیان را مغلوب نمود و رئیس آنانرا اسیر کرد . سپس آگاه شد که سلطان مراد آخرین امیر طایفهٔ آق قوینلو با علاءالدوله ذوالقدر همدست شده و سپاهی برای مقاومت آماده نموده است . شاه جوان صفوی چنانکه عادت او بود بدون تأخیر با

یعنی دیار بکر و اخلاط و بتلیس را تصرف نمود و قدرت و تسلط او در ایران و خارج ایران مسلم گشت. پس از آن رو به بغداد نهاد و در سال ۹۱٤ آن شهر بزرك را که وقتی مرکز خلافت اسلامی بود مسخر ساخت. از آنجا مظفر و منصور بزیارت عتبات شتافت و کربلا و نجف را هم بمتصرفات خویش پیوست و پس از تأمین نظم آنسامان بایران مراجعت کرد و در سر راه امیران و حاکمان محلی لرستان و نقاطی از فارس را هم مطیع و منقاد ساخت و چون شنید که شیخ شاه پسر فرخ یسار بداعیهٔ جانشینی پدر افتاده روبشیروان نهاد و اورا نیز از میان برداشت و شهر دربند را تصرف کرد. در باز گشت از این سفر شاه اسمعیل جسد پدر خود شیخ حیدر را هم که در گرجستان کشته شده و مدفون گردیده بود باردبیل انتقال داد و در آنجا نزدیك بقعهٔ جدش شیخ صفی مدفون ساخت.

در نتیجه این فتوحات درخشان میدان از دشمنان خالی شد و ایران از نفاق رهائی یافت و اساس دولت مرکزی توانائی ریخته شد. ولی پادشاه دلیر صفوی برای اینکه بطور کامل بمقصود خویش برسد و برای ایران از داخل و خارج وحدت و امنیت قطعی حاصل نماید مجبور بود با سه قوهٔ دیگر مقابله کرده آخرین دشواریها را بر طرف سازد. آن سه قوه عبارت از حکومت تیموریان در هرات و ازبکان در شمال خراسان و مهمتر ازین دو، که در واقع جزو طوایف عاصی داخلهٔ ایران محسوب میشدند، یك قوهٔ سوم در خارج ایران وجود داشت که با ما براه دشمنی میرفت و تهیهٔ نبرد میدید و آن دولت عثمانی بود.

هرات آخرین مرکز بقیهٔ تیموریان بود و شاهان آنجا که شرح حال معروفترین ایشان یعنی سلطان حسین بایقرا پیش از این گفته شده

تصویر شاه اسمعیل اول صفوی

خود بمذهب شیعه تمایل داشتند و دیگر آنکه ناچار بودند از فشار و حمله ازبکان پناه بصفویان ببرند . پس بادولت صفوی روابط دوستانه ایجاد کردند .

اما ازبکان که نسبتشان بچنگیز میرسید و طبیعت خونخواری مغول داشتند در سال ۹۱۱ که مصادف باوفات سلطان حسین بایقرا بود بفرمان شیبك خان رو بایران نهادند و پس از تسخیر شهرهای مهم ترکستان وارد مقر تیموریان گشته آنان را از پای در آوردند و آخرین امیر آن سلسله از دست ایشان بشاه اسمعیل صفوی پناه برد شیبك چند سال پس از این پیشرفت دندان طمع تیز کرده بشهرستانهای داخلی ایران دست درازی نمود و بکرمان حمله برد و بنامه دوستانه ای که شاه اسمعیل نوشته بود پاسخی جسورانه داد . پس پادشاه صفوی همت بتادیب وی گماشته رو بخراسان نهاد و بعد از زیارت عتبه حضرت امام رضا بجنك شیبك شتافته در تاریخ ۹۱۶ در نزدیکی شهر مرو آن شریر را که دشمن دولت ایران بود و قومی وحشی و ستمکار در زیر فرمان داشت و درزجر و قتل شیعه حرص و هوسی نشان داده بود مغلوب ساخته بکشت و عاصیان ازبك وهمدستان آنان از این وقعه متنبه شده با پادشاه ایران از در صلح در آمدند ولی این صلح دوام نیافت و بعد از مدتی اشرار ازبك قوای خود را جمع کرده در حدود کشور ما باز بقتل و غارت پرداختند و روزگاری دراز هر وقت که فرصت میجستند شقاوت و تبه کاری را از سر میگرفتند .

در میان اسیرانی که شاه اسمعیل در جنك با شیبك گرفته بود . یکی خواهر بابر امیر تیموریان هرات و موسس دولت بابری در هند بود پادشاه صفوی او را باحترام نزد برادرش گسیل داشت و این عمل بابر را بدوستی ایران تحریك کرد پس با شاه اسمعیل از در اطاعت در آمده

شکست سخت داد ولی خود سرانجام در سال ۹۱۸ شکست خورد .

شاه اسمعیل و عثمانیان

میتوانگفت مهمترین واقعهٔ زمان سلطنت شاه اسمعیل جنگ ایران و عثمانی بود . این مخاصمه که در ایندوره آغاز گردید و سالها دوام یافت نتیجهٔ کوته نظری و تعصب خشك یك مشت رؤسای بیخبر بود که تنها موجب هلاك هزاران نفوس گردید ، بلکه میان دو ملت آتش نفاق روشن نمودو هر دو دولت اسلامی را گرفتار صدمات پیاپی کرد .

توضیح آنکه برخی از متعصبین عثمانی بحکم بغضی که نسبت بمذهب شیعه داشتند از نخستین روز پیشرفت دولت صفوی بر آن بدیدهٔ دشمنی و خصومت مینگریستند . گرچه سلطان بایزید چنانکه دیدیم نماینده ای نزد شاه اسمعیل فرستاد با وی از در دوستی در آمد ولی در دیار ترك جمعی نسبت بایران حس کینه و عداوت داشتند و از آنجمله یکی سلیم پسر سلطان بایزید بود که از جوانی با ترقیات دولت صفوی مخالفت میکرد . ولی با این کینه‌جوئیها گذشته‌ازاینکه کشورایران روز بروز نیرومند تر میگردید در خود خاك عثمانی هم عدهٔ بیشماری مذهب شیعه را پذیرفتند و پیروی از پادشاه ایران میکردند . پیشرفت مذهب شیعه در خاك عثمانی بیشتر سبب شدت حس کینه جوئی عثمانیان میشد و ایشان را بزجر و آزار شیعیان بر میانگیخت ، تا کار بجائی رسید که تمام‌شیعیان‌آسیای‌صغیر بر ضد دولت عثمانی بجنگ بر خاستند و مدتی با آندولت در آویختند و چندین بار سپاهیان عثمانی را شکست دادند و با رشادتی بزرك ازخود دفاع کردند . این وقایع در حدود سال ۹۱۷ یعنی یکسال قبل از مرك سلطان بایزید اتفاق افتاد .

و پادشاه صفوی داشت بر خلاف پدر بجنك با ایران بر خاست . نخست عبیدالله ازبك پسر شیبك خان را بر ضدیت ایران محرك شد سپس در داخلهٔ کشور خود بکشتن تمام شیعیان فرمان داد و جلادان عثمانی در اندك مدتی نزدیك چهل هزار شیعه را کشتند و در این کار زشت قساوت را بحد اعلی رسانده اجداد خود یعنی مغول را بخاطر ها آوردند .

جنك چالدران

بعد از این خونریزی سلطان سلیم در همان سال بقصد جنك با پادشاه صفوی رو بمرز ایران لشگر کشی کرد. شاه اسمعیل هم بشتاب بسیج لشگر دیده بمقابلهٔ دشمن شتافت دو لشگر در محل چالدران که در بیست فرسنگی خوی واقع است بهم رسیدند و جنك سختی در گرفت . ایرانیان در این رزم بزرك رشادتی قابل تمجید نشان دادند و خود شاه اسمعیل دلیرانه جنك کرد و در نتیجه سه هزار تن از ترکان کشته شد ، در صورتیکه از ایرانیان دو هزار تن جان فدا کردند و با این ترتیب ممکن بود عثمانیان شکست بخورند ولی چون ایشان توپخانه آماده و قوی داشتند و این سلاح آتشین را در نتیجهٔ همسایگی با اروپائیان زودتر از ما تهیه کرده بودند و لشکر ایران ازاین سلاح محروم بود در آخرین فرصت توپها را یکباره بکار انداخته سپاهیان ایران را شکست دادند شاه اسمعیل ناچار فرمان باز گشت داد . عثمانیان پیشرفت کرده تبریز را بتصرف در آوردند (سال ۹۲۰) .

سلطان عثمانی بیشتر ازیکهفته در تبریز نتوانست بماند وباسپاهیان بکشور خویش بر گشت و در اینموقع جمعی از هنر پیشگان ایرانی رابرای اصلاح و آبادانی کشور خود از تبریز همراه برد . دیری نگذشت که شاه اسمعیل دوباره تبریز را تصرف نمود و تمام شهرستانهای آذربایجان از نو

و در تهیهٔ مقابله و انتقام بود و یاد شکست چالدران خاطر او را آزرده میداشت ولی اجل باو مهلت نداد و در سال ۹۳۰ در گذشت شجاعت و دلیری و حسن خدمت شاه اسمعیل که میهن را از نفاق و دسته‌بازی رهائی بخشید فراموش شدنی نیست .

از وقایع خارجی زمان شاه اسمعیل یکی تصرف جزیره هرمز بدست پرتغالیها بود . توضیح آنکه هرمز بواسطه وضع جغرافیائی اهمیت بندری و بازرگانی داشت و دارای یك نوع حکومت محلی بود . در حدود سال ۹۱۳ یکی از دریا نوردان پرتغالی بنام **آلفونسو د آلبو کرك**[۱] با چند کشتی بدان جزیره آمدو آنجارا تصرف کردو مامورین شاه‌اسمعیل را که برای گرفتن باج سالیانه بدانجا رفته‌بودندباز گردانیدو بیرق پرتغال را در آن محل بر افراشت ولی دیری نگذشت که پیش‌آمدها و ستیزگی‌ها میان همراهان خود او ویرا مجبور به ترك هرمز نمود ؛ هفت سال بعد یعنی در ۹۲۰ آلبو کرك که‌در مستملکات هند نایب السلطنه پرتغال شده‌بود با قوای‌بیشتر به هرمز آمده در آنجا لنگر انداخت و بساختن قلعه و استحکام شروع کرد. حکمران محلی که‌عاجز بود نتوانست کاری کند و ماموردولت ایران که مردی کارآمد و لایق بود صلاح چنان‌دید که با آلبو کرك‌مدارا نماید . البته نظر عمده پرتغالیها از تصرف‌هرمزاستفاده بازرگانی از کالای ایران بود .

شاه‌طهماسب

بعد از شاه اسمعیل‌پسرش طهماسب که ده سال بیش نداشت‌بجای پدر نشست و پنجاه‌وچهار سال سلطنت کرد. این پادشاه با اینکه‌از صفات نیك محروم نبود در دلیری و مردانگی بپایهٔ پدر نمیرسید . از وقایع مهم زمان‌او جمله‌ازبکان است که یکباره در۹۳٤ یعنی سال چهارم سلطنت‌اوباره

۱ — Alfonso d'Albuquerque.

دیگر سه سال بعد روی‌داد. درهر مورد ازبکان شکست خوردنددرضمن این جنك شورشی هم‌در بغداد ازطرف طایفه کلهر برپا شد ولی دفع گردید

جنك با عثمانیان

از وقایع دیگر زمان شاه طهماسب جنك با عثمانیان بود. بعد از سلطان سلیم پسرش‌سلیمان معروف‌بسلیمان قانونی بجای پدرش نشست ولشکریان او درسال دهم سلطنت شاه طهماسب یعنی سال ۹٤۰ ایرانرا معرض تاخت و تاز قرار دادند و پس‌از تصرف بین النهرین واردتبریز شدند. سلیمان از این پیشرفت جسارتی پیدا کرده گیلان و شیروان راتابع‌خود ساخته اطراف‌آذربایجان را هم تسخیر کرد و تا سلطانیه پیشرفت‌و از آنجا نیز بسوی جنوب‌حرکت کرده بغداد را تصرف نمود

چندی بعدسلطان عثمانی باز بآذربایجان آمد ولی این بارهم در نتیجهٔدلیری و مقاومت جنگیان‌ایران مجبور به‌بازگشت شد و اغلب‌متصرفات او دوباره بتصرف ایران درآمد.

در سال ۹۵۳ یك جنگ دیگر بین شاه طهماسب و سلیمان قانونی پیش آمد و یکی از علل آن جسارتی بود که سلطان سلیمان‌بواسطهٔرفتن القاص‌میرزا بدربار عثمانی پیدا کرده بود. توضیح آنکه القاص‌میرزابرادر شاه طهماسب بواسطهٔ رنجیدگی از برادر وظیفه‌ای را که نسبت بمیهن داشت فراموش کرد و از شرافت نفس و تکلیف آدمیت خود چشم پوشیده و بدربار عثمانی پناه برد. سلطان عثمانی از این پیش آمد خشنودشدوبار سوم بایران تاخت و تبریز و اصفهان را بگرفت. ولی در این هنگام میان القاص میرزاباهمدستان ترك او برهم خورد و ترکان مجبور بباز گشت شده از فتوحات خود دست برداشتند و شاید مخالفت القاص میرزا نسبت بترکان ناشی ازندامت او بوده است در هرصورت در اثنا این زدوخوردها بدست سپاهیان ایران افتاده کشته شد.

سپس سلطان سلیمان چندین بار دیگر بخاك ایران تعرض کرده تبریز را گرفت ولی باز سودی نبرد و مانند دفعات سابق مجبور بمراجعت گردید باید گفت که در این دوره لشکر عثمانی بکمال قوت وعظمت خود رسیده و از حیث توپخانه و انتظام بسیار قوی شده موجب نگرانی دولت های اروپا گردیده بود و تنها نیروئی که باآنها برابری میکردوسبب رهائی اروپائیان گشت نیروی دولت ایران بود .

در سال ۹۶۲ یعنی بعد از آخرین جنگ که هر دو طرف خسته شده بودند دولت ایران پیشنهاد متارکه و صلح نمود و در نتیجه صلحی بین دولتین انعقاد یـافت . از شرایط این مصالحه یکی آن بود که زوار شیعه از تعرض سنیان مصون بمانند و بدون آسیب بزیارت عتبات عالیات بروند و این نخستین معاهده بین ایران و عثمانی بوده است .

از حوادث تأسف آور دوره سلطنت شاه طهماسب اینکه بـایزید پسر سلطان سلیمان را که بواسطهٔ تحریکات زن روسی سلطان مورد غضب واقع شده و در تاریخ ۹۶۹ بدربـار شاه صفی پنـاه آورده بود بدست مأمورین سلطان سلیمان تسلیم کردند و این عمل از مردانگی و رسم مهمان نوازی ایرانی دور بود .

از وقایع دیگر آنکه همایون پادشاه هندو پسر و جانشین بابر در نتیجه شورشی که در هند وقوع یافته بود بدربار ایران پناهنده شد و مشمول حمایت و مورد توجه شاه ایران گردید و دختر شیخ جام از شیوخ خراسان را بعقد نکاح در آورد و این دختر مادر اکبر شاه معروف هند گردید .

تصویر شاه طہماسپ اول صفوی

فتح ازبکان
جنگ با گرجیان

چنانکه پیش از این هم گفته شد ازبکان قومی وحشی و شریر بودند و در هر فرصتی بشمال خراسان هجوم آورده در شهر ها و دهستانهای ایران بکشتار و غارت میپرداختند بحدیکه نقاط مهم آباد مانند طوس و مشهد و هرات در نتیجهٔ این مهاجمات ویران شده‌بود .

رئیس معروف ازبکان نخست چنانکه دیدیم شیبك‌خان بود : بعد از او پسرش عبیدالله خان‌روی‌کارآمد که سی‌سال حکومت آن‌اشرار را داشت‌و در ۹۴۹ بمرد و او هفت بار در حدودایران بتاخت وتاز پرداخت

پادشاه صفوی گذشته از جنگ باعثمانیان و ازبکان درفاصلهٔسالهای ۹۴۷ و ۹۷۶ یك سلسله جنگهای پی در پی با گرجیان نمود و عاصیان آنقوم را ادب کرد . همچنین جنگها با بازماندگان شیروانشاه و حکمدار گیلان و مخالفان دیگر وقوع یافت .

روابط شاه
طهماسب
باروپائیان

در زمان شاه طهماسب بسبب اشتهاری که دولت صفوی پیدا کرده بود دول اروپا توجهی خاص نسبت بایران مبذول میداشتند . مخصوصاً از اینرو که ایران در مقابل دولت مقتدر عثمانی حریفی توانا بود و آندولت را درمشرق مشغول داشته و از نفوذ باروپا ممانعت مینمود قدر و قیمت ایرانرا میدانستند . پس بخیال ایجاد روابط سیاسی افتادند . از آنجمله دولت انگلیس در این عهد که زمان ملکهٔ الزابت بوده است یعنی درسال ۹۶۹ نماینده‌ای بنام **آنتونی جنکینسون[۱]** بدربار شاه طهماسب فرستاد همچنین دولت پرتغال نمایندگانی بایران گسیل داشت و نماینده‌ای هم از ونیز (وندیك) بدربار پادشاه صفوی آمد .

---

۱ – Anthony Jenkinson

روابط ایران با سلاطین تیموری هند و عثمانیان هم در ضمن شرح وقایع معلوم میگردد .

مرگ شاه طهماسب

شاه طهماسب چنانکه دیدیم سلطنتی طولانی کرد یعنی از ۹۳۰ تا ۹۸٤ نزدیك پنجاه و چهار سال پادشاهی کرد گرچه در این مدت دراز جنگهای پی در پی با دولت عثمانی و مخالفان روی داد و سپاهیان ایران مقاومتی سخت نموده در بسیاری از موارد موفق و فاتح گردیدند ولی بطور کلی باید گفت که شاه صفوی چندان دلیر وجسورنبود و صفا و مردانگی و بزرگواری پدرش شاه اسمعیل را نداشت و گاه از مهام امور کشور غفلت ورزیده و بعیش عشرت میپرداخت همچنین این پادشاه عقاید خرافی داشت و بخواب و تعبیر آن تخیلات معتقد بود . روابط وی با اعضای خانواده نیز خوب نبود بابرادران و پسران ستیزگی داشت و نسبت بآنان سنگدلی میکرد تا آنجا که دیدیم که یکی از آنان یعنی القاص خیانت بدو کرده بکشور بیگانه پناه برد .

شاه طهماسب در اواسط عمر از عیاشی و لهو ولعب توبه کرده بعبادت و نماز و دعا پرداخت . مرگش در سال ۹۸٤ اتفاق افتاد .

شاه اسمعیل دوم

شاه طهماسب یازده فرزند داشت که نه تن از آنان بعد از مرگ پدر زنده و در نقاط مختلف پراکنده بودند . یکی از ایشان اسمعیل از زمان پدر مدت بیست و پنج سال در زندان میگذرانید . دیگری حیدر نام داشت که بر خلاف برادران دیگر در قزوین یعنی پایتخت میزیست . این شاهزاده از پی تحصیل تخت و تاج برخاست ولی بمقصود نرسیده وبتحریک بعضی از اعضای حرم سلطنتی کشته شد پس از او اسمعیل را از زندان بدر آورده به تخت شاهی نشاندند

این شخص نزدیک یک سال سلطنت کرد و بسبب نومیدی و انحراف و خشونتی که در روزگار زندانی در مزاج او حاصل شده و بحکم ترس و بدبینی عظیمی که در آن عهد میان اعضای خاندان صفوی بوجود آمده بود در اندک مدت حکمداری خویش عده‌ای از شاهزادگان و برادران خود را با قساوت حیرت آوری بکشت و خود نیز در اندک مدتی گرفتار انتقام گردیده سر انجام در پایان یک شب عشرت و مستی بمرد.

محمد خدا بنده (۹۸۵ تا ۹۹۵)

شاه محمدخدابنده بزرگترین پسر شاه‌طهماسب کور بود و درموقع مرگ پدر و جلوس برادرش‌شاه‌اسمعیل‌دوم در شیراز بسر میبردولی‌چون بسبب ضعف مزاج و نا بینائی از عهدهٔ ادارهٔ کارها بر نمیآمد و از حسن تدبیر نیز بهره نداشت ، امیران کشور و سران لشکر با وی در مخالفت در میآمدند . تنها پشت گرمی او به پسر رشید و کاردانش حمزه میرزا بود . این سردار نامی دوباره در آذربایجان با ترکان عثمانی مصاف داد و بر ایشان غالب شد و راه هجوم آنانرا گرفت اندکی بعد باز عثمانیان بکشورماتاختند و تاتبریزپیش آمدند ، حمزه میرزا بار دیگربدفع‌دشمنان پرداخت و زیان بزرگ بآنان وارد ساخت . ولی بسبب نفاق و ستیزگی داخلی که در کشور وجود داشت نتوانست خاك ایران را از وجودایشان پاك كند و درسال ۹۹٤ به‌تحریك خائنان کشته شد . باید گفت که‌درین مدت حمزه میرزا در واقع ولیعهدشاه بود و در امور کشور استقلالی‌داشت و بجای پدرحکومت میکرد.

شاه محمد خدا بنده‌پیش از آنکه در زمان پدر بشیراز رود حکومت هرات داشت ولی پس از آنکه او بشیراز رفت حکومت هرات را به‌پسرش

عباس میرزا که در اینموقع کودك بود دادند . شاه محمد در سال ۹۹۵
از سلطنت کناره گیری کرد شاهی را به عباس میرزا سپرد و بعد ازاین
کناره گیری تا سال ۱۰۰۴ زنده بود . گفته اند که او در علوم و ادبیات
دست داشته است .

شاه عباس بزرگ

(۹۹۵ تا ۱۰۳۸)

زمانی که شاه اسمعیل دوم از ترس ظهور مدعیان به کشتن شاهزادگان
فرمان داد عباس میرزا هم که اسماً در هرات حکمرانی میکرد و در اینموقع
شش سال بیش نداشت جزو کسانی بود که بایست شربت مرگ نوشید ولی
چون ماه رمضان پیش آمد مأمور قتل او علیقلی خان در اجرای امر
تأخیر نمود و درین ضمن خبر مرگ شاه اسمعیل رسید . با مرگ او بقیهٔ
شاهزادگان صفوی و از جمله عباس میرزا از خطر مرگ نجات یافتند .

شاه عباس چنانکه دیدیم در نتیجهٔ کناره گیری پدر بجای وی
نشست و در هنگام جلوس شانزده سال داشت . در اینموقع امور کشور
از هم پاشیده و سر تاسر ایران دستخوش نفاق و عصیان بود . سران قزلباش
یعنی مأمورین دولت نیز با هم ستیزگی میکردند و اشخاصی مانند علیقلی
خان و مرشد قلی خان داعیه هائی در سر داشتند . از خارج هم دشمنان
ایران مانند ازبکان و عثمانیان در صدد تحریکات و هجوم بودند .

مرشد قلیخان شاه عباس را از هرات بقزوین برد و آئین جلوس
او را بر پا کرد ولی چون میخواست بر شاه جوان مسلط باشد شاه ویرا
از میان برداشت و از هر جهت استقلال یافت . پس بآسوده ساختن کشور
از مدعیان داخلی و دشمنان بیگانه پرداخت .

تصویر شاه عباس بزرگ
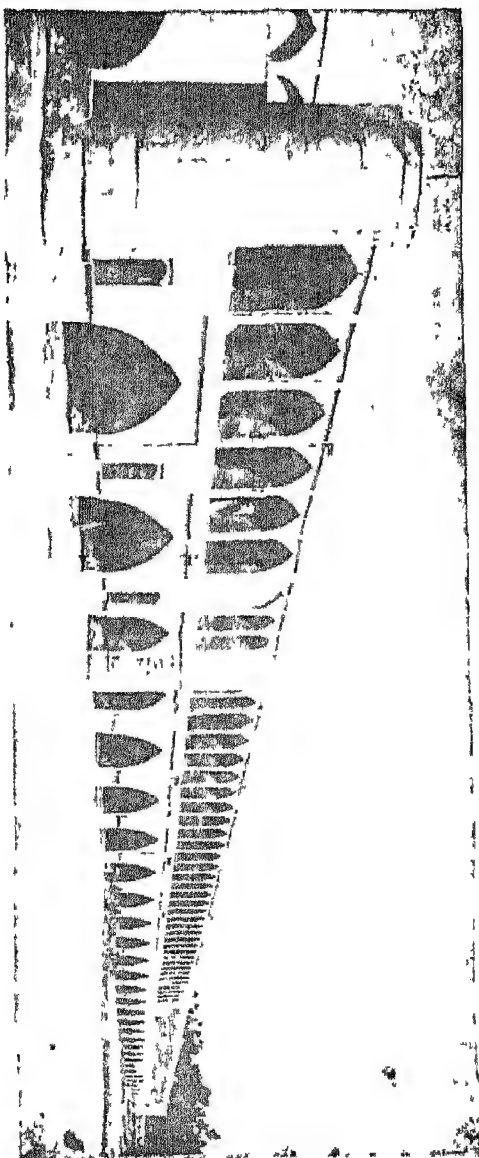
پل اللہ وردیخان

از آثار زمان شاہ عباس بزرگ

صلح با عثمانیان و سر کوبی ازبکان

کمی قبل از جلوس شاه عباس عثمانیان بایران تاختند. شاه محمد خدا بنده به عثمانیان پیشنهاد صلح کرد ولی چون آندولت تملك ارسباران یاقره داغ را میخواست و شاه صفوی نپذیرفت زدو خورد دوباره در گرفت و ترکان پس از جنك خونینی پیشرفت کرده تبریز و شهرستانهای غربی ایرانرا تصرف کردند. این وقایع نا گوار باسال جلوس شاه عباس تصادف کرد. سال بعد بار دیگر سپاه عثمانی بتاخت و تاز پرداختند و شیروان و گنجه و ارسبارانرا گرفتند.

چون دراینموقع ازبکان قدرت بسیار یافته و نقاط مهم شمالی خراسان را از بلخ و تخارستان و فرغانه و بدخشان و کاشغر و ختن در دست داشتند و عزم حملهٔ بخراسان کرده بودند پادشاه صفوی با نظر صائبی که داشت صلاح در آن دید که نخست با عثمانیان بسازد و بدفع ازبکان پرداخته پس از یکسره کردن کار آن طایفهٔ حساب خود را با ترکان عثمانی تصفیه کند. بدین عزم از پی صلح جوئی با عثمانی بر آمد و حیدر میرزا پسر حمزه میرزا را مأمور اینکار ساخت در سال ۹۹۸ صلحی میان دو دولت منعقد گشت که بموجب آن نقاط مهمی از آذربایجان با شیروان و لرستان و بعضی از بنادر دریای خزر بتصرف عثمانیان در آمد.

دراین بین ازبکان بسرداری عبیدالله دوم رو بخراسان آورده و بکشتن مردم وغارت آنسامان پرداختند و تانزدیکی مشهد رسیدند. پادشاه صفوی که بیدرنك برای حفظ مشهد ومقابله دشمن عزیمت کرده بود در تهران بسبب بیماری تأخیر کرد و شهر مشهد از طرف وحشیان ازبك تسخیر و ویران و بسیاری ازمردمش کشته شدند. امادیری نگذشت که شاه عباس برسر آن خونخواران فرود آمد و درنزدیکی هرات بـا ایشان مصادف شد و در نتیجهٔ جنك

سختی آنقوم را شکست فاحش داده تمام شهر های خراسان را از وجود ایشان پاك کرد . سپس برای حفظ آنحدود عده ای ازطوایف رشید ایرانی کرد رااز نقاطدیگر منتقل ساخته در حدود خراسان جای داد کهنگهدار مرز آنسر زمین باشند . با این ترتیب وسایل امن و آسایش که درحدود خراسان از مدتی مختل بود فراهم آمد و از این تاریخ یعنی حدود سال ۱۰۰۷ به بعد پای غارتگران ازبك تا مدتی از کشور ما بریده شد .

آمدن برادران شرلی[1] بایران

پیش از این از مأموریت و ورود جنکینس در زمان‌شاه طهماسب اول اشاره‌ای شده‌بود.اینشخص که بقصد ایجاد روابط بازرگانی بین‌ایران‌وانگلیس آمده بود کوششی کرد ولی فایده ای نبرد . هنگامیکه‌شاه عباس‌پس‌از غلبهٔ بر ازبکان بقزوین برگشت دو برادر موسوم به شرلی را با یك عدهٔ مأمور انگلیسی که در پایتخت منتظر قدم وی بودند بپذیرفت و ایشان نیات دوستانه‌دولت خود را نسبت بایران اظهار داشته پیشکشهای گرانبها تقدیم نمودند. پادشاه صفوی از این امر خرسند شد و خود نیز هدیه های قیمتی بآنان ارزانی فرمود و در باب روابط سیاسی و اقتصادی بین دو دولت با آنان گفتگو ها کرد و یکی از دو برادر را که انتونی[2] نام داشت از جانب خود نمایندگی داد و بهمراهی یکی از سرداران ایرانی حسینعلی بیگ نام‌برای جلب دوستی و طرح روابط سیاسی به دربار دولتهای‌اروپائی گسیل داشت . شرلی سفارشهای‌دوستانهٔ پادشاه ایران را بدربار کشور های اروپا رسانید و همه جا سران‌هر کشور سفارشات ایرانرا باحترام پذیرفتند و تنها دولت روسیه که از انعقاد روابط اقتصادی و سیاسی مستقیم بین ایران و اروپا خشنود نبود بنمایندگان ایران روی خوش نشان نداد و نسبت بآنان بدرفتاری روا داشت .

---

۱ - Sherley. ۲ - Anthony.
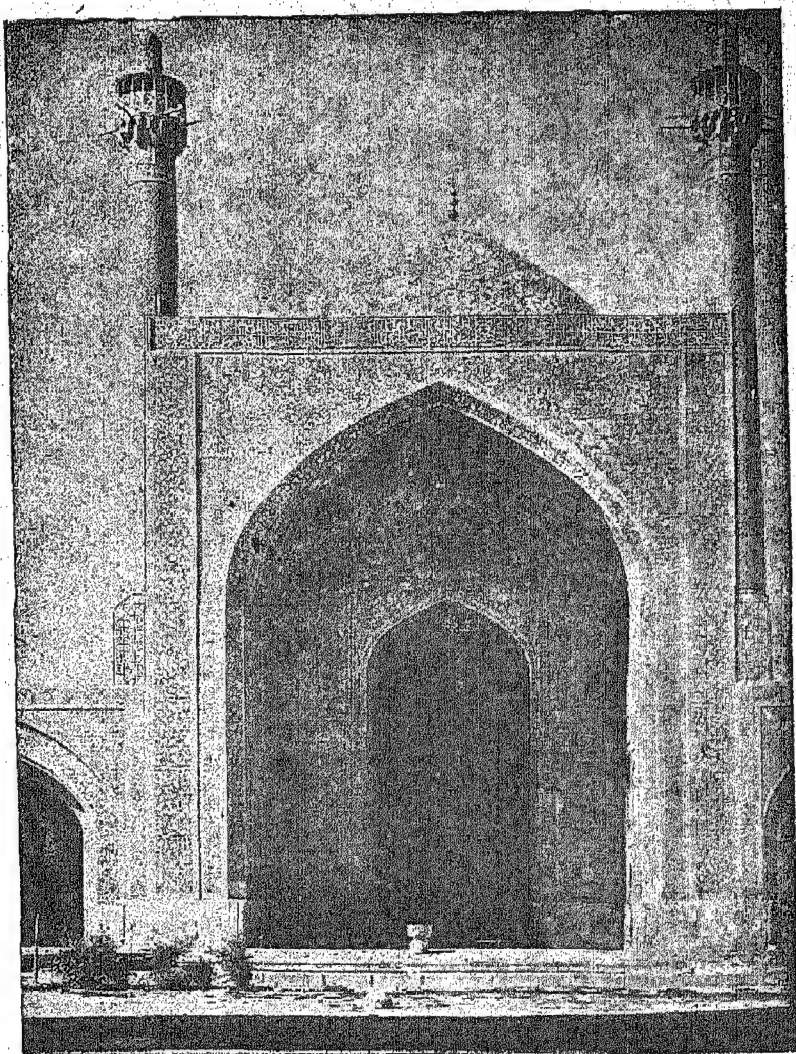
مسجد شاه اصفهان

از آثار زمان شاه عباس بزرگ
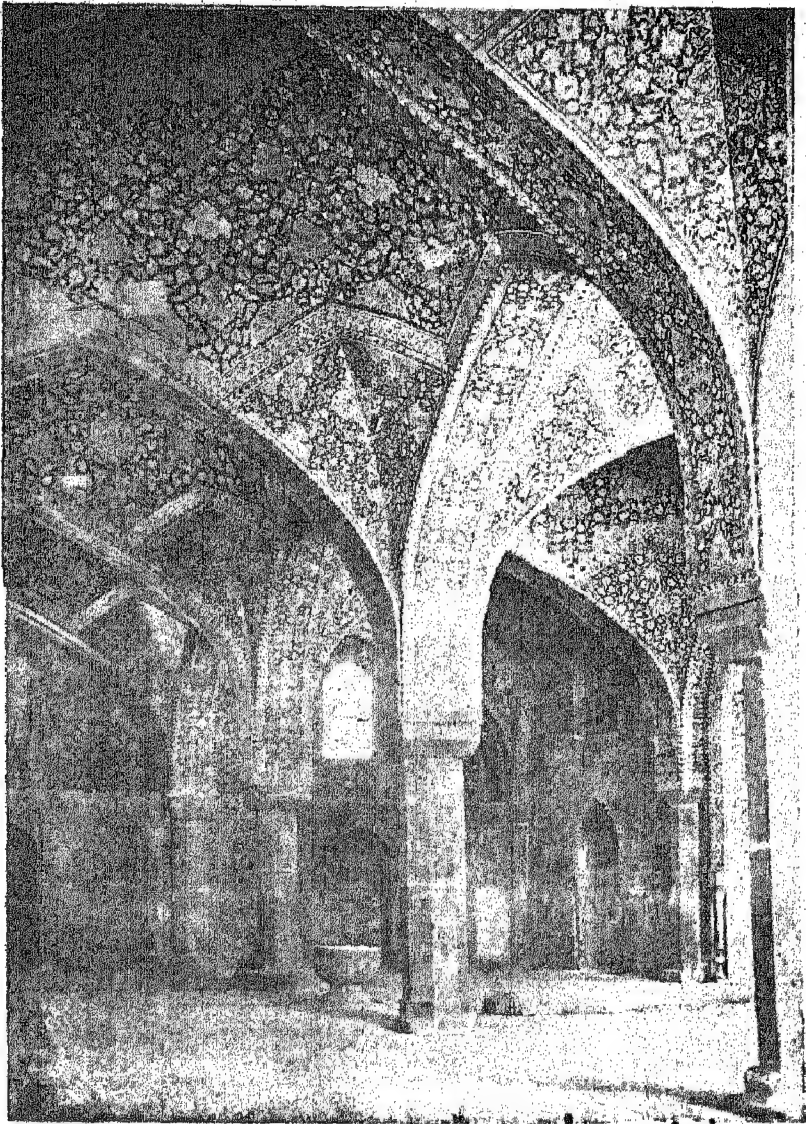
درون مسجد شاه اصفهان ر

از آثار زمان شاه عباس بزرگ

پس از ورود برم حسینعلی بیك باشرلی اختلافی پیدا کرد وشرلی از آنجا باسپانیا رفته داخل خدمت آندولت گردید.

شاه عباس بزرك از حسن تدبیر و بلندی نظری که داشت گذشته از ایجاد دوستی با دولتهای اروپا نسبت بنمایندگان و بازرگانان اروپائی در ایران هم سیاست دوستانه بر قرار نمود و آنان را بنعمت آزادی و امنیت متنعم‌فرمود بطوریکه همهٔ اتباع بیگانه در سایهٔ حمایت شاهنشاه ایران به نهایت رفاه وآسایش‌نایل آمده باسودگی‌بکار بازرگانی پرداختند.

اصلاحات لشکری

از نخستین کار های مهم شاه‌عباس‌پس‌ازشکست ازبکان اصلاحات لشکری اوست. نیروی جنگی ایران در این موقع کاملا در اختیار سران قزلباش بود که بیشتر از ایلات مرکب بودند و گاهی خود سری میکردند و عدهٔ ایشان در موارد عادی به ٦٠ هزار میرسید. پادشاه صفوی سپاهی تازه مرکب از ۱۲۰ هزار سوار و ۲۰ هزار پیاده تشکیل داد که از فرمان سران قزلباش بیرون‌بود. اردوی‌نیرومند دیگری نیز از عشایر جنگی ایران‌بنام شاهسون بوجود آورد.

از اقدامات سودمند لشکری این‌پادشاه یکی هم ایجاد توپخانه‌است چنانکه گذشت یکی از علل عمدهٔ برتری عثمانیان در مقابل جنگیان ایران داشتن توپخانه بود ایرانیان از این سلاح موحش محروم بودند ولی با اینکه باتیرو خنجروشمشیرجنك میکردندرشادت‌سرباز ایرانی‌در آنروزگار بین خاص و عام مشهوربود. مخصوصاً جهانگردان فرنك همه از جنگاوری ایرانیان که اغلب سپاهیان پر زور عثمانی را با وجود مسلح بودن آنان با توپخانه از پا در میاوردند حیرت‌کرده و دلیری فرزندان میهن‌ما رابسیار ستوده اند.

شاه عباس بزرگ بفکر رفع نقصها افتاده فرمان داد تا بفراهم ساختن توپخانه بپردازند و سردار نامی او اللهوردیخان از وجود صنعتگران ایرانی و توپسازان و صنعتگرانی که بهمراهی شرلی آمده بودند استفاده کرده توپخانه‌ای مرکب از پانصد توپ بوجود آورد و بدینواسطه بزرگترین نقیصهٔ نظامی کشور مرتفع شد. خلاصه اینکه بهمت شاه و با این مقدمات کشور ما درزمان شاهنشاه صفوی دارای لشکری نیرومند و آراسته گردید.

جنگ با عثمانیان

شاه عباس با هوش و بصیرتی که داشت از نیت عثمانیان آگاه بودو میدانست که آن دولت خصومت خاص نسبت بایران و مذهب تشیع دارد و مهاجمات پی در پی او دلیل واضح دشمنی است. بخصوص که دولت عثمانی هنگام جلوس شاهنشاه صفوی نقاط مهم آذربایجان و شهرهای مرز غربی را تصرف کرده بود. پس صلحی که شاه عباس در آغاز سلطنت با آندولت کرده نه از روی عقیده بلکه بحکم تدبیر و دور اندیشی بود تا نخست غائلهٔ ازبکان رفع گردد و بستیزگیهای داخلی خاتمه داده شود، سپس بدفع بزرگترین دشمنان ایران پردازد. بنا بر این پس از دفع ازبکان در حدود سال ۱۰۱۱ توجه خود را به عثمانیان معطوف کرد و همت عالی خودرا مصروف باز گرفتن شهر های ایران داشت. اتفاقاً در این هنگام مرد بی کفایتی مانند محمد ثالث برسریر سلطنت عثمانی نشسته بود و سپاهیان آندولت در نتیجه جنگ با اطریش فرسوده بودند و انقلاب داخلی نیز در آندریا روی داده بود شاه عباس موقع را برای بیرون کردن دشمن ازکشور و استرداد شهر های ایران مناسب دانسته بمبارزه با دولت عثمانی قیام کرد و جنگ در گرفت.

توضیح آنکه در اینموقع یك لشکر عثمانی بشاپور (سلماس) هجوم آورده آنجا راتصرف کرده بود. شاه عباس این تجاوز دشمن را دلیل پیمان

شکنی دانسته بی درنك رو بآذربایجان نهاد و با مهاجمین در آویخته شکستی فاحش بآنان وارد ساخت و تبریز را پس گرفت و این شهر پس از هیجده‌سال که در دست بیگانه بود باز بکشور ماپیوسته شد . سپس پادشاه دلیر ایران تعقیب دشمن را ادامه داد و تا ایروان و شیروان را باز گرفت و سپاه دشمن را که در فرمان سنان پاشا سردار معروف عثمانی بودند از بین برد . در این بین سلطان محمد ثالث در گذشت و جا نشین او سلطان احمد بسرعت تمام بآماده کردن لشکری تازه برای نبرد با ایران همت گماشت و در اندك مدتی صد هزار سپاهی ترك مهیای جنك ساخت .سپاه عثمانی با جنگاوران ایران که شصت و دو هزار بیش نبودند در نزدیکی رضائیه (اورمیه) مصاف دادند پس از جنك خونینی از حسن تدبیر شاهنشاه ایران و جلادت اللهوردیخان ترکان شکست قاطع خورده بـا وجود زیادی‌عدد تلفات سنگین‌دادند و برجهانیان که‌نسبت بجنگیان‌عثمانی عقیده داشتند روشن شد که دلاوران ایران حریف میدان ایشان و حتی باوجود کمی عدد میتوانندبرآن‌برتری یابند. درنتیجهٔ این‌جنك‌شهرستانهای ایران باز داده شد یعنی تمام آذربایجان و کردستان و بغداد و موصل و دیار بکر بار دیگر بتصرف ایران درآمد و مشاهد مقدس مانند کاظمین و کربلا و نجف باز بایران بپیوست . خلاصه اینکه ایران از تسلط‌بیگانه رها گشت و پس از سالها مذاکره و مراسله صلحی بین دولتین انعقاد یافت که بموجب آن دولت عثمانی از تمام فتوحات سابق خود چشم پوشید و در برابر مقرر شد که شاه عباس هر سال دویست بار ابریشم بدولت عثمانی بدهد. اندکی بعد چون شرایط معاهده انجام نگرفت سلطان عثمانی باز رو بمرز ایران آورد و بقصد تسخیر ایروان و هجوم به تبریز بنای جنك نهاد ولی در هر دو مورد در مقابل لشکریان ایران شکست سخت خورد

پس ازچندی بار دوم بالشکری فراوان بر ایران تاخت و باز کاری چندان از پیش نبرد تا در سال ۱۰۲۷ صلحی دیگر میان دو دولت بسته شد و بموجب آن شرایط معاهدهٔ پیشین تجدید گشت ولی مقرر شد که ایران بجای دویست بار ابریشم سالانه صد بار بپردازد.

هفت سال بعد باز نیروی عثمانی از مرز ایران گذشته بغداد را محاصره نمود و باز در نتیجهٔ ایستادگی دلیرانهٔ ایرانیان پس از جنگی خونین مجبور بباز گشت گردید.

روابط خارجی ایران در زمان شاه عباس

پیش ازین مختصری از مأموریت آنتونی شرلی به اروپا ذکر شد. چندی بعد شاه‌عباس در تعقیب همان مقاصد سیاسی و اقتصادی خود برادر آنتونی را که رابرت شرلی نام داشت [۱] بدر بار پادشاهان اروپا فرستاد و او به لهستان و آلمان و بعضی نقاط دیگر رفته سر انجام وارد انگلستان شد و درباب روابط اقتصادی ایران و انگلیس اقداماتی کرد. ولی کارش بسبب مخالفت برخی از بازرگانان نتیجهٔ آشکاری نداد و بواسطهٔ وارد شدن نقدعلی بیك بعنوان سفارت از طرف شاه عباس بانگلستان مأموریت شرلی از اعتبار افتاده و مجبور شد بایران بر گردد، در این بین بعضی از بازرگانان انگلیس برای طرح روابط بازرگانی بین انگلیس و ایران و خرید ابریشم از هند بایران آمدند و شاه‌عباس با آنان مساعدت کرد. همچنین یك نماینده سیاسی انگلیسی موسوم به کتن [۲] از طرف آن دولت بحضور شاه رسید و اجازهٔ یك قرار داد بازرگانی از وی گرفت. و سال بعد یك نمایندگی سیاسی از طرف پادشاه اسپانی بدر بار شاه عباس آمد و در قزوین شاهنشاه او را بحسن قبول پذیرفت و نیز یك نمایندگی بازرگانیٔ از هلند بحضور شاه‌عباس رسیده باخذ فرمان تأسیس بنگاه بازرگانی در بندر عباس نائل شد و

---

۱ - Robert Sherley. ۲ - Sir Dodmore Cotton.
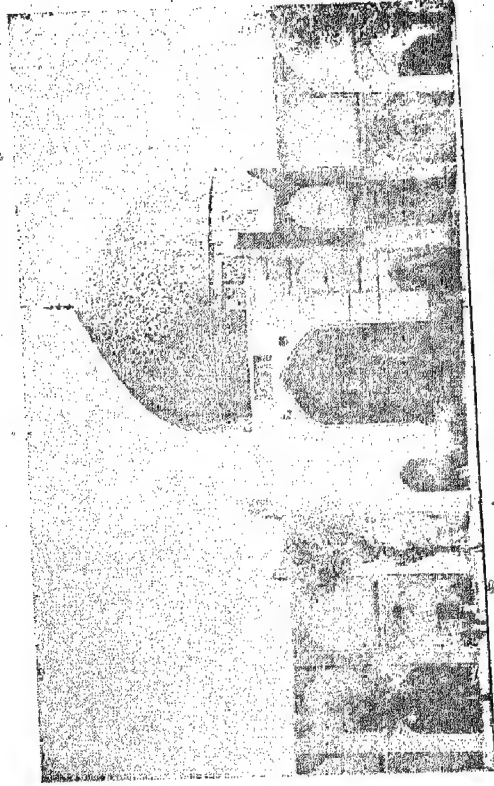
مسجد شیخ لطف‌الله

از آثار زمان شاه عباس اول
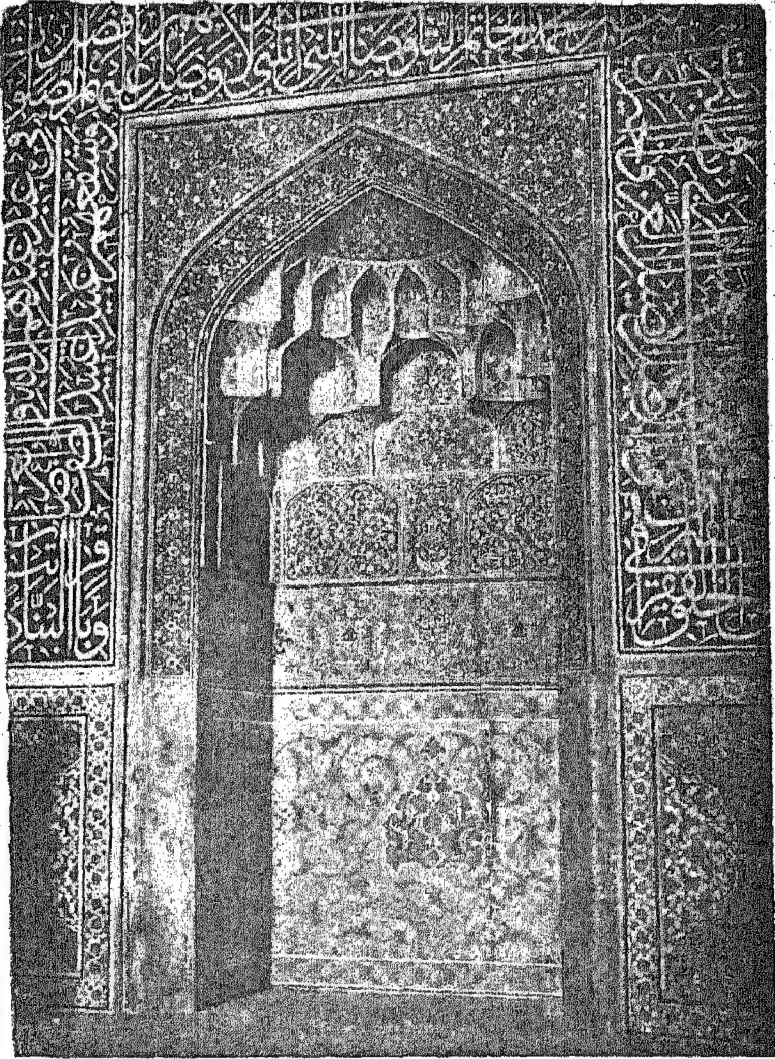
محراب مسجد شیخ لطف اللہ

هلندیها با پرتغالیها بنـای رقابت را گذاشتند . در سال ۱۰۲۳ کشتیهائی از طرف نیروی دریائی انگلیس درهند به بندر جاسك آمدند و با پرتغالیها که در آن محل جا کرده بودند بزدو خورد پرداختند . خلاصه درایندوره رقابت جنگی و اقتصادی میان کشورهای دریائی اروپائی آنزمان مانند پرتغالیها و اسپانیائیها و انگلیس ها دربنادر ایران ظهور کرده و شاه‌عباس این امور را بحسن تدبیر اداره نمود و از رقابت آنان تاآنجا که ممکن بود استفاده کرد .

بالاخره بموجب قرار دادی باانگلستان بنا شد در حالیکه قوای انگلیس از جانب دریا بپرتغالیها میپردازند نیروی ایران هم از خشکی بایشان تازد و هر چه در نتیجه جنگ بدست آید میـان قوای دو دولت تقسیم شود و فرماندار هرمز نیز از طرف دولت ایران تعیین گردد . ولی نظر نمایندگی انگلیس یعنی کمپانی هند هم در این باب جلب شود و بهره‌ای از در آمد گمرکی هرمز و بندر گمبرون (بندر عباس) بانگلیسیها داده شود و بازرگانـان انگلیس ازحقوق گمرکی معاف گردند . شاه‌عباس بنابمصلحت وقت این شرایط را پذیرفت و کشتیهای انگلیس ازدریاو لشکر ایران از خشکی بفرمان امامقلیخان پسر رشیداللهور دیخان حمله کرده پرتغالیها را شکست دادند . در نتیجه جزیره هرمز و بندر گمبرون بتصرف ایران در آمد (۱۰۳۲) و بندر گمبرون را از آن تاریخ ببعد بافتخار شاه عباس نامیدند .

پس از این فتوحات انگلیسی‌ها بخیال افتادند قلعه هائی در بنادر جنوب ایران بسازند ولی شاه عباس بتدابیر سیاسی و تهدیدات نظامی آنان را از این اقدام ممانعت کرد و از این تصمیم باز گرداند وشرایط سابق را هم کم کم لغو کرد .

با این ترتیب نفوذ دولت ایران بتدریج درخلیج‌فارس وسعت‌یافت و پرتغالیها با آنکه میکوشیدند باردیگر بر خلیج مسلط شوند کاری ازپیش نبردند و سر انجام حقوق و امتیازات خویش را بدولت ایران واگذار کرده تنها از شاه عباس اجازه گرفتند در بندر کنگ که نزدیکی بندر لنگه واقع است تجارتخانهٔ بسازند و در بحرین حق صید مروارید داشته باشندوکالای بازرگانی آنان در آن بندر از حقوق گمرکی محفوظ بماند .

اهمیت و اخلاق شاه عباس

شاه عباس‌بدون شبهه یکی‌از پادشاهان بزرگ‌ولایق میهن‌ماست . نخست‌آنکه‌رشید ودلیربود ودربسیج وترتیب‌سپاه ایران همتی بسزا بکار برد و لشکری نیرومند بوجود آورد و بزرگترین دشمنان ایران را بجای خود نشانید دوم آنکه این پادشاه بزرگ اهتمام خاصی داشت که در داخلهٔ کشور مردم بامن و آسایش زندگی کنند و تمام حکام ومأمورین‌راموظف‌میکرد که در بارهٔمردم راه دادگستری پیش گیرند و خود نیز شب وروزازاحوال مردم باز جوئی مکیرد .

این‌پادشاه‌اتباع‌عیسوی ومسلمان را یکسان مشمول‌حمایت‌میساخت و در آن هنگام که در همهٔ عالم تعصب خشك مذهبی و دشمنی بر پا بود این جوانمردی و بردباری پادشاه ایران اهمیتی بسزا داشت . از جملهٔ اتباع غیر مسلم ارمنیها بودند . شاه عباس آنان را مورد حمایت و مهر خود قرار داده و برای آنکه آمیزش و ارتباط بین طبقات مختلف مردم کشور بعمل آید و در ضمن از استعداد صناعت و بازرگانی آن استفاده شود پنجهزار خانوار از ارمنیها را که در کنار ارس‌رو شهر جلفا ساکن بودند باصفهان انتقال داد و جلفای‌نوی‌برای ایشان ساخته شد ودرآنسامان

برفاه و آسایش اقامت نمودند. حتی شاه عباس نمایندگان بازرگانی از آن برگزیده بکشورهای گوناگون گسیل داشت.

سوم آنکه وی بآبادانی کشور توجهی بسزا میکرد. در زمان او راههای مهم در نقاط مختلف کشور ساختند و کاخها و عمارتها درمازندران و استراباد و قزوین و اصفهان و تبریز و همدان و اردبیل و شهرستانهای دیگر بنا گردید و مهمانخانهائی بنام کاروانسرا در تمام اکناف کشور برای راحت مسافرین ساخته شد. مخصوصاً شهر اصفهان مورد عنایت پادشاه ایران واقع گشت چنانکه آنجا را بپایتختی خود بر گزید و درسال ۱۰۰۶ بآنجا منتقل شد و در آنشهر عمارت عالی بنا نهاد و پلهای بزرگ قوی و خیابانها و میدانهای زیبا بوجود آورد. از اقدامات مهم این پادشاه وسعت دادن بازرگانی در داخلهٔ کشور بود که بواسطهٔ امنیت و رفاهی که حاصل گشته و راههائیکه ساخته و آبادانیهائی که بعمل آمد میسر گردید. چهارم آنکه شاه عباس بزرگ نخستین پادشاه صفوی بود که به ایجاد روابط سیاسی و اقتصادی باکشور های بیگانه همت گماشت ومأمورین مخصوص بخارجه فرستاد و نمایندگانی راکه از خارجه میآمدند معزز داشت و بدین طریق حسن شهرت و نفوذ ایرانرا در کشورهای بیگانه بکمال رسانید و مناسبات بازرگانی با آن کشور ها بر پا نمود. پنجم آنکه در زمان وی دانشمندان وصنعتگران پیداشده درنشر دانش و صنعت کوشیدند. خلاصه آنکه دورهٔ این پادشاه بزرگ یك دورهٔ ترقی و تعالی بود که بمیهن ما رو آورد.

افسوس که شاه عباس در اواخر عمر از پیش آمدهای نامطلوب داخلی خسته دل و نسبت بمردم بدگمان گردید وحتی در حق فرزندان خود که گویا بر ضد او مواضعه میکرده اند بدبین شد. در نتیجهٔ این بدگمانی بزرگترین آنانرا که صفی میرزا نام داشت بکشت و پسران دیگر

را کور کرد و خود از اثر اینگونه وقایع دلخراش افسره خاطر و غمزده شد و در حدود هفتاد سالگی در مازندران بیمار گردید در گذشت . جسد او را بموجب وصیت وی بکاشان انتقال دادند و در جوار مرقد حبیب بن موسی مدفون ساختند (۱۰۳۸)

شروع دورهٔ تنزل پادشاهی صفویان

میتوان گفت پس از شاه عباس بزرگ دولت صفوی که نام و قدرتی در داخل و خارج ایران یافته و باوج عظمت رسیده بود شوکت خود را از دست داد زیرا که اخلاف آن پادشاه کفایتی نداشتند یا بکلی نالایق بودند

شاه صفی اول (۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲)

شاه صفی نوادهٔ شاه عباس و پسر صفی میرزای مقتول و نام اصلیش سام میرزا بود ولی بعد از جلوس نام پدر را بخود نهاد . در زمان او ازبکان از مرز خراسان گذشته تاخت و تازی کردند و قندهار را از تصرف ایران بدر آوردند . درسال دوم سلطنت او هم سپاه عثمانی بامر سلطان مراد چهارم که مانند اجداد خود سر خصومت با ما داشت رو بمرز ایران نهاده از موصل و کردستان گذشته و همدان را تصرف نمودند و مدت شش روز در آنشهر با وحشگیری تمام یغما و خونریزی کردند . سپس بهوای تسخیر بغداد رو بدانسامان نهادند ولی در مقابل لشکر ایران که در آنحدود نیرومند بودند تاب مقاومت نیاورده با زیان بزرگی عقب نشینی کردند . سال بعد هم اهتمام آنان بی نتیجه ماند و تیرشان بسنگ خورد . شش سال بعد یعنی در ۱۰۴۵ سلطان مراد شخصاً بجنگ ایران برخاست و برای گرفتن شهرهای آذربایجان لشکر آراست و ایروان و تبریز را گرفت و آنشهر آباد را ویران ساخت و تنها مسجد کبود را بشفاعت یك مفتی از

تصویر شاہ صفی

عمارت عالی قاپو
از آثار دورهٔ صفوی
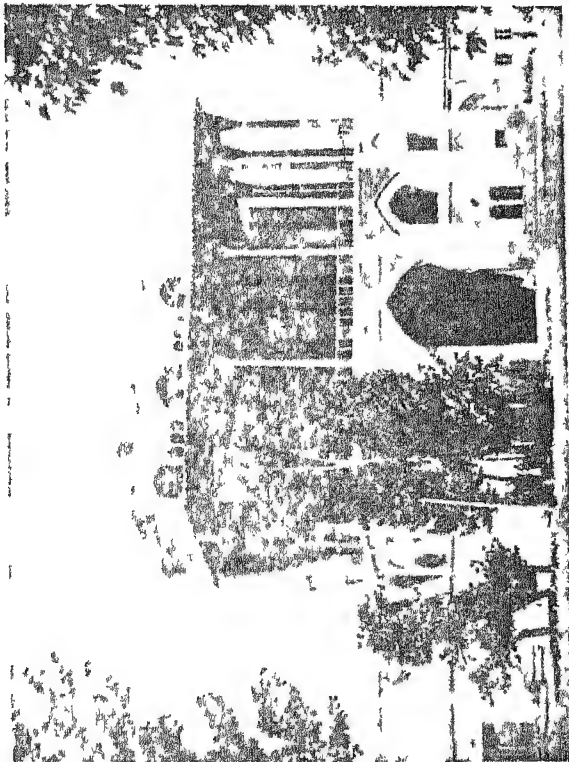
ویران ساختند معاف داشت و بعد از کمی باستانبول مراجعت کرد. شاه صفی در اثر بازگشت ترکان پیش‌رفته تبریز و ایروان را باز گرفت‌ولی سه سال بعد مراد چهارم بار دیگر به بغداد تاخت و آنجا را بعداز جنگ سختی تصرف نمود و سپاهیان ایران که بدشمن تسلیم نشده بودندجملگی کشته شدند. در این بین شاه‌صفی با ۱۲۰۰۰ سپاهی تا قصر شیرین آمده بود ولی‌چون دشمن قوی بود کاری‌از دستش بر نیامد و عاقبت بین‌دولتین صلحی منعقد گردید که بحکم آن بغداد در دست ترکان ماند و ایروان را دولت ایران نگه داشت؛ چون این معاهده در سالهای بعد تاحدی‌پایه تعیین‌مرز ایران و عثمانی محسوب بوده از این حیث اهمیتی داشته است.

شاه صفی بعد از مشاهده این وقایع ناگوار و ۱۳ سال سلطنت از اینجهان در گذشت اخلاق پادشاه عالی نبود و خونریزی و قساوت پیشه داشت چنانکه عده ای از خویشان و شاهزادگان‌رااز زن‌ومرد بکشت و اما مقلیخان پسر اللهوردیخان را که مردی شایسته وفداکار ومیهن‌دوست و درستکار بود ظالمانه هلاك کرد. در زمان او چنانکه دیدیم دشمنان پیشدستی یافتند و بغداد که یکی از شهر های مرزی ما بود از دست رفت و بازرگانی ایران هم تنزل نمود.

شاه عباس دوم (۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷)

پس از شاه صفی پسرش عباس میرزا که ده ساله بود بعنوان‌شاه عباس دوم به تخت شاهی نشست. از وقایع زمان او اینکه یکی‌ازامرای ازبك بدربار او پناه آورده موردمهر وملاطفت قرار گرفت بعد هم یکی دیگر از رؤسای معروف همانقوم موسوم به نظیر محمد بدربارایران‌پناهنده شده‌مانند اولی مشمول حسن پذیرائی دولت ایران گردید. دیگر از

از وقایع دوره سلطنت عباس دوم یکی نیز آمدن هیئتی مرکب از هفصدتن از طرف آلکسیس (۱) پدر پطر بزرگ امپراطور معروف روس بعنوان نمایندگی بود . شاه ایران همان قسم که رسم مهمان نوازی ایران و عادت مخصوص صفویان بود همه آنان را باکمال مهربانی پذیرائی کرد ولی بعد معلوم شد که این اشخاص بازرگانانی بوده اند که نام نمایندگی رسمی بر خود بسته و بهوس استفاده های نا مشروع بازرگانی از قبیل گریز از حقوق گمرکی و نظایر آن آمده اند . چون شاه ایران از این مسئله آگاه شد جوابی بدر خواست آنان نداد و از حضور مرخصشان کرد . امپراطور روس از این رفتار شاه که بجا بود رنجیده خاطر شد و عده ای سپاهی بمازندران فرستاد و آنان حاکم نشین آنولایت یعنی فرح آباد را آتش زده بشبه جزیره میانکاله رفتند ولی بسی نگذشت که نیروی ایران آنان را شکست داده از مرز کشور بیرون راند .

گذشته از روسیا سفیری هم از طرف فرانسه بدر بار شاه عباس آمد و در ایجاد روابط دوستی و اخذ امتیاز های بازرگانی اقداماتی کرد .

شاه عباس دوم در اصلاحات داخلی و تشویق صنایع و ایجاد ابنیه همتی نشان داد و مردم را بتقوی و درستی تشویق نمود ولی خود بعد از مدتی توبه شکست و در عشرت و میخوارگی افراط نمود . با این همه از لحاظ مردم داری و خیر خواهی و دادگری و انصاف تاریخنویسان او را ستوده و ازنیکی یاد کرده اند .

شاه سلیمان (۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵)

جانشین شاه عباس دوم شاه سلیمان جوانی عیاش و از جنگ و کار زار بیزار بود و اغلب اوقات خود را بعشرت و آسایش و ضیافت های

Alexis (۱)

تصویر شاه عباس دوم
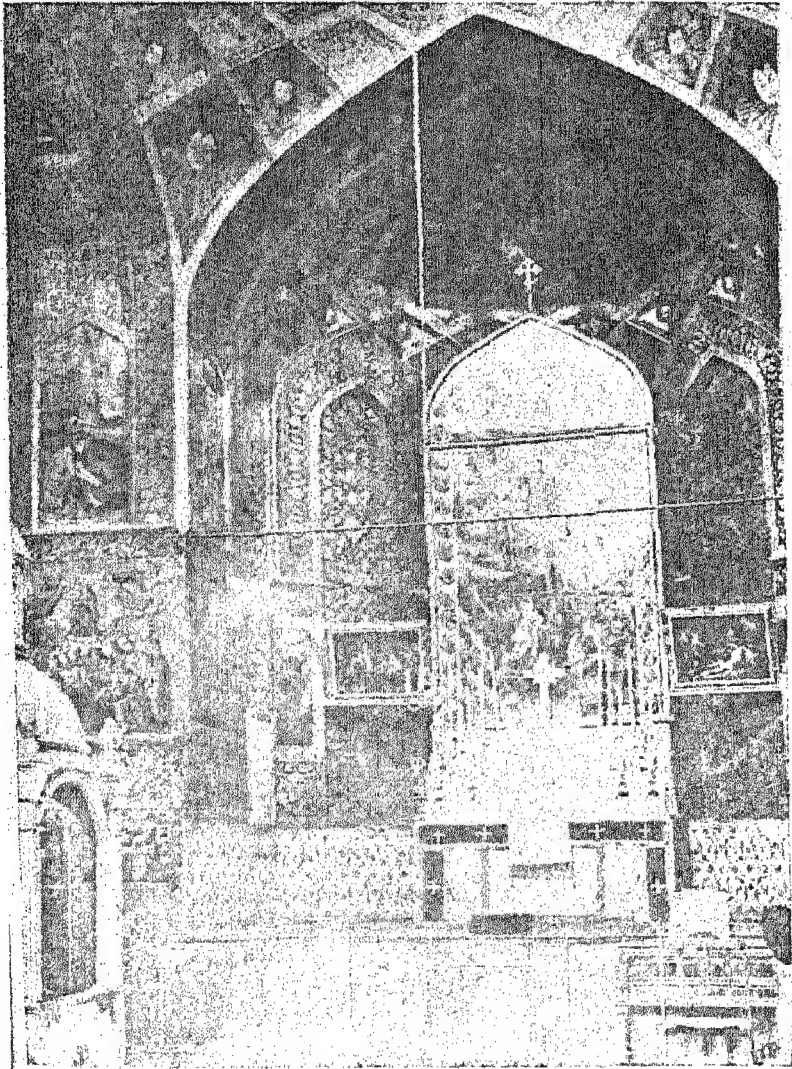
درون کلیسای ارامنه در جلفای اصفهان

از آثار دورهٔ صفویه .

اندرون بسر میبرد و درمواردی هم سفاك و سخت دل بود . در زمان او هلندیها جزیرهٔ قشم را تصرف کردند و ازبکان در خراسان تاخت و تاز نمودند و اقدامی مؤثر از طرف وی بعمل نیامد . از کارهای مفید شاه سلیمان تعمیر و تزئین عتبهٔ حضرت رضا و ایجاد مصلی دربیرون مشهد بود.

گذشته از دو واقعهٔ فوق حوادثی که صلح و آرامش کشور رابهم زند بروز نکرد و مردم بکار داد و ستد خود پرداخته در رفاه و آسایش زندگی میکردند ولی باید گفت بواسطهٔ بیقیدی و غفلت شاه رشتهٔ کار ها بتدریج از هم گسیخته شد و کشور رو بانحطاط میرفت

در زمان سلطان سلیمان نمایندگانی از طرف دولت فرانسه و دولتهای دیگر بایران آمدند .

وزارت‌شاه‌سلیمان بعهدهٔ‌شیخعلیخان زنگنه بود که لیاقت و کفایت را با درستی و تقوی جمع کرده بود ولی سبك مغزی و عیاشی شاه غافل مجال عمل بدان مرد نمی داد همواره در عذاب بود .

شاه سلطان حسین (۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵)

شاه سلیمان دو پسر داشت حسین میرزا و عباس میرزا . گفته اند هنگامی که او نزدیکی مرگ را احساس نمود بدرباریان خود گفت اگر میخواهید ایران ترقی کند عباس میرزا را بپادشاهی بر گزینید و گرنه حسین میرزا را انتخاب نمائید از سوء طالع ایران تاج شاهی‌را بر سر حسین میرزا نهادند . این پادشاه که در دورهٔ او خاندان بزرگ صفوی انقراض یافت از طرفی‌ترس و ضعف نفس بر او غالب و ازطرفی‌هم مهربان و بخشایندهٔ بود . بآزار کسی راضی نمیشد و گناهکاران‌رابآسانی میبخشید و در تقوی و عبادت و ورد و ذکر افراط میکرد و برای کار

و کوشش وقتی باقی نمیگذاشت تا کار بجائی رسید که امور کشور مختل شدو مردم ازاین رحم و اغماض وی سوء استفاده کردندو گناهکاران جری شدند.

در زمان سلطان حسین گذشته از دشمنان و رقیبان سابق دشمنی تازه برای ایران بوجود آمد و آن روسیه بود. پطر بزرگ امپراطور آن کشور که نظر های اقتصادی و سیاسی در ایران داشت به تحریکات وافساد پرداخت. در آن دوره نیز مانند سابق جماعتی از بازرگانان روسیه کالای ممنوع ازمرز گذرانیده ببهانه نمایندگی دولت از پرداخت حقوق گمرکی خود داری کردند و شاه سلطان حسین آنانرا بخوشی بپذیرفت ولی این عمل مقدمهٔ تجاوز های دیگری که پطر در نظر داشت بود.

از وقایع دیگر آنکه امیر عمان در نواحی فارس طغیان کرده و بحرین و بعضی متصرفات ایرانرا تصاحب نمود. ایرانیان که در آن وقت بحریه دریائی نداشتند برای راندن خصم خواستند از پرتغالیها یاری بجویند ولیکن لطفعلی خان سردار ایران از عهده دفاع و حفظ آنجا برآمد و پرتغالیها کاری نکردند.

دامنهٔ اینگونه انقلابات تدریجاً وسعت یافت. از جمله طایفهٔ غلزائیان و ابدالیهای افغان از خراسان سر آورده و لزگی ها پایتخت شیروان را تصرف کردند. این وقایع مردم ایرانرا که تقریباً یکصد سال در امن امان زیسته و تاخت و تاز و صدمهٔ عشایر وحشی را فراموش کرده بودند دوباره بیدار کرد ولی افسوس که دیر شده بود و تمام مساعی قبل از این پیش آمد منتج نگشت و در حرمسرای اصفهان مانند پیرزنان با اندرز و نیاز میگذرانید و مقدمات سرنگونی دولت را نمیدید و فریب جمعی از عالم نمایان و خواجه سرایان را خورده از وظایف فوری و مهم که ادای آن

برای بقای کشور ضروری بود غفلت میورزید. سر انجام روزگار بدبختی
ایران فرا رسید و عشایری از افغانها بفرمان محمود افغان دو بار هجوم
بکشور کرده تا پایتخت آمدند و سلطان حسین از تاج و تخت دست کشید
(۱۱۳۵) چنانکه شرح این واقعه دلخراش را خواهیم دید.

بعد از سلطان حسین در حقیقت خاندان صفوی انقراض یافت ولی
در ظاهر یکی از پسران او بعنوان شاه **طهماسب دوم** تا سال ۱۱٤٤
حکومت کرد. این شاهزاده که در واقعهٔ افغـان بامر پدرش شاه سلطان
حسین از اصفهان بقزوین رفته بود بعد از استعفای پدر در آنجا بر تخت
نشست و چنانکه خواهیم دانست در زمان او نادر افشار ظهور کرد و
بار دیگر دست یاغیان و دشمنان ایرانرا کوتاه نمود و دولت صفوی را
تا مدتی نگاهداشت و سر انجام بنا بمصالحی شاه طهماسب را در سال ۱۱٤٤
خلع کرد و پسر او عباس میرزا را که کودک بود بعنوان شاه عباس سوم
بر تخت نشانید. ولی در زمان او رشتهٔ امور بدست نادر بود تـا اینکه
در سال ۱۱٤۸ نادر خود رسماً تاج شاهی ایرانرا بر سر نهاد و بدینطریق
آخرین نمایندهٔ خاندان صفوی از تخت بزیر آمد.

اهمیت و خدمات دولت صفوی

و فرهنگ و صنایع ایران در آنعهد

چنانکه دیدیم خاندان صفوی از تـاریخ ۹۰٦ تـا ۱۱٤۸ یعنی
از جلوس شاه اسمعیل صفوی تا خلع شاه عباس سوم ادامه یافت و یازده تن
از آن خاندان سلطنت کردند. خدمات این خاندان بمیهن فراوان است
نتایج بزرگ و بر جسته‌ای که در آن دوره برای این کشور حاصل گشته
فراموش شدنی نیست و جا دارد که مورد توجه و دقت قرار گیرد.

وحدت کشور

پیش از صفویان بدبختانه رشتهٔ اتحاد و یگانگی ملت ما که در اساس وجود داشته از هم گسیخته بود • ما ایرانیان بطور کلی منسوب به یك ملت و یك نژاد بوده‌ایم و تمام ساکنین این خاك از فرات و دجله تا سیحون و جیحون دارای دین و عادت و رسوم و اخلاق مشترك بوده و جملگی خود را ایرانی میدانسته‌اند و علاقهٔ قلبی بقدرت و ترقی میهن و سر افرازی ملت ایران داشته اند . ولی گاهی حوادث بدمانند بروز جنگها و ظهور بعضی سرکشان نادان خونخوار و نادانی مردم موجبات ستیزگی و نفاق فراهم آورده و شیرازهٔ زندگانی و رشته یگانگی این ملت را از هم پاشیده است . یکی از دوره‌های نفاق و دشمنی دورهٔ فترت بین دولت تیموری و صفوی بود تیمور مردی بود جهانگیر وخونریز . اقامت او در ایران‌هم بحدی نبود که رسم کشور داری بیاموزد و تنها در امور لشکری بصیرتی داشت . پس در زمان او نظام داخلی کشور گسسته شد وجمعی کثیر از امیران و شاهزادگان ورؤسای طوایف بخیال ریاست افتاده هوای استقلال در سر پروریدند . بهمین سبب چون تیمور مرد و دولت او ضعیف شد سران و امیران مذکور از هر گوشه و کنار سر بر آوردند و کشورٔ پهناور ما گرفتار نفاق و کشمکش غریبی گردید . بطوریکه آسایش مردم از میان رفت و ایران میدان تاخت و تاز مدعیان پادشاهی شد • با اینکه بعضی از احفادتیمور سر و سامانی بکار ها بخشیدند باز عاقبت کار بنفاق کشید • چنانکه‌هنگام ظهور صفویه کشور ایران دوباره دستخوش ملوك‌طوایف شده بود • در اینجا بعضی از مدعیان سلطنت و ستیزه‌جویان را که هنگام جلوس شاه اسمعیل در نواحی مختلف کوس خود سری میزده‌اند نام میبریم • سلطان مراد در عراق ، مرادبیگ دریزد ، رئیس محمد در ابرقو ، حسین کیائی

در سمنان، قاسم بیك در دیار بکر، قاضی محمد در کاشان، سلطان حسین میرزای تیموری در خراسان، امیر ذو النون در قندهار، بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ، ابوالفتح بیك در کرمان و از میان این مدعیان حکومتهای آق قوینلو وقره قوینلو درنواحی آذربایجان و طائفه شریر ازبکان در شمال خراسان قویتر بودند علاوه بر این دولت مقتدر و نیرومندی مانند دولت عثمانی خصومت ایرانرا بشدت در دل گرفته و در صدد استیلا بر بلاد مرزی ما بود .

در چنین موقع باریکی دولت صفوی ظهور کرده و پادشاهان دلیر آن سلسله بخصوص شاه اسمعیل اول وشاه عباس بزرك کمر همت بر میان بسته پس از رنج بسیار و جنگهای خونین مدعیان داخلی ودشمنان بیگانه را از میان بر داشتند . ایران یکبار دیگر وحدت ملی خود را بدست آورد و نزدیك صد سال در سراسر کشور یعنی از فرات تا سیحون و جیحون و از دریای خزر تا خلیج فارس که قلمرو آندولت بزرك بود طغیان و نفاق پدید نیامد .

آسایش و رفاه مردم در نتیجه سرکوبی گردنکشان ومجازات شورشگران آسایش و رفاه ممتدی در کشور بوجود آمد . مردم سرو سامانی پیدا کردند وباطمینان قلب بکار و زندگی پرداختند بازرگانی و کشاورزی ترقی کرد و مقدار بازرگانی داخلی و خارجی ما بیشتر شد انصاف و دادگری نیز رواج یافت چنانکه شاهان صفوی شخصا حال مردم را بازرسی میکردند و از ستم و مردم آزاری جلوگیری مینمودند وبداد فقیران و بیچارگان میرسیدند . بعضی از پادشاهان صفوی بخصوص شاه طهماسب و شاه سلطان حسین بامور مذهبی هم علاقهٔ خاصی داشتند و روحانیت را ترویج کردند و مردم را بعبادت و زهد تشویق مینمودند . البته این قسمت اگر از یك جهت جنبهٔ خرافی داشت از جهت دیگر

تاحدی در امنیت عمومی کشور موثر بود و راه فساد اخلاق تجاوز و اجحاف را می بست .

اصلاحات کشوری پادشاهان صفوی بعداز برطرف ساختن یاغیان وغارتگران باصلاحات کشور پرداختند . نخست حاکمان عادل کار آمد بنواحی کشور فرستادند و مامورین دولتی را از لشکری و کشوری تحت قواعد و ترتیبات معین مسئول و موظف داشتند . سپس با ساختن راه ها اطراف و جوانب کشور را بهم متصل نمودند و ابنیه بسیار در هر شهر بنا کردند و بخصوص بر سر راهها کاروانسراها که در آن روزگار بمثابه مهمانخانه های امروز بود برای رفاه عامه بنیان نهادند و در اینکار چنانکه پیش از این هم گفته شد شاه عباس کبیر بر همه پیشدستی داشت .

اصلاحات لشکری پاشاهان صفوی لشکر را هم از حال انقلاب و بی نظامی بدر آورد و نفاق و اختلافی راکه میان روسای قزبالش بوجود آمده و مایه ضعف سپاه ایران شده بود از میان بر داشتند لشکر واحدی ایجاد کردند و سواران نیرومند و مقتدر بنام شاهسون تشکیل دادند . مهمترین اقدام لشکری تاسیس توپخانه بود که در ایران سابقه نداشت و بهمین سبب گاه ترکان عثمانی بر ما فایق میامدند ، تا اینکه بهمت پادشاهان این خاندان بخصوص شاه عباس بزرگ این نقیصه مرتفع شد و لشکر ایران دارای اسلحه جدیدآ تزمان گردید و توانست در میدان جنگ بادشمنان برابری کند .

صنایع دوره صفوی صنعت و هنرهای زیبا از قدیمترین زمان یعنی ازدوره ماد و هخامنشی تا عصر ما که نهضت صنعت است در ایران وجود داشته و مظهر ذوق و فرهنگ ملت ایران بشمار میرفته

حجاریهای دورهٔ هخامنشی و ساسانی و ظروف و آلات و ابنیه و عمارات پارچه های ابریشم دوزی آن ادوار معروف جهان بوده است • بعد از اسلام هم چنانکه دیده‌ایم در هر دوره استعداد و ذوق صنعتی ایرانی در عمارات و ساختمانها و بناهای مساجد و افزار و آلات و نقاشی و طراحی نمودار گردیداست •

عصر صفویان را از بعضی جهات باید ترقی و صنایع و هنرهای زیبای ایرانی نامید . از خواص صنعت صفوی یکی آنست که قسمتی از آن تا حدی از حوادث مصون مانده و بعصر ما رسیده و شاید یك علت شهرت صنایع آندوره مستند بهمین علت باشد ، زیرا اغلب آثار گرانبها صنعتی ما که از قدیمترین زمان‌تادورهٔ سلجوقیان بوجود آمده است‌بسبب پیش آمدهای نا مطلوب و جنگها و خرابیها از بین رفته و بویژهٔ کشتارها و غارتهای‌دورهٔ مغول بقیهٔ آن آثار را نابود ساخته است .

گر چه از آثار صنعتی صفوی هم بطوریکه باید در گذشته‌محافظت و مراقبت بعمل نیامده و بسا چیزهای زیبای گرانبها که یادر نتیجهٔ اهمال و یا در نتیجهٔ سود پرستی و یا شقاوت اشخاص از بین رفته است با اینهمه چنانکه گفته شد نسبت به گذشته‌آثار بیشتری از اینعصر بزمان ما رسیده که قسمتی از آن درکشور خودمان‌باقی مانده و قسمتی دیگردرموزهای بیگانه گرد آمده و نگهداری شده است .

از جملهٔ‌صنایع دورهٔ‌صفوی ظروف گوناگون و کوزه‌ها و صراحیهای زیبای رنگین است که بعضی از آنها بروزگار ما رسیده و دلیل‌ذوق و سلیقهٔ‌صنعتگران آنعهد است . دیگر انواع پارچه و ابریشم دوزی زردوزی و اقسام بافته کاریهای‌لطیفی است که در زیبائی و جلوه بیمثالست‌وبیجهت نیست که نمایش زر دوزیهای ابریشمی رنگارنگ پادشاهان صفوی‌موجب

اعجاب اروپائیان شده و کاربجائی رسیده‌بود که تقلید از لباس ایرانی میکردند. چنانکه چارلز دوم پادشاه انگلستان لباس ایرانی بر تن کرد و خود را درست شبیه بشاهان صفوی آراست.

درساختن اسباب و ظروف واساحهٔ فلزی هم‌هنرمندان‌آنزمان‌دستی داشتند و هر نوع ظرف از پیاله تا کاسه و سینی، و اقسام سلاح از تیغ و نیزه و شمشیر و سپر و زره و خود و زین‌پوشهای آهنی وهمچنین‌لوازم زینت برای خانه و عمارت بزرگ از قبیل قندیل و شمعدان ودرهای سیم و زر با نقوش وخط عالی ونظایر اینها را بسیار ظریف و زیبامیساختند و نمونه های بی نظیری از آنها اکنون در موزهای اروپا موجود است و مردم بتماشای آن میروند. قسمتی از آن آثار گرانبها نیز درجاهائی مانند بقعهٔ شیخ‌صفوی در اردبیل و مسجد های اصفهان دیده میشود.

خاتمکاری و جلدسازی مخصوص و سوخته‌کاری و درودگری بسیار دقیق آنعهد هم در دقت و تناسب و زیبائی موجب حیرت تماشاگران با ذوق بوده و هست. درهای زیبای خاتم و چوب بریهای نازك و پر نقشه که هنوز در موزهای اروپا و در بعضی‌ازمساجد و مقامات متبرکه ما جلوه گر است در ظرافت و صنعت نظیر ندارد.

نقاشی چنانکه از تاریخ بر میآید عمده سبك نقاشی ایران ریزنگاری یاباصطلاح فرنگی مینیاتور[1] سازی بوده است. دراین فن گرچه صنعتگران چیز ها و اشخاص را شبیه بواقع نکشیده و طبیعت را تلقید نمیکرده‌اند ولی در نازك‌کاری و رنگ‌آمیزی‌داد استادی‌داده‌اند، بطوریکه سبکی خاص بدین‌روش‌بوجودآمده است. هنر شناسان صورتهاوتجاسمهای ریزنگاریرا از لحاظ طبیعی بودن یا نبودن آن نگاه نمیکنند بلکه لطافت

Miniature — ۱

قلم و باریك بینی نقاش و رنك آمیزی لطیف آنرا در نظر میگیرند . عجب آنکه با همه ریزی و نازك کاری دور از طبیعت باز گاهی حالات طبیعی مانند خشم یا شکایت یا محبت در همان صورتها نازك نمایانده شده است .

این فن از قدیم در ایران بوده و نام بعضی از استادان پیش از دوره صفوی از ظلمت نسیان بدر آمده و بما رسیده و از آثار خوب آنان نیز بیادگار باقیمانده است .

از استادان معروف زمان صفویان **بهزاد و آقامیرك** بودند که ازآنان درذکردر بار هرات سخن بمیان آمدوازاستادانی که مستقیما بدربار صفوی انتساب داشتند یکی **سلطان محمد** نام داشت که درتبریز ملازم دربار شاه طهماسب بود و از جمله ریزنگاریها استادانه او مجلسهائی است که دریك نسخه قدیمی نظامی دیده میشود و در موزه بریتانیای انگلستان محفوظ است .

دیگر مجلسهائی ست که دریك نسخه قدیمی شاهنامه کشیده شده و آن نیز در پاریس است . در این نسخه استاد ٢٥٦ مجلس ترسیم کرده است .

از شاگردان وی استاد **محمدی هراتی** است که تصویرهای قیمتی نیکو از و مانده و معاصر شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدابنده بوده است .

اوج ترقی هنرهای زیبا در عصر صفویان در زمان سلطنت شاه عباس بزرك بود ، این پادشاه بزرگی خود را در هنر و صنعت نیز نشان داد و تمایل مخصوصی نسبت باثار ذوقی وبدیع ابراز کرد . ازخصوصیات عهد او اینکه چون او با کشورهای اروپائی طرح روابط نمود و میان ایران و اروپا مناسبات و رفت و آمد بوجود آمد ایرانیان تماحدی از

صنایع ظریفه و نقاشی سبك اروپائی آگاه گردیدند و این تاثیردر آثار بزرگترین استاد زمان آن پادشاه یعنی **رضای عباسی** پیداست . رضای عباسی بیشتر صورت کشیده و در همه آنها گذشته از لطافت وظرافت مخصوص ریزنگاری ، حالات طبیعی راهم نمودار ساخته است .

علاوه بر نقاشی بر صفحات کتابها ،نقاشیهای مهم نیز بردیوار کاخهای اصفهان مانند کاخ عالی قاپو و تالار اشرف و چهل ستون بوده که قسمتی از آن هنوز هم باقیست وازآنجمله‌سه مجلس از شاهان صفوی بر دیوار تالار چهل ستون کشیده شده که آنان را بادرباریان وسپاهیان و مهمانان خود بخوبی نشان میدهد و نمونه‌ای از جلال و شکوه‌دربار صفویان است .

یکی از آن سه مجلس تصویر شاه اسمعیل در جنك چالدران و دیگری مجلس پذیرائی‌شاه طهماسب از همایون‌شاه هندی وسومی‌پذیرائی شاه عباس دوم از رئیس ازبکان است .

بدیهی است‌نقاشی و طراحی کاشیهای‌خوشرنك زیباهم که‌ازصنایع خاص‌ایرانی است‌نباید ازنظر دقت‌دور ماند . کاشیکاری‌های‌مسجد گوهرشاد در مشهد و مساجد اصفهان بی‌شبهه از بهترین نمونه های صنعت جهانست و دوستان صنعت ازهر ملت‌و کشور بتماشای آنهامی آیند یا عکس‌وتصویر آنهارا در کتابها با نهایت ذوق ومیل تماشا میکنند .

در ردیف فن نقاشی صنعت تذهیب و گل و بوته سازی نیزدر عصر صفویان‌بکمال رسید و آثار آن در دیباچه و حواشی بعضی نسخه های خطی قدیم مانند نسخه های شاهنامه و نظامی یا نسخ قرآن شریف که‌از آن زمان مانده پیداست و چشم از تماشای آن سیر نمیشود .

در ضمن اینگونه صنایع بدیع خوشنویسی را هم باید ذکر کرد

استادانی ماهر و زبر دست مانند علیرضا و امثال او خط های زیبای موزونی مینگاشتند و امروز بقایای آن خطوط بر ابنیه و مشاهد متبرکه مانند مسجد گوهر شاد در مشهد یا مساجد اصفهان و در قطعه ها و کتابهائی که در ایران یا در موزه های خارجه مشهود میگردد از نمونهای بارز هنرهای زیبا بشمار می آید. از استادان بزرگ خط در آندوره میر عماد حسنی را باید نام ببریم که خط نستعلیق را بمنتهای کمال رسانید و معاصر شاه عباس بزرگ بود.

ابنیه و عمارت سازی در عهد صفویان بناهای بزرگ و مهم دولتی و عمارتهای سلطنتی و مساجد عالی ساخته شده که از حیث استحکام و تناسب و نقشه و زیبائی در همین عصر ماهم موجب شگفتی و مورد تقدیر جهانیانست و بخوبی مینمایاند که ملت ایران فرهنگ عالی و حس تناسب و ذوق لطیف داشته است و جا دارد ما که اخلاف آن بزرگان هستیم بمیهن خود ببالیم. پادشاهان صفوی بخصوص شاه عباس کبیر علاقه خاصی نسبت بآبادی و ساختمان داشتند و در اغلب شهر های ایران بناهای استوار بلند بر افراشتند. شهر هائی که بطور خاص مورد توجه شاه عباس بوده یکی اصفهان است دیگر قزوین که صفویان آنرا پیش از اصفهان بپایتختی اختیار کردند و تبریز که پایتخت و محل جلوس شاه اسمعیل بود و اردبیل که صفویان از آنجا بر خاستند و مازندران که شاه عباس در آنجا قصر هائی زیبا ساخت وراهی بین اشرف و استراباد (بهشهر و گرگان) ایجاد نمود و کاشان که بند کهرود را در آنجا بوجود آورد. همچنین در همدان و نقاط دیگر بناها نهاد. در میان این شهرها اصفهان بیشتر از همه مظهر صنایع ظریفه و فن معماری عالی آنزمانست زیرا شاه عباس آنجا را بپایتختی بر گزیده و همت خاصی به آباد و زیبا

کردن آن گماشته بود .

از بناهای معروف و قدیمی اصفهان یکی مسجد جمعه است که بنای آن در زمان سلجوقیان بدست نظام الملك وزیر معروف شروع گردید و تا زمان صفویان چندین بار تعمیر شد و پادشاهان صفوی هم آنرا تعمیر کرده و بر آن افزوده اند این مسجد نمونه سبك عالی معماری قدیم ایرانست . دیگر مسجد هارون ولایت است که از حیث تناسب و نقش و رنك کاشیها بسیار جالب نظر است . گرچه مردم اصفهان تاریخ این بنا را قدیمتر میدانند ولی آنچه اکنون دیده میشود بیشتر از زمان صفویانست. دیگر مسجد شاه است که بنای آن در سال ۱۰۲۱ بدست شاه عباس بزرك نهاده شده و بعد بر آن افزوده اند . این مسجد هم از جهت زیبائی و عظمت انگشت نماست . دیگر مسجد شیخ لطف الله است که بنای آن بامر شاه عباس شده و در ۱۰۲۸ خاتمه یافته و از حیث ساختمان و کاشیکاری بی‌نظیری که دارد مشهور آفاقست . مساجد گوناگون دیگر از بزرك و کوچك مانند مدرسه شاه سلطان حسین و امثال آن و امامزاده ها که همه مظهر صنعت ایرانی است و در نقاط مختلف اصفهان ساخته شده و موجب زینت وعظمت آن شهر بوده و از بهترین یادگارهای گرانبهای گذشتگان ما بشمار است .

از جمله عمارت مهم سلطنتی دوره صفوی در اصفهان که تاکنون باقیست یکی عمارت عالی قاپو میباشد که بامر شاه عباس ساخته شده و سبك بنای آن نماینده مهارت صنعتگران ایرانست . دیگر عمارت چهل ستون که آنرا بفرمان همان پادشاه بنا نهادند و بر دیوارهای تالار آن مجالس زیبا تصویر شده است .

بقعه شیخ صفی در اردبیل نیز از حیث کاشیکاری نفیس و نقاشی

درون عمارت و در های گرانبها و سنگ قبر ها و مرمر های منقوش از شاهکارهای ذوق و هنر محسوبست . شاه عباس کبیر برای زیبا کردن پایتخت خود گذشته از عمارت خیابانها هم ساخت و میدانی بزرگ در وسط شهر قرار داد که هنوز باقیست و مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله و قصر شاهی یعنی عالی قاپو در پیرامون آن میدان است . در این میدان شاهان صفوی چوگان بازی میکردند .

در خارج شهر شاه عباس گردشگاه وسیع زیبائی ساخت که بدرختان تناور و ریاحین و گلهای مزین و چشمه‌ای از وسطش جاری بوده و آن همان چهار باغ است که امروز زیبا ترین خیابان اصفهان را بوجود آورده و مسجد شاه سلطان حسین در آن واقع است .

از بناهای دیگر نامی اصفهان دو پل بزرگ است که برزنده رود ساخته شده یکی پل اللهوردیخان است که آنرا پل جلفا نیز مینامیدندو اکنون میان مردم به پل سی و سه چشمه موسوم است و در منتهای خیابان چهار باغ واقع شده . این پل در زمان شاه عباس بامر سالار او اللهوردیخان ساخته شد و در استحکام و نمایش و عظمت نمونه قدرت مهندسی آنعصر است . درازی این پل به ۲۹۵ متر میرسد . دیگر پل خواجو است که بر سراه قدیم شیراز بامر شاه عباس ثانی ساخته شده و طول آن در حدود ۱۵۰ متر است و مانند پل الهوردیخان در تناسب و زیبائی یکتاست .

در ذکر صنایع معماری صفویان البته نباید از کاشی سازی و رنگ آمیزی لطیف و استادانهٔ آن زمان غفلت نمود . کاشیهائی که ابنیهٔ صفوی بخصوص مساجد مانند مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله را تزئین نموده مظهر عظمت و جلال ایران و جلوه گاه روح هنر پیشه ایرانیانست . تناسب و

سازشی که میان رنگهای مختلف داده شده و گلنگاری و تزیینات بجا و سازگاری که بعمل آمده بخصوص انتخاب رنگهای خوش و چشم نوازی که بکار رفته همه نمایندهٔ درجهٔ تمدن و استعداد ملت ایرانست و تمـام دانشمندان و صاحبدلان جهان متمدن در برابر شکوه و زیبائی این نقش و نگار نغز عالی متحیر و مسحور مـانده بر ذوق و کلک استادان ایرانی آفرین گفته اند. معلوم است که صنعت کاشی از دیر باز در ایران بوده ونمونه هائی‌ازقرون‌سابق‌مانندد‌ورهٔ سلجوقیان تـا کنون باقیست، منتهی کاشیکاری عصر صفویان بیشتر مصون مانده و باوج لطافت و زیبائی رسیده‌است.

فرشبافی درذکر کاشیسازی دوری صفوی وتذکار درودیوار منقوش دلربای عمارت و مساجد شخص بی اختیار بیادفرشهای لطیف گرانبهائی که در آن بناهای عالی گسترده شده بوده میافتد. ایرانیان‌درهنرفرشبافی و در طراحی و تناسب و رنگ آمیزی ماهرانهٔآن از قدیم معروف بوده‌اند این صنعت در زمان صفویان باوج ترقی رسید و قالیهائی که مخصوصاً از زمان شاه عباس باقی مانده در طرح و نازکی و حسن انجام و تنوع رنگ آمیزی و خوشی رنگها از بهترین نمونه های صنعت محسوب میشود و در موزهای بزرگ عالم بعزت جا گرفته‌است ویکی ازآنهافرش معروفی است که در موزهٔ آلبرت انگلستان محفوظ است.

روابط خارجی صفویان ایران از زمان قدیم دولت شاهنشاهی بزرگ آسیا وهمواره موردنظرو توجه عالمیان بوده وبادولتهای بزرگ عصر روابط سیاسی و اقتصادی داشته است. در زمان هخامنشیان یونان و در دوره ساسانیان دولت روم با مناسبات داشتند و میان کشور ماوآن دولتها همه قسم رفت‌وآمدسیـاسی جاری بود.

بعد از ظهور دولت اسلامی هم این ترتیب بر قرار بوده و بخصوص در زمان سلجوقیان و مغول و تیموریان کشورهای اروپا به طرح روابط با ایران قیام کرده‌اند. در زمان صفویه دولت سیاسی و اقتصادی ایران با اروپا بیشتر شد و ایران شهرتی بزرگ در مغرب زمین پیدا کرد. علت عمدهٔ این شهرت و نفوذ در آندیار این بود که اولا اروپائیان نسبت به عثمانیان خصومت میورزیدند و از قدرت و قیام آندولت میترسیدند و ایرانرا تنها حریف آنان دیده میخواستند از جنگاوری ایرانیان برضد آنقوم استفاده کنند. دوم آنکه علاقهٔ خاصی بمحصولات و کالای ایران مانند ابریشم و نظایر آن داشتند و میخواستند با ما طرح روابط بازرگانی بریزند. دولت ایران هم همین نظر را نسبت باروپائیان داشت. نخست آنکه چون عثمانیان نسبت بما همواره دشمن و بد خواه بودند و از دوستی ما احتراز کرده و آنچه میتوانستند برضد استقلال و آزادی میهن ما میکوشیدند پادشاهان صفوی خود را ناچار میدیدند که بصلاح کشور با دولت های غربی از در دوستی در آیند. دوم آنکه وضع روابط اقتصادی و معاملات بازرگانی با بازرگانان اروپائی برای فروش کالای ایران سود بسیار داشت و چون مناسبات ما با عثمانیان تیره بود بحکم طبیعت بایستی ایران با اروپائیان وارد مناسبات بازرگانی گردیده راهی غیر از راه ترکیه برای حمل و نقل جنس پیدا کند. اینمقصود در واقع اساس سیاست اقتصادی شاه عباس بود و بهمین سبب چندین هیئت توسط برادران شرلی و حسنعلی بیگ و نقد علی بیگ و دیگران بدربار پادشاهان اروپا از آلمان و فرانسه و اسپانی و انگلیس و روسیه فرستاد و خود نیز نمایندگان آندولتها را با کمال محبت و حسن نیت پذیرفت و در ایجاد روابط بازرگانی کوشید.

نخستین اقدام برای طرح روابط سیاسی با اروپائیان از جانب

شاه اسمعیل اول شد . این پادشاه پس از شکست چالدران در ضمن تکمیل نیروی سپاهی ایران اهتمال بتوسعهٔ روابط ایران با اروپا نمودونامه هائی به پادشاهان آنسامان فرستاد که از آنجمله کارل پنجم پادشاه آلمان بود • اروپائیان نیز جوابهای مساعد باو دادند . این روابط بدینگونه دوام یافت تا اینکه در زمان شاه عباس بزرگ وسعت گرفت و چندین نماینده بین کشور ما و کشورهای اروپا رد و بدل شد و عدهٔ زیادی از مردم آنسامان از سیاسیون و بازرگانان و نویسندگان و جهانگردان بایران آمدند . بازرگانان به داد و ستد پرداختند و مردان سیاسی به تقویت روابط کوشیدند ، جهانگردان و نویسندگان نیز کتابهای مهم و سودمند در باب ایران تألیف کردند که برخی از آنها مصور هم هست و اوضاع عهد صفوی را بخوبی نشان میدهد •

بازرگانی خارجی صفویان

گفته شد که یك مقصود مهم از ارتباط ایران با کشور های بیگانه بازرگانی بود . اروپائیان از قدیم چشم به بازرگانی با ایران و خصوصا برسیدن بمنابع ثروت طبیعی هندوستان دوخته بودند و چون ایران واسطهٔ راه هند و اروپا بود نظر هر جهانگردی را جلب می‌نمود و مخصوصاً پس از آنکه کشف راه دریائی اروپا و هند از جنوب افریقا و دماغهٔ امید باز شد بندرهای جنوب ایران بویژه بندر و جزیره هرمز اهمیت بزرگ بازرگانی پیدا کرد • کالای مهم بازرگانی که از ایران بدست می آمد نخست اقسام غله مانند گندم و جو و برنج بود ، دوم اقسام میوه مانند انگور و کشمش مویز و میوه های دیگر . سوم مواد کانی و فلزات از نمك تا آهن و مس و نقره و طلا چهارم چهارپایان مانند اسب و گاو و گوسفند پنجم محصولات دریائی مانند مروارید . ششم کالای ساخته مانند اقسام زربافی و پارچه و ابریشم وفرش

ولی باید گفت که مهمترین کالای بازرگانی در دورهٔ صفویان ابریشم بود کـه بفراوانی بدست میآمد و مقدار محصول سالانهٔ آنرا در زمان شاه عباس قریب دومیلیون کیلو گرم دانسته اند. مخصوصاً این پادشاه در تهیهٔ این محصول اهتمام داشت و بازرگانان اروپائی علاقهٔ خاص نسبت بدان نشان میدادند.

از کشور های معروف اروپائی که با ایران روابط سیاسی وقرارداد های بازرگانی بر قرار کردند اول پرتغال بود که کشتیهای آن در سال ۹۱۳ یعنی در زمـان سلطنت شاه اسمعیل اول بفرماندهی آلبوکـرك بجزیرهٔ هرمز آمدند. دوم انگلستان که در سال ۹۶۹ یعنی در زمان شاه طهماسب اول جنکینسن نامی را بنمایندگی بایران فرستادند. این شخص از طرف پادشاه روسیه هم نمایندگی داشت و نظر عمدهٔ او این بود که کالای ابریشم ایران را منحصر بخود ساخته و با پرتغالیها که در مشرق زمین نفوذبازرگانی یافته و به بنادر ایران آمده بودند رقابت نماید. سوم اسپانی که بسال ۱۰۰۷ یعنی در زمان پادشاهـی شاه عباس بـزرك بعقد مقاولات بازرگانی باایران کوشیدو سفیر بدربار آنپادشاه فرستاد. چهارم هلند که در ۱۰۳۲ یعنی باز در عهد پادشاهی شاه عباس بزرك نماینده ای بدربار ایران گسیل داشت وکشتیهای بازرگانی بجنوب ایران روانه کرد. دولت روسیه هم از جانب شمال بتدریج کسب اقتدار نمود و در تهیهٔ مقدمات روابط بازرگانی با ایران بود و بیشتر در اواخر دورهٔ صفویه به نفوذ یافتن در ایران پرداخت.

خلاصه آنکه تمام کشور های بزرك دریائی و بازرگانی اروپـا در زمان صفویان با کشور ما داخل مناسبات اقتصادی گردیدند. سیاست بازرگانی صفویان البته معطوف بمنافع کشور بود. نخست میکوشیدند تا

کالای ایران را بقیمت های خوب بفروشند و مشتری بهتر را ترجیح دهند ثانیا میخواستند در ضمن معاملات و قرار داد های بازرگانی فایده های سیاسی هم ببرند و بواسطهٔ ایجاد رقابت بین کشور های مخالف ایران را از هجوم بیگانه مصون و محفوظ دارند .

دانشمندان و گویندگان عهد صفوی عهد صفوی بوجود دانشمندان و گویندگان نامی هم سر بلند بوده است . یکی از دانشمندان بزرك آندوره **صدرالدین شیرازی** یا ملاصدرا در علم حکمت سرآمد جهان بود . دیگر **ملا محسن فیض** و **میر داماد** و **میر فندرسکی** که استادان فن حکمت بودند . **شیخ بهاالدین عاملی** هم که در زمان شاه عباس میزیست در علوم و فنون و ادبیات دست داشت .

در این عهد عده ای از علمای دینی مانند **مجلسی** و امثال او هم ظهور کردند و درمسائل دینی ومذهبی تألیفات نمودند . شاعران و گویندگان این عصر مانند دورهٔ قبل از مغول درخشندگی و بر جستگی ندارند . **محتشم کاشی** که مرثیه های او بیشتر طرف توجه بوده و **وحشی بافقی** و **اهلی شیرازی** از معتبران آنان میباشند . در تاریخنویسی هم دانشمندانی در این عهد ظهور کردند که میتوان برای نمونه از **اسکندر منشی** مؤلف تاریخ **عالم آرای عباسی** و **شاملو** مؤلف **احسن التواریخ** نام برد .

در نتیجه میتوان گفت که دورهٔ صفوی هم از حیث سیاست وهم از لحاظ اقتصاد و بازرگانی و هم از حیث هنر وصنعت وهم از نظر علم و دانش یکی از ادوار مهم تاریخ ما بوده و پادشاهان خاندان صفوی خدمات بزرك نسبت بمیهن خویش کرده اند و از همه مهمتر اینکه ملیت ایرانی را احیا و ابقا نموده اند چنانکه دولت صفوی را میتوان از هر حیث ثالث دولتهای هخامنشی و ساسانی شمرد .

سکه های شاه اسمعیل اول

سکهٔ عبدالله خان ازبك

سکهٔ عبیدالله خان ازبك

فصل پنجم
فتنهٔ افغان

افغانستان

افغانستان که در قرن گذشته دارای استقلال شد در زمان قدیم بخشی از کشور پهناور ایران محسوب میگردید • مردم آن سر زمین ایرانی نژاد و فارسی زبان و مسلمانندبسی از نویسندگان و شاعران ورجال معروف تاریخ ایران ازشهر هائیکه اکنون درافغانستان واقعست مثل غزنین و بلخ و هرات و غیره برخاسته اند •

افغانیان خاصه آن طوایفی که چادر نشین اند مردمانی سلحشور و جنگاور و متعصب در مذهب تسنن و ساده و قانع هستند و در بعضی قسمتهای آن کشور علاوه بر زبان فارسی که لغت کتاب و ادب آنان است زبانی دیگر بنام پشتو رواج دارد که ریشهٔ آن بفرس قدیم نزدیك است •

در زمان سلاطین صفوی فرمانداران شهرهای افغانستان از جانب دربار اصفهان معین میشدند . در آن عصر دو طایفه بسیار اهمیت داشتند نخست ابدالی ها در حوالی شهر هرات دیگر غلجائی هـا که در اطراف قندهار تا مرز بلوچستان میزیستند • این عشیرهٔ اخیر در آغاز سلطنت شاه سلطان حسین ببعضی قبائل اطراف دست اندازی کرد و پادشاه گرگین خان گرجی را فرماندار قندهار نمود تا طوایف را بحال آرامش باز آورد . گرگین خان با بیست هزار سوار آن شهرستان را قرین امنیت کرد و مرز های افغانستان را ازدستبرد حکمرانان هندوستان که مدتی بود چشم طمع بشهرستان قندهار دوخته بودند محفوظ داشت و درسختگیری و استبداد زیاده روی نمود .

اهالی قندهار هر قدر بدر بار اصفهان تظلم میکردند چون گرگین طرفداران بسیار داشت کسی عرایض را بسمع شاه نمیرسانید.

میرویس

عاقبت گرگین خان میرویس را که یکی از رؤسای طایفه غلجائی بود مسبب آن شکایات دانسته دستگیر و باصفهان تبعید نمود میرویس در اصفهان آزاد بود و غالباً بدربار میرفت و کم کم از ضعف حال پادشاه و قدرت رجال پایتخت آگاهی یافت و چون مردی با هوش بود بنای دسیسه نهاد و خود را در نزد جماعتی از درباریان بیگناه قلم داد و چنین مشهور کرد که گرگین خان گرجی دشمن اسلام و ایران است و میخواهد گرجستان را وادار باستقلال نماید. پس از چندی میرویس اجازه گرفت که بحج برود. چون بمکه رسید از علمای اهل تسنن فتوای خواست باین مضمون که آیا رعایای سنی مذهبی که در تحت سلطنت پادشاهی رافضی (شیعه) باشند مجاز هستند که هنگام فرصت شمشیر بروی آن پادشاه بکشند و خود راآزاد کنند. علما فتوی دادند. میرویس آن حکمرا با خود بایران آورد و پنهان کرد. بعد از چندی نیز از شاه سلطان حسین رخصت گرفت و بقندهار باز گردید. چون بقندهار رسید نخست با گرگین خان بنای ملاطفت و اطاعت نهاد ولی در نهاد رؤسای قبایل را بر ضد او تحریك نمود و هنگام فرصت گرگین را با گروهی ازسپاهیانش هلاك کرد و شهر قندهار را متصرف گردید. آنگاه حکم علما را بیرون آورد و آنانرا که تردیدی داشتند بهمراهی خود مصمم نمود.

خبر شورش طایفهٔ غلجائی و قتل گرگین خان پی در پی باصفهان میرسید ولی شاه سلطان حسین اقدام مؤثری نمیکرد. عاقبت خسرو خان برادر زاده گرگین خان را با ۳۰۰۰۰ سوار و پیاده بجانب قندهار

فرستاد . خسروخان در آغاز غالب آمد و شورشیان امان خواستند لیکن او نپذیرفت و فتنه جویان از جان گذشته کوشش سخت کردند . خسرو خان کشته شد و از سپاه او جمعی قلیل نجات یافت . دو سال‌بعد هم سپاه دیگراز ایران فرستاده شد ولی کاری از پیش نبرد .

محمود میرویس درظرف پنج شش سال بنای قدرت‌خود را استحکام بخشید . پس از مرگ او برادرش میر عبدالله حکومت‌یافت ولی پسر میرویس که محمودنام داشت او را‌کشته خود را پادشاه‌خواند . قبایل دیگر افغانستان هم که ازضعف پادشاه ایران مطلع گشتند با محمود افغان همدست شدند . از جمله طایفهٔ ابدالی شورش کردند و هرات را متصرف شدند .

محمود در سال ۱۱۲۷ بکرمان تاخت ولی لطفعلی خان سردار ایرانی او را شکست داده بقندهار باز گردانید و خود بفارس رفته بترتیب لشکری بزرگ مشغول شد که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود میخواست با این سپاه آماده قندهار را از فتنهٔ افغانها نجات دهد ولی از آنجا که دربار اصفهان بواسطهٔ بی کفایتی شاه سلطان حسین‌مرکز فساد بود این لشکر آرائی را در نظر شاه طور دیگر جلوه داده لطفعلی خان را از فرمانروائی فارس معزول و در اصفهان محبوس کردند . آن لشکر آراسته بزودی پراکنده و معدوم شد و افغانها جانی تازه گرفتند .

اوضاع ایران از هر سو آشفته بود . ازبکهای ماوراءالنهر و طوایف کرد و لزکی و اعراب بحرین هم سر بشورش داشتند و دولت از رفع این طغیانها عاجز ماند . در این وقت علائم عجیب و غریب در آسمان ظاهر شد و شاه سلطان حسین فرمان عمومی داد که مردم بدعا و توبه

و استغفار بپردازند و این اقدام بیشتر مردمان را متزلزل و ترسان نمود ،
با اینکه محمود افغان مجدداً بکرمان روی آورده و آنشهر را گرفته بود
پادشاه ابداً برای جلو گیری اقدامی نکرد و همان دعا و ذکر و ورد را
کافی دانست .

جنگ گلون آباد محمود رو بیزد نهاد ولی از عهدهٔ فتح آن برنیامد و رهسپار
اصفهان گردید و در گلون آباد سه فرسنگی پایتخت ایران
اردو زد . تا اینوقت هنوز بزرگان دربار شاه سلطان حسین تصمیمی نگرفته
بودند و روزگار را بمذاکره و مباحثه میگذراندند . عاقبت سپاهی مجلل
با ساز و برك بسیار گرانبها و مردان جنك نا دیده و سواران ناز
پرورده از شهر بیرون رفت و در برابر خصم ایستاد . با وجود این اگر
میان رؤساء لشکر اختلافی نبود و یکی از ایشان که والی خوزستان بود
خیانت بایران نمیکرد هرگز افغانیان قدرت پیشرفت نداشتند . اما نفاق
و خیانت کار خود را کرد . نبردی خونین واقع شد و سپاه ایران منهزم
گردید و توپ و تفنگ و غنایم بسیار بدست دشمن افتاد (۱۱۳٤)

نبرد گلون آباد یکی از نامبارك ترین و مشؤم ترین وقایع کشور
ایران است که دولتی عظیم و نامدار را مغلوب طایفه‌ای نیم‌وحشی و خونخوار
ساخت و سلطنتی بزرك را بر باد داد و پیشرفت تمدنی کهن سال را
دچار وقفه نمود .

محمود از آنجا بحوالی شهر اصفهان راند و در قصر باشکوه فرح آباد
فرود آمد و شهر را محاصره کرد .

چون روزی چند بگذشت و از تسخیر آنشهر نا امید گردید و
حملاتی هم که بپای دیوار میکرد بنتیجه نرسید از دربار ایران درخواست
مصالحه کرد باین شرط که حکومت قندهار و خراسان و کرمان را باو

تفویض کنند و سالی مبلغی مقرری در حقش بر قرار نمایند . اما اطرافیان پادشاه که هر یك در پی غرضی میرفت و اندیشه از ویرانی میهن وخرابی بنیان سلطنت نداشت آنسلطان تیره بخت را از قبول پیشنهاد محمود منع کردند و سردار افغانی در محاصره سختگیری را بنهایت رسانید . مردم اصفهان ازگرسنگی بخوردن گوشت سك و گربه و جسد مردگان پرداخته بودند . و الی خیانت پیشه خوزستان که جز ویرانی اساس سلطنت قصدی نداشت شاه را وادار کرد که سپاهیان را بیرون بفرستد که کوششی بکنند این حمله نومیدانه هم اثری نبخشید و ضعف را بنهایت رسانید . روزی خبر رسید که بار خانه آذوقه بجانب شهر میآورند و اگر کوشش درحفظ قافله نشود بدست افغانان خواهد افتاد . چون از جانب پادشاه امری صادر نشد مردم شهری نزدیك حرمسرای شاهی جمع شده فریاد کشیدند که اگر کسی را برای مخالفت این بارخانه نمیتوانید بیرون بفرستید رخصت دهید که ما خود بیرون رویم . شاه سلطان حسین پیغام داد که جواب شما را روز دیگر خواهم داد . مردم بنای شورش نهادند و خواجه سرایان از بام حرم سرا تفنگ بجانب شهریان انداختند . نزدیك بود ازدحام عام واقع شود . احمد آقا که از خواص درگاه پادشاه بود نزد مردم آمده آنان را با خود برداشته بر افغانان حمله برد که نتوانند ببارخانه دست یابند و چند جا را از آنان گرفت اما اعرابی که در این جنگ حاضر بودند بنای مخالفت گذاشتند . احمد آقا در خشم شد و مردان خویش را گفت تیری چند بجانب اعراب انداختند . افغانان چون چنین دیدند جرأت یافته حملهٔ سخت آوردند . در نتیجه کسان احمد آقا بشهر گریختند و شاه سلطان حسین احمد آقا را ملامت کرد و آن جوانمرد از فرط نومیدی و غصه بخانهٔ خود رفته زهر خورد و خود را هلاك ساخت .

این واقعه اسباب امید افغانان و یاس مردم اصفهان شد . شـاه سلطـان حسین به محمود پیغام فرستاد که آنچه سابقاً خواسته بودی قبول دارم محمودجواب دادچیزی دیگر در تصرف شمانیست که بمن ببخشیدامروز من همه ایران را میخواهم .

در اینوقت خبر رسید که ملك محمود سیستانی باده هزار مرد جنگی بیاری اهل اصفهان میآید . مردم را جانی تازه رسید و محمود هراسان شده پیغام بملك محمود فرستاد که اگر باز کردی خراسان‌را هم بتو خواهم داد که خود و فرزندانت در سیستان و خراسان حکمران مستقل باشید . ملك محمود فریفته شد باز گردید .

امید اصفهانیان بیاس مبدل شد . خزانه شاهی خـالی ماند .قحط و و قلا بالاگرفت . روزی‌هزاران‌نفر ازگرسنگی تلف میشدند .بعضی‌ازفرط سختی معاش جان بر کف دست نهاده از شهر بیرون رفته یك تنه‌بسپاه افغان حمله میبردند و بخاك هلاك می افتادند .

تسلیم شدن شاه سلطان حسین در روز عاشورااز محرم سال ۱۱۳۵ شاه سلطان‌حسین لباس سیاه پوشیده در بازار های اصفهان میگردید و میگریست‌وخیانت‌اطرافیان‌خودرایادآورمیشدروز دیگر با سیصد نفر سوار بجانب‌قصر فرح‌آباد که مسکن محمود بود رفت‌و گفت (ای فرزندان چون اراده خداوندی نبود که من پیش از این پادشاه‌باشم و وقت آن رسیده است که تو بر تخت‌سلطنت نشینی من سلطنت را بتو واگذاشتم .) پس تاج را بدست خود برسر محمود نهاد .

محمود پنج روز بعد وارد شهر شد و بسلام عام نشست و سلطـان حسین را در یکی از عمارات سلطنتی زندانی کرد . این پادشاه تیره‌بخت شش سال در زندان بماند و عاقبت بدست افغانان از پای در آمد مدت

پادشاهی او بیست و نه سال بود و دولت صفوی با او بپایان رسید و کشوری که از جیحون و قندهار تا انتهای خاک کردستان و داغستان و گرجستان تا کرانه دریای عمان و بحرین وسعت داشت بسبب بی کفایتی او ازهم پاشیده شد. مدت محاصره اصفهان هفت ماه بود.

محمود دو نفر از بزرگان قزلباش را بحکومت فارس فرستاد لیکن شیخ الاسلام آن شهر مردم را بر ایشان شورانید. محمود فوجی از افغانها را با جماعتی از زردشتیان که باتفاق نصرالله خان زردشتی کرمانی همراه او بودند بشیراز فرستاد. در این جنگ نصرالله خان کشته شد ولی فارس مسخر گردید و محمود حکومت آنجا را بزبر دست خان افغانی سپرد گویند در این حادثه قریب صد هزار نفر تلف شده اند.

در این دوره اغتشاش هر کسی در ایران بادعائی پرداخته بود از آن جمله سید احمد نامی که متولی مشهد بود فرمانی با مهر شاه طهماسب ساخت که شاه مرا فرمانفرمای فارس کرده است. چون به ابرقوی یزد رسید مردم باو همراه شدند و سپاهی بر او فراهم آمد. ولی در نزدیکی شیراز از افغانها شکست یافت و بجانب کرمان گریخت و در شهر سکه بنام خود زد و تاج بر سر نهاد ولی عاقبت بدست افغانها هلاک شد.

در این ضمن محمود بابیست هزار سوار بجانب بهبهان و کهگیلویه رفت ولی کاری از پیش نبرد و تلفات بسیار داد و بجانب اصفهان باز گشت گویند از شرم و خجلت شبانه وارد شهر گردید.

بد رفتاری و دیوانگی محمود افغانان را چنان خشمناک کرده بود که بی رضای او کسی بقندهار فرستاده اشرف را که پسر عبدالله عم محمود بود باصفهان آورده ولیعهد کردند. محمود از فرط حیرت و پریشانی بعالم غیب متوسل شده بنای ریاضت و خواندن ورد ودعا گذاشت.

بواسطهٔ ریاضت و نخوردن غذا ضعف بر او غالب شد و کارش بجنون و مالخولیا کشید چنانکه گوشت‌بدن خود را کنده میخورد. در این ایام باو خبر دادند که‌یکی از پسران شاه‌سلطان‌حسین از زندان گریخته‌است. پیش از آنکه تحقیق کند امر داد تا همهٔ شاهزادگان را حاضر کردند. پس بدست خود آنان را که ۳۹ نفر بودند بقتل رسانید: دوطفل خرد سال ازآن میان گریخته بشاه سلطان حسین پناه بردند. شاه فرزندان را درآغوش کشید ولی‌محمود خنجری‌بسوی آندوانداخت و ازآن ضربت بازوی‌شاه مجروح شد.محمود برحمت آمده‌فقط آن دو کودك‌راازخاندان پادشاهی زنده گذاشت.

عاقبت افغانهااز ظلم و جنون و حرکات نا شایست محمود به تنك آمدندوسراو راازتن‌جداکرده بخدمت‌اشرف بردند و اورا پادشاه‌خواندند.

حکومت اشرف مدت حکومت محمود دوسال و هفت ماه‌ومدت‌عمرش ۲۷ سال بود. جوانی میانه‌بالاو کوتاه‌گردن‌بود.چنانکه از دور بیننده میپنداشت که سرش از میان دو کتف رسته است. صورتی باریك و بینی پهن و درشت و ریشی اندك سرخ و چشمانی کبود و نگاهی وحشیانه و سیمائی نا مطبوع داشت.

طهماسب‌میرزاپسرشاه‌سلطان حسین که ازحصاربیرون‌جسته‌وبجانب‌قزوین رفته بود چون‌خبرتسلیم شدن پدررا شنید درقزوین تاجگذاری کرد ولی افغانها او راازآن شهرهم‌بیرون کردند پس ناچار از دولتهای‌روسیه‌وعثمانی مدد خواست. اما آندولت هم اعتنائی به‌پیشنهاد اوننمودند.

روس و عثمانی دراین‌وقت طایفهٔ لزگی قفقاز همهٔ شهرستان شیروان‌را تا حدود شماخی بباد غارت دادند و دولت تزاری که‌به پیشوائی پطر کبیر در خاك‌اروپا فتوحاتی کرده بودچون ازاوضاع‌داخلی

ایران آگاه شد ببهانهٔ رفع تعدی لزگی ها ازاتباع روسیه لشکری بداغستان فرستاد . اما دولت عثمانی که رقیب روس بود از قصد پطر مطلع گشته بنای مخالفت گذاشت . روسها ناچار از قفقاز دست برداشتند و گیلانرا فرو گرفتند . سپاه عثمانی هم بر تفلیس مسلط گردید .

در همین‌ضمن آن دودولت دراسلامبول میان‌خود قراردادی کردند که بنابدرخواست شاه طهماسب افغانها را از ایران بیرون کنند ودرمقابل شهرستانهای شمالی ایران و باکو و دربندرا روسیه متصرف شود و ترکها ایروان و نخجوان و آذربایجان و کرمانشاهان و همدان را بگیرند .

پس روسها واردشمال ایران شدند و عثمانی ها شهرستانهای نامبرده را بتصرف در آوردند ، جز تبریز که بسبب مقاومت رشیدانهٔ مردمانش حملهٔ ترکانرادفع کرد . تبریزیان با اینکه برج و باروی شهر بواسطهٔ زلزله‌ویران بود و توپ هم در شهر نداشتند فرار را ننگ دانسته آمادهٔ کارزار شدند . عبدالله پاشا والی وان با ٢٤ هزار سپاهی به تبریز روی آورد ولی مردم بی سلاح آن شهر ترکانرا شکستی فاحش دادند وبسیاری از سپاه عبدالله پاشا کشته شد . چون خبر بقسطنطنیه رسید ٥٠ هزار نفر بسرداری احمد عارف پاشاروانه کردند و باز شهر تبریز بمحاصره افتاد . چون از هیچ سو امیدی نبود و قحط و غلا شدت گرفت . پس از مدتی جنگ اهالی تبریز بمصالحه راضی شده تبریز را بجای گذاشتند و بسوی اردبیل رفتند . عدهٔ کشتگان سپاه ترك در محاصره تبریز به سی هزار نفر میرسید .

• طهماسب میرزا چون از همراهی روس و عثمانی ناامید شد از تبریز باستراباد رفت و فتحعلیخان قاجار حکمران آنجا او را پناه داد و تقویت کرد . •

فوت پطر کبیر که در این اوقات رخ داد نیروی روسیه را سست کرد و دولت عثمانی که رقیب زورمند را نا توان دیدفرمان پیشرفت داد. احمد پاشاه فرمانده سپاه ترك که درهمدان بود برای تسخیر اصفهان‌لشکر کشید و در ظاهر میگفت برای رهائی شاه‌سلطان حسین میرویم. اشرف حیله‌ای کرد و دو هزار نفر از سپاه ترك را در پانزده فرسخی اصفهـان بهلاکت رسانید. احمد پاشا متوحش شده حکم توقف داد و اطراف سپاه را خندق کند.

در این وقت اشرف تدبیری تازه کرده چهار تن از علمای سنی را که بزهد و صلاح مشهور بودند باردوی احمد پاشا فرستاد و ایشان چون بحضور پاشا و امرای او رسیدند گفتند اشرف بشما که برادران دینی او هستید سلام میرساند و میگوید شما که ازاهل تسنن هستید چرا باید باما که مثل شما سنی هستیم و دولت شیعهٔ صفوی را بر انداخته ایم جنگ کنید. آیا نزد خدا و رسول شایسته است که شما برادران دینی خود را هلاك کنید. این سخن در سرداران عثمانی اثر کرد و هر قدر احمد پاشا خواست عذری بیاورد مفید واقع نیفتاد. همه رؤساء اطمینان دادند که دیگر جنگی نخواهند کرد. احمد پاشا فرمان حرکت داد ولی یك نیمه از سپاه او اطاعت ننمودنـدو در نتیجه شکست یافتند. اشرف‌حکم‌داد که کسی از پی فراریان نرود و احمد پاشابکرمانشاهان گریخت.

چون اشرف افغان بر کار خود مسلط شد، سپاهی گرد کرده در کرمانشاه عثمانیان را مغلوب کرد و فرستاده‌ای بدربار عثمانی روانه کرد که عهدی بسته شود. چون علماء اهل تسنن در اسلامبول بـا صفویه که شیعه بودنـد دشمنی داشتند و اشرف افغان را سنی و هـم مذهب خود میدانستند دولت عثمانی را موافق کردند که پیشنهاد های اشرف را قبول

کند . بموجب این عهد نامه اشرف بپادشاهی ایران شناخته شدو عثمانیان شهرستانهائی را که گرفته بودند در تصرف خود نگاه داشتند .

اوضاع ایران در این تاریخ مغرب ایران در تصرف عثمانی و شمال در چنگ روس بود . افغانها در مرکز ایران بغارت مشغول بودند و شاه طهماسب در استرآباد در جمع آوری سپاهی رنج میبرد .ملك محمود سیستانی هم خراسان را در دست داشت . این ملك محمود سابقاً حاکم تون (فردوس) و طبس (گلشن) بود . وقتی که افغانها بر اصفهان مستولی شدند او نیز مشهد را گرفت . اعراب عمان نیز بکنارهٔ ایران دست اندازی کردند و در لرستان و کرمان و نقاط دیگر اشخاص گمنامی بعنوان اینکه از خاندان صفوی هستند مدعی تاج و تخت شدند . احوال ایران بدین منوال بود که ستارهٔ نادری از جانب شمال شرقی ایران تابیدن گرفت .

فصل ششم

ظهور نادر

کودکی نادر

نادرقلی پسر امام قلی از قبیلهٔ قرخلوبود که یکی از قبایل افشار محسوب میشد . افشار از طایفهٔ ترکمان بودند که هنگام حمله مغول از مسکن خود در حوالی رود اترك بآذربایجان انتقال یافتند و شاه اسمعیل صفوی قسمتی از آنان را بار دیگر بشمال خراسان کوچ داد تانگاهبان مرز شمالی باشند . امام قلی مدتها در ناحیهٔ بین قوچان و دره گز در شمال خراسان بشغل پوستین دوزی مشغول بود ولی پس از چندی با عشیرهٔ خود کوچ کرده در قلعهٔ دستگرد ابیورد در شمال خراسان ساکن شد . در اینجا پسری در سال ۱۱۰۰ از او بوجود آمد که به نادر قلی موسوم گردید .

بعد از مرك امامقلی نادر قلی تا هیجده سالکی بهمان وضع پدر زندگانی میکرد . در اینزمان ازبکان بخارا هجومی بآن نواحی کردند و نادرقلی و مادرش را باسارت بردند. آن جوان تا مادرش زنده بوداسارت را تحمل کرد و از مادر دور نشد اما پس از مرك او راه گریزپیش گرفت و بابیورد باز گشت . در آنجا کار دانی و فعالیت او منظور نظر یکی از رؤسای قبیلهٔ افشار که حاکم ابیورد بود گردید . نادر دختر او را بزنی گرفت و عاقبت جانشین پدرزن خودشد و همه رؤسای آن حدود را باطاعت خویش مجبور کرد و قلعهٔ معروف کلات را بدست آورد .

نادر درخدمت شاه طهماسب در همین اوان شاه طهماسب برای جمع آوری لشکر از گرگان باتفاق فتحعلی خان قاجار که سپهسالار او شده بود عازم خراسان گردید. دردامغان نادر قلی با سپاهی که داشت بخدمت او رسید و از سرداران پادشاه شد (۱۱۳۹) و برای گرفتن مشهد از ملك محمود سیستانی که در آنجا خود را پادشاه خوانده بود عـازم‌شدند. ولی چون نادر وجود فتحعلی خان را مانع پیشرفت‌مقاصد خود میدانست او را در بین راه بقتل رسانیدو فرمانده کل اردوی شـاه طهماسب شدوبشتاب تمام مشهد را محاصره کرد و ملك محمود سیستانی‌را مجبوربتسلیم نمود. شاه‌طهماسب بپاداش این خدمت‌او را لقب طهماسبقلی داد و بسرکوبی ازبکان و امنیت بخشیدن بخراسان مأمور فرمود. نادر بزودی خدمت خود را انجام داد و ملك محمودو بستگان او را بکشت و صاحب اختیار تمام خراسان گردید.

دفع روسها وفتح هرات چون طایفهٔ ابدالی افغانستان بر شهر هرات مستولی شده‌بودندنادر مصلحت چنان‌دید که‌قبلاآنان‌راگوشمالی بدهد بعد بجانب اصفهان لشکر بکشد. ولی شاه طهماسب که برای گرفتن اصفهان شتاب داشت از نادر رنجیده و بجانب مازندران رفت.

نادر از پی او رهسپار شمال گردید و تا شهر کراسنودسك روسیه پیشرفت و باز گشته بسمت مازندران متوجه شد.

از آنجا پیامی بروسها که در گیلان اقامت داشتند فرستاد که از ناحیهٔ‌شمال ایران برٌوند. نیروی روسیه هم که از توقف گیلان و رطوبت هوای آن‌سامان رنج دیده بودند عقب نشسته و خاك ایرانرا تخلیه کردند.

نادر پس از این کامیابی، رو بهرات نهاد و لشکر اللهیار خان ابدالی را که ۱۵۰۰۰ تن بود منهزم کرد و قلعهٔ هرات را گلوله باران و

دشمن را مجبور به تسلیم شدن نمود. اللهیار خان پیامی بپادشاه فرستاد که قبایل ابدالی و غلجائی هردو ایرانی و تابع پادشاهان صفوی هستند. گناهی که غلجائی‌ها کرده و اصفهان را گرفته اند متوجه ابدالیان نیست. شاه طهماسب باشاره نادر از تقصیر اللهیار خان گذشت و حکومت هرات را باو واگذاشت و جماعتی از طایفه ابدالی را در سپاه خود وارد کرده بخراسان باز گشت.

نادر و اشرف افغان اشرف افغان چون خبر نیرومند شدن سپاه شاه طهماسب و ظهور نادر را شنید نیروی خود را گرد کرده در آغاز سال ۱۱۴۲ از اصفهان رهسپار خراسان شد. در مهماندوست دامغان نادر اشرف را چنان شکستی داد که فرصت جمع آوری سپاه خود را نکرده بجانب خوار گریخت و در آنجا خواست مقاومتی کند ولی نادر او را امان نداد و مجدداً سپاهش را تار و مار کرد.

اشرف در تهران متوقف نشد و یکسر باصفهان رفت و از فرط غضب سه تن از بزرگان شهر و افراد خاندان پادشاهی و شخص شاه سلطان حسین را کشت و چون شنید که نادر بیدرنك از پی او می‌آید سپاه خود را در مورچه خورت نزدیك اصفهان آماده دفاع کرد ولی در برابر سیل سپاه نادر تاب نیاورده و بجانب فارس گریخت.

نادر شاه طهماسب را در میان شادی و فرح وارد قصر سلطنتی اصفهان کرد و بعد از هفت سال که تاج و تخت نیاکان او در دست شورشیان وحشی بود دیهیم سلطنت را بدو باز گردانید. سپس خود از دنبال اشرف بسمت شیراز رفت و در زرقان افغانیان را بکلی پراکنده کرد و خود بشیراز داخل و بفرماندآران کرمان و سیستان و یزد دستور داد که هرجا اشرف را بیابند هلاك کنند. اشرف از طریق بلوچستان رو بافغانستان

نهاد ولی همراهانش سر او را بریده نزد نادر فرستادند.

باین ترتیب فتنه افغان که در ظرف هفت سال موجب خرابی ایران شده بود خاتمه یافت و دوره جدیدی در تاریخ کشور ماپیش آمد.

نادر و عثمانیان نادراز فارس به کهگیلویه رفت و شوشتر و دزفول و بروجرد و همدان را گرفت و در ملایر سپاهی از عثمانیان را در هم شکست. ترکان عثمانی کرمانشاه را خالی کردند و چون در محرم سال ۱۱۴۳ خبر ورود او را بآذربایجان شنیدند هراسان بجانب قفقاز عقب نشستند شاه طهماسب چون این سرعت حرکت و دلاوری شگفت را از سردار بزرك خود شنید. از اصفهان تاجی جواهر نشان برای او هدیه فرستاد و فرمان حکومت شمال و مغرب و مشرق ایران را بنام او صادر کرد و یکی از خواهران خود را بنادر و دیگری را برضا قلی خان فرزند او داد. نادر در نظر داشت که تا قفقاز عثمانیان را دنبال کند ولی باو خبر دادند، که اللهیار خان ابدالی بار دیگر در هرات یاغی شده بمشهد تاخته است. پس بشتاب تمام خود را بخراسان رسانید و ابدالیان را مغلوب کرده و هرات را بتصرف آورد

بی لیاقتی شاه طهماسب این پادشاه جوان که فتوحات نادر او را بر تخت نیاکان نشانده و بر اکثر شهرهای ایران تسلط بخشیده بود باغوای امراء دربار بر آن شد که خود نیز حرکتی کند و باقی خاك ایرانرا از عثمانیان باز گیرد. پس در سال ۱۱۴۳ که نادر در خراسان اقامت داشت وارد تبریز شد و حاکمی را که نادر در آنجا نصب کرده بود معزول نمود و بایروان تاخت ولی کاری از پیش نبرده بسلطانیه باز گشت و در حوالی همدان از سپاه احمدپاشای عثمانی حاکم بغداد شکست خورد و باصفهان رفت. این شکست موجب تجری عثمانیها شد و بموجب عهدی که باشاه

طهماسب بستند آذربایجان و کرمانشاهان را متصرف شدند .

نادر چون از این اخبار آگاهی یافت بـا خشم تمام از خراسان باصفهان باز گشت و در بیرون شهر اردو زد و شاه را برای بازدید سپـاه بلشکرگاه خود دعوت کرد . در این مجلس مهمانی نادر بی لیاقتی پادشاه را بسران لشکر ثابت کرد واو را از سلطنت خلع نمود و بمشهد فرستاد و طفل اوعباس میرزا راکه بیش از دو ماه نداشت بنام شاه عباس سوم پادشاه خواند . سپس قبل از هر کار نامهٔ تهدید آمیزی باحمد پاشا والی بغداد فرستاد و اعلان جنگ داد .

جنگ نادر با دولت عثمانی

در سال ۱۱٤٥ نادر لشکری گـران بجانب بغداد برد ولی چون شهر بغداد محکم بود احمد پاشا تسلیم نشد و مدتی محـاصره طول کشید . در این وقت از اسلامبول توپال عثمـان پاشا سردار عثمانی با صدهزار مرد جنگی بخاك عراق آمد . چون لشکر نادر خیلی کمتر از سپاه ترك بود نـاچار عقب نشست و بهمدان برگشت در اینجا نادر مهارتی عجیب و لیاقتی غریب از خود بروز داد زیرا که در اندك مدتی سپاه مغلوب و پراکندهٔ خود را چنان جمع آوری کرد که بازهمان نیروی اول را یافتند و بجانب دشمن روان شدند .

در حوالی سلیمانیه (درعراق) توپال عثمان اسیر و کشته شد و سپاه ترك تار و مار گردید و احمد پاشاه کـه در بغداد بود عهدی بـا نادر بست .

نادر در صدد بود که بکلی کار عثمانیان را یکسره کند ولی شنید که محمد خان بلوچ در فـارس شورش کـرده است . این محمد خان از حکامی بود که نادر نصیب کرده و فرمانفرمائی فارس و کهگیلویه را باو بخشیده بود . نادر بشتاب از راه خوزستان بفارس تاخت و محمد خـان

را گرفتار وکور کرد و سال بعد در اصفهان او را بامر نادر هلاك ساختند.

لشکر کشی بقفقاز

در سال ۱۱٤۷ چون عثمانیان بتعهد خود عمل نکرده و شهرستانهای غربی وشمال غربی ایران را خالی ننمود بودند نادر بقفقاز تاخت و بعد از جنگهای بسیار بحوالی گنجه رسید. در آنجا نمایندگان روس چون از پیشرفت نادر مطمئن شدند برای این که دست عثمانیان ازقفقاز بریده شود با نادر عهد دوستی بستند و متعهدشدند که باکو و دربند را خالی کرده بتصرف ایران بدهند.

سپاه بزرگی از عثمانی بسر داری عبدالله پاشا در حوالی ایروان با نادر مصادف شد. در این جنگ عثمانیان انهزام یافتند و پنجاه هزار عسکر ترك بخاك هلاك افتاد. شهرهای گنجه و تفلیس به نادر تسلیم گشت و با عثمانی عهدی بسته شد که جز شهر قارص باقی شهر هائی که در تصرف نادر آمده است جزء ایران باشد.

سپس چون طوایف کوهستانی داغستان (در قفقاز) بسبب سختی مکان کوس عصیان میکوفتند با وجود سرمای سخت و معابر بسیار دشوار نادر بسرکوبی ایشان همت گماشت و پس از هفت ماه آنان رامطیع کرد و برای رفع خستگی سپاه خود را بدشت مغان آورد.

فصل هفتم

پادشاهی نادر و فتوحات او

پس از این فتوحات نمایان نادر دید وقت آنست که پرده از روی کار بردارد و مقصود اصلی خود را بروز بدهد. پس فرمان داد که همهٔ حکام و علما و سادات و اعیان شهرستانها در نیمهٔ بهمن ماه۱۱۴۸ در دشت مغان حاضر شوند و بفرمود تا در مکانی که رود ارس و رود کر بهم می پیوندند از چوب و نی دوازده هزار منزلگاه و خانه ترتیب دهند و چندین حمام و مسجد و کاروانسرا و میدان و بازار بسازند و چند عمارت عالی که برای حرمسرا و بارگاه شایسته باشد بر افرازند. از هر شهرستان فوج فوج مردم می آمدند تا شمارهٔ آنان بیکصد هزار تن رسید. پس نادر در مجلس باشکوهی حاضران را مخاطب کرده گفت در این چند سال آنچه حق کوشش بود بجای آوردم و دست افغان و روس و روم را از خاك ایران کوتاه کردم. اکنون بر آن سرم که بقیهٔ عمر راحت گزینم و بخراسان روم. شاه طهماسب و پسرش عباس سوم هر دو زنده اند، یکی از آنان یا شخص دیگر را بپادشاهی بگزینید، بعضی از حاضران گفتند حقا که جز تو کسی لایق تاج و تخت نیست ولی نادر نپذیرفت و تا یکماه رضا نداد. عاقبت چون تقاضا ها مکرر شد گفت میدانید که بعد از رحلت پیغمبر خلفای راشدین که چهار تن بودند بر مسند خلافت نشستند و تمام مسلمانان اطاعت آنان را گردن نهادند. اما چون نوبت سلطنت ایران بشاه اسمعیل رسید مصلحت چنان دید که مذهب شیعه را آئین رسمی کشور قراردهد و بلعن و سب خلفا پرداخت و مایهٔ فساد

و فتنهٔ بزرگی گردید . اگر ایرانیان آسایش خود و سلطنت مرا طالبند باید ازلعن خلفاخود داری کنند و مانند اهل تسنن که هر یك از امامی پیروی میکنند ایشان هم مذهب جعفری داشته باشند یعنی حضرت امام جعفر صادق راپیشوای خودبدانند و مقلد و پیرو اوباشند . شرط دیگر آنکه سلطنت در خاندان من موروثی باشدو کسی از تجدیدسلطنت صفوی سخن نراندو مدعیان پادشاهی را که از آن دودمان باشند بخود راه ندهد . همه حاضران این شروط را پذیرفته گواهی نوشته و بخط و مهر علماء در خزانه نهادند ونادردر۲۲ اسفند ماه ۱۱٤۸ هجری قمری تاجگذاری نمود و سکه زد . در یکطرف سکه عبارت الخیرفی ماوقع نوشته شد که بحساب ابجد مادهٔ تاریخ جلوس اوست و در طرف دیگر این شعر نقش گردید .

سکه برزر کردنام سلطنت رادرجهان   نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان

تصویر نادر شاه

پیشنهاد نادر بعثمانی پس نامه ای بسلطان عثمانی نوشت و پنج مطلب را شرط مصالحه قرار داد .

اول آنکه چون ایرانیان از طریقه پادشاهان صفوی بر گشته وطریقه اهل سنت را قبول کرده مقلد حضرت امام جعفر صادق شده اند باید دولت عثمانی هم این مذهب جعفری ایرانیان را پنجمین مذهب بشناسند[1] .

دوم - چون در کعبه هریك از چهارمذهب تسنن در رکنی از چهار رکن نماز میگذارد مقرر شود که پیروان مذهب جعفری هم در یك رکن با آنها شریك شوند .

سوم - هرسال از طرف دولت ایران امیر حاج معین شود که مثل شامیان و مصریان حاجیان ایران را بمکه برسانند و محل احترام باشند

چهارم - اسیران هردو جانب آزاد شوند و از خرید و فروش آنان صرف نظر گردد .

پنجم - نماینده ای از دوطرف در پایتخت یکدیگر معین شود

نادر شاه از دشت مغان سفرائی بدربار عثمانی و روس فرستاد و رسما آنان را از سلطنت خود آگاه کرد وپس از جشن نوروز محمد تقی خان بیکاربیکی فارس را مجددا فرمانفرمائی آن ایالت داد و مامور فتح بحرین کرد که شیخ جبارنام عرب بر آن مستولی شده بود . کشتی های ایران از بوشهر بان جزیره تاخته آنجارا مسخر کردند .

پس از آن چون علیمراد خان بختیاری یاغی شده بکوهستان بین شوشتر و اصفهان پناه برده بود نادر شخصا بانجا رفت و پس از مدتی کشمکش او را گرفته دست و پایش را بریدو چشمانش را بدر آورد و سه هزار خانوار بختیاری را بخراسان کوچ داد و از آن طایفه چهار هزار سوار در سپاه خویش آورد و از آنجا وارد اصفهان شد :

---

۱ - اهل تسنن چهار مذهب دارند . حنبلی ، مالکی ، حنفی ، شافعی ،

فتوحات نادر در مشرق

سر گرمی نادر در مغرب و شمال غربی ایران مانع شده بود که توجه کاملی بکار افغانستان بکند. پس از بستن عهد با روسیه و عثمانی نادر در صدد بر آمد که تمام خاکی را که شاه عباس دوم در تصرف داشته و از ایران جدا شده است بار دیگر باین کشور ملحق کند. پس فرزند بزرك خود رضاقلی میرزا را بجانب خراسان و ماوراء النهر فرستاد و او ازبکان و خوارزمیان و مردم مرو و بلخ را کاملا باطاعت آورد و نادر خود در ۱۱۴۹ با سپاهی بزرك عزیمت قندهار کرد.

قندهار بعد از فتنه افغان که ذکر شد در دست طایفه غلجائی بود و در اینوقت حسین خان برادر محمود غلجائی در آنجا حکمرانی میکرد. چند ماه سپاه نادر بعلت استحکام حصار قندهار نتوانست بر حسین خان دست بیابد. در این مدت بفرمان او در نزدیك قندهار شهری تازه بنام نادر آباد ساخته شد و در اواخر سال ۱۱۵۰ حسین خان امان خواست و قندهار تسلیم گردید. نادر حسین خان را با کسانش بمازندران تبعید کرد و همه افغانستان بار دیگر جزء شاهنشاهی ایران شد.

رضا قلی میرزا هم از جیحون گذشت و ابو الفیض خان ازبك پادشاه ماوراء النهر بمقابله او شتافت و مغلوب شد. نادر شاه چون از فتوحات فرزند آگاه گردید او را خلعت فرستاد و بفرمود که آن نواحی را به ابو الفیض خان بسپارد و خود رهسپار قندهار شود.

هنگامیکه نادر در قندهار اقامت داشت سفیری که بدربار عثمانی فرستاده بود باز آمد و معلوم شد که عثمانیان از قبول پیشنهاد مذهبی نادر خود داری کرده اند. پس مجددا سفیری دیگر بآنکشور فرستاد که عثمانیان را اقناع کند و خود بسر کوبی قبایل افغان شتافت و بعد از تسخیر

غزنین بجانب کابل رفت . مردم آن شهر نخست باستقبال آمدند ولی روزی که نادر در اطراف قلعه و باروی آنجا بگردش مشغول بود بجانب او هجوم کردند شاهنشاه فرمان داد که شهر را در محاصره افکندند و چندان گلوله توپ ریختند که اهالی بعد از چند روز امان آوردند . پس از آن نادر چهل روز در کابل اقامت گزید و از آنجا عزیمت هندوستان کرد .

نادر بعد از تسخیر تمام خاک افغانستان رضاقلی میرزا را نایب السلطنه کرد و بایران بازگردانید و خود از راه درهٔ خیبر که تنگه ایست بین افغانستان و هندوستان حرکت کرد (ماه صفر ۱۱۵۱)

در راه جنگهای بسیار با کوه نشینان افغانی و سپاهیان محمد شاه هندی واقع شد و همه را نادر بقوت مردانگی و نیروی تدبیر بنفع خود خاتمه داد و با سرعتی عجیب که از خواص حرکات جنگی او بود شهرهای پیشاور و لاهور را مسخر کرد .

جنگ کرنال محمد شاه گورکانی پادشاه هند در آغاز تصور می نمود که سرداران موفق بدفع ایرانیان توانند شد و محتاج بلشکر آرائی نیست . لکن چون دید که هیچ قوه‌ای در برابر سیل خروشان نادری پایداری نکرده و آن جهانگشای دلیر وارد لاهور شده است بشتاب تمام سپاهی فراوان گرد آورد و در دشت کرنال ۲۵ فرسنگی دهلی سنگر بندی کرد . عدهٔ سپاهیان او را ۳۰۰،۰۰۰ نوشته اند که دو هزار توپ دو هزار فیل جنگی داشتند ولی لشکر نادر از ۱۳۰ هزار تجاوز نمیکرد در سپاه ایران گروهی دختران و بانوان هم بودند که لباس مردانه پوشیده و مردوار باسایر جنگاوران اسب میتاختند و نبرد میکردند . نادر سپاه خود را دو فرسنگی اردوی هند فرود آورد و خود بها جمعی از سران سپاه تا نزدیکی اردوی دشمن رفته توپخانه و سپاه هند را بازدید کرد و

در مشرق اردوگاه آنان دشتی پهناور را اختیار نمود و بامدادان لشکر خویش را از برابر هندیان گذرانیده بانجا برد. فاصلهٔ دو سپاه یک فرسخ بیش نبود. در آن هنگام برهان‌الملک سعادت خان که یکی از امراء بزرگ هند بود با سی هزار کس بمدد محمد شاه رسید و هندیان قوی دل شده سنگرهای خود را رها کردند و پای در میدان جنگ نهادند. نادرشاه در نامه‌ای که بفرزند خود رضاقلی میرزا نایب‌السلطنهٔ ایران فرستاده چنین می نویسد. (ما آرزومند این روز بودیم. بیاری خداوند متعال بدشمن حمله بردیم، تا دوساعت تنور حرب گرم بود و آتش توپ و تفنگ خرمن سوز عمر اعداد گشت. بعون الهی بهادران شیر شکار صف خصم را برهم‌زده آنان را متفرق کردند. از جملهٔ اسیران سعادت خان بود. دو ساعت و نیم پس از شکست دشمن را تعاقب کردیم و هنوز ساعتی بغروب مانده بود که میدان جنگ از خصم پاک شد. چون استحکامات اردوی هندی استوار بود فرمان دادیم که از حمله دست بر دارند. خزاین بسیار بدست افتاد. چندین توپ و فیل و غنیمت های دیگر نصیب شد. متجاوز از بیست هزار تن از لشکر خصم بخاک افتاد و بیش از این عدد هم اسیر شدند و از سپاه منصور ما نزدیک پانصد نفر بیشتر بهلاکت نرسید. بعد از این جنگ فی‌الفور سپاه محمد شاه را احاطه کرده و راه آمد و شد باطراف وحوالی را مسدود نمودیم و چندین توپ و خمپاره برای خرابی استحکامات اردوی خصم آماده داشتیم. پس محمد شاه از روی اضطرار در روز پنجشنبهٔ هفدهم ذی‌القعده نظام‌الملک را باردوی ما فرستاد و روز دیگر خود با اعیان ممالک بحضور رسید. فرزند عزیز نصرالله میرزا را خارج اردو باستقبال او فرستادیم و خود تا بیرون سراپرده باستقبال او رفتیم و چون وارد خیمهٔ ما شد نظر بملاحظهٔ قرابت ایلی آنچه لازمهٔ احترام بود معمول

داشتیم و او مهر سلطنت خود را بما سپرد. پس حکم کردیم که کسی متعرض سرا پردهٔ شاهی و متعلقان سرای سلطنت و امراء و اعیان نشود. در اینموقت پادشاه و اکابر هندوستان از اردو حرکت کرده بدهلی رفتند و ما نیز در بیست و نهم ذی القعده بجانب دهلی حرکت خواهیم نمود و اراده این است که نظر بملاحظهٔ نسب محمد شاه و قرابت ایلی که فیمابین است او را دوباره پادشاهی ممالك هندوستان مقرر داشته تاج سلطنت را بر سر او نهیم.)

نادر در اول ماه ذی الحجه وارد دهلی شد و محمد شاه پذیرائی شایان کرده تمامی زر و سیم و جواهر خزاین خود را که یادگار سلاطین قدیم هند بود تقدیم نمود و اعیان هندوستان نیز بپادشاه خود تأسی کردند. پس نادر مبلغی نقد بر دولتمندان دهلی حواله کرد. مردم شهر منتظر قتل و غارت بودند. نادر شاه هر بخشی ازشهر را بیکی ازسران سپاه ایرانی سپرد که مبادا آسیبی بکسی برسد و فرمان داد که هر کس بی نظمی کند گوش و بینی او را ببرند. تا سه روز بآرامی گذشت. شب چهارم جمعی از مفسدان شهرت دادند که نادر شاه وفات یافته است.

شورش اهل دهلی اوباش شهر بر ایرانیان حمله بردند و جمعی ازقراولان سپاه ایرانرا که غافل و بی خبر بودند کشتند. اعیان دهلی هم کسان خود را بقتل ایرانیانی که نگاهبان خانه های آنان بودند تحریص کردند. نادر شاه چند نفر را میان مردم فرستاد که بی اصلی آن خبر را گوشزد کنند ولی اوباش شهری آن فرستندگان را هم کشتند. بامداد نادرشاه خود بمیدان شهر رفت که آنشورش را فرو نشاند. عوام بیشتر جسارت یافته آغاز سفاهت کردند و تفنگی بنادر انداختند ولی گلوله خطا کرد و یکی از امراء را که در کنار پادشاه ایستاده بود ازپای

در آورد. تا این موقع شاهنشاه ایران خیال نداشت که آزاری باهل شهر برساند. پس از این حادثه فرمان قتل عام داد. لشکریان از طلوع آفتاب تا نیمهٔ روز هر که را دیدند کشتند و هر چه را یافتند بردند و چند محله از شهر آتش گرفت. هنگام ظهر نادر شاه بشفاعت محمد شاه و اعیان دربار اهل شهر را عفو کرد گویند صد و بیست هزار کس در آن فتنه هلاك شد. نادرشاه دختر پادشاه هند را برای فرزند خود نصرالله میرزا عروسی کرد.

از آغاز ورود نادرشاه بدهلی خطبه و سکه ممالك هند بنام او بود چون عزم بازگشت بایران کرد مجلسی خسروانه بیاراست و بدست خود تاج شاهی را بر سر محمد شاه نهاد و شمشیری مرصع بر کمر او بست. محمد شاه استدعا نمود که شاهنشاه ایران ممالکی را که از حد کشمیر تا مصب رود سند واقع است برسم پیش کش از او بپذیرد و ضمیمهٔ کشور ایران کند.

بازگشت از هند

مدت توقف نادرشاه در دهلی ۵۸ روز بود. غنیمت او را در این سفر از نقد و جنس و جواهر و جامه‌های قیمتی و اسب و فیل و غیره معادل دو هزار و پانصد ملیون ریال نوشته اند. از جملهٔ اشیاء نفیس تخت طاوس بود که شهرتی فوق العاده داشت. نادر شاه مقرر کرد که بهر تن از سپاهیان یك برابر مواجب دیوانی او انعام بدهند و خراج سه سالهٔ ایرانرا بخشید. در راه حکمران سند را که یاغی شده بود گوشمالی داد و شهرستانهای مغرب شط سند که جزء ایران شده بود چهل هزار تن سپاهی باشکر خود آورد و وارد نادر آباد و قندهار گردید. مدت سفر او از روز حرکت از قندهار تا مراجعت بآنجا دو سال و هفت روز طول کشید.

نادر از قندهار بهرات رفت و غنایم هند را از نظر اعیان و امراء ایران گذرانید و تخت طاوس را با تخت دیگر که بفرمان او ساخته و

جواهر نشان کرده تخت نادری نامیده بودند در برابر یکدیگر قرارداد
و پس از چند روز عیش و عشرت فرمان حرکت بترکستان صادر نمود

فتح بخارا و خوارزم نادرشاه از هرات ببلخ و از آنجا بکنار جیحون رسید در چارجوی بفرمودتا پلی استوار بر آب جیحون بسته‌افواج را بان‌جانب بردند وخود با غلامان خاصه‌درکشتی‌ها نشسته ازشط گذشت و وزیر ترکستان راکه بخدمت‌آمده بودمورد‌عنایت‌قرار داد ببخارافرستاد که‌ابوالفیض خان ازبك‌پادشاه‌ترکستان‌رابار‌دوی‌نادری بیاورد . درنزدیکی بخارا شاه ووزیر بحضور‌نادر رسیدند . شاهنشاه ابوالفیض‌خان را درمجلس خود باحترام‌تمام پذیرفت واجازه نشستن داد و او را بخلعت های‌گرانبها مفتخر نمود . چون موکب نادر ببخارا رسید نسبت بهمه بزرگان آنشهر عنایت هاکردو فرمان سلطنت‌نواحی شمالی شط جیحون رابنام‌ابوالفیض خان رقم نمود و بخش جنوبی شط را ضمیمه کشور ایران ساخت .

نادر از بخارا بقصد تنبیه سرکشان خوارزمی باز گردید و از پل چار جوی گذشته سپاهی را که از ترکمانان خوارزمی قصد شبیخون داشتند شخصاً شکست‌داد .

ایلبارس امیر خوارزم در قلعه هزار اسب حصاری شده بود چون شط جیحون در پیرامون قلعه بود و باروی حصار استحکامی فوق العاده داشت نادر از تسخیر آن چشم‌پوشیده رهسپار شهر خیوه کرسی‌خوارزم گردید . ایلبارس ناچار از قلعه هزار اسب بیرون آمد و تاخت‌و تازی‌کرد ولی گرفتار و بکیفر قتل فرستادگان ایران بهلاکت رسید .

چون اطراف خیوه را آب انداخته بودند نادر فرمان داد که‌نهرها کنده آبرا خشك نمودند و بضرب توپ خیوه وا وا دار بتسلیم کردند و ۴۰۰۰ تن از اسیران ایرانی که آنجا بودند آزاد فرمود وخود رهسپار

خراسان شد . در راه قلعه کلات را که مکانی محکم در میان کوهسار سخت بود محل خزاین و اشیاء نفیس خود قرار داد و در آنجا بناهای عالی ساخت و این قلعه از آن تاریخ بکلات نادری مشهور شده است.

جهانگشای بزرك افشار تا این هنگام پنج پادشاه را مغلوب وزیر دست خویش کرده بود . اشرف و امیر حسین افغان و محمدشاه هندی و ابوالفیض خان ازبك و ایلپارس پادشاه خوارزم . از جانب شرق و شمال مرز ایران را بسند وفلات تبت و جیحون و دریاچه آرال رسانیده بود پس از دوماه توقف در مشهد بانتقام خون برادر خود ابراهیم خان ظهیرالدوله که بدست طایفه لکزی کشته شده بود ازراه استراباد و مازندران عزیمت داغستان کرد .

نادر و پسرش فرزند ارشد نادر رضاقلی میرزا که در زمان لشکرکشی پدر نیابت سلطنت داشت از جوانان کاردان دلیر بشمار می آمد . در غیاب نادر امور کشور را بخوبی اداره نموده امنیت راحفظ کرده بود . اتفاقا پیش آمدی رخ داد که پدر از فرزند رنجیده خاطر و بد گمان شد . در وقتی که نادر از راه مازندران عازم قفقاز بود ناگاه شخصی از میان جنگل در حوالی زیراب تیری باو انداخت که زیر بازوی راست را خراشیده شست دست چپ را برده در گردن اسب فرو رفت . اسب بسر در آمد و شخص مرتکب در انبوه درختان از نظر پنهان شد رضاقلی میرزا هرقدر اورادنبال کرد نتوانست وی را دریابد . چون مکرر بنادر شاه گفته بودند که رضاقلی میرزا قصد دارد ترا از میان بردارد وخود بر سریر پادشاهی بنشیند خاطرش مکدر بود و اینواقعه راهم بنابرتحریك او دانست . اما در آنوقت چیزی نگفت و پسر را در تهران حکومت داده خود عزیمت آذربایجان کرد. ولی در قفقاز رضا قلی خان را احضار نمود و بمحاکمه کشید و دوچشم او را بر کند.

اروپا در زمان ناپلئون

جنگهای داغستان مردم داغستان بسبب سختی مکان ایشان که در کوههای قفقاز است پایداری بسیار کردندو مدت یکسال و نیم نادر را در آن نواحی نگاهداشتند. غالباً بسبب برف و سرمای سخت سپاه نادر با وجود کمال شجاعت نمیتوانستند کاری از پیش ببرند. روسها هم که در آغاز با نادرشاه از در دوستی درآمده او را بر ضد عثمانی تحریک میکردند چون پیشرفت او را در قفقاز دیدند بنای خصومت گذاشتند سپاهی بزرگ بجلو گیری فرستادند. عاقبت نادر در نتیجهٔ پا فشاری برخی از قلعه های یاغیان داغستانی را گرفته ویران کرد و آشوب آن نواحی را تا حدی فرو نشاند.

عمان بحرین مانند سایر جزایر خلیج فارس جزء ایالت فارس محسوب میشد و مرکز نیروی دریائی ایران بشمار می آمد. امام مسقط (کرسی عمان) هم سالیانه خراجی بدولت ایران میداد. نادر شاه برای اینکه کاملا نواحی عمان را باطاعت بیاورد بنظام الملك والی دکن فرمانداد چند کشتی برای او ساخته بخلیج فارس بفرستند. بعد از آماده شدن آنها نادرشاه والی فارس را مأمور کرد تا سپاهی بعمان برده امام مسقط را دستگیر و فرزندش را بجای او نصب کرد و همهٔ کرانهٔ غربی خلیج فارس مطیع و منقاد ایران گردید.

نزاع با دولت عثمانی چون نادر شاه متوجه شد که دولت عثمانی پیشنهاد او را در باب رفع اختلافات مذهبی نپذیرفته وایرانیان را خارج از اسلام دانسته است فرمانی خطاب بهمهٔ ایرانیان صادر کرد که باید از مذهبی که شاه اسمعیل صفوی در ایران رواج داده صرفنظر نموده خلفای راشدین را با احترام یاد کنند و نسبت باهل تسنن کینه ورزی ننمایند. آنگاه در آخر سال ۱۱۵۰ از قفقاز بخاك عراق حمله

برد و کرکوك و اردبیل و موصل را بتصرف آورد. احمد پاشاکه‌ازطرف سلطان عثمانی والی بغداد بود با تدبیر و چاپلوسی نادر را از پیشرفت در خاك عثمانی مانع شده وعده داد که بزودی صلح بدلخواه نادر بر قرار خواهد شد. نادر شاه از موصل بجانب مرز ایران باز گردید وبنه واردورا در خانقین گذاشته خود بزیارت عتبات رفت و برای ابراز عقیده نسبت ببزرگان اهل تسنن بعد از طواف کاظمین بزیارت بقعهٔ ابو حنیفه که در بغداد است رفت‌ومبلغی گزاف بخدام آنجام عطا فرمود. گنبد امیرالمؤمنین را در نجف زر اندود کرد و علماء شیعه و ثنی عراق را در صحن نجف گرد آورد و مجدداً پنج شرط‌سابق را نوشته لعن‌و اهانت بخلفای را شدین را منع نمود. همهٔ علماء اهل تسنن آنورقه‌را مهر کرده گواهی نوشتند که اهل ایران در زمرهٔ سایر مسلمانانند و اختلاف دینی با اهل تسنن ندارند و پیرو طریقهٔ امام جعفر صادق اند که نزد اهل تسنن هم محترم است. این گواهی در خزانهٔ نجف نهادند و نسخهٔ‌آنرا نزد سلطان‌عثمانی فرستادند.

طغیان محمد تقی خان در فارس

محمد تقی خان که از جانب نادرشاه والی فارس بود و چنانکه دیدیم بفتح بحرین و مسقط و همهٔ خاك عمان نایل آمد بسبب کینه ورزی با فرمانده لشکر فارس‌که میرزا محمد حسین خان نام داشت یاغی شد و در شهر شیراز تحصن اختیار کرد. نیروئی که نادر بدفع‌او فرستاد عاقبت شهر را متصرف واورا اسیرو بحکم نادر از یك چشم کور نموده روانهٔ اردوی شاهنشاه کردند در این فتنه سی هزار تن از اهل فارس کشته و اسیر گردید و خرابی بسیار بآن ایالت رسید. نادرشاه محمد تقی خان را که مردی لایق بود باوجود کوری جزء مستوفیان خود قرار داد و بعد بحکومت قسمتی از خاك

هند که جزء ایران شده بودمأمور کرد.

در همین اوان در شروان شخصی بنام سام میرزا در فارس شخص دیگر باسم صفی میرزا قیام کرده خود را پسران شاه سلطان حسین صفوی خوانده و مدعی سلطنت شده بودند و عثمانی ها هم آنان رایاری میداند، باشد که فتنه‌ای در ایران ایجاد کنند. نادر بسرعت بفارس رفت. درشروان سام را دستگیر کردند و بامر نادر یك چشم او را بدر آورده نزد صفی میرزا بفارس فرستادند که موجب عبرت او شود. محاصرهٔ فارس مدتی طول کشید و نادر در اواسط سال ۱۱۵۸ بسبب سرمای زمستان و مبتلا شدن بمرض استسقا دست از محاصره برداشته بازگشت.

دولت عثمانی مراجعت و کسالت نادر را مغتنم شمرد و سپاهی نزدیك ۲۰۰ هزار نفر بسر داری یکن محمد پاشا صدر اعظم و سپاه دیگر بریاست عبدالله پاشا بجانب ایران فرستاد. نادر شاه در مراد تپه نزدیك ایروان با آن لشکر رو برو شد اتفاقا یکن محمد پاشا وفات یافت و نادرشاه فوراً فرمان حمله داد سپاه عثمانی تار و مار شد و عده بسیاری از ترکان مقتول و اسیر گردیدند و همهٔ توپخانه و آذوقهٔ عثمانی بدست سپاه ایران افتاد.

پس از آن سلطان عثمانی بمصالحه حاضر شد و نادر شاه در آغاز سال ۱۱٦۰ سفرائی بدربار اسلامبول فرستاد. مطابق عهدی که در این تاریخ بسته شد مرز ایران و عثمانی موافق قرار دادی که در زمان سلطان مراد چهارم در عهد صفویه بسته شده بود مقرر گردید، و اسیران را از طرفین مبادله کردند. قفقاز بایران وعراق بعثمانی واگذاشته شد و نادرشاه از موضوع پیشنهاد مذهبی که کرده بود صرفنظر نمود.

تغییر احوال نادر این جهانگشای بزرگ که کشور ما را از پرتگاه ویرانی نجات داد و دست دشمنان بیگانه را کوتاه و ریشه هرج و مرج داخلی را قطع کرد در مدت ۲۰ سال هیچ آرام نیافت و با سپاهی ورزیده و مصاف دیده پیوسته از مشرق بمغرب و از شمال بجنوب تاختن برد و آتش فتنه را بمحض بروز خاموش کرد و با سرعتی عجیب که از خواص لشکر کشی های او بود دشمنان قوی پنجه را غافل گیر کرده در هم شکست آبروی کشور ما را که بسبب فساد دربار پادشاهان اخیر صفویه از میان رفته بود باز پس آورد و آوازهٔ جهانگشائی خود را در سراسر جهان منتشر کرد. ایرانیان که بعلت سستی و خوشگذرانی و عشرت طلبی عهد شاه سلطان حسین فنون جنگی را از یاد برده و بخرافات و موهومات عادت کرده سعی و کوشش و مردانگی را فراموش نموده بودند مجدداً قهرمان میدان کار زار شدند و خزائن کشور را از غنایم گزاف کشورهای بیگانه معمور و آبادان فرمود. پیوسته نسبت برعیت رعایت میکرد و سپاهیان را از ستم بروستائیان باز میداشت و در هر شهر جاسوسان گماشته بود تا از جزئی و کلی کارها وی را آگاه کنند. اگر خوی جنگجوئی و عشق بلشکر کشی مجال میداد که مدتی از وقت خود را صرف ترتیب داخلی کشور و آبادی دهستانها و مزارع نماید و در واقع از جهانگیری بجهانداری بپردازد کشور ما خیلی بیش از این از وجود آنمرد بزرگ فایده میبرد. لیکن جنگ باو فرصتی نمیداد. بدبختانه تا سه سال آخر عمر او هم که امنیت بر همهٔ کشور حکمفرما شده و دشمنان بیگانه دست از ستیزه برداشته بودند و موقعی مناسب بود که نادر شاه خرابی های جنگ را اصلاح کند احوالی پیش آمد که زحمات چند سالهٔ نادر را بی ثمر کرد و آن تغییر اخلاق آن مرد بزرگ بود.

بعد از آنکه فرزند رشید و دلیرخود را بیگناه کور کرد ازفرطغم و اندوه احوالش دگر گون شد. نسبت بهمه کس بدگمان گردیدو بنای ستم و سختی گذاشت. توقف طولانی در قفقاز و جنگهای بی فایده در داغستان و صدمات فوق العاده لشکر کشی ها مزاج او را علیل و طبع او را خشمگین کرد. مرض استسقاهم که اواخر عمربراو چیره شده‌بکلی تاب و توان را از او دور نمود و چنان شد که آن مرد پر طاقت و صبور که سالها با دشمنان بزرك مصاف‌میداد و خسته نمیشداز شنیدن‌شورشهای پی در پی شهرستانها در غضب‌میرفت و با رعیت و سپاهی سختگیری‌و ستم و قساوت را از حد بدر میبرد. تاسرداران‌وفادار او یکان یکان ازاوآزرده خاطر شدند و مرك او را خواهان گشتند.

طغیان مردم فارس و بنادر بریاست محمد تقی‌خان شیرازی وعصیان اهالی شیروان که حاکم خود را کشتند و قیام مردم تبریز که سام‌نامی را بسلطنت سلام دادند و نهضت قاجاریهٔ استرآباد که باتفاق ترکمانان‌سر کشی آغاز نهادند و چندین واقعهٔ دیگردرشهرستانها موجب اشتدادغضب نادر شاه گردید. حرکاتش از نظم طبیعی خارج و آثار جنون در اوظاهر شد. مالیات سه ساله را که پس از فتح هند بخشیده بودمجدداً مطالبه کرده مامورین مالیات همه مردمان توانگر و معروف ولایات را بشکنجه کشیده زر طلب میکردند و پس از گرفتن مال‌شکنجه را شدیدترمینمود تا دستیاران خود را نشان دهند آن بیچارگان هم آنچه از خویش و بیگانه و همشهری و همخانه بخیالشان میرسید از بیم جان نام میبردند هرکس گردن میپیچید هلاك میشد و هرکس سرکشی میکرد چشم‌وبینی و گوش او بریده میگشت.

چون مالی که در دفاتر ثبت کرده و مطالبه مینمودند چنان گزاف

بود که مردم امکان‌نداشت از مردم‌وصول شود طبعا مبلغی‌لا وصول‌میماند پس تحصیلداران و مامورین دارائی را شکنجه کردند که رشوه گرفته و مال دولت را لاوصول گذاشته اید. کار بجائی کشید که هیچ‌خانه بی آه و ناله وهیچ‌دهنی بی نفرین وشکایت نبود. روزبروزآتش‌غضب‌نادری افروخته تر میشد. از هرجا میگذشت از کاله منارها میساخت‌درمیدان نقش جهان اصفهان جمعی از هندی و ارمنی‌و مسلمان را در آتش‌افکند در این وقت اهالی سیستان هم‌سر از اطاعت‌باز زدند. نادرشاه‌برادرزاده خود علیقلی خان را باتفاق طهماسب خان جلایر سردار کابل‌مامور تنبیه آنان کرد. اتفاقا اشخاصی که برای دادن مالیات در زیر شکنجه بودند مبلغی گزاف بنام علیقلی خان و طهماسب خان اظهار کردند و مامورین دارائی برای تحصیل وجه بجانب سیستان روی نهادند. از آنجاکه علی قلی خان میدانست که عذر و توضیح در خاطر نادر اثری نخواهدداشت با سیستانیان یاغی سازش کرد و چون طهماسب خان را باخود موافق نمیدید او را مسموم کرده خود علم طغیان برداشت و داعیه سلطنت در اطراف کشور در داد. جماعتی که از بیم نادر خاموش بودند ازهر گوشه بنای تمرد آشکار نهادند. از آن جمله کردهای خبوشان (قوچان) بودند که اسبان ایلخی خاصه نادر را غارت کردند.

کشته شدن نادر نادرشاه بعد از ورودبمشهد عازم تنبیه کردن قوچان و یاغیان سیستان شد. چون بعلت طرفداری ازمذهب تسنن‌اکثر ایرانیان از اوخوشدل نبودند نادر نیز این نکته را دریافته بمعتقدین مذهب شیعه‌اعتمادی نداشت. کم‌کم از همه ایرانیان اطمینانش سلب شده بود و امراء افغانی و ترکمانان‌را منزلت بخشیده ونام‌سرداران ایرانی را در دفتری ثبت کرده بود که در موقع آنان را بقتل رساند. از

این رو بعضی از امرای معتبر ایرانی که همیشه با او بودند و در یافتند که پادشاه عزم کشتن آنان را دارد نجات خود را در هلاك او دانستند. از جمله محمد صالح خان قرقلوی افشار بود که در فتح آباد قوچان در شب یازدهم جمادی الآخر ۱۱٦۰ هجری با چند از رؤسا بسرا پردهٔ نادر در آمد. چون رؤسای مزبور از محارم بودند قراولان منعی نکردند. نادر بیدار شد و دوتن را بضرب تبرزینی که همواره همراه داشت بخاك افکند ولی محمد صالح خان شمشیری بر تارك او زده او را بینداخت و دیگران مدد کرده سرش را بریدند و از سرابرده بدر آمدند. بامداد اردوی نادری بهم برآمد. طایفهٔ افغان و ازبك باتفاق احمد خان ابدالی خیمه ها را غارت کردند و از پی کار خود رفتند و احمد خان ابدالی چون بافغانستان رسید بقندهار رفت ودعوی استقلال کرد. در همان اوقات اتفاقا یکی از سرداران نادر که قسمتی ازخزائن هند را بایران می آورد دردست احمدخان گرفتار شد و آن خزائن بتصرف او درآمد و الماس معروف بکوه نور که امروز جزء جواهر سلطنتی انگلستان است از آنجمله بود. باری احمدخان در افغانستان و پنجاب و هندوستان تاخت و تاز کرده بیست و شش سال در آن حدود فرمانفرمائی نمود و عملیات او مقدمهٔ استقلال افغانستان گردید.

فصل هشتم

جانشینان نادر

پس از کشته شده نادر شان سرداران ایرانی برادر زاده او علیقلی خان را که در زمان حیات نادر هم سر مخالفت داشت از هرات بمشهد دعوت کردند و او فوراً بمشهد رفته بر تخت نشست و خود را عادلشاه نامید و فرمانی خطاب بملت ایران صادر و در آن تصریح نمود که کشتن نادر بدستور او بوده است. میخواست بدینوسیله ایرانیان را که از رفتار نادر در سالهای آخر پادشاهی او ناراضی بودند با خود مهربان سازد و اساس پادشاهی خود را محکم کند. پس از آن نصرالله میرزا و رضاقلی میرزا پسران نادر را هم با سیزده تن از فرزندان و نوادگان او دستگیر کرده کشت و تنها شاهرخ میرزا فرزند چهارده‌سالهٔ رضاقلی میرزا را که از دختر شاه سلطان حسین بود زنده گذاشت تا اگر روزی مردم ایران بهوا خواهی صفویه و باز ماندگان شاه سلطان حسین برخیزند شاهرخ را برتخت نشاند و خود بنام او پادشاهی کند ضمنا برای جلب قلوب مردم بر خلاف نادر دست ببذل و بخشش و صرف خزائن نادری گشاد و قسمت عمده جواهر و نفائسی را که نادر در قلعه کلات گرد آورده بود در اندک زمانی تلف کرد.

از کارهای عادلشاه یکی این بود که برادر خود ابراهیم خان را بحکومت عراق و اصفهان فرستاده ابراهیم خان بزودی در آنجا قدرتی حاصل کرد و بخیال پادشاهی افتاد مخصوصا چون در توپخانه و ذخائری

که نادر در کرمانشاه برای حمله بخاك عثمانی گرد آورده بود دست یافت خیال او قوت گرفت و بعنوان خونخواهی فرزندان و نوادگان نادر بـه جنگ برادر رفت و بین سلطانیه و زنجان میان دو برادر جنگی در گرفت ولی قسمت بزرگی از لشکریان عادلشاه او را رها کرده و پراکنده شدند و ابراهیم خان بزودی از خلیج‌فارس تاآذربایجان راباطاعت آورد و برای اینکه شاهرخ میرزا فرزند رضاقلی میرزا را هم با خزائن سلطنتی بدست آورد شهرت داد که پادشاهی حق شاهرخ است و او باید بعراق آمده بر تخت سلطنت نشیند . مردم خراسان چون اظهارات ابراهیم خان را دور ازحقیقت‌میدانستند نگذاشتندشاهرخ بعراق رود و اورا در مشهد بسلطنت برداشتند (شوال۱۱۶۱)

ابراهیم خان از این خبر در خشم شده قصد خود را آشکار کرد و بنام ابراهیمشاه در تبریز بر تخت سلطنت نشست (ذیحجة۱۱۶۱) . پس از آن بعزم گرفتن خراسان حرکت کرد ولی در میان راه سپاهیان قزلباش و افغان او در هم آویختند و دسته‌ای از ایرانیان بسر داری میرسید محمد متولی‌آستانهٔ رضوی بمخالفت‌او بر خاستند وابراهیم خان‌جز فرارچاره‌ای ندید . ولی در راه بدست کسان شاهرخ گرفتار شد و او را بفرمان آن پادشاه کور کرده کشتند .

برادرش عادلشاه نیز در مشهد بامر شاهرخ کشته‌شد .

شاهرخ میرزا چون‌بسلطنت رسید میرسیدمحمدمتولی رابخراسان خواست و او را با اثاثیهٔ سلطنتی ابراهیم شاه بمشهدرفت ؛ میرسیدمحمد خواهر زاده و داماد شاه سلطان‌حسین صفوی بود . شاهرخ ازترس اینکه مبادا سید محمد بسبب نسبتی که با صفویه دارد روزی رقیب پادشاهی او گردد در صدد کشتن وی بر آمد ولی سید محمد از این قصدآگاه‌شد

و گروهی را گرد خود جمع کرد و سر انجام کسان او شاهرخ را گرفته کور کردند و سید محمد را بنام شاه سلیمان ثانی پادشاه خواندند. ولیکن کار او رونقی نیافت و بدست جمعی از هواخواهان شاهرخ گرفتار و کور شدوشاهرخ نابینا بپادشاهی نشست.

در همین ضمن احمد شاه ابدالی هرات را باز گرفته بخراسان تاخت و تاحدود استراباد و مازندران را بتصرف آورد ولی در آن حدود از محمدحسنخان قاجارشکست خورد و چون میدانست که ایرانیان بسلطنت او تن نمیدهند چنان مقتضی دید که پادشاهی شاهرخ را رسمی شناسد و خود بافغانستان باز گردد.

شاهرخ شاه تا سال ۱۲۱۰ در خراسان حکومت کرد. در این سال آقا محمد خان قاجار که سلسلهٔ زندی را بر انداخته ودر ایران به پادشاهی نشسته بود از تهران بقصد گرفتن خراسان حرکت کرد. شاهرخ چون در خود یارای پادشاهی نمیدید باستقبال او شتافت و هدایای بسیار تقدیم کرد ولی پادشاه قاجار که میخواست تمام جواهر و نفائس نادری را بچنگ آورد آن پیر نابینا را در شکنجه کشید و بدینوسیله تمام دارائی او را گرفت و خراسان را هم بر متصرفات خویش افزود. شاهرخ در نتیجهٔ صدماتی که از شکنجه های آقامحمد خان دید در گذشت و بامرگ او پادشاهی خاندان نادر بانجام رسید.

در آغاز پادشاهی فتحعلیشاه قاجار نادر میرزا پسر شاهرخ دوبار در خراسان علم طغیان بر افراشت ولی عاقبت او نیز دستگیر و کشته شد.

فصل نهم

تاریخ زندیان

زندیان شعبهٔ کوچکی از طائفه لك و جزء طوایف لر بودند که نخست در حدود ملایر بشبانی و گله داری بسر میبردند. در سال ۱۱٤۹ که نادر برای سرکوبی علیمراد خان بختیاری بخاك لرستان حمله کرد و علیمراد خان را بشرحی که در تاریخ آن پادشاه گفته شد دستگیر ساخته کشت جمعی از بختیاریها و طوایف لر را نیز بخراسان کوچانید که طایفهٔ کوچك زند نیز از آن جمله بود.

طایفهٔ زند تا زمانیکه نادر زنده بود در حدود ابیورد خراسان بسر بردند و چون او کشته شد بریاست دو برادر از خوانین خود کریمخان و صادقخان بسر زمین اصلی خویش باز گشتند و در اطراف ملایر مسکن گرفتند. کریمخان بسبب کاردانی و لیاقتی که داشت قدرتی حاصل کرد و بر عدد یاران خود افزود و در اندك زمانی شهرت نام وی بدانجا رسید که ابراهیمشاه برای او خلعت فرستاد و سرکوبی مخالفان خود را درعراق باو محول کرد.

آغاز کار کریمخان

پادشاهان صفوی حکومت خاك بختیاری را از آغاز سلطنت خود درخانوادهٔ شیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین جد بزرگ خویش موروثی کرده بودند و آخرین کس از این خاندان که بحکم شاهرخ شاه بحکومت بختیاری و اصفهان رسید ابوالفتح خان نام داشت.

در سال ۱۱۶۳ یکی از سران بختیاری بنام علی مردان خان بخیال افتاد که اصفهان و عراق را تصرف کند ولی در جنگی که باابوالفتح خان کرد شکست یافت و ناگزیر کریمخان را بیاری طلبید.

کریمخان و علی مردان خان در نزدیکی اصفهان ابوالفتح خان را شکست دادند و او چون خود را مغلوب دید ناچار از در دوستی و تسلیم در آمد. سپس هر سه خان باهم متفق شدند و میرزا ابوتراب از نوادگان شاه سلطان حسین راکه هنوز بسن رشد نرسیده بود بنام شاه اسمعیل سوم بپادشاهی بر داشته سوگند خوردند که سلطنت او را پشتیبانی کنند. پس از آن کریمخان بلرستان بازگشت و آنحدود را با قسمتی از کردستان از تصرف مأمورین شاهرخشاه خارج ساخت.

پس از آنکه کریمخان از اصفهان بلرستان رفت علی مردانخان ابوالفتح خان را کشته با شاه اسمعیل بفارس تاخت و آنسرزمین رابااطاعت آورد و با کریمخان نیز آغاز مخالفت کرد کریمخان بقصد سر کوبی او عازم اصفهان شد و در جنگی که میان آن دو سردار روی داد علیمردان خان شکست یافته بخاك بختیاری گریخت و شاه اسمعیل با جمعی ازیاران خود بکریمخان پیوست.

پس از آن کریمخان و شاه اسمعیل باصفهان رفتند و از آنجا بعزم تسخیر استرآباد (گرگان امروزی) ومازندران حرکت کردند.

جنگهای کریمخان با محمدحسنخان قاجار

محمد حسنخان قاجار چنانکه پیش از این هم گفته شد درمازندران و استرآباد حکومت داشت و دم از استقلال و پادشاهی میزد. کریمخان بآسانی گیلان و مازندران را گرفته باسترآباد تاخت ولی چون شاه اسمعیل او را ترك گفت و به محمد حسنخان پناهنده شد و طوائف ترکمانان

هم بیاری خان قاجار برخاستند/ کریمخان شکست یافت و از استر آباد بتهران گریخت .

هنگامی که کریمخان سرگرم جنك بامحمدحسنخان بود علیمردان خان فرصت یافته قوائی فراهم کرد و بکرمانشاه رفت و با آزادخان افغان از سرداران نادرشاه که در آذر بایجان قدرتی یافته بود متحد گردید

کریمخان پس از تهیه سپاه بکرمانشاهان تاخته علیمردان خان را شکست سخت داد و او ببغداد گریخته در آنجا کشته شد سپس بجنك آزاد خان رفت و با آنکه دو بار از او شکست خورده و بفارس گریخت عاقبت او را نیز شکست داده باذربایجان فراری ساخت .

در همین ضمن محمدحسنخان قاجار از استرآباد باصفهان حمله برد و کریمخان در صدد جلوگیری او بر آمد ولی در نزدیکی آنشهر باز شکست یافته بفارس رفت.

محمد حسنخان میخواست از دنبال او بفارس تازد که خبر حرکت آزاد خان افغان بعزم تسخیر گیلان باو رسید . پس ناگزیر بگیلان رفت و در چند جنك که در آنولایت و آذربایجان با آزاد خان کرد همراهان او را بکلی پراکنده ساخت و از اینزمان آزادخان دیگر قدرتی حاصل نکرد و چندی بعد سر باطاعت کریم خان نهاد .

محمد حسنخان چون از کار آزادخان فراغت یافت بار دیگر اصفهان را گرفت و بفارس حمله برد ولی در آنجا پیشرفتی نکرد و بسبب کمی آذوقه مجبور شد که بمازندران باز گردد . بعد از مراجعت او کریمخان باصفهان آمد و یکی از سرداران و بستگان خود شیخعلیخان زند را بتعاقب محمد حسنخان روانه مازندران کرد و چون در همین موقع جمعی از سران قاجار نیز بمخالفت محمدحسنخان قیام کردند او نتوانست در برابر

سپاه زند پایداری کند و در حین فرار کشته شده و شیخعلی خان سر او را بتهران نزد کریمخان فرستاد .

پادشاهی کریمخان زند

کریم خان پس از کشته شدن محمد حسنخان قاجار در سال ۱۱۷۲ در اندك مدتی آذربایجان را هم گرفت و شورشهائی را که در لرستان و خاك بختیاری و لارستان فارس برخاسته بود نیز فرو نشاند و از آن پس تا سال ۱۱۹۳ که تاریخ مرك اوست باستقلال حکمر وائی کرد . در این مدت بر سراسر ایران سلطنت داشت و تنها خراسان با میل شخصی و رضای او در دست شاهرخ شاه افشار بود .

از وقایع مهم پادشاهی کریم خان یکی طغیان حسینقلی خان جهانسوز پسر محمد حسنخان قاجار و یکی جنك ایران و عثمانی است

طغیان حسینقلیخان جهانسوز پس از کشته شدن محمد حسنخان قاجار پسر بزرك او آقا محمد خان که هجده ساله بود با برادر خود حسین قلیخان از استر آباد بدشت ترکمن گریخت و سه سال بعد با جمعی از ترکمانان باستر آباد و مازندران تاخت ولی حاکم مازندران او را دستگیر کرده با برادرش نزد کریمخان بشیراز فرستاده

کریمخان پس از آنکه چندی آندو برادر را در شیراز نزد خود نگاهداشت در سال ۱۱۸۲ حسینقلیخان را بحکومت دامغان مامور کرد ولی او در آنولایت سر بطغیان برداشت و خود را جهانسوز شاه لقب داده دم از استقلال زد و بحدود استر آباد و مازندران تجاوز نمود

کریمخان نخست با او بمدارا و ملایمت رفتار میکرد ولی چون در خود سری براه افراط رفت یکی از سرداران زند را بدفع او فرستاد و حسینقلیخان عاقبت چون در خود یارای پایداری نمیدید از در فرمانبرداری

و تسلیم در آمده پسر خود باباخان را (که بعدها بنام فتحعلی شاه جانشین آغامحمدخان شد) با نامه و هدایائی بشیراز نزد خان زند فرستاد و درخواست بخشش کرد. کریم خان او را بخشید و چندی بعد بباباخان اجازه داد که نزد پدر باز گردد ولی در همان اوان حسینقلیخان در دشت ترکمن بدست یکی از مخالفان خود کشته شد.

جنگ ایران و عثمانی وفتح بصره در اواخر پادشاهی کریمخان سلیمان پاشا والی کردستان عثمانی که از آن دولت رنجشی داشت بدربار ایران پناهنده شد. کریمخان او را بمهربانی پذیرفت و حمایتش را به عهده گرفت و بمقر حکومت خویش باز گردانید.

پس از سلیمان پاشا برادر او محمد پاشا بحکومت کردستان رسید و او نیز رسم برادر خود را ترك نگفته تحف و هدایائی بدربار ایران میفرستاد و خود را مطیع و تحت حمایت پادشاه ایران میشمرد.

دولت عثمانی که از رفتار این دو برادر ناخرسند بود محمد پاشا را از حکومت کردستان معزول کرد. محمد پاشا نیز بکریمخان پناهنده شد و خان زند این امر را بهانه ساخته با دولت عثمانی از در جنگ در آمد

بفرمان کریمخان از طرفی یکدسته سپاه ایران بکردستان عثمانی تاختند و از طرفی صادقخان برادر او بندر بصره را محاصره کرد و با آنکه دولت عثمانی طالب صلح بود کریمخان دست از جنگ نکشید و بصره را پس از چهارده ماه محاصره تسخیر نمود و این بندر تا سال مرگ او در تصرف ایران باقی بود.

مرگ کریمخان کریمخان در سال ۱۱۹۳ در گذشت. مدت حکمروائی او اندکی بیش از سی سال بود. از این مدت نزدیك نه سال را بدفع مدعیان سلطنت مانند علیمردان خان

بختیاری و آزادخان افغان و محمد حسنخان قاجار اشتغال داشت تا آنکه بار دیگر کشور ایران را در تحت حکومت واحدی در آورد و باقی عمر را باستقلال سلطنت کرد.

کریمخان پادشاهی نیکو سیرت و دادگستر و طرفدار امنیت کشور و آسایش ملت بود. در دوران سلطنت خود هیچگاه نام شاهی بر خود ننهاد و بعنوان وکیل الدوله و وکیل الرعایا قناعت نمود. از جنگ و خونریزی تا میتوانست دوری میکرد و راحت خود و مردم را برهر چیز مقدم میشمرد.

در ترغیب و تشویق هنرمندان و صنعتگران و بازرگانان میکوشید مانند پادشاهان بزرگ صفوی ارامنه را حمایت کرد و بوسیله ایشان بازرگانی خارجی را رونق داد. همچنین ببازرگانان انگلیسی اجازه داد که در بندر بوشهر وجزیرهٔ خارگ بنگاه بازرگانی برپا کنند و بتجارت پردازند با آنکه خود از علوم بهره ای نداشت دانشمندان و علما را عزیز میشمرد و دربار او مجمع اهل فضل و ادب بود. همه روز چند ساعت بداد رسی می پرداخت وشخصاً بعرایض مردم رسیدگی میکرد.

شهر شیراز در زمان او از تمام شهرهای ایران آبادتر گشت زیرا وکیل درآنشهر بساختن بناهای عام المنفعه مانند گرمابه و آب انبار و مسجد و بازار و باغ و کاروانسرا همت گماشت و ارك و حصار شیراز را محکم کرد وامروز بسیاری ازاین آثار که بابنیهٔ وکیل معروفست هنوز برجاست.

جانشینان کریمخان

پس از مرگ کریمخان میان پسران و بستگان او بر سر پادشاهی اختلاف افتاد. نخست زکی خان زند برادر مادری او ابوالفتح خان و محمدعلی خان پسران وکیل را نامزد سلطنت کرده خود بنام ایشان به

فرمانروائی پرداخت و جمعی از سرداران و شاهزادگان دلیر زند را که مخالف خودمیپنداشت کشت ولی خود او نیز بزودی کشته شدوابوالفتح خان رسماً بسلطنت نشست. پادشاهی ابوالفتح خان با آنکه طرف توجه و میل مردم بود بسبب بسی کفایتی و راحت طلبی او دوامی نیافت و صادقخان برادر کریمخان او را از سلطنت خلع کرد خود پادشاه شد.

صادقخان تقریبا سه سال پادشاهی کرد ولی او نیز گرفتار طغیان علیمراد خان زند که درعراق و اصفهان حکومت داشت گردیدو پس از چند جنگ از او شکست خوردهدر شیراز محصور شد و سر انجام علیمراد خان شیراز را گرفتهاو رابادو پسرش هلاك كرد و خود بپادشاهی نشست

طغیان آغا محمد خان قاجار هنگامیکه کریمخان ببستر مرگ افتاده بود آغامحمدخان بیهانهٔ شکار از شیراز خارج شد و چون بوسیلهعمهخود که زن وکیل بوداز مرگ او آگاه گشتاز آنجاگریخته با چندتن از راه اصفهان و تهران نه روز خود را بحدود خوار رسانید و بمازندران رفت. در مازندران برادرانش بااو از در مخالفت درآمدند و کار ایشان بجنگ کشید ولی آغا محمد خان پس از چهارده سالزد و خورد عاقبت برادران را مغلوب کرد و تمام کرانه مازندران و گرگانرا با شهرهای سمنان و دامغان و بسطام گرفت و در آنحدود استقلال یافت علیمراد خان زند چندین بار با آغا محمد خان جنگید ولی کاری از پیش نبرد و توانست ولایات شمالی ایران را از تصرف او خارج کند چون در سال ۱۱۹۹ علیمراد خاندر گذشت وجعفر خان فرزند صادقخانبجای او نشست آغامحمد خانفرصت راغنیمتشمرده در صدد برانداختن سلطنت خاندان زند و تسخیر متصرفاتایشان بر آمد وتاسال ۱۲۰۴ دوباراصفهان را گرفت و تا نزدیکی شیرازهم پیشرفت ولی نتوانست آنشهر رابگیرد:

جعفر خان در سال ۱۲۰۲ بدست چندتن از سرداران خود کشته شد و پسرش لطفعلیخان زند که جوانی بیست ساله بود بجای او نشست. آغا محمد خان که برای تسخیر فارس فرصتی می جست چون از مرگ جعفر خان آگاه شد بگمان اینکه شکست دادن جوانی مانند لطفعلیخان کار آسانیست با لشکر بسیار بسمت شیراز حرکت کرد. غافل از اینکه آن جوان در دلیری و بی باکی سر آمد مردان عصر خویش است واز جنگ با چون او کسی که محبتهای وکیل را فراموش کرده و راه کفران نعمت و حق نا شناسی پیش گرفته است بیمی ندارد.

آغا محمد خان در نزدیکی شیراز با لطفعلیخان رو برو شد ولی با آنکه بسبب فراوانی لشکر خود او را شکست داد از عهده گرفتن آنشهر برنیامد و ناچار بتهران باز گشت. پس از آن نیز تا سال ۱۲۰۶ مکرر سر داران خود را مامور گرفتن فارس کرد ولی سردارانش هربار از شاهزاده زند شکست خوردند و با آنکه برخی از نزدیکان و عمال لطفعلی خان نیز نهانی با او همدست بودند نتوانست شیراز را بگیرد. پس درسال ۱۲۰۶ نا گزیر شخصاً با سپاه فراوان عازم فارس شد و در چهاده فرسنگی شیراز جنگ سختی میان او و لطفعلیخان در گرفت. عدد سپاهیان قاجار در این جنگ نزدیک سی هزار بود ولی لطفعلیخان با اینکه عدد همراهانش به هزارهم نمیرسید بنیروی دلیری قسمت بزرگی از آنسپاه را درهم شکست و نزدیک بود بر حریف خود دست یابد که پیش آمدی مایه شکست او گردید. یکی از سرداران لطفعلی خان که با آغامحمد خان همدست بود او را فریب داد و بعنوان اینکه آغا محمد خان گریخته و بهتر آنست که دست از جنگ کشیده بحفظ جواهر و اثاثیه سلطنتی پردازند او را از جنگ بازداشت ولی روز دیگر معلوم شد که آغامحمدخان

نگریخته و آمادهٔ جنگ است . لطفعلی خان چون مشاهده کرد که با سپاهیان معدود خود یارای پایداری ندارد ناچار بطرف کرمان گریخت و آغامحمدخان شهر شیراز را گرفته ازاموال زندیان آنچه‌باقی مانده بود تصاحب کرد و بتهران‌باز گشت .

انجام کار لطفعلیخان و انقراض زندیان

لطفعلی خان چون از معرکه‌جان بدر بردبطرف سیستان‌رفت‌و میخواست‌بافغانستان رفته‌از تیمور شاه افغان پسر احمد شاه ابدالی یاری جویدولی در راه خبر یافت که تیمور شاه در گذشته است .

پس با سپاهیکه از آنحدود گرد آورده بود بشهر کرمان‌حمله‌برده آنشهر را از عمال آغا محمد خان گرفت و در آنجا رسماً تاجگذاری کرد (شعبان ۱۲۰۸) .

در همانحال آغا محمد خان نیز از فارس بکرمان تاخته آنجا را محاصره نمود . لطفعلیخان چندین بار سپاه قاجار را شکست داد ولی باز جمعی از پاسبانان قلعه باو خیانت کردند و قسمتی از حصار را بدست دشمن سپردند .

لطفعلیخان‌با آنکه درمیان لشکر دشمن‌محصور بود و قسمت‌بزرگی از همراهانش هم کشته شده بودند با کمال شجاعت بر قلب سپاه قاجار زده با سه نفر از میان آن لشکر گریخت و راه بم پیش گرفت .

فاصلهٔ کرمان و بم را که نزدیك چهل فرسنگست لطفعلیخان با اسب در یکشبانه روز پیمود . خان بم که برادرش از جملهٔ همراهان او بود باستقبال وی‌آمد ولی چون برادر را با او ندید مصمم شد لطفعلیخان را دستگیر کند تا اگر برادرش در کرمان گرفتار آغا محمد خان شده باشد با تسلیم کردن او برادر را نجات دهد . پس جمعی از کسان خود

فرمان داد تا بر سر لطفعلیخان ریختند او را پس از زدو خورد زیاد دستگیر کرده بکرمان فرستاد .

آغا محمد خان پس از گرفتن کرمان چون مردم آن شهر به لطفعلیخان یاری کرده بودند فرمان داد تا چشم بیست هزار تن از مردان آنشهر را بدر آوردند و پس از آنکه جوان دلیر زند را نزد وی بردند با دست خود چشمان او را نیز بدر آورد و بعد از اهانتها و شکنجه های دیگری که تاریخ از بیان آنها ننگ دارد او را بتهران فرستاد و چندی بعد حاکم تهران بدستور او آنجوان راهلاك کرد و کشته شدن لطفعلیخان سلطنت خاندان زند را بپایان رسانید .

فصل دهم

سلسلهٔ قاجار

تشکیل دولت قاجار – سلطنت فتحعلیشاه و محمد شاه

اصل و نسب طایفهٔ قاجار

ایل قاجار از طوایف ترکی بودند که در ضمن هجوم مغولها به آسیای غربی آمده نخست در شام و بعد در ارمنستان مسکن گزیدند .

در موقع ظهور شاه‌اسمعیل مؤسس دولت صفوی ایل قاجار از جملهٔ هفت ایلی بودند که باو کمك کردند و از ارکان قزلباش محسوب میشدند و بعدها بمناسبت جنگجوئی شاه عباس کبیر ایشان را بسه دسته تقسیم کرده و در مرزهای ایران ساکن نمود . یك طایفه را بگرجستان فرستادو دسته‌ای را برای جلوگیری از ترکمانان در استرآباد جای داد .

قاجار گرجستان و مرو با آنکه جزء سپاه نادر بودند اهمیتی نیافتند ولی قاجار استرآباد ازهمان موقع ظهور نادر داعیهٔ سلطنت داشتند چنانکه فتحعلیخان رئیس یکی از تیره‌های ایندسته طهماسب دوم ولیعهد شاه‌سلطان حسین را در پناه خود گرفت و میخواست بنام او برای خود سلطنتی ترتیب دهد ، اما نادرشاه چنانکه در فصل پیش دیدیم او را هلاك کرد و رقابت میان دوتیره قاجار را شدیدساخت .

محمد حسنخان پسر فتحعلی خان که رئیس طایفهٔ یخاری باش بود مدتی با جانشینان نادر زد و خورد کرد و دوفرزند او محمد خان

و حسین قلیخان در مازندران گرفتار عادلشاه گشتند و بحکم او محمدخان که طفلی شش ساله بود مقطوع‌النسل گردید و از این ببعد معروف بآغا محمدخان شد .

محمد حسنخان چنانکه پیش از این گفته شد از کریمخان زند شکست خورد و بقتل رسید و آغا محمد خان و حسینقلی خان فرزندان اوبدست سپاه زند اسیر شدند . از این‌ببعد آغا محمد خان‌درنزد کریمخان در شیراز بسر میبرد و کریمخان باوی بعطوفت‌و مهربانی تمام‌رفتارمیکرد و آغا محمدخان بیشتر اوقات خود را بمطالعهٔ کتب میگذرانید و بطوری خود را برای سلطنت آماده کرده بود که مکرر کریمخان وی را درامور مهم مشاور خویش قرار میداد . در سال ۱۱۹۳ که کریمخان درگذشت ومیان‌جانشینان اوفتنه برخاست آغا محمدخان از شیراز گریخت و سر باستقلال‌برداشت وچنانکه‌در تاریخ زندیان دیدیم‌سرانجام برلطفعلی خان آخرین شاهزادهٔ زند دست یافت و با کشتن او سلسلهٔ زندیان را منقرض گردانید .

تسخیر گرجستان گرجستان از نواحی قفقاز و از قدیم الایام جزء کشور ما و والی آن باجگزار سلاطین ایران بود . هنگامی که سران قاجار و زند با هم‌درکشمکش بودید هراکلیوس والی گرجستان به مناسبت عیسوی بودن خود را از پناه دولت ایران خارج ساخته تحت حمایت دولت روس درآمد و باکاترین دوم پادشاه روسیه اتحادی بست . از یك طرف هراکلیوس از جانب خود و جانشینانش حمایت دولت روسیه را قبول کرد و از طرف دیگر کاترین دوم از جانب خود و جانشینانش متعهد گردید که استقلال گرجستان را در مقابل پادشاهان ایران‌حفظ نماید .

در همین سال دولت روس بعنوان بنای کارخانه و بنگاههای بازرگانی چند کشتی بکنار اشرف (بهشهر) فرستاد و کشتیهای روس درآبهای کرانه ایران لنگر انداخت. ولی در وضع معاملات روسها روش خاصی اختیار کردند. باین معنی که کالاهای ایرانرا ببهائی گـران خریده متاع خویش را بسیار ارزان میفروختند.

چون این مطلب به اطلاع آغا محمد خان رسید دانست قصد روسها بازرگانی نیست بلکه خیالات سیاسی درسر دارند. لذا حکم بتخریب کارخانه هـا و بنگاههای روسی داد وروسهارا مجبـور به مراجعت کرد و پس از آنکه از فتح کرمان فارغ شد و بتهران آمد در بهار سال ۱۲۰۹ قریب شصت هزار سپاه گرد آورده عازم تسخیر گرجستان گردید.

این سپاه را آغامحمد خان به سه دسته تقسیم کرد یك دسته را از کنارهٔ غربی دریای خزر بطرف مغان و شیروان و داغستان فرستاد و دستهٔ دیگر را از سمت مغرب آذربایجان روانه ایروان مرکز ارمنستان گردانید خودنیز بفرماندهی دسته سوم راه قلعه شوشی را که ازاستحکامات قره باغ بود پیش گرفت و از رودخانهٔ ارس گذشت و چون نتوانست قلعهٔ شوشی را بگیرد قریب بیست هزار نفراز همراهان را بمحاصره ایروان و شوشی گماشته خود شخصاً با ۴۰ هزار سوار عازم تسخیر تفلیس مرکز گرجستان گردید.

هرا کلیوس بسبب سرعت حرکت آغا محمدخان نتوانست از ملکه روسیه کمك بخواهد. لذااز تفلیس بیرون آمده بجلوگیری آغا محمد خان شتافت و با اینکه در این جنگ گرجی ها دلیرانه جنگیدند چون از حیث عده بپایه سپاه آغا محمد خان نمیرسیدند مغلوب شدند و هرا کلیوس باجمعی از همراهان بکوهستان اطراف پناه برد.

آغا محمد خان وارد تفلیس شد و آنشهر را ویران کرد و بسیاری از کشیشان و عیسوی را بقتل رسانیده به تهران باز گشت. در تهران بخواهش امرا و بشرط آنکه لشکریان و سرداران از هر جهت مطیع وی باشند در سال ۱۲۱۰ تاج گذاری نمود و خود را شاه ایران خواند و عاقبت ایل قاجار پس از هفتاد سال کشمکش و کوشش بسلطنت ایران رسیده

فتح مشهد آغا محمد خان بعد از تاجگذاری بخیال لشکرکشی بخراسان افتاد تا آن کشور را از خانواده افشار منتزع سازد همینکه خبر نزدیک شدن آغا محمد خان بمشهد رسید نادر میرزا پسر شاهرخ میرزا با جمعی بافغانستان گریخت و پدر نابینای خود را در چنگ دشمن خونخوار گذاشت آغا محمد خان مشهد را باسانی گرفت و شاهرخ میرزا را اسیر کرد و از او نشانهٔ جواهر و نفایس نادری را خواست و بقدری اورا تعذیب و شکنجه کرد تا آنچه را که از نادر بدو رسیده بود تسلیم نمود. سپس فرمان داد او را به مازندران تبعید کنند ولی آن بیچاره در راه در گذشت (۱۲۱۰)

حمله بقفقازیه بعد از فتح خراسان آغا محمد خان قصد تسخیر ترکستان و افغانستان را داشت ولی باو خبر رسید که گودوویچ[1] سردار روسی با هشت هزار نفر بگرجستان آمده و از طرف دیگر زوبوف[2] فرماندار دیگر روسی با ۳۵ هزار نفر قزاق عازم تسخیر تفلیس شده است.

آغا محمد خان در تهیه اردوی مفصلی بود که بجلوگیری روسها برود اما در همین اوقات کاترین دوم امپراطور روسیه در گذشت و پسرش پل اول جانشین وی گردید. امپراطور تازه قشون را از قفقاز احضار کرد و داغستان تخلیه شد. در این ایام آغا محمد خان خود را بنزدیکی ارس رسانیده بود که باو خبر رسید قلعه شوشی مستحفظی ندارد لذا بعجله حرکت کرد و با آنکه رود ارس طغیان نموده و عبور از آن مشکل بود با سپاهیان خود

1 – Goudowitch   2 – Souboff

بآب زدو پس از آنکه جمعی از همراهانش درآب غرق شدندخودرا بشوشی رسانیده آنقلعه را گرفت.

سه روز بعد ازاین فتح چندتن از گماشتگان او که بتقصیر جزئی حکم بقتل ایشان صادر کرده بود شبانه خود را بسرا پرده شاهی رسانده او را کشتند (۱۲۱۱).

آغا محمد خان مؤسس سلسلهٔ قاجار دارای سیاستی خشن وسخت و مردی سفاك و کینه جو بود. انتقام کشی را بجائی رسانید که حتی قبر کریمخان را نبش کرد و استخوانهای او را بدر آورده و در قصرسلطنتی خویش در تهران مدفون ساخت و برای آنکه مقام سلطنت جانشینان خود را محکم کند تمام مدعیان و حتی جمعی از خویشاوندان خویش را بقتل رسانید.

سلطنت فتحعلی شاه

(۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰)

آغا محمد خان چون مقطوع النسل بود فتحعلی خان پسر برادر خود حسینقلیخان جهانسوز را که باباخان میگفتند ولیعهد گردانید. چون خبر قتل آغا محمد خان بتهران رسید باباخان در شیراز بود و حکومت فارس را داشت. میرزا محمد خان قاجار حکمران تهران دستور داد تا دروازه های تهران را ببستند و منتظر ورود ولیعهد شد. بابا خان بزودی وارد پایتخت گردیدو پس از مدتی بعنوان فتحعلی شاه تاجگذاری کرد.

در آغاز سلطنت فتحعلی شاه بعضی از سران سپاه آغا محمدخان و نیز چندین تن از خاندان زند و افشار بادعای سلطنت بر خاستند از آنجمله صادقخان شقاقی سردار آغا محمدخان و محمد خان زند پسر زکی خان و

نادر میرزای افشار بودند ولی فتحعلی شاه بر همهٔ ایشان غالب آمد و چون مردم شهرستانهای ایران از ترس مجازات و کینه کشی سپاه‌قاجار از همراهی با مدعیان سلطنت خود داری کردند فتحعلی شاه در انجام مقاصد خود کامیاب گردید.

فتحعلی شاه در آغاز سلطنت وزارت‌خود را بحاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله واگذاشت ولی‌چند سال بعد ازآن وزیر وتمام‌اولاد و کسان او را بقتل رسانید و وزارت خویش را به میرزا شفیع سپرد.

روابط ایران با فرانسه و انگلیس

افتتاح روابط در آغاز قرن نوزدهم میلادی که مقارن با آغاز سلطنت فتحعلی شاه در ایران بود کمپانی هند شرقی انگلیس در هندوستان نفوذ کامل یافته و تصرف این قطعهٔ زر خیز دولت انگلیس آسان بلکه قطعی شده‌بود. از طرف دیگر ناپلئون‌معروف امپراطور فرانسه که‌بادولت انگلیس و متحدینش در جنگ بود برای تهدید هندوستان و استیصال انگلیسها در نظر گرفته بود از راه ایران بهند حمله کند. مقارن همین اوقات امیر کابل در افغانستان اقتداری یافته بنقاط مرزی هندوستان حمله میکرد و باین جهات دولتهای انگلیس و فرانسه هر دو مایل باتحاد با ایران‌بودند. انگلستان برای جلوگیری از حملات افغانها و ناپلئون بهند و ناپلئون برای آماده کردن ایران جهت حمله بهندوستان.

فتحعلی شاه که با روسها درجنگ بود و همواره میخواست وسیله وراهی بیابد که گرجستان را از جنگ روسها بیرون آورد توجه دولت انگلیس و فرانسه را بدربار خود مغتنم شمرده و بهریک از این دو وعدهٔ کمك میداد. مشروط بر اینکه آنها در باز گرفتن گرجستان از روسیه

او را یاری دهندو همین امرباعث شد که دودولت فرانسه و انگلیس بوسیله فرستادن سفرا و هدایا و انعقادعهد نامه های دوستی بدر بار ایران نزدیك شدند و در آنمیان فرانسه در رقابت باانگلیس مغلوب شد وانگلیسها از دوستی با ایران استفاده کردند .

نخست انگلیسها که خطرحمله افغانها ایشانرا ترسانده بوددرسال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ هجری) سرجان ملکم را از طرف حکومت هندوستان با هدایای فراوان بایران فرستادند و او در تهران بحضور فتحعلی شاه رسیدو مقدمات انعقاد عهد نامه‌دوستی رابا ایران فراهم کرده بهندوستان برگشت . ولی بلا فاصله ناپلئون نظر موافقت شاه را جلب نمود ورابطه‌ایران‌با انگلیس چندی قطع گردید .

۱-فرانسه وایران چون دولتین روس و انگلیس بر ضدناپلئون بایکدیگر متحد شده بودند ودولت انگلیس نمیتوانست با دولت ایران‌برضد روس برای پس گرفتن گرجستان اتحادکند ناپلئون که باروس‌وانگلیس در جنك بود توانست نظر موافقت فتحعلی شاه را جلب نماید و بایـن ترتیب روابط دوستانه میان‌فتحعلی شاه و ناپلئون و همچنین میرزاشفیع صدر اعظم ایران و تالیران[۱] وزیر امور خارجه فرانسه دایر گردید .

ناپلئون چندین هیئت سفارت بتهران فرستاد و مقصودش این بود که با دولتین عثمانی و ایران اتحاد مثلثی برضد دولت روس تشکیل دهد و همچنین از راه ایران بهندوستان دست بیابد . اما دولت عثمانی مـایل نبود که روابط میان فرانسه و ایران گرم و دوستانه باشد چنـانکه ژوبر[۲] یکی از فرستادگان ناپلئون را که از راه طرابوزان و بـایزید بتهران میامد مدتها توقیف کرد . ژوبر عاقبت خود را بتهران رسانید اما سخت مریض شد و چون یکی از فرستادگان ناپلئون قبلا در تهران

۱ - Talleyrand ۲ - Jaubert

وفات یافته بود فتحعلی شاه از ترس اینکه مبادا ژوبر هم بمیرد او را باتفاق یك پزشك بفرانسه بر گرداندو یکنفر مامور هم همراه ایشان روانه ساخت که اگر ژوبر در میان راه فوت کند پزشك را بکشد.

این مسئله معلوم میدارد که چقدر فتحعلی شاه بحسن مراوده با ناپلئون دلبستگی داشته است . ژوبر از طرف ناپلئون نامه ای بعنوان فتحعلی شاه داشت که قسمت هائی از آن بقرار زیر است : « من درهمه جا خبر نگارهائی دارم که مسائل مهم را بمن اطلاع میدهند و باین وسیله بخوبی میدانم که در چه مواقعی میتوانم بسلاطین و مللی که دوستشان دارم کمك کنم . . .

« ایران کشور نجیبی است که از مواهب طبیعی سرشارودارای مردمانی با هوش و بی باك است . . .

«نادر شاه از جنگجویان درجه اول بود . چنانکه کشور های پهناوری را گرفت وعموم همسایگان خود را ترسانید ویدشمنان خودچیره گشت و بافتخارتمام حکمرانی نمود. اما هیچگاه در فکر آتیه نبودوبهمین جهت سعادتی را که او تهیه دیده بود بمرگش از میان رفت . . .

« تو خوب است بنصایح آن ملت سوداگری که در هندوستان با زندگانی و تاج پادشاهان بازرگانی میکنند گوش ندهی .

« تمام ملل عالم بیکدیگر محتاجند .مردان شرق با هوش وجسورند اما بی اطلاعی از باره ای صنایع و نظامات آنان را در جنگ با مردمان شمال و غرب عقب می اندازد . .

من و شما بکمك هم باید کاری بکنیم که ملل خودمانرا قویترین و غنی ترین و سعادتمند ترین ملل عالم گردانیم. »

فتحعلیشاه نیز میرزا محمدرضای قزوینی را که از در باریان او بود بسمت سفارت نزد ناپلئون فرستاد. سفیر ایران در فین کنشاین [۱] (در لهستان) که اردوگاه ناپلئون بود بحضور امپراطور رسید ودرملاقات بسیار طولانی مذاکرات مختلف راجع بتاریخ باستانی ایران ازقبیل لشکر کشی اسکندر بهندوستان و جنگهای اشکانیان و رومیان و امثال آنرا بمیان آورد و بالاخره عهد نامهٔ اتحادی با ناپلئون بست (۱۲۲۲ ه. – ۱۸۰۷ میلادی) و بمناسبت امضای عهد نامهٔ مزبور نامه های دیگری بین ناپلئون و فتحعلی شاه و میرزا شفیع و نالیران ردوبدل شد.

بموجب این معاهده دولتین ایران و فرانسه متحد شدند و فتحعلی شاه قبول کرد که در حملهٔ بهندوستان بناپلئون کمك کند و ناپلئون هم متعهد گردید کههیئتی از افسران فرانسوی برای تربیت سپاه ایران وتنظیم آن بصورت نظام اروپائی بایران بفرستد و همچنین درپس گرفتن گرجستان از روسها شاه ایران را یاری کند.

فتحعلی شاه از این معاهده بسیار خوشوقت شد و نسبت بناپلئون و فرانسهمحبتی مخصوص پیدا کرد چنانکه میخواست پسر شش سالهٔخود را برای تحصیل بپاریس بفرستد.

کمی بعد هیئت افسران فرانسوی بریاست سرتیپ گاردان وارد تهران شدند و بلافاصله با کمك عباس میرزا ولیعهد و فرماندهٔ کل سپاه شروع باصلاح سازمان لشکری ایران کردند و یك کار خانهٔ توپ ریزی در اصفهان دایر ساختند. اما چون تسخیر هندوستان از راه ایران برای ناپلئون بسی مشکل و بقول یکی از مورخین آنعصر خیال خام بود و از طرف دیگر ناپلئون با آلکساندر اول امپراطور روسیه سازش نمود، بعلاوه انگلیسها هم از اتحاد ایران و فرانسه بهراس افتاده دست بکار

۱ – Finkenstein

تحریکات و اقدامات شدند، ناپلئون اقدامات خود را دنبال نکرد و در کارهای گاردان هم وقفه حاصل شد و در نتیجه فتحعلیشاه در مقابل دشمن خود روسیه برای باز ستاندن گرجستان تنها ماند و ناچار بجانب انگلیسها گرائید.

۳ ـ انگلیس

انگلیسها همینکه روابط میان ایران و فرانسه را آنقدر گرم و صمیمانه دیدند پشت سر هم هیئت‌های سفارت با هدایای گرانبها بایران فرستادند و میتوان گفت در بار را از تحریکات و پیشکشیهای خود احاطه کردند. معذلك شاه نسبت باتحاد با ناپلئون وفادار ماند و دستور داد انگلیسی هائی را که برای تصرف جزیرهٔ خارك در کرانهٔ ایران پیاده شده بودند راه ندهند.

حاکم فارس در بندر بوشهر باسر جان ملکم سفیر انگلیس که با هدایای وافر آمده و وعده میداد که برای جنگ با تمام دشمنان ایران حتی روسیه حاضر است ملاقاتی کرد ولی بهیچوجه بخواهش های وی تسلیم نشد و شاه بسفیر فرانسه اطمینـــان داد که نسبت بدوست بزرگ خود ناپلئون وفادار است و همچنین میرزا شفیع صدر اعظم نامه ای بوزیر خارجه فرانسه نوشت باین مضمون که « انگلیسها در کرانهٔ خلیج فارس پیاده شدند اما قوای ایران آنـان را چون سیل از جـای کندند. خبر ورود لشکریان ایران در میان انگلیسها اضطراب هولناکی تولید کرد و مانند مشتی غبار در دم باد صرصر پراکنده و نابود گشتند، یا چون کشتی بی شراع که امواج خروشان دریا آنرا احاطه و معدوم سازد از میان رفتند.»

بااینهمه چون ناپلئون نتوانست تعهدات خود را نسبت بایران انجام دهد و ایران را در مقابل دشمنی بزرك مانند روسیه تنها گذاشت و از طرف دیگر انگلیسها با اقدامات گوناگون خود را بدربار ایران نزدیك میساختند

فتحعلی شاه ناچار باتحاد با انگلیسها تن داد خاصه که گاردان پس از ورود سفیر انگلیس بتهران بدون اجازه ناپلئون بفرانسه باز گشت. سفیر جدید انگلیس از شاه تقاضای قطع روابط با فرانسه را کرد و همچنین درخواست نمود تمام فرانسویان مقیم ایران بیرون شوند و پاره ای جزایر بنادر خلیج فارس بانگلیسها وا گذار گردد و در مقابل دولت انگلیس بطور مبهم تعهد کرد که در بازگرفتن گرجستان از روسها کمك مالی و نظامی بایران بنماید. فتحعلی شاه باین پیشنهاد ها رضا نداد و باز سودای اتحاد با ناپلئون را در سر داشت. ولی آخر الامر سفیر انگلیس موفق شد که اتحادی با دولت ایران منعقد سازد (۱۲۲۹ ه - ۱۸۱٤ م).

بموجب این معاهده فتحعلی شاه قبول کرد که از اتحاد باتمام دولی که خصم انگلستان محسوب میشوند صرف نظر نماید و در عوض دولت انگلیس هم متعهد شد که اگر دولت بیگانه بایران حمله برد و مادام که جنك باقی است سالیانه دو ملیون ریال بدولت ایران بپردازد و هم چنین اگر ایران با امیر افغان مجبور بجنك شد دولت انگلیس کمك لازم را بدولت ایران خواهد کرد.

از این اتحاد نیز نفعی عاید ایران نشد زیرا انگلستان محرمانه با دولت روسیه پیمان اتحاد و دوستی بسته بود و نمیتوانست علنا بر ضد آندولت بایران کمك کند. فقط چند نفر نظامیان انگلیسی مدت دو سال در اردوی عباس میرزا خدمت کردند و سفیر انگلیس بنا بسیاست دولت خود وسایل صلح ایران و روسیه را فراهم ساخت و باز ایران متضرر شد

دوره اول جنك بین ایران و روس

وعهد نامه گلستان

مقدمات جنك **مسئله گرجستان** دولت روس از زمان پطر کبیر مقاصد سیاسی خود را در ایران تعقیب میکرد و بیشتر این مقاصد مربوط بنزدیك شدن بهندوستان و دست یافتن بدریای آزاد (خلیج فارس بود اما وقایعی که از عهد شاه سلطان حسین تا این موقع در ایران پیش آمده بود مکرر روسها را عقب نشاند. پس از قتل نادر که اوضاع ایران دوباره آشفته گشت هراکلیوس والی گرجستان که تابع پادشاه ایران بود خود را از اطاعت دولت ایران خارج ساخته در حمایت روس ها در آمد.

پس از آنکه گرجستان زیر حمایت روس در آمد امپراطور روس یك تجارتخانهٔ در شهر اشرف (بهشهر) دایر کرد و بطوریکه در سلطنت آغا محمد خان ذکر شد او تجارتخانه مذکور را برهم زد و بمحاصره گرجستان رفته تفلیس پایتخت آنجا را نیز گرفت. اما روسها از جانب دربند و باکو حمله ور شدند و از رود ارس گذشته شهر رشت را تهدید کردند. عملیات نظامی هنوز خاتمه نیافته بود که تزار روسیهٔ مرد و آغامحمد خان در همانسال بقتل رسید.

پل اول جانشین کاترین لشکریان روس را طلبید و بدون اینکه قرار دادی با دولت ایران بسته شود عملیات نظامی متوقف گشت و گرجستان تحت حمایت روس ماند و گرکین خان باژرز سیزدهم جانشین هراکلیوس سابق الذکر معاهده دیگری با دولت روسیه بست که بموجب آن عنوان تزار گرجستان هم بامپراطور روس داده شد و بعقاب ژرژ فقط عنوان

نایب السلطنهٔ گرجستان یافتند . چیزی نگذشت که عنوان نیابت سلطنت ایشان هم از بین رفت و گرجستان بموجب فرمان مخصوص بامپراطوری روسیه ملحق شد .

چنانکه دیدیم فتحعلی شاه در مقابل این اقدامات راحت ننشست و دائماً میکوشید که با یکی از دولتین فرانسه یا انگلیس سازشی کند و گرجستان را باز ستاند . اما وقتی ناپلئون از خیالات خود دست کشید و با آلکساندر اول امپراطور روسیه اتحاد کرد نه تنها فتحعلی شاه در مقابل روسها تنها ماند بلکه لشکریان روسیه از میدان های جنگ با ناپلئون بر گشتند و امپراطور مجدداً قدم در راه تکمیل تصرف گرجستان و تسخیر نواحی قفقاز گذاشت . در این اوقات هنوز اتحاد فحتعلی شاه با انگلیسهاصورت نیافته بود .

آلکساندر اول امپراطور روسیه در صدد بر آمد که تمام مؤسسات ملی گرجستان را ازمیان بر داردحتی حکم کرد زبان گرجی درآموزشگاه ها و ادارات بکار نرود و همچنین به کشیش های گرجی صدماتی وارد ساخت . در نتیجه شورش هائی پدید آمد که عموماً با خونریزی بسیار خاموش شد چنانکه **لازارف** سردار روسی شورش قراباغ قفقاز رابسختی خاموش کرد و شهر گنجه را که در قلمرو ایران بود تصرف و قتل عام نمود . اهالی گرجستان که روزگار تیرهٔ خود را دیدند بفکر دولت متبوع پیشین خود افتادند و بایران متوسل گشتند و از فتحعلی شاه کمك خواسته او رادعوت به تسخیر گرجستان نمودند.فتحعلی شاههم که گرجستان را حقّ ایران میدانست و از قتل عام گنجه نیز بر آشفته بود دعوت اهالی را پذیرفت و این مسئله ناچار بجنگ میان روس و ایران منجر شد .

جنگ جنگ میان روس و ایران با مقدماتی که گفته شد طبیعی و قطعی بود ولی امید شاه ایران همواره آن بود که در این جنگ شاید بتواند یکی از دشمنان روسیه را با خود متحد سازد. در سال ۱۲۱۸ که دست اندازی روسها بگنجه آغاز گردید فتحعلی شاه فرزند دوم خود عباس میرزا را که بالنسبه رشید تر و دلیر تر از فرزندان دیگرش بود بفرماندهی سپاه آذربایجان و جنگ با روسها مأمور کرد و این جنگ ده سال طول کشید.

درهمانموقع که گرجستان را روسها تصرف کرده بودند **سیسیانوف**[۱] سردار روسی به ایروان حمله کرد و عباس میرزا بجلو او شتافت و این واقعهٔ نخستین طرفیت رسمی سپاه روس و ایران در این دوره است.

نخست قوای ایران پیشرفتی نداشت اما فتحعلی شاه شخصاً بکمك ولیعهد رفت و پس از یك حمله سیسیانوف عقب نشست و ایروان از محاصره روسها نجات یافت (۱۲۱۹).

سیسیانوف که از طرف ایروان مأیوس شده بود با قشون خود از راه رشت بگیلان حمله کرد و این مرتبه هم شکست خورده به بادکوبه گریخت و در آنجا کشته شد.

نزاعهای مختصر نیز در حوالی قفقاز مکرر بین سپاه ایران و روس اتفاق افتاد و عموماً کار ایران پیش بود ولی روسها خوانین محلی و حکام جزء را بوعده و وعید فریفته همواره کار سپاه ایران را مشکل میکردند.

در این جنگها در اردوی ایران چند سر کردهٔ انگلیسی نیز بودند که با کمك ایشان قشون ایران قوی دل بود ولی طولی نکشید که میان روس و انگلیس قرارهائی گذاشته شد و بیشتر انگلیس ها اردوی ایران

۱- Sissianoff

را ترك كردند و در سال ۱۲۲۷ در محل **اصلاندوز** در كنار رودخانهٔ ارس جنك قطعی میان عباس میرزا و قوای روس اتفاق افتاد. در این جنك چون در طرز فرمان میان عباس میرزا و سر کرده های انگلیس اختلاف ظاهر شد سپاه ایران شکست فاحشی یافت و سفیر انگلیس واسطهٔ صلح شده در سال ۱۲۲۸ در قریهٔ گلستان از قراء قره باغ میان‌دولتین ایران و روس مصالحهٔ معروف‌بعهد نامهٔ گلستان‌امضاء گردید. بموجب این معاهده گرجستان و در بند و باکو و شیروان وشکی‌و گنجه و قراباغ و قسمتی از طالش بروسها واگذار شد و همچنین حق راندن کشتی جنگی در دریای خزر از ایران سلب گشت. در مقابل روسها ولایتعهد عباس میرزا را برسمیت شناختند و شاید باینوسیله او را بامضای این معاهدهٔ ننك آور راضی کرده بودند.

جنك با دولت عثمانی از سلطنت کریمخان باینطرف دولت ایران و عثمانی بجنك نپرداخته و روابط دوستانه داشتند. اما درسلطنت فتحعلی شاه ترتیباتی پیش آمد که کار این دو دولت باز بجنك کشید. توضیح آنکه عبدالرحمن پاشا حاکم شهر زور بواسطهٔ بد رفتاری حاکم بغداد پناه‌بایران آورد و فتحعلیشاه از او حمایت نمود و هر قدر دولت عثمانی در آن باب مذاکره کرد نتیجهٔ نبخشید و از طرف دیگر عثمانی ها دو قبیله از قبایل یاغی آذربایجان را بخاك خود پناه داده وبنای‌بد رفتاری را بزوار ایرانی گذاشته بودند. عاقبت عباس میرزا از طرف شاه مأمور جنك با عثمانی شد و از شهر های بایزید و ملاذ گرد‌و چند شهردیگررا گرفت و محمد‌علی میرزا معروف بدولتشاه فرزند ارشد فتحعلیشاه هم از طرف بغداد بخاك عثمانی حمله کرده آنشهر را محاصره نمود. والی بغداد امان خواست و چون دولتشاه مریض شده بود مراجعت کرد و فرزند

خود حشمت‌الدوله را مأمور آن‌کار ساخت. درهمین اوان‌فرماندار قشون عثمانی با هفتاد هزار نفر برای استرداد نواحی از دست رفته بلکه تصرف آذربایجان بجلو عباس میرزا شتافت و در محل **یتراق قلعه** جنك سختی بین سپاه ایران و عثمانی در گرفت و با اینکه لشکریان ایران از حیث عده کمتر بودند عباس میرزا غلبه کرد و حشمت الدوله هم در طرف بغداد عثمانیها را راحت نمیگذاشتند آخر الامر دولت عثمانی برای مصالحه حاضر شد و فتحعلیشاه که در یك شکست از روسها چندین ولایت ایران را ازدست داده بود در این طرف از فتح خود استفاده نکرد و فقط به همین امر که عثمانیها با ایرانیان بد رفتاری نکنند قناعت نموده شهر هائی را که گرفته بود بدولت عثمانی پس داد و مرز دولتین بحال قبل ازجنك بر گشت (۱۲۳۹).

دورهٔ دوم جنك های روس و ایران

عهدنامه ترکمان چای

مقدمات و وقایع جنك چند سال بعد از عهد نامهٔ گلستان **یرمولف** [1] از طرف دولت روسیه‌بسمت سفارت بدربار ایران‌آمدو بدون اینکه در باب واگذاردن اراضی از دست رفته ایران صحبتی بمیان آورد بعضی پیشنهاد ها از قبیل اجازهٔ عبور قشون روس از خراسان برای تسخیر خیوه و غیره به فتحعلیشاه کرد. فتحعلیشاه هیچیك از پیشنهاد های او را نپذیرفت‌ویرملوف بدون‌اینکه نتیجه ای گیرد مجبور بباز گشت‌شدوروسها با دولت ایران بنای بهانه جوئی را گذاشته مدعی شدند که ناحیهٔ واقع در شمال غربی دریاچهٔ کوگچه داخل در حدود روس است در همان اوقات آلکساندر اول وفات یافت و نیکلای‌اول جانشین او که امپراطوری

---

۱ - Yermeloff

خشن و تند و معروف به تزار آهنین بود برای حل اختلافات در زمین های اطراف گوگچه سفیری بتهران فرستاد.

اساساً در عهد نامه گلستان خط مرزی میان روس و ایران بخوبی تعیین و روشن نشده بود و نمایندگانی که برای تعیین خط مرزی از طرف دولت ایران و روس معین شدند بهیچوجه نتوانستند باهم موافقت حاصل کنند پس از مرگ آلکساندر امپراطور روس روسها تمام زمینهای مورد اختلاف را که واقع در کنارهٔ شمالی وشمال شرقی دریاچهٔ گوگچه بود تصرف کردند.

در همان اوان عباس میرزا آگاه شد که دولت روسیه پرنس منچیکف[1] ظاهراً برای اعلام جلوس نیکلا امپراطور جدید و در باطن برای حل اختلافهای مرزی روانه ایران خواهد نمود.

عباس میرزا مطلب را باطلاع فتحعلیشاه رسانید و ضمناً وعده داد که نگذارد منچیکف از تبریز بحضور شاه برسد مگر اینکه قبول کند قبل از شروع بمذاکرات مرزی قوای روس از ناحیه اطراف دریاچه گوگچه خارج شوند. فتحعلیشاه هم با ولیعهد همعقیده بود ولی تغییر رای داد و حاضر بمذاکره گردید. عباس میرزا ولیعهد در موقع ورود منچیکف بمرز ایران احترامات شایانی نسبت باو معمول داشت و سفیر از تبریز عازم سلطانیه شد که در آنجا فتحعلیشاه را ملاقات کند

مذاکرات بیدرنك شروع گردید و نمایندگان ایران از پرنس منچیکف راجع بمیزان اختیارات او سئوال کردند. پرنس جواب داد که هیچگونه دستور و اختیاری راجع بتخلیه ناحیه اطراف دریاچه گوگچه ندارد در اینموقع علما و مردم به فتحعلیشاه فشار آوردند که با دولت روس وارد جنك شود. فتحعلیشاه هم بسفیر روس اطلاع داد که اگر دولت روس ناحیهٔ

---

۱ - Mentckikoff

اطراف دریاچه گوگچه را تخلیه نکند جنك را شروع خواهد کرد .
زیرا بدون اینکه این ناحیه در دست دولت ایران باشد حفظ ایروان برای
او مشکل خواهد بود . نمایندگان ایران بسیار کوشیدند که از سفیر
روس جزئی موافقتی تحصیل کنند که حیثیت کلام شاه را اگر هم
بصورت ظاهر هم باشد نگاه دارند ولی پرنس منچیکف بهیچوجه تن در
نداده موافقت خود را موکول بدریافت دستور از دولت روس و معاینه
نقاط مرزی نمود . عاقبت منچیکف از اردوی شاه خارج شد و شاه راه
اردبیل پیش گرفت که از آنجا بمرز آذربایجان رود و تقریبا جنك شروع
شد . پرنس منچیکف در بازگشت دچار مزاحمت دولتیان و مردم گردید
و بهر زحمت بود خود را بروسیه رسانید .

سپاهی که برای جنك با روسها نامزد شد زیر فرمان عباس میرزا
ولیعهد و مرکب از پنجاه هزار نفر و یك فوج توپخانه و پیاده بود ماز این
عده فقط دوازده هزار نفر صورت لشکر ورزیده منظم داشت و بقیه
سپاه نا منظم و خود سر بودند که جز غـارت دهکده های سر راه هنری
دیگر نداشتند . نیروی روس که در دامنه جنوبی کوههای قفقاز اردو
زده بود بسی و دوهزار نفر پیاده و هزار و دویست سوار کار آزموده و
شش هزار قزاق و دو فوج توپخانه میرسید اما تمـام این نیرو در نقاط
مختلف پراکنده بود .

عباس میرزا وارد دشت حاصلخیز قراباغ قفقاز گردید وسپاهیان وی
از ارس گذشته و در نزدیکی پل خدا آفرین اردو زدند و یکدسته از
قزاقهای روس را دستگیر و بوسیله ایشان اطلاع یافتند که قوای روسی
در قراباغ پراکنده هستند . عباس میرزا بیدرنك بحرکت در آمد و در
نزدیکی شوشی بیك اردوی پیاده نظام روسی مرکب از ۱۲۰۰ نفر

نظامی و چهار ارابه توپ برخورد و بآنان حمله برد . روسها شکست سختی خوردند و چهارصد نفر از ایشان کشته و زخمی گردید و یك سردار و هشت سرکرده و چهار ارابه توپ بچنگ ایرانیان افتاد(۱۲۴۲)

عباس میرزا که از این فتح بنشاط در آمده بود بجانب شوشی راند و آن شهر را هم گرفت و قلعهٔ شهر راهم که یك پادگان دو هزار نفری در آن بود محاصره کرد . در این موقع عباس میرزا محمد میرزا پسر بزرگ خودرابا ده هزارنفر و شش ارابه توپ مأمور فتح تفلیس گردانید محمد میرزا در راه به لشکر **مدوف** که شش هزار پیاده و سه هزار سوار در فرمان داشت بر خورد . مدوف قبلا یکدسته ششصد نفری برای گرفتن یکی از مراکز نظامی ایرانیان فرستاده بود . این دسته گرفتار سپاه محمد میرزا شدند و دویست نفرشان بهلاکت رسیدند و کمی بعد دو لشکر در نزدیکی شماخی مقابل یکدیگر رسیدند و ایرانیان در این کارزار شکست یافتند.

روسها پس از این فتح بجانب گنجه راندند و در آنجا سپاه ایران را با تلفات زیاد شکست دادند . شاهزاده ولیعهد که از این شکست ها آگاه شد از محاصرهٔ شوشی دست کشیده بجانب تفلیس راند ودرمیان راه چند دسته لشکریان از اطراف بوی پیوستند و مجموع سپاه او بچهل هزار نفر که نصف آن افواج منظم ورزیده بودند رسید و ۲۰ ارابه توپ هم همراه داشت . این اردو مقابل سپاه گران روسها که در پنج میلی گنجه موقع نظامی مهمی را گرفته بود رسید . فرمانده سپاه روس **پاسکیویچ**[۱] از سرداران نامی روس بود که در عثمانی و لهستان و مجارستان فتوحات نمایان کرده بود. عباس میرزا سپاه خود را به سه دسته تقسیم

۱- Passkievitch

کرده قسمت سواره نظام را در فواصل دسته ها و جناحین جا داد پس از آنکه آتش توپ از طرفین رو بیکدیگر باز شد عباس میرزا دریافت گلولهٔ توپهای سنگین روسی شکافهای هولناك در صفوف سپاه ایران باز میکند . لذا فرمان حمله داد و در این حمله تلفات زیاد بر سپاه ایران وارد آمد و در نتیجه چهار ارابه توپ بچنگ روسها افتاد . تلفات ایرانیان بدو هزار نفر رسید و روسها مجموعاً پانصد نفر مقتول و زخمی داشتند ، بعلاوه عباس میرزا نتوانست نیروی شکست خورده و پراکندهٔ خود را برای حمله جمع آوری کند و پول و نقود وی را باطرافیانش بیغمابردند و هر یك بگوشه‌ای رفتند سپاهیان روس باافواج متعدد تقسیم و در حوالی قفقاز متفرق شدند و پاسکیویچ حمله بایروان برد ولی حسنخان سردار مدافع قلعه مقاومت سختی کرد و لشکر روس را بنخجوان عقب نشاند .

عباس میرزا که دچار عسرت مالی شده بود از تهران پول خواست اما درباریان مانع مساعدت فتحعلیشاه شدند و با شاهزاده بنای غرض‌ورزی را گذاشتند . در این موقع پاسکیویچ از رود ارس هم گذشته بمحاصرهٔ قلعهٔ عباس آباد که قلعهٔ محکم نظامی بود آمد . فتحعلی‌شاه و عباس میرزا با چهل هزار نفر باستخلاص قلعهٔ عباس آباد شتافتند . پاسکیویچ نیز به‌جلو گیری شتافت و شکست سختی بایشان داد عاقبت روسها بواسطهٔ خیانت حاکم عباس آباد این قلعه را هم که بسیار محکم و از لحاظ نظامی اهمیت بسیار داشت بچنگ آوردند و کار پیشرفت سپاه ایران را سد کردند .

در سال ۱۲۴۳ عباس‌میرزا باز سپاه خود را جمع آوری کرده در حوالی اچمیادزین قوای روس را شکست سختی داد ولی باز درباریان مانع فرستادن پولی که عباس میرزا خواسته بود شدند و فتحعلیشاه هم که در

آذربایجان بودبتهران برگشت و پاسکیویچ وارد آذربایجان شد وبلافاصله تبریز بتصرف سپاه روس در آمد.

چون خبر تسلیم تبریز بحسنخان سردار رسید آنمرد رشید هم پای مقاومتش کنده شد و ایروان که آخرین قلعهٔ نظامی ایران در آنسمت ارس بود بدست پاسکیویچ افتاد. عباس میرزا هم که بطرف قافلانکوه عقب نشسته بود بیمناك شد و در قریهٔ دهخوارقان بملاقات پاسکیویچ رفت. سفیر انگلیس نیز بملاقات پاسکیویچ شتافت و در سال ۱۲٤۳ هجری (۱۸۲۸ میلادی) عهد نامه ای میان ایران و روس در قریهٔ ترکمانچای منعقد شد که بدرجات شو متر از عهد نامهٔ گلستان بود. بموجب این عهدنامه علاوه برولایاتیکه بموجب عهد نامهٔ گلستان بروسها واگذار شده بود ایروان و نخجوان نیز از کشور ایران خارج گردید ومرز ایران و روس رود خانهٔ ارس یعنی همین حدود فعلی معین شد.

باعهد نامهٔ سیاسی ترکمن چای یك عهد نامهٔ بازرگانی هم منعقد شد که یك اندازه لطمه باستقلال ایران هم وارد میساخت، از جهت اینکه از دولت ایران اختیار تعیین و تغییر تعرفهٔ گمرکی را سلب نمود وبعلاوه حق اجرای مجازات نسبت باتباع روسیه را هم که در ایران مرتکب جرم شوند از دولت ایران گرفت و در منازعات حقوقی هم دخالتهائی بنمایندگان دولت روس داده شد و بعدها کم کم بجائی رسید که تقریباً اختیار محاکمه از دست مأمورین دولت ایران سلب میشد و بنا بر این استقلال قضائی دولت ایران محدود گردید و این فقره در عهد نامه های دیگر که از آن ببعد دولت ایران با سایر دول بست تثبیت و تحکیم شد وتمام دول خارجه دارای این مزیت گردیدند و همین امر بود که بعدها در افواه باسم کاپیتولاسیون معروف شد و خارجیان را بکلی بر ایرانیان مسلط کرد.

بعد از امضای عهد نامه یکی از نویسندگان روس موسوم به **گری باید وف** [۱] برای استرداد اسیران ارمنستان و گرجستان بتهران آمد ولی درباب جمع آوری اسیران سختی بخرج داد و بخشونت رفتار کرد چنانکه دو نفر از زنان تازه مسلمان را میخواست بزور از خانه ای بیرون کشد. بهمین سبب یکی از مجتهدین تهران مردم شهر را بقیام برضد سفارت روس دعوت کرد. دکاکین و بازار هابسته شد و بلوای عامی برپا گردید. مردم بسفارت روس ریختند و عاقبت گری بایدوف را با جماعتی از همراهانش بقتل رساندند و فقط یکنفر روسی توانست از آن معرکه جانی بدر برد. این شخص به روسیه گریخت و در گزارشی که بامپراطور داد خاطر نشان کرد که دولت ایران بهیچوجه در مسئلهٔ قتل سفیر دخالت نداشته است و چون تسار روس بتازگی امتیازات سنگینی در ایران بدست آورده بود مصلحت را در تعقیب این امر ندید. فتحعلیشاه هم یکی از نوادگان خود خسرو میرزا را بدربار روسیه فرستاد و امپراطور نیز بخوبی از شاهزاده پذیرائی کرد و بیست و پنج میلیون ریال از غرامتی را که بنا بود دولت ایران بروسها بدهد بخشید و غائله رفع شد.

محاصرهٔ هرات روسها بعد از معاهدهٔ ترکمانچای در دربار ایران نفوذ عمدهٔ تحصیل کردند و عاقبت فتحعلیشاه را به تسخیر هرات که کلید هندوستان محسوب میشد تحریکات نمودند. فتحعلیشاه محمد میرزا پسر عباس میرزا را مأمور تسخیر هرات ساخت. پس از آنکه محمد میرزا مشغول این کار شد عباس میرزا هم از تهران بعزم ملحق شدن باو حرکت کرد. اما در مشهد درگذشت و این خبر که به محمد میرزا رسید دست از محاصرهٔ هرات کشیده بمشهد و از آنجا بتهران باز گشت و فتحعلیشاه بپاس خدمات عباس میرزا با اینکه بقول اغلب مورخین ۱۶۰

Gribaëdoff - ۱۰

پسر دیگر داشت او را ولیعهد کرد (۱۲۴۹) و در سال بعد که فتحعلیشاه برای وصول مالیات فارس بطرف اصفهان رفت در آن شهر در گذشت ۱۲۵۰

سلطنت محمد شاه
۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴

چون فتحعلیشاه فرزندان فراوان داشت و بعلاوه محمد میرزا هم فرزند مستقیم او نبود لذا بمرگ فتحعلیشاه شاهزادگان درجه اول بمخالفت ولیعهد برخاستند .

معروفترین ایشان ظل السلطان حاکم تهران بود که خود را شاه خواند و همچنین حسینعلی میرزا فرمانفرما در فارس بتخت جلوس کرد و فتنه و آشوب در هرطرف بر پا شد . محمدمیرزا از تبریز با کمك میرزا ابوالقاسم قائم مقام و سفرای روس و انگلیس حرکت کرد عازم تهران گردید و چون بتهران نزدیك شد همراهان ظل السلطان از اطراف او پاشیده شدند .

محمد میرزا خود را محمد شاه نامید و در سال ۱۲۵۰ جلوس کرد و میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر پدر خود عباس میرزا را بصدارت انتخاب نمود و بر فرمان فرما و شجاع السلطنه و سایر مدعیان خویش نیز غلبه یافت .

میرزا ابوالقاسم از مردان فاضل و با کفایت ومدبر محسوب میشود ولی بد گمانی او بدیگران موجب شده بود که تمام کارها را خودرسیدگی میکرد و باحدی اعتماد نداشت . از اینجهت امور مهم دچار وقفه شده کاری از پیش نرفت . از طرف دیگر غرور و نخوت فوق العاده باو راه یافته بود . عاقبت تمام امرا از او ناراضی شدند و از او پیش شاه سعایت نمودند تا عاقبت بامر محمد شاه این وزیر دانشمند را خفه کردند و محمد شاه یکنفر آخوند ایروانی را بنام میرزا مسلم که معلم ایام کودکی وی بود بصدارت گماشت و این شخص که معروف بحاج میرزا

آقاسی است تاآخر سلطنت محمد شاه در صدارت باقی بود وعشق سرشاری بحفر قنات و ساختن لوله توپ داشت .

محاصره هرات ۱۲۵۴ چنانکه سابق گفتیم در اواخر سلطنت فتحعلیشاه سپاه ایران هرات را محاصره کردند اما مرك عباس میرزا و فتحعلیشـاه این امر را عقب انداخت .

در سال ۱۲۵۳ خبر رسید که شاهزاده کامران حکمران هرات چندین نفر از ایرانیان را بقتل رسانده و بحدود سیستان تجاوزاتی نموده است ، محمد شاه که از پی بهانه میگشت در همین سال بامساعدت معنوی دولت روس بار دیگر شخصا بمحاصره هرات رفت دولت انگلیس که حقیقت امر را میدانست از دست یافتن ایران بهرات هراسناك گردید زیرا ترسید روسها بمساعدت دولت ایران از راه هرات که معبر افغانستان بهندوستان است بهند حمله برند و از طرفی معاهده ۱۲۲۹ دولت انگلیس را متعهد کرده بود که اگر جنگی بین ایران وافغان پیش آید بیطرفی اختیار نماید لذا در اینموقع انگلیسها بزحمت افتادند . نخست خواستند بوسیله تحریکاتی در داخله افغانستان و تقویت شاهزاده کامران مانع تسخیر هرات شوند چنانکه نماینده ای ازطرف دولت انگلیس نزد دوستمحمدخان از امرای کابل رفت واورا باتحاد باانگلیس وتصرف هرات وادار نمود دوستمحمدخان بطرف داری از انگلیسها نیروئی بکمك شاهزاده کامران فرستاد که هرات را در مقابل محمد شاه دفاع نماید اما چیزی نگذشت که از انگلیسها رو گردانـ شده و حاضر باتحاد با محمد شاه گردید . خلاصه هرات مدت نه ماه در محاصره لشگریان ایران بود و بـا اینکه یکنفر سر کرده انگلیسی سنگر های محکمی در اطراف شهر برپا و بمحصورین در دفاع شهر همه گونه راهنمائی فنی میکرد کم مانده بود که آنشهر تسخیر شود ولی دولت انگلیس

بر خلاف عهد نامهٔ ۱۲۲۹ باین عنوان که تصرف هرات اعلان جنگ به حکومت هندوستان است شروع بعملیات خصمانهٔ مسلح برضد ایران نمود و رزمناوهای خود را مأمور کرد که در خلیج فارس جزیرهٔ خارك و بنادر جنوبی ایران را تهدید نمایند. همچنین ایلات فارس را بطغیان برضد شاه بر انگیخت. روسها هم در مقابل از کمك بتسخیر هرات مضایقه نمیکردند در همین اوقات تزار نیکلای اول که بقفقاز آمده بود اظهار میل بملاقات محمد شاه کرد. محمد شاه پسر هشت ساله خود ناصرالدین میرزا را بملاقات امپراطور روس فرستاد. انگلیسها که این حسن رابطه میان محمد شاه و تزار را دیدند اقدامات خود را شدیدتر کردند و محمد شاه مجبور شد که دست از محاصرهٔ هرات بردارد و بی نتیجه بتهران باز گردد (۱۲۵۴). انگلیسها که رقیب را دور دیدند در افغانستان دست اندازیها نموده پس از زدو خوردهای خونین باافاغنه قسمتی از نواحی غربی افغانستان را از تصرف ایران خارج ساختند و معبر افغانستان را بطرف هند بروی روسها و ایرانیان بستند: در همین اوان روابط دوستانهٔ محمد شاه بادولت روس نیز بمناسبت دست اندازی روسها بجزایر آشوراده که مقابل خلیج استرآباد است تیره گردید.

در سلطنت محمد شاه چیزی نمانده بود که جنگ میان دولت ایران و عثمانی شروع شود زیرا عثمانیها بندر خرمشهر را رقیب بندر بصره میدانستند و در ایام محاصرهٔ هرات موقع را مغتنم دانسته آنشهر را خراب کردند و در سال ۱۲۵۷ در ضمن غارت کربلا بجماعتی از ایرانیان صدمه زدند و محمد شاه مصمم بجنگ باایشان گردید. اما دولتین روس و انگلیس وساطت کردند و قرار شد این اختلافات در مجلسی مرکب از نمایندگان عثمانی وایران و روس وانگلیس رفع شود. در این مجلس میرزا تقی خان وزیر نظام

(امیر کبیر) نمایندگی ایران را داشت و پس از سه سال مذاکره عاقبت دولتین ایران و عثمانی عهدنامه ای بستند و غائله رفع شد (۱۲٦٤).
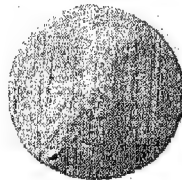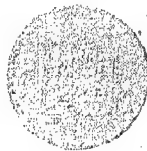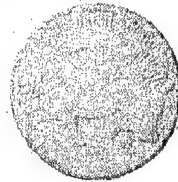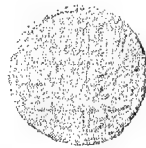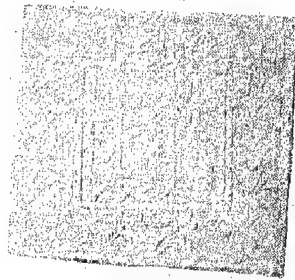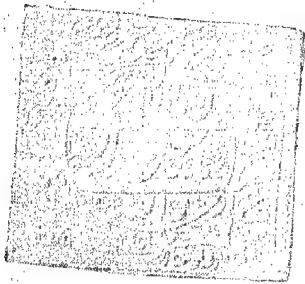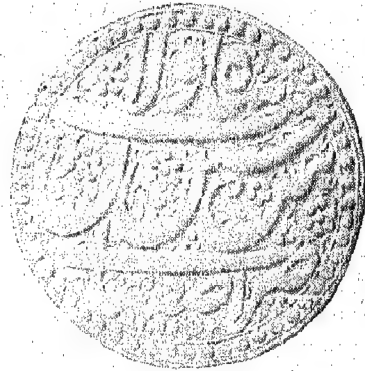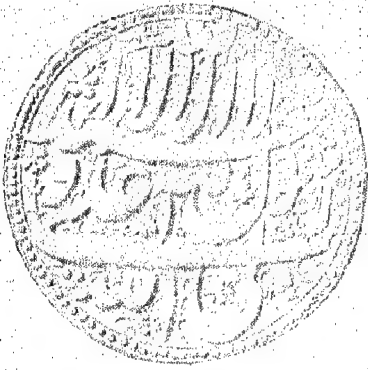
سکه‌های زر و سیم

از زمان شاه سلطان حسین تا دورهٔ قاجار

پادشاهی ناصرالدین شاه

محمد شاه در شب ششم شوال ۱۲٦٤ در گذشت و سلطنت بـه پسر هیجده ساله‌اش ناصرالدین میرزا که‌ولایتعهد داشت و در تبریز مقیم بود رسید .

چون در سلطنت محمد شاه انتظام امور کشور بکلی مختل‌وخزانهٔ دولت خالی و مردم گرفتار و پریشان بودند و در تمام این مدت حاجی میرزا آقاسی صدراعظم بود همین که خبر مرگ محمد شاه منتشر گردید حاجی میرزا آقاسی از ترس بحضرت عبدالعظیم گریخته بست نشست ودر تهران و اغلب‌شهرستانها فتنه و فساد بر پا شد و هرج‌ومرج روی‌داد .

میرزاتقی خان فرهانی‌وزیر نظام که از آغاز اقامت‌ناصرالدین‌میرزا در تبریز در ۱۲٦۳ بریاست لشکر آذربایجان و پیشکاری ولیعهد منصوب بود بالیاقت و مهارتی که در کارها داشت بیدرنگ بتجهیز سپاه‌وتهیهٔ سفر پادشاه جوان پرداخت و این کار را در چند روز میسر گردانید ، چنانکه یك ماه و نیم پس از فوت محمد شاه ناصرالدین شاه در تهران جلوس کرد . و در این جلوس میرزا تقیخان بلقب اتابیکی و منصب صدارت عظمی که در خور این مرد بزرگ بود نـائل آمد . از همین روز میرزا تقی خان باصلاح امور و تعدیل مالیاتها وجلوگیری از مخارج بیهوده و اداره کردن کشور و بر انداختن یاغیان و سرکشان و جلوگیری از هرج و مرج و انقلابات ولایات پرداخت .

چون سالار حسنخان پسر الهیار خان قـاجار آصف الدوله خال محمدشاه در خراسان سر بطغیان بر داشته بود . از جانب دولت سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه عم ناصرالدین شاه مأمور حکومت خراسـان و

دفع سالار گردید و با سپاهی مکمل از تهران عزیمت نمود و در جنگی که میان طرفین در جوین رویداد سالار شکست یافت اما بسبزوار حمله برده آنجا را بتصرف آورد و از سبزوار به نیشابور و ازآنجا بمشهدرفت حسام السلطنه نیز رو بمشهدآورد و سالارشهرراسنگر بندی کرده‌بمدافعه بر خاست و سپاه دولت اطراف شهر را گرفتند.

عاقبت در سال دوم سلطنت ناصرالدین شاه کار بر سالار واتباع او دشوار شده جمعی‌از اکابر شهر باردوی حسام السلطنه آمده خواستگار عفو و امان شدند و شهر مشهد را بتصرف نیروی دولت دادند و سالار دستگیر و بدار آویخته شد و غائله او باین ترتیب‌خاتمه‌یافت.

غائلهٔ دیگری که در اوایل‌سلطنت‌ناصرالدین‌شاه رویدادظهورطایفهٔ بابیه بود. اگر چه آغاز این امر در سلطنت محمد شاه بود لیکن بر اثر سوء سیاست درباریان کم‌کم آن موضوع اعتقادی صورت سیاسی یافت و زحمت بسیار تولید کرد.

پس از قتل باب (۱۲۶۶) پیروان او در یزد و کرمان و زنجان و مازندران قیام کرده مزاحم بودند. ولی امیر کبیر غائلهٔ آنان را نیز فرونشاند.

اصلاحات امیر کبیر امیر کبیر در مدت صدارت و سیاستمداری خود خدمات و اصلاحات بسیار کرد. از آنجمله در سال ۱۲۶۷ در تهران روزنامهٔ دولتی‌دارای اخبار داخله وخارجه ایجاد نمودوقراولخانها در نقاط مختلف پایتخت بنا کرد و پست مرتب میان تهران و بسیاری از شهرهای ایران برقرار ساخت و گذر نامهٔ عبور و مرور برای‌خارجه ایجاد نمود و صنایع را تشویق کرد و از همه مهمتر برای تعمیم آموزش و پرورش قدمهای مهم برداشت در حقیقت با تأسیس مدرسهٔ دارالفنون،

ابواب معارف امروزی‌را بروی ایرانیان گشود. امیر کبیر مفت خواری‌و رشوه گیری را نیز بر انداخت و مالیهٔ کشور را اصلاح کرد و درباریان را ازتعدی بازداشت.

مدرسهٔ دارالفنون که از تأسیسات مهم امیر کبیر است در ماه ربیع الاول ۱۲۶۸ باز شد و بسر پرستی معلمینی که برای پیاده نظام و توپخانه و مهندس و سوار نظام و پزشکی و جراحی و کان شناسی و دواسازی از اطریش آورده بودند یکصد نفر از جوانان ایرانی درسال‌اول شروع بتحصیل کردند.

عزل و قتل امیر کبیر در ۲۵ محرم ۱۲۶۷ سال چهارم سلطنت ناصرالدین شاه امیرکبیر از مشاغل و مناصب خود خلع و میرزاآقا خان نوری اعتماد الدوله بجای او بصدارت منصوب گردید و بامر ناصرالدین شاه میرزا تقی خان امیرکبیر باعنوان حکومت بکاشان انتقال یافت و در فین کاشان در هجدهم ربیع‌الاول همانسال بقتل‌رسید.

جنگ با خان خیوه خوارزم در جنوب دریاچهٔ آرال و حوزهٔ سفلای رود جیحون واقع است. حکام این‌سر زمین گرچه ازازبکان بودند از دولت ایران اطاعت میکردند. چنانکه شاه عباس در ۱۰۰۶ از جانب خود حاکمی در آنجا منصوب کرد پس از صفویان فترت و بحران مایهٔ خودسری ایشان گردید. نادر شاه‌چنانکه دیدیم قبل از فتح‌هندوستان رو بخوارزم نهاده خان آنجا را کشت و محمد طاهر خان نام ازبک را بحکومت آنسر زمین منصوب نمود. اولاد محمد طاهر خان مدتی حکومت داشتند و بتابعیت دولت ایران‌افتخار میکردند. در زمان محمد شاه که حکومت آنجا بمحمدامین خان رسید او از سر گرمی و ضعف‌دولت‌ایران استفاده کرده خود رامستقل شمرد. هنگامی که حسام السلطنه والی خراسان

بود محمد امین خان بمرو لشکر کشید ولی حسام‌السلطنه سپاهی بمرو فرستاد و او را شکست فاحشی داد و محمد امین بخوارزم بازگشت.

پس از آن حکومت خراسان از طرف ناصرالدین شاه بعهدهٔ فریدون میرزا فرمانفرما محول شد و باز محمد امین دست تجاوز بسرخس دراز کرد. فرمانفرما عازم دفع او گردید و در نزدیکی سرخس جنگ سختی میان دو طرف در گرفت. در این جنگ بیش از سه هزار تن از سپاه محمد امین کشته شد و خود او نیز بقتل رسید (۱۲۷۱)

فتح هرات و جنگ ایران وانگلیس در سالهای نخستین پادشاهی ناصرالدین شاه دولت روسیه در صدد بر آمد که دولت ایران را با خود برضد عثمانی متحد سازد و مخصوصاً در سال ۱۲۷۰ که اختلافات روس و عثمانی شدت یافته و مقدمات جنگ کریمه در اروپا فراهم میشد در اینباب اصرار فراوان کرد ولی ناصرالدین شاه که فشار تحمیلات معاهده ترکمان چای را بر ایران احساس می‌نمود اتحاد با فرانسه و انگلستان را ترجیح میداد تا شاید بدینوسیله خود را از قید نفوذ و تسلط روسیه برهاند ولی بزودی از آنجانب مأیوس شد و حتی در سال ۱۲۷۲ روابط دوستانهٔ خود را با انگلستان قطع کرد.

پس از قطع روابط دولتین ناصرالدین شاه سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را حکمران خراسان و مأمور حمله بهرات و تسخیر آنشهر کرد. حسام السلطنه پس از چند ماه محاصره باوجود اینکه دولت انگلیس با افاغنه باسلحه و پول کمکهای فراوان میکرد هرات را بتصرف آورد.

فتح هرات دولت انگلیس را بیمناک ساخت زیرا این فتح مقدمهٔ تصرف افغانستان و همسایه شدن ایران با هندوستان بود. پس رسماً باایران از در جنگ در آمد و چون فرستادن سپاهیان انگلیسی و هندی بافغانستان

برای مقابله با سپاه ایران مستلزم مخارج و خسارت گزاف بود باناوهای خود از راه خلیج فارس بکرانه ایران حمله کرد . ناوهای انگلیسی جزیره خارك را تصرف کردند و بوشهر را بمباران و تسخیر نمودند و در تصرف بوشهر بسپاه آندولت تلفات بسیار وارد شد . پس از آن متوجه شط العرب بندر خرمشهر (محمره) شدند و در رود کارون تا شهر اهواز پیش آمدند

پس از تصرف بوشهر مذاکرات صلح بین طرفین آغاز شد و سرانجام بوساطت ناپلئون سوم امپراطور فرانسه در اواخر سال ۱۱۲۳ فرخ خان امین الملك سفیر ایران در پاریس با نماینده دولت انگلیس معاهده صلح را امضا کرد. بموجب این معاهده ناصر الدین شاه استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و مقرر شد که هر گاه اختلافی بین ایران و افغانستان پیش آید دولت انگلیس در رفع آن بکوشد واز بروز جنك بین دولتین جلوگیری کند.

امضای این معاهده نیز یکی از دلائل بی اطلاعی دولت وقت از سیاست بین المللی و بی لیاقتی زمامداران امور بوده است چه درهمان اوان در هندوستان شورش بزرگی برضد عمال انگلیسی روی داد که موجب هلاك جمع کثیری از مامورین آن دولت در آن سر زمین گردید و اگردولت ایران از این واقعه اطلاع میداشت بصلح و امضای چنین معاهده ای تن نمیداد .

در سال ۱۲۷۵ ناصرالدین شاه مقام صدارت عظمی را که با میرزا آقا خان نوری بود ملغی کرد و بجای آن شش وزارتخانه داخله وخارجه و جنك و مالیة و عدلیه و علوم تاسیس نمود ووزیرانی برای هر یك از آنها بر گزید . چندی بعد وزارت فواید عامه و تجارت زراعت و وزارت دربار نیز تاسیس شد .

در همین سال نیز نخستین سیم تلگراف ایران از تهران وسلطانیه

به تبریز کشیده شد و ٤٢ نفر از جوانان ایرانی برای تحصیل بفرانسه فرستاده شدند .

جنك مرو از وقایع مهم این دوره جنك مرو بود که لطمه عظیمی بدولت ایران وارد آورد . توضیح آنکه ناحیهٔ شمال خراسان که تارود جیحون و بلکه بالاتر همیشه جزء ایران بود بعد از استیلای مغول ترك و ترکمن نشین شد و غالبـا اسباب زحمت سلاطین ایران بود چنـانکه درطی تاریخ مشاهده گردید چون این طایفه صحرا نشین و وحشی وغارتگر بودند و از جهت تسنن هم با ایرانیان مخالفت مذهبی داشتند دائمـا در حدود خراسان بغارتگری و بریدن قوافل و بردن اموال و اسیر نمودن اشخاص میپرداختند و آسایش و امنیت را سلب میکردند و دولت ایران پیوسته برای سر کوبی و مطیع ساختن ایشان مجبور بلشکرکشی و جنك بود .

در سال ۱۲۷٦ ناصرالدین شاه سپاه مهمی بان جانب فرستاد که ریشهٔ این فساد را بکندولیکن بواسطه اختلافات و غرض رانیهای رؤسای اردو کارمنتهی بشکست لشکرایران شد وناصر الدین شاه از انتظام وامنیت دادن بآن ناحیه مایوس و اقتدارش در آنجا سلب گردید و کم کم دولت روس بطمع افتاد که آن ناحیه را متصرف شود و باین مقصود رسید چنانکه بعد اشاره خواهیم کرد .

در سال ۱۲۸۷ ناصر الدین شاه بزیارت عتبات رفت و سال بعد که قحط سال عظیمی بود حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله سفیر اسلامبول را بصدارت اختیار کرد و مسئولیت همه امور دولت بر عهده او قرار گرفت وزیران بصوابدید صدر اعظم انتخاب و باراده شاه تعیین میشدند .

سفر های ناصر الدین شاه باروپا

ناصر الدین شاه سه سفر باروپا کرد. اول در سال ۱۲۹۰ که سال بیست و هفتم سلطنت او بود صورت گرفت. پس از باز گشت از این سفر حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله صدر اعظم بعلت دسایس علماء و متنفذین و تحریك روسها استعفاء کرده در رشت متوقف گردید و بعد از آن بسمت وزارت خارجه مشغول خدمت شد.

مسافرت دوم ناصر الدین شاه باروپا در سال ۱۲۹۵ رویداد در این موقع مشیر الدوله سپهسالار اعظم بود و ریاست همراهان شاه را بر عهده داشت.

سفر سوم شاه بفرنگستان در سال ۱۳۰۶ واقع شد و میرزا علی اصغرخان امین السلطان در آن موقع شخص اول و با شاه‌درسفر همراه‌بود

بهانهٔ ناصر الدین شاه برای سفر های اروپا این بود که از اوضاع آن اقلیم آگاه شود و بچشم خود ترقیات حیرت انگیز کشور های‌اروپارا در قرن نوزدهم نگریسته ایران را بشاه راه اصلاح‌و ترقی‌اندازد. اما این فکر هیچوقت صورت خارجی نیافت. ناصرالدین شاه اروپا را سیاحت کرد و از تفریحات آنجابرخوردار شد لیکن نظری‌که باوضاع کشورهای متمدن اروپائی افکند بقسمی سطحی بود که نتیجه ای از آن بدست‌نیامد و چون منافع شخص خود را در خطر میدید موانع را از جلو ایرانیان بر نداشت. بلکه بر عکس چون از اروپا باز گشت‌در اصلاح و بیداری را بر ایرانیان بست و اصلا فکری برای ترقی نکرد. مظفر الدین‌شاه‌هم که پس از ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست از پدر تقلید کرده سه‌سفر باروپا رفت ولی از این سفر ها بهره ای که‌بحال کشور مفید باشد‌نگرفت

و در هر سفر خزانهٔ ایران را تهی تر کرد.

پادشاهان قاجار کم کم نفوذ سیاست بیگانگان را در ایران زیاد کردند و بجای اصلاح کشور و تأمین حال ملت و ترویج وسایلی که دول آنروزی در راه انبساط آموزش و پرورش و تعمیم نیرو بکارانداخته بودند این کوته نظران بعیش و نوش و تفریح پرداختند. آداب کشورداری باستانی را از دست دادند و انتظامات جدید اروپائی را هم اخذ نکردند و روز بروز احوال این دولت و ملت رو بانحطاط رفت.

سیاست خارجی

در تعقیب عهد نامهٔ ترکمانچای دولت روسیه سفارت دائمی درتهران و کنسولخانه‌ها در شهر های مهم ایران ایجاد نمود ودر همین ضمن روابط موقتی انگلستان با دربار ایران بروابط دائمی مبدل گردیدو بتدریج روابط دائمی و تأسیس سفارتخانه ها با سایر دول بزرگ اروپا نیز بر قرار شد. انگلستان برای استقرار نفوذ خود در خلیج فارس حکومتهای محلی در بعضی از بنادر و جزایر خلیج تأسیس نمود.

در سال ۱۲۸۷ امتیاز ایجاد سیمهای تلگراف میان هند و اروپا را از طریق ایران و خلیج فارس به انگلیسها دادند و آنان مدتی تلگراف ایران را تحت نظر خود داشتند.

روسها بتدریج قدرت و نفوذ نظامی و سیاسی خود را در قفقازیه و در ترکستان بسط دادند. فتوحات روسیه در ترکستان در ۱۲٦۵ شروع شد و در حدود ۱۲۹۳ تکمیل گردید.

لشکر کشیهای روس بسر کشی و تجاوزات ترکمانان خاتمه داد و متصرفات روسیه از طرف استراباد و خراسان نیز بخاك ایران اتصال یافت و این مسئله برنفوذ آن دولت در ایران که پس از عهدنامهٔ ترکمانچای

و تصرف قفقازیه محسوس بود بمراتب افزود .

انبساط دول اروپا و سیاست استعماری که در خارج اروپا پیش گرفته بودند و مخصوصاً بسبب آنکه روسها پس از استیلا بقفقازیه و زمینهای اطراف دریای سیاه و اطراف بحر خزر و ترکستان و انگلیسها پس از تصرف هندوستان چشم طمع بایران دوخته بودند منافع ایران دستخوش سیاست تجاوز کارانهٔ آن دو دولت گردیده بود . روسها با فشار و انگلیسها با سیاست کار خود را پیش میبردند.

ناصرالدین شاه میخواست از بسط نفوذ خارجی جلوگیری کند ، اما بدرستی از عهده بر نمی آمد . عیاشی و تن آسائی نمیگذاشت اهتمام درستی در کشور داری بکار رود و پیوسته کوشش میکرد که بموازنهٔ سیاست انگلیس و روس در ایران سلطنت خود را نگاهدارد ولیکن رقابت آندو دولت نتیجه اش فقط آن بود که پنجهٔ آنها را روز بروز بیشتر بند کند چنانکه روسها اسباب فراهم آوردند که در ایران قزاقخانه تأسیس شود یعنی دسته سوارانی از ایرانیان که بلباس نظامی شبیه بلباس قزاق های روس ملبس باشند و زیر دست سر کرده های روسی تعلیم نظامی بگیرند این فقره کم کم عامل بزرگی برای تسلط روسها در کشور گردید . انگلیسها هم امتیاز تأسیس بانك شاهنشاهی را گرفتند و رواج دادن اسکناس در ایران مخصوص آن بانك شد و پس از آن روسها نیز بانکی تأسیس کردند که در امور مالیه و بازرگانی ایران وسیلهٔ نیرومندی برای نفوذ روس بود وباز انگلیسها امتیاز گرفتند که معاملات توتون و تنباکو انحصار بیك شرکت انگلیسی پیدا کند ولی این فقره سر نگرفت بلکه تأثیراتی نمود که اینك بیان خواهیم کرد .

انجام کار ضعف و انحطاطی که در نتیجهٔ عهد نامهٔ ترکمن چای **ناصرالدین شاه** و طمع ورزیهای خارجیان و بی کفایتی پادشاهان قاجار و نادانی و فساد رجال آن دوره عارض میهن ما گردیده بود و در سالهای آخری سلطنت ناصرالدین شاه رو باشتداد گذاشت و آن پادشاه بجای آنکه اساس صحیحی برای کار کشور خود بگذارد بلهو و لعب و سر گرم کردن مردم بنمایشهای دروغ پرداخت. گاهی مجلس شورای دولتی مرکب از وزیران و شاهزادگان و امرای دولت تشکیل میداد و گاهی صحبت از قانون کشوری بیش میآورد. زمانی سید جمال الدین اسدآبادی همدانی را که معروف بافغان بود و ملل اسلامی را باتحاد و اصلاح امور و جلو گیری از نفوذ و تسلط اروپائیها ترغیب می کرد بدربار ایران دعوت مینمود بعنوان اینکه میخواهد از نظر او استفاده کند. ولیکن اینکار ها و گفتگو هاهیچیک حقیقت نداشت. مجلس شورای دولتی بیمعنی بود. قانون نویسی هم سر نگرفت. از دعوت سیدجمال‌الدین هم پشیمان‌شدند و او را ببدترین وضعی از ایران بیرون کردند. ازمسافرت مردم باروپا مخصوصاً کسانیکه بخواهند در آنجا بتحصیل علوم بپردازند جداً ممانعت مینمودند و مردمان بافهم را عمدا کنار گذاشته اشخاص نادان و احمق و مسخره را ترویج مینمودند. با این همه ایرانیان بسبب مختصر معاشرتی که باخارجیان پیدا کرده‌بودندتااندازه ای ازاوضاع‌دنیاآگاه شدندوفکرشان روشن شد بهمین سبب‌دولت وملت‌باطناًدرکشمکش‌بودند.

این کشمکش در سر قضیهٔ تنباکو که امتیاز انحصاری تجارتش بانگلیسهاداده شده‌بود ظاهر گردید. مردم‌بمخالفت با این امتیاز برخاستند و غوغا کردند و شاه مجبور شد مبلغی غرامت خسارات شرکت انگلیسی را برعهده بگیرد و امتیاز تنباکو را ملغی نماید (۱۳۰۹).

احوال بر این منوال بود تا در بهار سال ۱۳۱۳ قمری در موقعی که ناصر الدین شاه تهیه جشن پنجاه ساله سلطنت خود را میدید میرزا رضای کرمانی از مریدان سید جلال الدین بسبب آزارهائی که از متصدیان امور دیده بود و بتلافی اهانتهائی که بسید شده بود ناصرالدین شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم بقتل رسانید.

سلطنت مظفر الدین شاه

پس از ناصر الدین شاه پسر دومش مظفر الدین میرزا که سالیان دراز بعنوان ولایتعهد در تبریز اقامت داشت در چهل وچهار سالگی بر تخت نشست.

این پادشاه میرزا علی اصغر خان امین السلطان را که در سالهای آخر ناصر الدین شاه شخص اول وصدر اعظم بود و در آغاز جلوس اولقب اتابك اعظم یافته بود معزول کرد و میرزا علیخان امین الدوله را بصدارت گماشت. میهن پرستان و مردمان روشن فکر امیدوار بودند که باتغییر سلطنت راه اصلاح و آزادی بروی کشور باز شود لیکن بادسایس درباریان و نیرنگهای سیاست بیگانگان امیدواری ایندسته بزودی مبدل بیاس گردید. جمعی از رجال نالایق که در رکاب پادشاه از تبریز بتهران آمده بودند بروی کار آمدند و بجای اینکه باصلاح کشور همت گمارند بگردآوردن مال مشغول شدند.

امین الدوله که مردی دانشمند و میهن دوست بود شروع باصلاحات کرد و بتأسیس کارخانه و مدرسه و غیره پرداخت ولی مهلتش ندادند و مغرضین اسباب عزلش را فراهم آوردند. پس از خلع او امین السلطان مجدداً در سال ۱۳۱۶ بمسند صدارت رسید و پس از چندسال عین الدوله صدر اعظم شد.

مظفر الدین شاه بتقلید پدر خود سه سفر باروپا کرد و هر بار برای مخارج سفر مبلغ هنگفتی از دولت روسیه وام گرفت .

در سلطنت او بواسطه ضعف و بیحالی که داشت انحطاط دولت بسرعت پیش رفت و هیچ اصلاحی در کار هاروی نداد و بیهوده خرجیهای شاه‌دولت را ازجهت دارائی بکلی دست‌تنك کرد و قرضهائی که‌ازروسیه میکرد همواره بر تسلط و نفوذ آن دولت در ایران می افزود .

از طرف دیگر چون سخت گیری های ناصر الدین شاه را نداشت مراودهٔ ایرانیان با خارجه بیشتر و چشم و گوشها بـاز تر شد خاصه‌اینکه روز نامه های چندبزبان فارسی در داخله و خـارجه تأسیس گردید که‌تا اندازه ای مردم را بحقایق آگاه میساختند .

از اینرو افکار مردم از اوضاع دربار و بدی احوال کشور کم‌کم پریشان شد و جویای اصلاح شدند علماء هم بعضی از روی نیت صحیح و بعضی برای اغراض شخصی و افزایش اعتبار و اقتدار خود بـا افکار اصلاح طلبان موافق گشتند وچون عین الدوله صدر اعظم بشدت درصدد جلوگیری‌ازبروز افکارتازه بود و عملیاتش‌هم مورد پسند مردم نشدتبلیغات بر ضد او و سیاستش از هر سو در تهران و درولایات بالا گرفت . عاقبت مردم در سفارت انگلیس در تهران و در شاهزاده عبدالعظیم و حضرت معصومه قم‌متحصن‌شده مظفر الدین شاه را ازعواقب وخیم این انقلاب آگاه کردند . شاه عین الدوله را از صدارت معزول کرد و بجایش میرزا نصرالله خان نائینی مشیر الدوله وزیر امور خارجه را کـه طرف اعتماد اصلاح طلبان بود بدانمقام منصوب نمود و مقرر شد مجلس شورای ملی که از طرف ملت منتخب باشد تشکیل شود و قانون برای امور کشور وضع گردد .

مشیر الدوله فرمان استقرار مشروطیت را بشکل قانون اساسی در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ از شاه گرفت و بصحهٔ محمد علی میرزا ولیعهد نیز رسانید ومجلس شورای ملی که از نمایندگان طبقات آنروزی اعیان و علما و بازرگانان و اصناف با عجله انتخاب شده بود تشکیل یافت .

کمی پس از این تاریخ مظفر الدین شاه که مدتی علیل و بستری بود در گذشت و پسرش محمد علی میرزا که از آغاز سلطنت پدر مطابق عادات پادشاهان قاجار در تبریز با سمت ولایت عهد اقامت داشت بجای او در تهران جلوس کرد (ذیقعدهٔ ۱۳۲۴)

چنانکه دیدیم سلطنت مظفر الدین شاه برای ایران چندان مفید نبود بلکه خزانهٔ کشور را بیش از پیش تهی کرد و بر تجاوزات سیاست بیگانگان افزود و اشخاص نالایق را روی کار آورد . اما چنانکه گفتیم در زمان او ایرانیان مشروطیت را بدست آوردند و ملت در ادارهٔ امور کشور دخیل گردید .

کمی پیش از فوت مظفر الدین شاه دولتهای روس و انگلیس در سال ۱۹۰۷ میلادی با یکدیگر متفق شده بموجب قرار دادی ایران را میان خود بمناطق نفوذ که در حقیقت مناطق تصرف سیاسی بود تقسیم کردند و اعتراض دولت ایران بقرار داد مزبور بجائی نرسید و از آن پس مداخلهٔ آن دولت در ایران رو بفزونی گذاشت و تا پس از جنگ بین المللی و انقلاب بلشویك روسیه ادامه داشت .

سلطنت محمد علی شاه قاجار

و پسرش احمد شاه و انقراض سلسلهٔ قاجار

محمد علی شاه قاجار با ضعف نفسی که داشت از اول با ملت بنای عهد شکنی و مخالفت را گذاشت و با قانون اساسی که در زمان ولیعهدی

امضاء کرده بود آشکارا ضدیت نمود و برای اینکه شخص مقتدری برای جلو گیری از افکار عامه داشته باشد میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابك اعظم) را که پس از دومین دورهٔ صدارت در خارجه مسافرت میکرد خواسته بصدارت منصوب داشت اما امین السلطان بزودی در بیرون عمارت مجلس بقتل رسید.

درمجلس اول متمم قانون اساسی تنظیم و تدوین و بصحهٔ پادشاه موشح گردید ولی محمد علیشاه در مخالفت خود نسبت بقانون مجلس پایداری نمود و حاضر نشد در اصلاح امور و اجرای قانون با مجلس شورای ملی همکاری کند. لذا روابط او و مشروطه خواهان هر روز تیره تر میشد تا آنکه ناگاه از قصر سلطنتی گلستان خارج شد وبباغ شاه که بیرون شهر بود منتقل گردید و اردوی نظامی برای خود تشکیل داد. مشروطه خواهان که در اطراف مجلس گرد آمده بودند نیز مسلح شدند و اختلاف دولت و ملت اشتداد یافت. سر انجام قزاقان بامر محمد علیشاه مجلس را بتوپ بسته طرفدارانش را متفرق کردند و محمدعلیشاه از قید قانون رها شده خود سرانه بعملیات پرداخت.

رفتار محمد علیشاه و فجایعی که سر بازان و اشرار مزدور او نسبت باساس حکومت قانونی و مشروطه خواهان روا داشتند مردم را در هر جا بمخالفت و مقاومت بر انگیخت.

در تبریز گماشتگان محمد علیشاه بقلع و قمع مشروطه طلبان که در آنجا قوت داشتند پرداختند و روسها از طرف جلفا تبریز را در تهدید نظامی گرفتند. لیکن آزادیخواهان ساکت ننشسته بریاست ستار خان و باقر خان کم کم در آذربایجان قوت گرفتند و آن ایالت را از چنگ حکومت استبدادی رهائی دادند. در این ضمن از شمال یکدسته مردمان مسلح

از مجاهدین گیلان و از جنوب گروهی از اهل بختیاری بطرف مرکز حرکت کردند. در جنگی که در تهران اتفاق افتاد محمد علیشاه شکست خورده بسفارت روس در قریهٔ زرگنده پناه برد و بـا این حرکت دورهٔ سلطنت او خاتمه یافت. سپس پسر صغیر و نا قابل او احمد میرزا را بجای وی انتخاب کردند (۱۳۲۷) و عضدالملک بنیابت سلطنت منصوب گشت. محمد علی میرزا بحمایت روسیه از ایران خارج شد تا آخر عمر درخارجه مقیم بود.

پس از مرگ عضدالملک ناصر الملک ابوالقاسم خان قراگزلو از طرف مجلس شورای ملی بنیابت سلطنت بر قرار گردید تا احمد شاه بسن بلوغ رسید.

در زمان احمد شاه تجاوزات بیگانه رو بفزونی گذاشت. مجلس شورای ملی برای اصلاح امور مالیه در سال ۱۳۲۹ هیئتی از مستشاران امریکائی بریاست مستر شوستر بایران آورد و کمی بعد چند کس از نظامیان سوئدی را برای تشکیل امنیه و در حقیقت تنظیم و تعلیم لشکر منظمی استخدام کرد. کارها بسرعت روباصلاح میرفت و لیکن دولت روسیه که با اصلاح احوال ایران مخالف بود بهانه‌ای بدست آورده رسماً اعتراض نمود و عزل و اخراج شوستر را خواستار شد. سپاه روس تـا قزوین پیش آمدند و تهران را تهدید کردند در تبریز هم ثقة الاسلام و گروهی از ملیون دیگررا بدار آویختند. سر انجام دولت ایران تقاضاهای دولت روسیه را پذیرفت. شوستر مستعفی گردید و پس از این واقعه نفوذ روسها در ایران بیش از هر وقت فزونی یافت. مأمورین کنسولی روس علناً در امور داخلی ایران مداخله و از اشخاص خائن حمایت میکردند.

در سال ۱۹۱۴ میلادی چون جنگ بین‌المللی میان دول بزرگ

اروپا در گرفت همسایگان شمالی و جنوبی ایران یعنی روس و انگلیس هر دو متفقاً بر ضد آلمان داخل جنگ شدند و کمی بعد همسایهٔ دیگر ایران دولت عثمانی بحمایت آلمان در جنگ شرکت کرد. دولت ایران بیطرفی خود را اعلان نمود. اما همسایگان آنرا رعایت نکرده کشورمارا میدان کشمکش خود ساختند. دو سال بعد روسیه دچار انقلاب داخلی شد و از دستهٔ متفقین که عمدهٔ آنها انگلیس و فرانسه و ایتالیا بودند خارج گردید و چون دم از مساعدت با آزادی و استقلال میزد تمام تعهدات و قرار داد های دولت تزاری و دورهٔ امپراطوری روسیه راملغی نمود. بدین سبب امتیازاتی که روسها از ایران گرفته بودند ومطالباتی که از ایران داشتند نسخ شد ولی انگلیسها تا مدتی از نفوذ سیاسی خود در ایران صرف نظر نمیکردند. چنانکه با فشار نیروئی که در ایران داشتند و باسازش با اشخاص متنفذ در سال ۱۹۱۹ بموجب قراردادمخصوصی ادارهٔ امور مالی و لشکری را بدست مستشاران انگلیسی سپردند و بیم آن میرفت که یکباره شیرازهٔ استقلال کشور در هم ریزد که ستارهٔ اقبال پهلوی ظهور کرد.
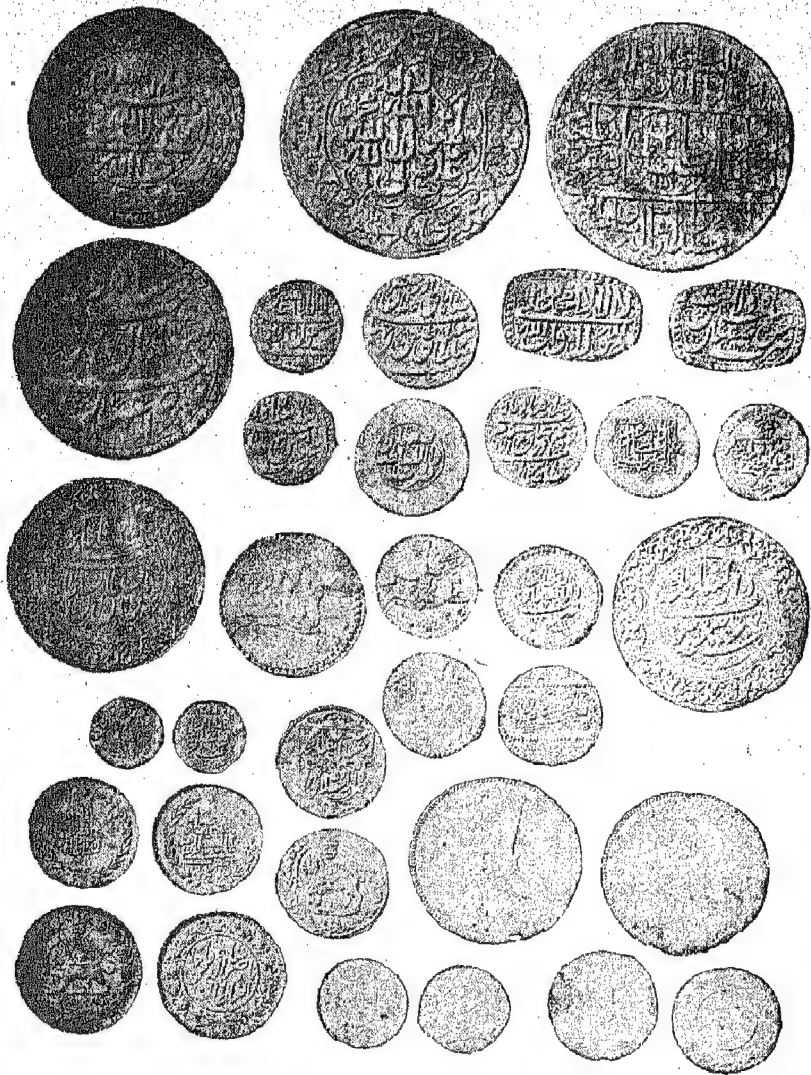
سکه های ایران

از دورهٔ صفوی تا انقراض قاجاریه

فصل یازدهم

اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی

اوضاع ایران قبل از کودتا جنگ بین المللی اروپا که از ۱۹۱٤ تا ۱۹۱۸ دوام یافت اکثر ملل عالم را گرفتار کشمکش و خسارت کرد. ایران هر چند بیطرفی اختیار نمود لیکن چون قوهٔ حفظ بیطرفی خودرا نداشت خاك او میدان مبارزهٔ دول جنگجو گردید. بی رضای او لشکر های روس و عثمانی و انگلیس ناحیهٔ مغرب وشمال کشور را لگدکوب سم ستور کردند و در نتیجهٔ این احوال ضعف دولت مرکزی آشکار گردید.

عشایر و هنگامه جویان شهری یکباره از اطاعت مرکز سرباز زدند بلکه از دست اندازی بدهستانها و شهر ها و غارت قافله ها وراندن حکام و مأمورین دولت هیچ فرو گذار نکردند.

در تهران احمد شاه آخرین پادشاه قاجار با کمال ضعف بی اراده و اختیار مانده و دولت او دستخوش میل و خواهش نمایندگان خارجه یا متنفذین و اوباش داخله بود. خزانهٔ دولت خالی، لشکر اسم بی مسمی، امنیت معدوم، عدالت و تربیت نا چیز بود. حتی در بخش های شهر تهران هم دولت نمی توانست جان و مال مردم را تأمین کند تا چه رسد به بیرون شهرو نقاطدوردست کشور کهابداً مأمورین پایتخترانمیپذیرفتند و بر فرض پذیرفتن مجال انجام خدمتی نمیدادند. در بسی نقاط کشور قحط و غلا بالاگرفته بود و باوجود آذوقهٔبسیار در حوالی کسیقدرتحمل

خوار بار یا اجناس دیگر نداشت . در هر گوشهٔ کشور خانی و رئیسی دارای قدرت مطلق بود و هر چه میخواست میگفت و میکرد.

دولتهای روس و انگلیس در ایام سلطنت قاجاریه هر یك بنحوی در کار های کشور ما اعمال نفوذ کرده و پس از قرار داد ۱۹۰۷ میلادی پیش خود خاك ما را بسه منطقه تقسیم نموده بودند . جنوب منطقهٔ نفوذ انگلیس و شمال منطقهٔ نفوذ روس و قطعه خاك باریکی در مرکز ناحیهٔ بیطرف قرار داده شده بود .

چون در سال ۱۹۱۷ میلادی در روسیه انقلاب بزرگی بر پا شد و تزار و دولتش از میان رفت و هرج و مرج عظیمی در آن کشور رخ داد دولت انگلیس خود را در ایران بی رقیب دید و در سال ۱۹۱۹ قرار دادی با دولت ایران بست که او را دارای اختیار وقدرت فوق العاده در کشور ما میکرد . ضعف دولت ایران و اختلال اوضاع عالم در نتیجهٔ جنك چهار ساله بحدی بود که کسی باعتراض ملت ایران وقعی نمیگذاشت این بود مختصری از اوضاع پر اختلال کشور ما که در اثر عدم لیاقت سلسلهٔ قاجار و نفوذ اجانب پیش آمده و بیچارگی و ناتوانی ایرانیان را بجائی رسانیده بود که در سراسر تاریخ پهناورش کسی نظیر آنرا بخاطر نداشت هر عاقلی که در این اوضاع مینگریست از حیات آینده کشور مأیوس میشد و هیچکس را چاره ای بخاطر نمیرسید .

آشوب گیلان یکی از نقاط مغشوش و پر آشوب ایران گیلان بود . شخصی بنام میرزا کوچك خان در جنگلها یاغی شده بود و در صدد حمله بپایتخت بود . روسها هم او را تقویت میکردند و نیروئی به بندر پهلوی فرستاده بودند . دولت ایران برای رفع این حوادث قوتی نداشت . سپاه ایران فقط یك عده امنیه بود که برای حفظ امنیت راه ها تشکیل شده

ولی در ایام جنك بین الملل تقریباً پراکنده گردیده بود و یك عده موسوم به قزاق هم که بتقلید قزاقهای روسی در تهران تشکیل شده و سالها در تحت تعلیم افسران روسی اداره میشد بواسطهٔ انقلاب روسیه در این موقع چندان اهمیتی نداشت وعشایر ولایات که اکثر مسلح بودند اعتنائی بدولت مرکزی نمیکردند.

تنها کسی که دراین هنگام برای نجات کشور کمر همت برمیان بست اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی بود که در آن موقع منصب سرتیپی داشتند و در همدان و بعد در قزوین فرمانده یك دسته قزاق بودند و در حدود گیلان برای جلو گیری از یاغیان و خارجیان پا فشاری میکردند. عاقبت بعداز غلبه بر آنان بقزوین باز گشته بفکر چارهٔ اساسی برای بهبود اوضاع افتادند و هیچ راهی جز این ندیدند که خود بپایتخت آمده مراکز فساد را که مانع هر اقدامی بودند از میان بردارند و شخصاً برای اصلاح امور بکوشند.

کودتای سوم اسفند

پس در تاریخ سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری خورشیدی به پایتخت شتافته تهران را مسخر فرمودند و شاه را بتشکیل دولت جدیدی وا داشتند و وزارت جنك را بر عهدهٔ خود گرفته باصلاح امور لشکر پرداختندو سپاهی جدید و یکسان فراهم نمودند.

از دولتهای خارجه که ایران را در زمان جنك بین الملل محل تاخت و تاز قرار داده بودند روس و عثمانی بی اثر شده بودند ولی نیروی انگلیس که در عراق عرب فاتح گشته و تا قفقاز پیش رفته بود و تمام غرب و جنوب ایران را در اختیار داشت مرکز عمدهٔ خود را در قزوین قرارداده بود که محل تلاقی راههای شرق و غرب و شمال و جنوب کشوراست و بموجب

قرار داد ۱۹۱۹ مشغول مداخله در کارهای دارائی و لشکری ایران شده و در فارس و کرمان لشکری بنام پلیس جنوب آماده کرده بود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که آنزمان معروف بسردار سپه بودند نخست لازم دانستند که نفوذ خارجیان را برطرف سازند. پس دولت را وادار بالغاء قرار داد ۱۹۱۹ و تقاضای خروج سپاه انگلیس و انحلال پلیس جنوب کردند و همه این کارها بسرعت انجام یافت، و در اینوقت بود که دولت شوروی روس هم همهٔ امتیازات و حقوقی را که در عهد تزاری از دولت ضعیف ایران گرفته بود بموجب عهدنامه که اکنون هم اساس روابط دولت ایران و دولت شوروی است بایران واگذاشت.

در سال ۱۳۰۲ حضرت سردار سپه ریاست دولت را برعهده گرفتند و در صدد اصلاح همه وزارتخانه‌ها بر آمدند و چون تازمانی که دارائی دولت دستخوش غارتگران بود هیچ اصلاحی صورت نمیگرفت سپاه جوان خود را بسر کوبی عشایر و متنفذین شهرها مامور فرمودند.

سر کوبی عشایر

عشایر جمعیت‌های بسیاری بودند که درچادر یا در دهستانها بسر برده و پیوسته بنابر امر رؤسای خود براهزنی وغارت اطراف مشغول بودند وچون در سواری و جنگ مهارت داشتند بر اهالی دهستانها و شهرها مسلط میشدند و دولت نمیتوانست با ایشان مقاومت کند. حتی در زمان های پیشین پیوسته مکرر بپایتخت هم حمله برده بودند. چنانکه چند سال قبل از جنگ بین الملل سالار الدوله برادر محمد علی میرزا عشایر غرب ایران را با خود بجانب تهران آورده و چهل هزار سوار آنان تا نوبران نزدیک ساوه رسیده بودند. ولی نیروی مرکزی مرکب از سواران بختیاری و مجاهدین از تهران حمله برده آنان را منهدم کردند و عشایر ترکمن و غیره هم بیاری محمد علی شاه تا بنزدیک تهران تاخته و

باز گشته بودند و درجه جسارت آنان از این مثالها نمایان است .

رؤسای عشایر در ولایات املاك خالصه دولت را برده و مالیات را برای خود از رعیت گرفته و مانع کشاورزی و بازرگانی میشدند دولتی که سردار سپه دررأس آن بودند یکان یکان این طوایف گردنکش را مغلوب و خلع سلاح کرد و مالیاتهای عقب افتاده را بخزانه دولت باز آورد.

اصلاح دارائی برای اینکه مالیه با اصول صحیحی اداره شود دوباره از امریکا چند نفر متخصص مالی بریاست دکتر میلیسپو استخدام شده بودند و در این نوبت برخلاف سابق چون نیروی ایجاد شده حضرت سردار سپه پشتیبان ایشان بود تا اندازه ای باصلاح دارائی دولت موفق شدند تا اینکه امنیت و انتظام کشور بمرتبهٔ رسید که اطمینان حاصل شد از اینکه ایرانیان خود از عهده اداره مالیه بر می آیند و بخدمت امریکائیان خاتمه داده شد .

تغییر سلطنت اما احمد شاه که جز نامی از سلطنت نداشت بیشتر اوقات خود را بگردش در اروپا صرف میکرد . در سال ۱۳۰٤ که باروپا عزیمت کرده بود مجلس شورای ملی بر حسب خواهش و تقاضای وجوه ملت ایران او را از سلطنت خلع کرده مقرر داشت مطابق قانون اساسی مجلس مؤسسان از نمایندگان همه ولایات تشکیل شود . پس در مجلس باشکوهی که در تکیه دولت تهران بر پا شد تقریبا با اتفاق آراء شخصی را که بهمت او دولت ایران از منتهای ضعف و انحطاط به اوج قدرت و ترقی رسیده بود بنام رضاشاه پهلوی بشاهنشاهی ایران و فرزندش شاهپور محمد رضا پهلوی را ولایتعهد اختیار کردند (آبان ماه ۱۳۰٤) .

اعلیحضرت شاهنشاه دراردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری فرمودند

و از آن تاریخ تا حال که تخت و تاج ایران بوجود این شاهنشاه بزرگ مزین است در رفع خرابی و اغتشاش و ایجادامنیت و دادگستری ورواج تمدن و فرهنگ و اصلاحات ضروری و زیبائی کشور چندان پیشرفت حیرت‌بخش نصیب ایران شده است که بدفترها باز نتوان گفت.

کاپیتو لاسیون یکی از آثار قدرت خارجیان در ایران امری بود که شرح آنرا سابقاً بعنوان کاپیتو لاسیون داده وبیان کرده‌ایم که استقلال قضائی دولت ایران بآن واسطه از بین‌رفته بود .

اعلیحضرت همایون‌شاهنشاه‌پهلوی این لطمهٔ بزرگی را که باستقلال این کشور وارد آمده بود جبران کرده کاپیتو لاسیون را لغو و وزارت دادگستری را بی عیب نمود . بهانهٔ خارجیان را بکلی قطع فرمودند وآن وزارتخانه را دارای سازمان تازه‌ای کرده نواقص دادرسی‌راباوضع قوانین و نظامات نیکو مرتفع ساختند .

نظام وظیفه چنانکه گفته شد این شاهنشاه اساس همهٔ ترقیات را حقاً وابسته بترقی نیروی لشکری میدانستند . علاوه بر اصلاحاتی که سابقاً فرموده وبنیاد نیروی زمینی و دریائی وهوائی‌را ریخته بودند قانون نظام وظیفه را ایجاد فرمودند (۱۳۰۵) . یعنی مقرر داشتندکه همهٔ جوانان ملت در سن ۲۱سالگی موظف باشند دوسالی بآموختن فنون جنگی پرداخته ذخیرهٔ نیروی کشور باشند . این اقدام حیات بخش نه تنها ایران را دارای سپاهی بزرگ و مهیا نمود بلکه در حیات اجتماعی مردم اثری قوی بخشید وروح سلحشوری و میهن دوستی و شاه پرستی را که ادوار انحطاط از خاطر ایرانیان برده بود مجدداًتازه کرد و حسن اخلاق و قوت اراده و تحمل مشقات را بجوانان آموخت بزرگترین اثر آن ایجاد احوال روحیهٔ واحد در افراد ملت بود .

ایرانیان در اثر انقلابات اخیر باهم آمیزش نداشتند و از زندگی صفات و احوال یکدیگر آگاه نبودند. نظام وظیفه همهٔ جوانان را بدون امتیاز ولایت و رتبهٔ اجتماعی و سایر امتیازات در یکجا جمع کرده مدت دو سال آن جوانان را بایکدیگر محشورو مأنوس می‌نماید وباشخاص بیسواد خواندن و نوشتن می‌آموزد.

دیگر از اصلاحاتی که برای رفع اختلاف مردم صورت گرفت یك

قسمتی از راه مخصوص که تهران را از راه کرج و گردنهٔ کندوان بچالوس و نوشهر متصل میسازد

شکل شدن لباس بود. سابقاً در هر یك از ولایات اهالی یکقسم کلاه و لباس داشتند. بلکه‌دریك شهر چندین نوع جامه می‌پوشیدند. شاهنشاه فرمان داد که جز یك کلاه و یك نوع لباس‌در سراسر کشور معمول‌نباشد

راهها از موانع بزرك پیشرفت کار های کشورنبودن‌راههای اتومبیل رو بود. راه در کشور بمنزلهٔ رك وعصب دربدن انسان است. هر قدر راهها‌همواروو زیاد باشد ارتباط مردم‌بایکدیگرآسانتر و سریعتر و رواج بازرگانی و فرهنك و بسط امنیت و داد گستری سهلتر میگردد. پس شاهنشاه فرمان داد که در سراسر ایران راهها و پلهای جدید بسازند و کوه ها را بوسیله تونل بشکافند.

یکی از آرزو های دیرین ایرانیان داشتن راه آهن بود شاهنشاه در روز ۲۳ مهر ۱۳۰٦ در جنوب شهر محلی را برای ایستگاه راه آهن معین فرمودند و نخستین بنای آنرا شخصاً کلنك بر زمین زدند و از آنروزدر شمال و در جنوب ساختمان راه آهن سراسری ایران که۱۳۹٤ کیلومتر طول دارد شروع شد و با وجود موانع بزرك که در سلسلهٔ کوه های البرز و در کوهستان لرستان پیش آمد در ظرف ده سال این خط عظیم بپایان رسید و مصارف آنرا دولت از محل مالیات قند و چای که جمع کرده بود پرداخت و دیناری وام‌از خارجه و داخله نگرفت. قطعاتی که از کوهستان بسیار سخت لرستان و سلسله البرز میگذرد از عجایب

صنعت محسوب میگردد. در این خط ۲۲۴ تونل که جمعاً یکصد کیلومتر طول دارد ساخته شده که بزرگترین آنها در گردنهٔ فیروزکوه قریب ۳ کیلومتر است. در روز ٤ شهریور ۱۳۱۷ جشن اتصال این راه آهن گرفته شد و بامر اعلیحضرت شاهنشاه در سایر جهات شرق وغرب و جنوب هم بطرف خراسان و آذربایجان شروع بساختن خطوط آهن دیگر نمودند.
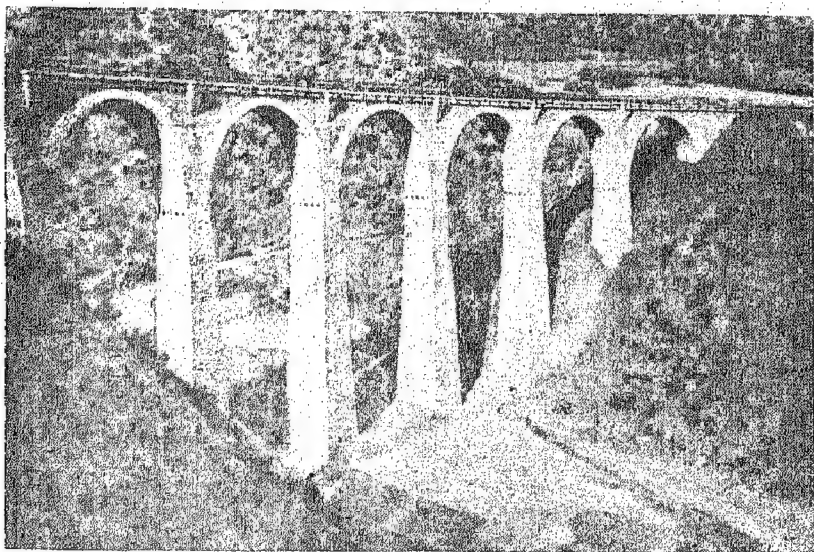
یکی از پلهای راه آهن جنوب

بانوان از موانع بزرگ پیشرفت اصلاحات ایران حجاب بانوان بود هیچ یك از نسوان حق نداشتند با روی باز از خانه بیرون بیایند و طبعاً در هیچ کاری از کارهای عمومی شرکت نمیکردند. این وضع علاوه بر اینکه منافی صحت مزاج بانوان و مانع آموزش و پرورش آنان میشد اساساً یك نیمه از مردم کشور را بیکار و سربار نیمهٔ دیگر می کرد.

در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ خـاندان سلطنتی پیش‌قدم شده نقاب از رخسار برداشتند و بانوان ایران بآن خاندان جلیل تأسی کرده خود را از قید چادر و روبند رهائی بخشیده از آن تاریخ با مردان در کارهای اداری و پرورش و آموزش همدوش شدند.

آموزش و پرورش از جملهٔ اموری که شاهنشاه بآن توجه خاص فرموداصلاح فرهنگ بود. بموجب قـانون مقرر شدکه تـا پنجسال‌هر سال ۱۰۰ نفر از جوانان بخرج دولت از میان شاگردان بر گزیدهٔ کشور بممالك خارجه رفته وبا سر پرستی مأمورین ایرانی در رشته‌های‌سودمند تحصیل کنند. در تهران نیز بنای دانشگاه و دانشسرا ها و موزه و سایر بنگاه‌های فرهنگی‌انجام‌گرفت وآموزش ابتدائی در سراسر جهان‌مجانی‌شد وآموزش‌سالمندان‌رواج‌پذیرفت. ازجملهٔ‌تغییرات‌بزرگی که‌در‌تربیت‌جوانان رخ داده است توسعهٔ پرورش بدنی وپیشاهنگی و شرکت‌دختران‌در‌تعالیم ورزشی است که تأثیری عظیم در احوال عمومی کرده‌است.

برای وضع لغات و اصلاح زبان فارسی بفرمان شاهنشاه مجلسی‌به نام فرهنگستان مرکب از دانشمندان کشور تأسیس یافت‌وسازمان‌تازه‌ای برای تربیت فکری و اخلاقی ملت باسم پرورش افکار تشکیل شد که به وسایل مختلف در رفع نقایص و نشر محاسن فکری و خلقی ملت کوشش نماید.

کارخانه‌ها وبانکها برای اینکه ایران از حیث کالا و لوازم زندگانی نیازمند بخارجیان نباشد در نقاط کشور کارخانه های قند و پارچه بافی و بلور سازی و سیمان سازی‌و چرمسازی و سایر بنگاههای صنعتی دایره گردید و برای حفظ کالای میهن از رقـابت خـارجیان قانون‌انحصار بازرگانی وضع شدکه بازرگانی خارجی منحصراً حق دولت باشد وديگران با اجازه دولت دادوستدکنند.
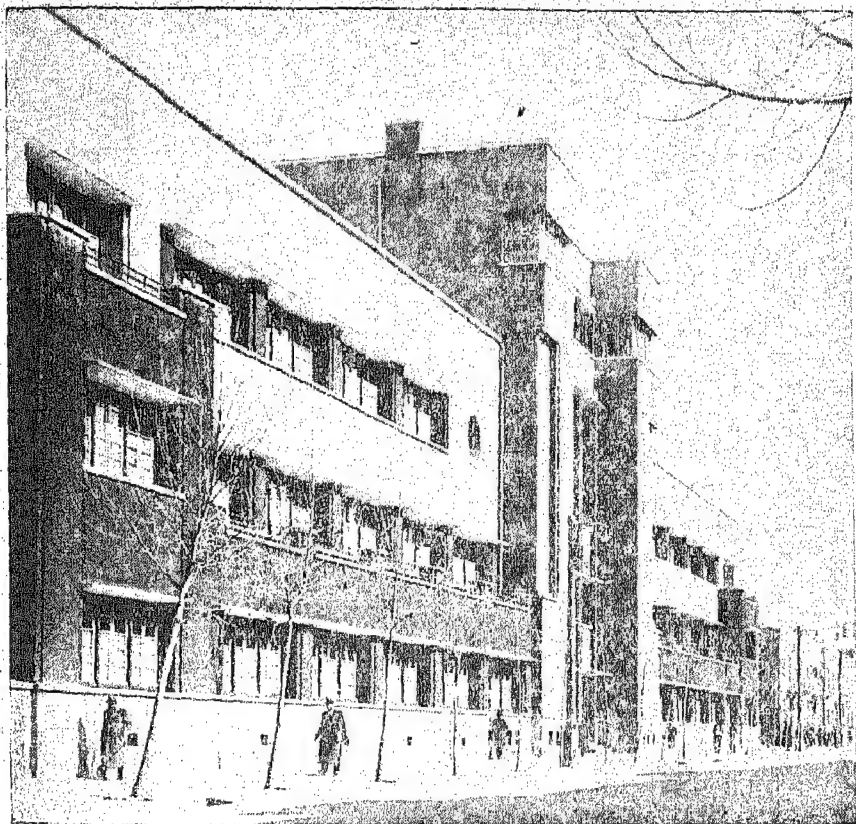
هنرستان دختران

بانکهای فلاحتی برای مساعدت به کشاورزان و صاحبان املاك دایر ومزارع نمونه در چند جای کشور آماده‌شدکه طرز پرورش‌نباتات سودمندرابدهقانان بیاموزند . چون از زمان ناصر الدین شاه امتیاز صدور اسکناس یا بانك انگلیس بود اعلیحضرت شاهنشاه بانك ملی را در سال ۱۳۰۷تاسیس‌وامتیازاسکناس را بان منتقل نمودند . ازآن تاریخ‌بواسطه حسن جریان این بانك بهبودی کامل دراوضاع‌اقتصادی‌ایران‌رخ‌داده‌است .

آبادی شهرها از اصلاحات این‌عصر زیبائی پایتخت و سایر شهرهاست **وشهرستانها** در هر شهری بفرا خور استعداد آن خیابان ها وسیع و چراغ برق و سایر بنگاههای سودمند از قبیل بیمارستان و دبیرستان
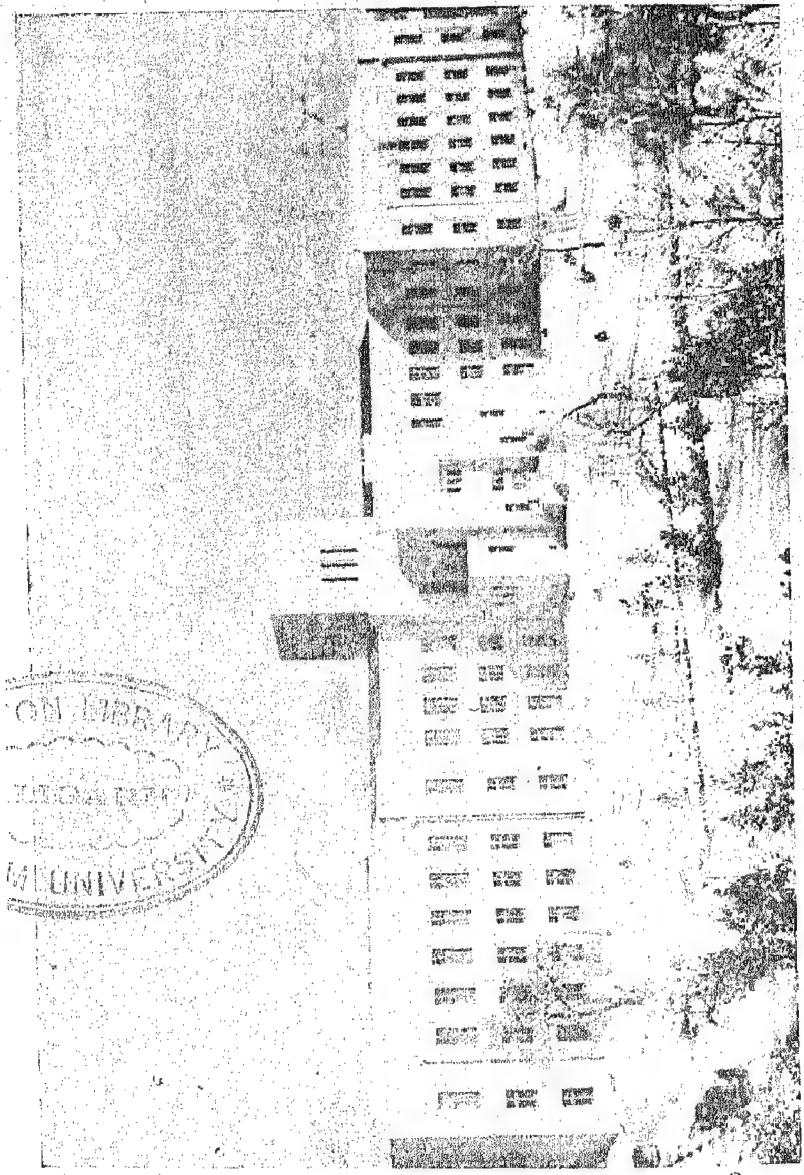
و عمارات دولتی و باغهای ملی و گردشگاه ها ساخته شد و کوچه های تنگ و بیقوله های کثیف بخیابان و گردشگاه تبدیل یافت . دو بندر مهم در دو سر راه آهن ایجاد شد یکی بندر شاهپور در جنوب دیگر بندر شاه در شمال

نمونهٔ اهتمام این شاهنشاه در آبادی کشور قطعهٔ مازندران است که سابقاً ارتباطی با تهران و سایر نقاط ایران نداشت و ویران و بیفایده مانده بود و باتوجه خاص اعلیحضرت درسراسر آنجا راههای خوب و بندرهای
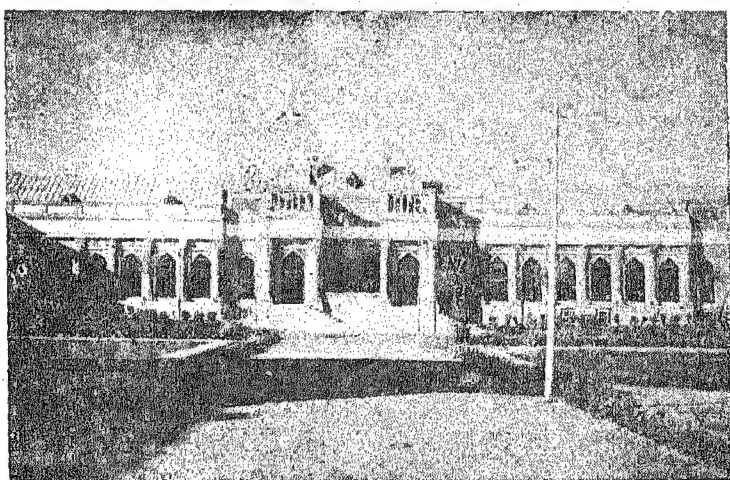
قسمتی از بیمارستان شاهرضا در مشهد

مهم و کارخانه های عظیم و باغهای نمونه و عمارات و مهمانخانه های عالی بنا گذاشته شد و بندر نوشهر که یکی از بنادر مهم کشور است ایجاد گردید.

اعلیحضرت همایونی هر سال دوبار منظماً بولایات ایران مسافرت میفرمایند و جزئی و کلی امور را از نظر میگذرانند . خدمتگزاران تشویق وسهل انگاران را تأدیب میکنند . در سال ۱۳۱۳ اعلیحضرت همایون بنا بر دعوت رئیس جمهوری ترکیه به آنکارا و استامبول رفتند و این سفر دو ماه طول کشید.

مالیات ها یکی از علل فقر کشور منظم نبودن مالیات ها بود . بفرمان شاهنشاه مالیاتها را تعدیل کردند . مالیات ارضی

را که از رعیت گرفته میشد بکلی ملغی نمودند و سایر عوارض راازقبیل
راهداری و سرانه و غیره که بهراسم و رسم از مردم گرفته میشد از

لنگرگاه بندر شاهپور

میان بر داشته بجای آنها مالیاتهائی که متناسب با در آمد مردم باشد بر
قرار فرمودند ، مثل مالیات بر درآمد وعوارض قند وشکربرای راه‌آهن
و نظایر آن . چون عایدات کشور بخوبی وصول و از حیف و میل آن
در منطقهٔ عشایر نشین وغیره جلوگیری شد خزانه دولت معمور وبرمیزان
بودجهٔ کشور افزوده و اعتبار دولت در چشم مردم ثابت و قوی گردید
و موجب اعتماد شد رفته رفته وسایل تأسیس شرکت ها فراهم آمد و
امور اقتصادی بر بنیان محکمتر نهاده شد . چون املاك بسیاری بنام‌خالصه
در دست دولت‌بود که‌وسیلهٔ آبادی آنهارا نداشت‌مقرر گردید که درخوزستان
و سیستان و جاهای دیگر آنها رامیان دهقانان تقسیم نمایند تا روستائیان
علاقه پیدا کرده در صدد آبادی قطعات خود بر آیند . برای جلوگیری از
احتکار غلات که موجب بروز قحط و غلا میشد مقرر گردید که غلات

را منحصراً بدولت بفروشند که مازاد مصارف شهر ها در انبارهائی که بشیوهٔ
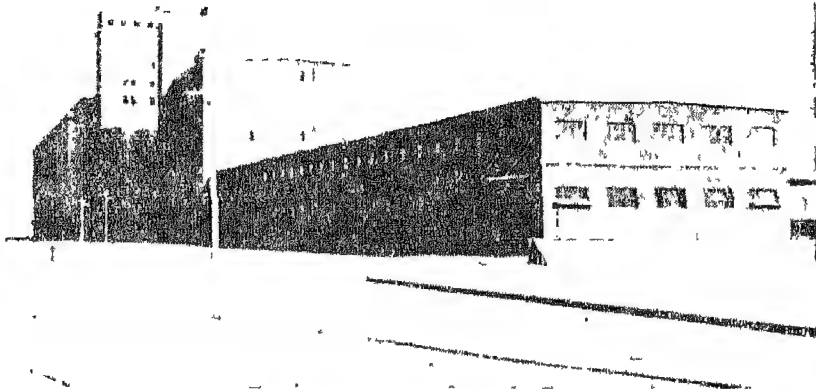
انبار گندم (سیلو) تهران

جدید ساخته میشود ذخیره کند تا هر گاه در جائی بواسطهٔ عدم بارندگی یا بروز ملخ و سن و غیره غله کمیاب شود دولت بتواند اسباب گشایش کار مردم را فراهم سازد و این پیش بینی در مورد قحطی خراسان درسال ۱۳۱۷ مفید واقع شد ونفوس وخلایق از مرگ نجات یافت .

ازمنافع عمدهٔ کشور حقی است که از کانهای نفت جنوب (خوزستان) دریافت میشود . در زمان ناصرالدین شاه امتیاز این کانها را بیك شرکت انگلیسی داده بودند . چون مقررات آن امتیاز مناسب بادورهٔ اقتدار ایران نبود اعلیحضرت همایونی آنرا ملغی نمودند و بطرز مناسبتری تجدید آنرا اجازه فرمودند.

دیگر از منابع در آمد کشور حقوق گمرکی است که از اجناس رسیده و فرستاده گرفته میشود . در ایام ضعف ایران اختیار و عوارض گمرکی با دول خارجه بود که بنفع خود در کم و زیاد آن دخالت میکردند. از کارهای سودمند عمده این شاهنشاه استقلال گمرکی ایران است که

نفوذ اجانب را در تعیین میزان گمرك کالا ها قطع فرمود و اکنون دولت بوسیلهٔ گمرك میتواند هر جنسی راکه ورودش برای کشور ضرور نباشد یا مضر باشد جلوگیری کند و کالای میهن را رواج بدهد .

مفاخر باستانی شاهنشاه بزرگ‌ماهمانقدر که در نوکردن بساط اجتماعی ایران شوق و علاقه دارند در زنده کردن آثار باستانی نیز اهتمام میورزند . صنایع قدیم مثل قالی بافی و زر دوزی و کاشی‌کاری و خاتم سازی و غیره که هنر مخصوص نیاکان ماست بکلی از بین رفته بود ، در عهد این شهریار این همه هنر ها زندگی جدید پذیرفت و رواج تمام گرفت .
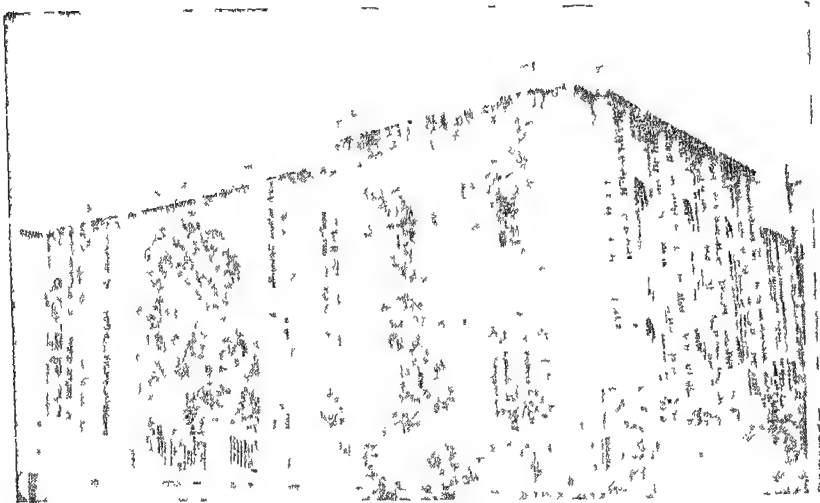
نمای خارجی موزه تهران

ابنیهٔ قدیم که آثار بزرگان باستان است در ادوار انحطاط رو بخرابی نهاده بود در این عهد همهٔ آنها مرمت یافته و از انهدام محفوظ ماند . بفرمان این شاهنشاه در سال ۱۳۱۳ جشنی بسیار عظیم بیادگار

سال هزارم وفات فردوسی و بنای آرامگاه مجلل او در طوس (خراسان) گرفته‌شد که‌دانشمندان وادبای‌همه کشورهای‌خارجی‌در آن‌شرکت‌جستند.

یگانگی سر آمد همهٔ اصلاحات‌عهد پهلوی وحدت ملی‌ایران است. مردم این کشور بسبب هرج و مرج و نا امنی ادوار گذشته، و نبودن وسائل ارتباط و آگاهی، و پیروی از اولیاء امور در تنبلی و غرض رانی فرو رفته بکلی از یکدیگر دور و مهجور و بیگانه و بیعلاقه مانده بودند. نتیجهٔ اصلی اصلاحات این شاهنشاه ایجاد یگانگی در میان مردم است که همه بدانند فرزندان این آب و خاك و مسئول ترقی میهن خود هستند و ایران بمنزلهٔ خانهٔ ایشان است که بایددر آبادی و برومندی آن بکوشند و از تطاول دشمن آنرا نگاهدارند. اصلاحات اجتماعی این عهد مانند یکسان کردن لباس و کلاه و ترویج الفاظ فارسی و همدوش کردن بانوان و مردان و اتحاد تعلیمات فکری و بدنی و تأسیس نظام وظیفه و امثال اینها همه برای تحکیم یگانگی عمومی است.

والاحضرت همایون والاحضرت همایون محمد رضا پهلوی ولیعهد ایران که چندین سال در سویس مشغول تحصیل بودند در مراجعت بایران پس از طی دانشکدهٔ افسری مستقیماً بسر پرستی جوانان کشور پرداختند و از برکت اهتمام و دلسوزی و مراقبت ایشان روز بروزدائرهٔ آموزش و پرورش توسعه یافته و حس سلحشوری و ایمان بمیهن در نوباوگان ایران رشد و نمو میکند.

در سال ۱۳۱۷ جشن عروسی ایشان با والاحضرت همایون فوزیه خواهر اعلیحضرت فاروق اول پادشاه مصر در تهران و سراسر ایران گرفته شد. رفتار و کردار این شاهنشاه زادهٔ جوانبخت موجب مزید امیدواری جوانان ایران و باعث افزایش شوق و ذوق عمومی در

خدمات کشوری و لشکری است .

استقبالی که مردم ایران از هوا پیمائی کشور نموده و در پیشرفت آن مساعی جمیل بخرج داده‌اند نمونهٔ روشنی از پرورش افکار و علاقه مندی عموم است .
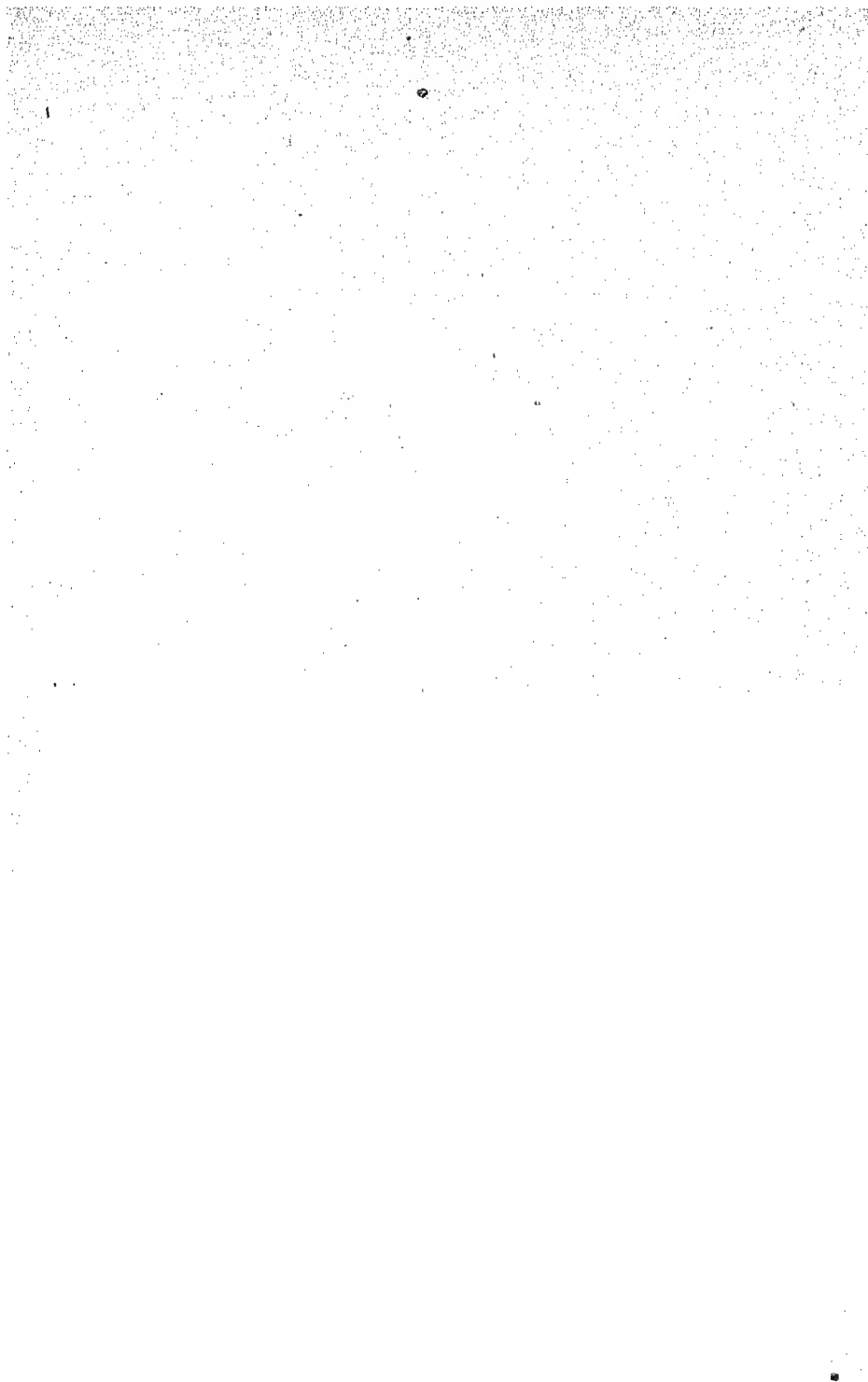
بخش دوم

تاریخ عمومی

تاریخ معاصر
فصل اول ـ کلیات

مقصود از تاریخ معاصر دوره ایست که از سال ۱۷۸۹ یعنی سال انقلاب بزرگ فرانسه آغاز و دنباله آن تا امروز کشیده شده . علت اینکه این قسمت از تاریخ دوره خاصی را بوجود آورده تغییرات اساسی است که در این عصر در زندگانی اجتماعی و مادی و معنوی ملل متمدن بخصوص اروپائیان رخ داده و اصول این تغییرات بقرار زیر است :

۱ – **طرز حکومت** : بر اثر نشرافکار فیلسوفان قرن هیجدهم اروپا و انقلاب بزرگی که در فرانسه روی داد در طرز حکومت تغییر اساسی پدیدآمد . باین معنی که در هر کشورمردم بوسیله انتخاب نمایندگان حکومت را بدست آوردند و امتیازاتی که از پیش میان طبقات مردم وجود داشت از میان رفت و همگی در مقابل قانون مساوی گشتند . همچنین آزادی یافتند که افکار و عقاید خود را در آنچه بصلاح کشور و ملت است بوسیله سخنرانی و روزنامه نگاری منتشر سازند . بعلاوه در این عصر است که حس ملیت یعنی هم نژادی و هم زبانی بر انگیخته شد و هر ملتی سعی کرد که نیروی مادی و معنوی افراد خود را یکی ساخته در کشور موروثی واجدادی خویش حکومت و زندگانی مستقلی ترتیب دهد و در جمع اقوام جهان مقامی را که در خور اوست بدست آورد.

۲ – **ترقی صنایع ظریفه و علوم** : چون یکی ازاختصاصات دوره معاصر آزادی فکر و عقیده و عمومی شدن تحصیل دانش و معرفت

میباشد، در ادبیات و صنایع مستظرفه بخصوص موسیقی ترقیات بزرگ حاصل گشت. ولی ترقی علوم در این دوره برمسائل دیگری تفوق یافت چه اکتشافهای بزرگ علمی که در این عصر روی داد و نتایج علمی که از این اکتشافها حاصل شد، بکلی زندگانی معاصر را نسبت بدوره پیش از آن دیگر گونه ساخت. استفاده از قوه بخار در ماشینها، کشف قوه برق و استفاده از آن در صنایع و بوجود آمدن صنایع شیمیائی، موجب تحول کلی در زندگانی مادی بشر گردید. این‌دو تغییر عظیم که‌یکی‌در زندگانی اجتماعی و دیگری در زندگانی مادی رخ داد مایه امتیازدوره معاصر از دوره های‌پیشین شده است.

۳ ـ دیگر از اختصاصات دوره معاصر عامل تازه ای است که در سیاست عمومی جهان و ارتباطهای بین المللی پدید آمده و آن اهمیت منافع اقتصادی است. باین معنی که هریك از دولتهای بزرگ اروپا سعی کرد بانیروی کار و کوشش افراد ملت نخست در داخله صنایع و محصولات کافی برای خود فراهم آورد تا نیازمند بخرید کالای دیگران نباشد و سپس بازارهائی برای فروش مازاد صنایع و محصولات خویش فراهم سازد تا ازاین راه بر در آمد ملی افزوده و ثروت عمومی راتوسعه دهد و چون کشور های متمدن هریك بتناسب احتیاجات خویش مصرف داخلی خود راتامین و ورود کالای خارجی را محدود می‌کردند دولتها برای فروش مازادمحصولات نیازمند بیافتن بازار های دیگر شدند و راه چاره را منحصر به تحصیل مستعمرات دیدند. بهمین سبب تهیه مستعمرات در دوره معاصر از مقاصد اصلی و اوّلی دولتهای بزرگ‌عالم‌مانند انگلیس و فرانسه و آلمان و کشور های متحد امریکا و ژاپن و ایتالیا گردید و مقصود از آن بچنگ آوردن زمینهای قابل استفاده در اکناف

عالم است ، خواه برای تزیید اعتبارات سیاسی و تقویت نیروی جنگی و خواه برای تهیه محل مازاد جمعیت و یا بازارهای ممتاز برای بازرگانی و چون نواحی قابل استعمار محدود و معین بود ناچار برای ربودن آنها رقابتهای شدید میان دولتهای بزرك تولید شد و این رقابتها سر چشمه مشاجرات تازه و دائمی در دنیا گردید .

٤ ـ آخرین اختصاصی که برای تمدن دوره معاصر میتوان ذکر کرد احترام خاصی است که شخص انسانی یافت واز این حیث در زندگانی اجتماعی نسبت بدوره های قبل تبدل اساسی روی داد . باین معنی که در نتیجه نشر افکار فلسفی تازه مخصوصا عقاید راجع بازادی و برادری و برابری جنبشی خاص بنام جنبش انسان دوستی در میان اقوام متمدن ظاهر گردید . در دوره های پیش نجبا و کسانی که جزو طبقات ممتاز بودند سایر مردم را از طبقه انسان خارج می پنداشتند و تمام تحمیلات اجتماعی را بر آنان وارد ساخته انواع سختیها را در باره ایشان روا میداشتند . بعلاوه نسبت برنج و الم دیگران کمتر احساسات رقیق وجود داشت .از آغاز قرن هیجدهم جنبشی بر ضد این اخلاق و حالت روحی ظهور کرد . احساسات مردم دوستی و ترحم نسبت بمصائب و محن طبقات پست رو بتوسعه نهاد . مردانیکه انسان دوست لقب دارند کوشیدند تا احوال طبقات پست را بهبودی بخشند و این جماعت در سایه تبلیغات گوناگون موفق شدند که اخلاق و عادات را ملایم سازند و از اینرو وحشیگیری هائیکه پیش از آن طبیعی بنظر می آمد امروز قبیح شمرده شده و برای آنها در هر کشوری کیفرها مقرر داشته اند . پیشرفتهای عمده انسان دوستان عبارتست از : موقوف ساختن شکنجه زندانیان و کاستن شدت قوانین جزائی والغاء بردگی و خرید وفروش سیاهان .

ملایم ساختن قوانین جزائی در دورهٔ قدیم مجازاتهای بسیار متنوع و عجیب و بیرحمانه مانند بازپرسی با شکنجه ، تازیانه زدن ، داغ کردن ، زبان بریدن ، کور کردن ، بچهار میخ کشیدن ، وجودداشت . هر چند در قرن هجدهم در اینگونه مجازاتها تخفیفاتی حاصل شد ولی باز پاره‌ای مجازاتهای بیرحمانه‌مانند شقه کردن وزنده بآتش افکندن‌و زیر چرخ انداختن و امثال آن بر جای بود . فیلسوفان دورهٔ معاصر اینگونه مجازاتها را بر خلاف اصول انسانیت شمرده و تا حدی که برای تنبیه گناه کار و عبرت سایرین کافی باشد ضروری دانستند . در نتیجهٔ بروز و نشراین افکار در سال ۱۸۱۰ در فرانسه تقریباً تمام مجازاتهای بدنی از میان رفت و دو اصل بزرگ برای کیفردادن گناهکاران وضع شد :

نخست اینکه مجازات هر گناه باید قبلا بر طبق قوانین کشورمعلوم شده و متناسب بـا میزان و چگونگی گناه و برای تنبیه گناهکار مقرر گردیده باشد .

دیگر اینکه حکم مجازات باید از طرف دادرسهای بیطرف‌و باعدل و انصاف داده شود .

آزادی عقیده و آئین در دورهٔ سابق عموماً بر این عقیده بودند کـه همهٔ اتباع یك کشور باید در مسائل اساسی هم فکر و خصوصاً دارای یك مذهب و آئین باشند و وحدت مذهب را شرط یگانگی ملی میشناختند . بنا بر این در هر کشور تنها یك مذهب رسمی و اجباری وجود داشت و مردم حق نداشتند از آن تخلف ورزند . مثلا مذهب‌رسمی انگلستان پرتستان بود و کاتولیکها را از حمایت قانون خارج میکرد و مذهب فرانسه کاتولیك بود و پروتستانهـا را مورد تعقیب و آزار قـرار میداد . باین ترتیب هر دولتی حامی مذهب رسمی خود گردیده پیروان

سایر مذاهب را از حمایت قانون خارج و حتی شکنجه و آزار میکرد .

فیلسوفان قرن هجدهم باین ترتیب سخت معترض گشتند و از تأثیر افکار آنان پاره ای از پادشاهان روشن فکر و با ارادهٔ اروپا مانند پادشاه پروس و اطریش پیروان مذهب غیر رسمی رادر حمایت قانون قرار دادندو تعقیب و آزار آنان را منع کردند . در انگلستان و فرانسه نیز همین ترتیب مجری گردید و در سال ۱۷۹۱ در فرانسه آزادی مذهبی اعلام شد . از آن تاریخ ببعد جنبش بر ضد سیاست مذهبی دولتها روز بروز توسعه یافت و آزادی عقیده و آئین تقریباً روش عمومی کشور های متمدن گردید ، و بتدریج در اکثر کشور های متمدن مذهب و دولت از یکدیگر جدا شدند .

الغاء بردگی بردگی عادتی اجتماعی بود که در افریقا وجود داشت . کسانیکه در جنك فیروز میشدند اسرای جنگی را در خدمت خود نگاهداشته و با آنان مانند حیوانات رفتار و حتی ایشانرا با گوسفند مبادله میکردند . چیزی نگذشت که برده های افریقائی صورت کالای بازرگانی پیدا کردند و در افریقا و کشور های کنار مدیترانه و آسیا بازار هائی برای فروش بردگان بوجود آمد . در آمریکا بردگان را بـه کشاورزی و استخراج کانها میگماشتند . در آسیا آنان را برای خدمتگاری میخواستند . تهیه کنندهٔ این بندگان سوداگران عرب بودند و چون در امریکا بسبب مهیا بودن زمینهای وسیع برای کشاورزی بوجود بردگان نیازمندی بسیار داشتند ، در قرن نوزدهم خرید و فروش برده یکی از معاملات پرسود گردید .

سوداگران برده پیشکشهای نا چیز بامرای سیاه پوست افریقا داده اجازه میگرفتند که اردو های مسلح تشکیل دهندو برای دستگیری بردگان

به نواحی مختلف افریقا بروند. هر قدر سیاه‌پوستان در مقابل سوداگران بیشتر مقاومت میورزیدند این اردو کشی قتالتر میشد. چنانکه برای گرفتن پنجاه برده از ویران کردن ده آبادی باك نداشتند. باین ترتیب اسیران سیاه پوست را گرفته آنانرا مانند کاروان شتر بزور تازیانه و با مشقت بسیار بکرانهٔ دریا میرساندند و در آنجا در طبقهٔ زیرین کشتی زنجیر کرده ببازار های فروش میبردند.

مظالم دهشتناك برده فروشی از آغاز قرن هجدهم محل اعتراضات سخت انسان دوستان گردید تا در کنگرهٔ وینه کـه در ۱۸۱۵ تشکیل یافت نمایندگان دول- ضمن کار های دیگر تصمیم کردند که در « الغـاء بازرگانی بسیار زشتی که تمام قوانین مذهبی و طبیعی آن رامطرود ساخته است » کوشش کنند.

نخست دولت انگلیس سردستهٔ این جنبش شد و مسئله الغاء بردگی را با ابرام فوق العاده دنبال کرد. دولتهای متمدن دیگر نیز متوالیاً باین نهضت پیوستند. چنانکه در اواخر قرن نوزدهم این عادت زشت رخت از جهان متمدن بر بست.

فصل دوم

تاریخ فرانسه

سلطنت لوئی شانزدهم و انقلاب بزرگ لوئی پانزدهم در سال ۱۷۷٤ در گذشت و سلطنت به نواده اش لوئـی شانزدهم رسید. این پادشاه نخست بدستیاری یکی از وزیران با کفایتش روش اصلاح طلبی پیش گرفت ولی درباریان و شاهزادگان که از این اصلاح زیان میدیدند او را به عزل وزیر واداشتند. در این ایام فرانسه در امریکا مشغول جنگ و مصارف این جنگها نیز بر وامهای سابق که از عهد لوئی پانزدهم مانده بود افزوده شد و کشور گرفتار بحران شدید مالی گردید.

مردم فرانسه از دیرگاهی بسه طبقهٔ بزرگ منقسم شده بودند: یکی اعیان [۱] که مالکان اراضی و سر داران لشکر و درباریان بودند: دوم روحانیان [۲] یعنی اولیاء دین و طبقه سوم [۳] عموم کسانی بودند که بـه پیشه‌وری و بازرگانی و برزگری اشتغال داشتند. زحمت کار و ادای مالیات منحصر باین طبقه بود و همچنین حفظ امنیت و شرکت در میدان های جنگ و ساختن راهها و امثال آنرا بر عهده داشتند.

طبقهٔ سوم در این موقع از فقر و تنگدستی و نیز از ستمکاریهای دو طبقهٔ دیگر یعنی اعیان و روحانیان که در عیش و عشرت بسر میبردند بجان آمده بودند.

Tiers-Etat - ۳ Clergé - ۲ Noblesse - ۱

از زمانهای پیش رسم چنان بود که هر وقت پادشاهان فرانسه به مشکلات سخت مالی بر میخورند مجلسی بنام اتاژنرو[۱] از نمایندگان طبقات سه گانه دعوت میکردند و از آن مجلس دررفع مشکلات یاری میجستند

چون در این مجلس نمایندگان هر طبقه مجتمعاً یك رأی میدادند نمایندگان بزرگان و روحانیان که همواره با هم متفق بودند در رأی و نمایندگان طبقه سوم تنها یك رای داشتند و بدین سبب غالبا مالیاتی تازه وضع میکردند که بر طبقه سوم تحمیل میشد .

لوئی شانزدهم

(۱۷۵٤ تا ۱۷۹۳)

لوئی شانزدهم نیز چون بمشکلات مالی بر خورد بر آن شد که

۱ – Etat- Généraux

اتاژنرو را تشکیل دهد. این مجلس[۱] درسال ۱۷۸۹ منعقد گردید وانقلاب فرانسه از آن سر برون آورد. باین ترتیب که نمایندگان طبقه سوم حاضر نشدند مانند پیش از اعیان و روحانیان جدا شوند و بمحل علیحده رفته رأی خود را معلوم نمایند و گفتند باید نمایندگان دو طبقه دیگر نیز بما پیوسته و همه نمایندگان یك مجلس تشکیل دهند. زیرا نمایندگان طبقه سوم میدانستند که اگر بترتیب قدیم کار کنند در هر امر یك رای ایشان در مقابل دو رای اعیان و روحانیان مغلوب خواهد بود.
ولی هرگاه تمام نمایندگان يك مجلس تشکیل دهند چون شماره نمایندگان طبقه سوم بتنهائی مساوی نمایندگان دو طبقه دیگر است در مجلس صاحب اکثریت خواهد شد.

از مباحثه در همین امر کشمکش آغاز گشت و چون نمایندگان دو طبقه دیگر باین ترتیب رضا ندادند نمایندگان طبقه سوم سوگند یاد کردند که تا برای فرانسه قانون اساسی ننویسند متفرق نشوند. لوئی شانزدهم نخست امر بتفرقه نمایندگان داد لیکن نمایندگان ایستادگی کردند ودولت هم مقتضی ندانست که با ایشان مخالفت کند.

بسیاری از نمایندگان طبقه اشراف و روحانیان از شرکت با نمایندگان طبقه سوم خود داری نمودند. لیکن نمایندگان طبقه سوم به این اعتبار که نماینده طبقه اکثر ملت هستند هیئت خود را مجلس ملی نام نهادند و اتاژنرو را منحل شمردند و اعلام کردند که هیچیك از افراد ملت فرانسه جز بتصویب مجالس ملی نباید مالیات بدولت بدهد. چند روز بعد مجلس ملی شروع بنوشتن قانون اساسی نموده عنوان مجلس مؤسسان[۲] باختیار کردند و در ظرف دوسال قانون اساسی فرانسه را مدون نمود.

Assémblée Constituante – ۲ Assemblée Nationale – ۱

نخستین قانون اساسی

این قانون که معروف بقانون اساسی سال ۱۷۹۱ است کشور فرانسه را دارای حکومت مشروطه کرد و قوهٔ مقننه و مجریه و قضائیه را از یکدیگر تفکیک نمود و فقط حقی که برای شاه قائل شدند این بود که میتوانست اجرای بعضی قوانین را مدتی بتعویق بیندازد.

قانون اساسی درمقدمهٔ کلیاتی داشت موسوم به اعلان حقوق بشر که شامل شرح اصولی از آزادی و مساوات و حکومت ملی بود بنابراین اقدامات نمایندگان طبقهٔ سوم دو انقلاب بزرك تولید کرد یکی انقلاب سیاسی و دیگری انقلاب اجتماعی. انقلاب سیاسی همانا از میان رفتن سلطنت استبدادی و مداخله یافتن نمایندگان ملت در کار حکومت بود. انقلاب اجتماعی نیز همهٔ مردم را در مقابل قانون برابر ساخت وامتیازهای را که طبقه روحانیان و بزرگان از دیر گاهی برای خود ایجاد کرده بودند از میان بر داشت. البته این دو انقلاب بدون جنك و خونریزی انجام نگرفت زیرا بزرگان و روحانیان بآسانی تن باوضاع جدید نمیدادند. دولت هم طرفدار آنان بود. پس ناچار زد خورد میان طبقات مردم رخ داد. چنانکه مردمان پاریس دو نوبت مسلح شده با هواخواهان طرز حکومت قدیم جنگیدند و در شهرستانهای فرانسه نیز زد و خورد های سخت میان عامه و هواخواهان طرز حکومت سابق درگرفت. چون بیشتر مردم فرانسه در این هنگام دارای یك فکر و عقیده شده بودند اتحاد مخصوصی میان آنان تولید گردید که پیش از آن وجود نداشت و میتوان گفت درفرانسه ملت تازه ای بوجود آمد.

کشمکشهای داخلی و جنگ خارجی

یکی از قوانینی که مجلس مؤسسان وضع کرد راجع به طرز انتخاب روحانیان بود. باین معنی

که روحانیان فرانسه را از پاپ سلب کرده بخود فرانسویان بسپرد. چون این ترتیب با روش قدیم که جزء عقیدهٔ مذهبی روحانیان و بسیاری از مردم شده بود وفق نمیداد چهل هزار تن از کشیشان حاضر بقبول آن نگشتند و همچنین عده‌ای از نمایندگان شهرستانها با این قانون مخالفت کردند ودرنتیجه کشمکش جدیدی میان حکومت جوان مشروطه و مخالفین این قانون در گرفت در بعضی نقاط منتهی بجنگ داخلی گشت. از طرف دیگر وقتی حکومت مشروطه در فرانسه اعلام شد بسیاری از طبقات بزرگان هجرت کردند و بکشور های بیگانه رفتند و دولت های بیگانه را بجنگ و ستیزه با حکومت جدید فرانسه بر انگیختند. لوئی شانزدهم نیز پنهانی از دولتهای بیگانه یاری میجست و سر انجام سپاه اتریش پا بخاك فرانسه نهاد و چون لوئی شانزدهم نیز نقشهٔ جنك را قبلا برای سرداران اتریشی فرستاده بودفرانسویان شکست خوردند. ولی مردم فرانسه نتوانستند ننك شکست را بر خود هموار کنند و مخصوصا اهالی پایتخت هیجان شدیدی کردند و مجلس را بعزل لوئی شانزدهم ازسلطنت مجبور ساختند

مجلس جدید پس از عزل شاه برای تعیین طرز حکومت مجلس تازه ای انتخاب گشت که معروف به کنوانسیون [۱] است. این مجلس نخست طرز حکومت جمهوری را در فرانسه اعلام و سپس لوئی شانزدهم را بمحاکمه کشید و اعدام کرد.

کنوانسیون مجبور شد با نیروی دولتهای بیگانه بجنگد و در داخله هم شورشهائی را که پیاپی بروز میکرد خاموش سازد. مجلس برای اینکه تمام نیرو وهمت خودرا بدفع دشمنان خارجی بگمارد در داخله بزندانی کردن و کشتن کسانی که مایهٔ فتنه های داخلی یا مخالفت طرز حکومت

---

۱ - Convention

جدید می پنداشت مشغول گشت و این خونریزی های داخلی ده ماه دوام یافت و آن دوره را دوره هراس[۱] نامیده اند.

با وجود اغتشاشهای پیاپی و خونریزی‌های داخلی مجلس کنوانسیون به پشتیبانی میهن‌پرستی مردم فرانسه و بانیروی همت و پشت کار سازمان صحیحی برای دفاع ملی داد و پس از دو سال زد و خورد با قوای بیگانه بر تمام دشمنان خارجی چیره گشت و حتی در سمت خاور زمین های تازه ای بکشور فرانسه ملحق گردانید. علاوه بر این مجلس کنوانسیون در داخله فرانسه اصلاحاتی در قسمت فرهنگ و اوزان و مقیاسها و غیره بعمل آورد.

پس از مجلس کنوانسیون چهار سال تمام کشور فرانسه دچار اختلال و اغتشاش بود زیرا مردم بچند حزب قسمت شده بودند و هر حزبی سعی داشت بر احزاب دیگر غلبه یابد و زمام کار را بدست گیرد. دراین گیر و دار دولتهای اروپا بر ضد حکومت فرانسه اتحاد کردند، زیرا پادشاهان کشور های اروپا میترسیدند آتش انقلابات فرانسه بکشور های آنان نیز سرایت کند.

در این جنگها فرانسویان شکست خوردند و عاقبت از این اغتشاش های پی درپی و خطرهای خارجی بستوه آمده آرزوی حکومت نیرومندی کردند که بتواند در داخله امنیت و آسایش را بر قرار و کشور رادربرابر بیگانگان حفظ نماید.

ظهور ناپلئون بناپارت هنگامی که کنوانسیون با دولتهای خارجه میجنگید یکی از سرداران فرانسه که ناپلئون بناپارت نام داشت در ایتالیا و اتریش فتوحات نمایان کرد و فرانسویان نسبت باو محبت فوق العادهٔ یافتند

۱– Terreur

نابلئون پس از مصالحه با اطریش برای ترسانیدن دولت انگلیس
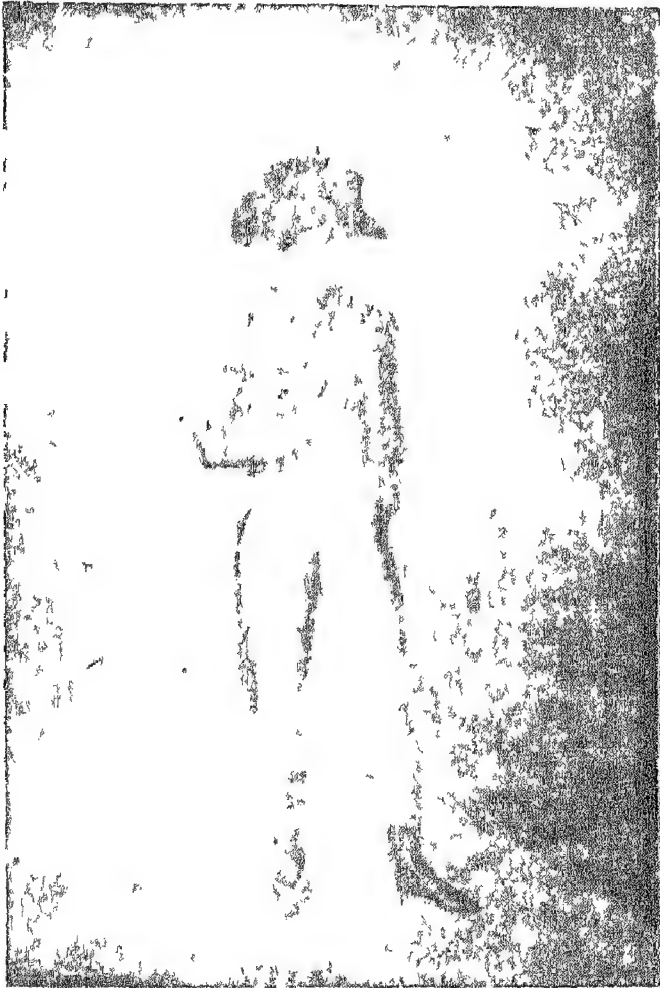
ناپلئون بناپارت
در زمان کنسولی او

لشکر بمصر کشید تا هندوستان را تهدید نماید در همین موقع پاره‌ای از دوستان میهن پرست ناپلئون بهایی او را بفرانسه خواندند تا بدست او در وضع حکومت فرانسه تغییر کلی داده و بالنتیجه آرامش داخلی و

امنیت خارجی کشور را تأمین کنند. ناپلئون باین قصد از مصر بفرانسه
باز گشت و جمعی را باخیالات خود همراه کرد وچون مجلس بااوبمخالفت

ناپلئون درمصر

یکی از مومیائیهای مصررا تماشا میکند

پرداخت مجلس را بوسیلهٔ سربازان برچید وحکومت وقت را منفصل ساخت
رسماً زمام کار ها را بدست گرفت. چهار سال و نیم ناپلئون بعنوان کنسول
حکومت کرد و در این دوره قوانین و سازمان تازه برای ادارات ترتیب
داد و از آنجمله قرار دادی با پاپ بست که بموجب آن ازنفوذ مذهبی
پاپ در فرانسه کاسته شد و این قرار داد به کنکردا[1] معروفست وچون
توانست کشور را از هر جهت آسوده سازد مردم که پانزده سال بودروی
امنیت و آرامش را ندیده بودند خواهان سلطنت او گشتند و او را به
امپراطوری برگزیدند (۱۸۰٤)

دورهٔ امپراطوری ده سال طول کشید و در این ده سال نظامیان
فرانسه در خارج آنکشور پیوسته در جنگ بودند.

---

۱ - Concordat
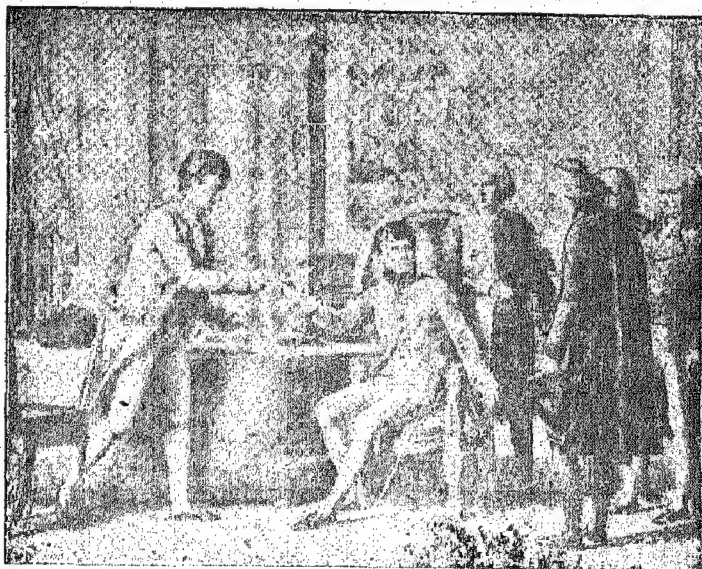
ناپلئون قرار داد با پاپ (کنکردا) را امضا میکند

جنگهای دورهٔ امپراطوری پیشرفتهای مهم ناپلئون در امور داخلی و زبر دستی های او در جنگ دول اروپا مخصوصاً انگلیس را به مخالفت او تحریك نمود و چندین اتحاد علاوه بر اتحاد های سابق بر ضد دولت فرانسه تشکیل شد. چون دو هیئت اتحادیه [۱] قبل از امپراطوری با دولت فرانسه وارد جنگ شده بود نخستین اتحاد دورهٔ امپراطوری اتحاد سوم نامیده میشود.

در این اتحاد دولتهای انگلیس و روس و اتریش که هر یك بجهتی مخصوص از ناپلئون رنجیده بودند شرکت کردند.

ناپلئون باسرعت شگفت انگیزی بدفع دشمن شتافت. در استرلیتز [۲]

Austerlitz - ۲ Coalition - ۱

ناپلئون در گردنهٔ سن برنارد (در کوههای آلپ)
هنگام لشکر کشی به ایتالیا

(از شهرهای مراوی)[۱] قوای دشمن را شکست سخت داد وصلحی موسوم بصلح پرسبورك[۲] (از شهرهای اسلکواکی) منعقد نمود که بموجب آن دولت فرانسه دارای ولایات تازه شد (۱۸۰۵) ولی ناپلئون در یك جنك دریائی که با انگلیسها کرد شکست خورد . این جنك در نزدیکی ترافالگار[۳] از دماغه های اسپانیا واقع شد و بزرگترین جنك دریائی بود که تاآن روز وقوع یافت . در این جنك نلسن[۴] دریاسالار دلیر انگلیس کشته شد ولی انگلیسها فتح کردند و در دریا های اروپا صاحب اختیار مطلق گردیدند .

در هیئت اتحادیه چهارم دولت انگلیس کوشید دولت پروس را که دارای بهترین سپاه بری بود بر ضد فرانسه وارد معرکه کند و با سیاستی که ناپلئون خودمتوجه آن نبوداو را وادار کرد که به فردریك ویلهلم پادشاه پروس توهینی روا دارد . فردریك بسیار متغیر شد و با دولت روس و انگلیس و ساکس و سوئد بر ضد ناپلئون اتحاد بست . این بار ناپلئون با سرعت عمل پیشدستی کرد و قبل از اینکه قوای متحدین وارد فرانسه شوند ناگهان در محل ینا[۵] (از شهرهای آلمان) سپاه پروس را که مایه اطمینان و قوت قلب متحدین بود شکست سختی داد و بی مانع وارد شهر برلن شد و فردریك ویلهلم بروسیه گریخت . ناپلئون سپاه روس را نیز شکست داد ولی پس از اینواقعه روابط میان روس و فرانسه ناگهان تغییر کرد و در محل تیلسیت[۶] (شهرهای روس) ناپلئون چندساعت باآلکساندر

۱- Moravie ۲- Presbourg ۳- Trafalgar ٤- Nelson
۵- Iéna ٦- Tilsit

اول امپراطور روس ملاقات و گفتگو کرد و میان این دو امپراطور قرار

صلحی داده شد (۱۸۰۸ م)

آلکساندر اول امپراطور روسیه

(۱۷۷۷ تا ۱۸۲۵)

ناپلئون برای اینکه بانگلیسها فشاری وارد آورد در صدد تهدید هندوستان بر آمد و این مرتبه راه ایران را در نظر گرفت و با فتحعلیشاه در اینموضوع وارد مذاکره گردید. پادشاه ایران پیشنهاد های اورا قبول کرد بشرط اینکه ناپلئون ولایات قفقاز را که روسها بزور از ایران گرفته بودند باز گیرد ناپلئون هم در این باب بشاه ایران وعده داد، اما ملاقات تیلسیت اجرای این نقشه را برهم زد و ناپلئون بفکر دیگر افتاد و حکم داد که هیچیک از بندر های فرانسه و کشورهائی که با فرانسه اتحاد دارند کشتیهای انگلیسی را بخود راه ندهند و این ترتیب را محاصره بری میگویند.

در سال ۱۸۰۹ ناگهان دولت های اتریش و انگلیس تشکیل

اتحادیه تازه ای داده از اطراف بمتحدین فرانسه حمله بردند. در این جنك باز اتریشی ها مغلوب شدند و خسارات بسیار دیدند.

پیاده نظام پروس
(در سال ۱۸۰٦)

ناپلئون در سال ۱۸۱۰ بمنتهای عظمت خود رسید. زیرا درنتیجهٔ فیروزیهای پی در پی که نصیب او گشت امپراطوری پهناوری بوجود آورد که گذشته از فرانسه یك ثلث از خاك ایتالیا و قسمتی از سویس و بلژیك و هلند و ولایتهای مجاور رودخانهٔ رن وقسمتی از کرانه شمالی آلمان را شامل بود. بعلاوه ایتالیا و اسپانی و حتی سوئد بطور غیرمستقیم بچنك ناپلئون افتاده بود. بطوریکه بر هفتاد میلیون مردم که نصف جمعیت آن روز اروپا بود حکومت میراند و بدینواسطه غرور و نخوت فوق العاده باو راه یافت. بهمین سبب در داخلهٔ فرانسه عدهٔ زیادی از او بر گشتند تا آنجا که وزیر خارجهٔ او باطناً برای ناپلئون کار شکنی میکرد.

ناپلئون در امر محاصرهٔ بری برای بیچاره ساختن انگلیسها شدت بسیار بخرج داد و این امر تقریباً همهٔ ملل اروپا را که احتیاج ببازرگانی با انگلستان داشتند بمخالفت او برانگیخت و بهمین جهت آلکساندر اول امپراطور روس اتمام حجتی برای ناپلئون فرستاد مبنی بر اینکه بندر های

پیاده نظام روس
در سال ۱۸۰۹

آلمان را تخلیه کند. بدین سبب در
در سال ۱۸۱۲ میان روس وفرانسه
جنك اعلام شد و دولت انکلیس و
سوئد هم بروسها پیوستند و هیئت
اتحادیهٔ ششم تشکیل یافت. ناپلئون
بیدرنك با ۳۵۰٫۰۰۰ نفر متوجه
روسیه شد و بسمت مسکو پیشرفت
این سپاه چون ازملل مختلف مرکب
بوده معروف بلشکر بیست ملت میباشد
سپاه روسیه نیز بدفع ناپلئون شتافت
ناپلئون در خاك روسیه پیشرفت
و مسکو را فتح کرد. اما حاکم
شهر مسکو پیش از آنکه فرار کند
شهر را آتش زد. ناپلئون پس از
آنکه مدتی در مسکو توقف نمود
مجبور بباز گشت گردید. روسها راه
اورا بستند واورا مجبور ساختندراه
دیگری پیش بگیرد. اما در این راه پیش از وقت تمام آبادیها وخرمن‌هارا
آتش‌زده‌بودند و باین ترتیب سپاه ناپلئون بکلی بی آذوقه‌ماند. سرمای روسیه
هم‌دراینموقع بمنتها درجه‌رسیده بود. لشکریان ناپلئون از سرماو گرسنگی
مانند برك بزمین میریختند و باین ترتیب تقریباً همه تلف شدند و آنچه
هم بزحمت از دشت یخ بستهٔ روسیه فرار کرده بودند چون وارد پروس
شدند گرفتار مزاحمت پروسیها گردیدند؛

شکست ناپلئون ناپلئون پس از بازگشت از روسیه باز مجبور بجنگ بود زیرا اتحادیه تازه ای مرکب از پروس و روسیه و سوئد و انگلیس و اتریش برضد او تشکیل گردید. این مرتبه پروسیها کارزار را آغاز کردند و گرداننده چرخ این اتحاد مترنیخ صدر اعظم اطریش بود.

ناپلئون پس از مقاومت چهار روزه شکست خورد و عقب نشست (۱۸۱۴) ارتش متحدین که ولینگتون[1] سردار معروف انگلیسی فرمانده کل آن بود وارد فرانسه گشت و شهر پاریس تسلیم متحدین گردید.

حکومت صد روزه ناپلئون پس از آنکه پاریس بدست متحدین افتاد و سرداران ناپلئون از اقدام به نبرد سر زدند ناپلئون ناچار استعفا داد و متحدین حکومت جزیره الب (میان ایتالیا و جزیره کرس) را باعنوان امپراطور باو سپردند و او در چهارمین ماه سال ۱۸۱٤ بجزیره آلب رفت.

ناپلئون در جزیره آلب آگاهی یافت که دشمنانش او را در آنجا باقی نخواهند گذاشت و بیکی از جزایر دور دست اقیانوس تبعید خواهند کرد. بنابر این پس از دو ماه توقف و حکمرانی در جزیره الب باهزار تن از سربازان قدیم خود بر کشتی نشست نهانی بخاك فرانسه پیاده شد. اهالی نقاط سر راه که ناپلئون رادوست داشتند باو پیوستند و حتی نیروهای جنگی هم که لوئی هجدهم برای جلوگیری وی فرستاد باو ملحق شدند ناپلئون فاتحانه وارد پاریس گردید ولوئی هیجدهم با وزیرانش فرار کردند

دولتهای متحد اروپا از خبر این واقعه سخت بر آشفتند و بیدرنگ ۸۰۰،۰۰۰ سپاهی گرد آورند و باز با ناپلئون بجنگ پرداختند ناپلئون هم با ۱۲٤،۰۰۰ سپاه بجلو آنان شتافت و چهار روز در خاك بلژیك با سپاهیان انگلیسی که ولینگتن فرمانده ایشان بود و سپاه پروس که

---

[1] Wellington

بلوخر [۱] سردار معروف پروسی ایشانرا فرمان میداد جنگید . سر انجام شکست یافت و لشکریانش باستثنای معدودی که تادم آخر جنگیدند روی بهزیمت نهادند . چهار روز پس از این شکست ناپلئون باز استعفا داد و حکومت‌صدروزهٔ او پایان پذیرفت . این‌بار ناپلئون را بجزیرهٔ‌سنت‌هلن در اقیانوس اطلس بردند و پس از شش سال توقف پر رنج در این‌جزیره بسال ۱۸۲۱ در گذشت .

هر چند ناپلئون‌فتوحات درخشان کردو اسباب سر فرازی‌فرانسویان شد ولی امپراطوری‌او‌تنها بنیروی زور تشکیل گشت و هیچ ارتباط‌طبیعی میان اقوامی که او باطاعت خود آورده بود وجود نداشت .

لشکر کشی های‌ناپلئون برای فرانسویان نیز گران تمام‌میشد زیرا سرباز و هزینهٔ سنگین جنك بر عهدهٔ فرانسویان بود . با اینهمه فرانسویان شکیبائی پیشه کردند و تا دم آخر امپراطور خود را دوست میداشتند . امپراطوران روس و اتریش و پادشاه پروس که هنگام پادشاهی ناپلئون از ترس با او دم از مساعدت میزدند در باطن جویای فرصت بودند که از او انتقام بگیرند . از طرف دیگر گروهی از فرانسویان از اینکه ناپلئون آزادیهای سیاسی را الغاء کرده بودو بی مشاورهٔ نمایندگان ملت حکومت میکرداز او ناراضی گشتند. مجموع این‌مقدمات باعث سقوط‌امپراطوری‌وی گردیدو سلطنت بخانوادهٔ سلطنتی سابق بر گشت .

کنگرهٔ وین پس از شکست ناپلئون در سال۱۸۱۴و‌تبعیداو‌بجزیرهٔ الب‌پادشاهان‌اروپا بر آن شدند که نقشهٔ‌سیاسی‌اروپارا تجدید کنند و آنچه را که ناپلئون و حکومت انقلابی فرانسه در اروپا تصرف کرده اند باز گیرند . برای انجام این منظور انجمن بزرگی‌دروین

---

۱ - Blücher

تشکیل دادند که مدت نه ماه (۱۸۱۴ تا ۱۸۱۵) دوام یافت .

بموجب پیمانهائی که در این کنگره بسته شد زمینهائی که فرانسویان فتح کرده بودند میان دولتهای متحد تقسیم شد و سازمان اروپا بصورت نوی در آمد و پادشاهان اروپا متعهد شدند که در هر یك از کشور های اروپا در اثر افکار انقلابی فرانسه شورشی ایجاد شود برای پیش گیری از آن اقدام نموده بکمك پادشاه آن کشور بشتابند ولی پیمانهای کنگرهٔ وین مایهٔ رنجش ملل فرانسه و آلمان و ایتالیا شد و این سه ملت در تمام قرن نوزدهم میکوشیدند که اثرات پیمانهای کنگرهٔ وین را از بین ببرند .

اوضاع فرانسه از سقوط ناپلئون تا کنون

دولت فرانسه سی و سه سال تمام (۱۸۱۵ ـ ۱۸۴۸) در دوران پادشاهی لوئی هجدهم و شارل دهم و لوئی فیلیپ مشروطه بود . یعنی پادشاهان بارأی نمایندگان ملت حکومت میکردند و قانون اساسی اختیارات آنانرا معلوم و محدود میساخت. این طرز حکومت را لوئی هجدهم پذیرفت ولی شارل دهم جانشین وی بآن مایل نبود .

در این دوره میان طرفداران متعصب سلطنت و طبقهٔ متوسط ملت کشمکش های پارلمانی روی داد . عاقبت شارل دهم بر آن شد که زمام کار ها را بدست طرفداران سلطنت بسپارد و چون ملت با این ترتیب موافقت نداشت انقلابی بر پای گشت که در نتیجهٔ آن شارل دهم و خانوادهٔ سلطنتی بوربن از سلطنت خلع گشتند و لوئی فیلیپ از خانوادهٔ اورلئان بپادشاهی برگزیده شد .

لوئی فلیپ در سال اول سلطنت خود رأی نمایندگان ملت را

محترم شمرد ولی کم کم در صدد بر آمد که اراده خود را بر ملت تحمیل کند. سیاست او که تنها منافع توانگران طبقه متوسط را تامین مینمود توده مردم را که میل بشرکت در حکومت داشتند خسته کرد و چون بهیچ طریقی نتوانستند لوئی فیلیپ را از مقاصد خود منحرف سازند در سال ۱۸٤۸ انقلاب دیگری برپا کردند و سلطنت مشروطه را از میان برداشتند و لوئی ناپلئون بناپارت برادر زاده ناپلئون اول را بریاست جمهوری بر گزیدند.

ناپلئون سوم

ناپلئون سه‌سال بعنوان رئیس جمهور در فرانسه حکومت کرد و پس از آن با مقدماتی که فراهم آورده بود عنوان امپراطور یافت و معروف به ناپلئون سوم شد. در آغاز امپراطوری باستبداد حکومت میکرد. ولی پس از چندی برای رعایت افکار ملت روش آزادیخواهی پیش گرفت چنانکه در اواخر سلطنتش با آنکه عنوان امپراطور داشت اراده مجلس را محترم میشمرد.

در دوره ناپلئون سوم برای بهبودی زندگانی طبقه سوم اقدامات بزرك شد و بیمارستانها و شفا خانه ها و بنگاههای خیریه گوناگون برای دستگیری مردم فقیر تأسیس گشت.

چندین رشته خط آهن نیز کشیده شد و بتجدید ساختمان شهرها و ایجاد گردشگاههای عمومی و ساختن بناهای بزرك از قبیل کلیساها و بیمارستانها و تماشا خانه ها و سرباز خانه ها و امثال آنها اقدام گردید این کارهای سودمند و آنچه ناپلئون سوم برای توسعه و بسط بازرگانی کرد سبب شد که در دوران او ثروت عمومی در فرانسه افزایش کلی یافت چنانکه در سال ۱۸۶۸ دولت برای شروع بکارهای عمومی بزرك چهارصد ملیون فرانك از مردم وام خواست و مردم حاضر شدند پانزده میلیارد فرانك بدولت وام بدهد. با وجود این پیشرفتها ناپلئون سوم در جنگی که میان فرانسه و پروس در گرفت نتوانست اسباب پیروزی خود را فراهم سازد و مغلوب آلمانها گشت و پایتخت کشور بدست دشمن افتاد و دو شهرستان فرانسه ضمیمه آلمان شد مردم فرانسه هم سربشورش برداشته ناپلئون سوم راهم از امپراطوری خلع کردند و حکومت جمهوری را اعلام نمودند (۱۸۷۰).

در آغاز جمهوری سوم فرانسه احزابی در آن کشور وجود داشتند که بحکومت جمهوری رضا نمیدادند و چندین بار کوشیدند که آنرا برهم زنند. ولی چون جمهوری خواهان روزبروز نیرومند تر میشدند حکومت جمهوری در برابر مخالفان پایداری کرد و در سال ۱۸۷۵ یك قانون اساسی تازه که پایه حکومت امروزی فرانسه است نوشته شد. در این دوره حکومت جمهوری فرانسه دو سعی بزرك داشت، یکی اینکه خسارات بزرگی را که شکست سال ۱۸۷۰ بر کشور وارد ساخته بود بنیروی کار

و کوشش جبران کند و دوم اینکه همواره بر نیروی خود بیفزاید تا دو شهرستان از دست رفته را از حریف زورمند خویش یعنی آلمان باز گیرد و سر انجام بهر دو مقصود نائل گشت .

بموجب قانون اساسی ۱۸۷۵ قوهٔ مجریه بیك رئیس جمهور سپرده شد که او را مجلس ملی مرکب از وکلای مجلس نمایندگان و مجلس سنا انتخاب میکنند و مدت ریاستش هفت سال است . قوهٔ مقننه با دو مجلس است یکی مجلس مبعوثان که اعضاء آنرا مردم برأی عمومی انتخاب میکنند ودیگر مجلس سنا که اعضاء آن را نمایندگان مجلس مبعوثان واعضاء انجمنهای شهرستانها و انجمنهای شهرداری بر میگزینند .

باید دانست دولت و ملت فرانسه با وجود انقلاب سیاسی و تغییرات پی در پی حکومت توجه خود را از بسط دانش و فرهنگ و ترقی صنایع و اقتصادیات منحرف نساخته‌اند ، بلکه میتوان گفت در قسمت بسط دانش و فرهنگ مقام اول را احراز نموده و دانشمندان بسیار درعلوم مختلف در فرانسه ظهور کرده‌اند .

همچنین دولت فرانسه از دیر زمانی در تهیه مستعمرات بود و در این راه با اینکه دچار رقابت انگلستان شد و از آن دولت شکست یافت باز در آسیا و افریقا مستعمرات مهمی بدست آورد وچون در جنگ بین‌المللی غالب گردید و دوشهرستان از دست رفته را از آلمان پس گرفت درمیان کشورهای جهان بر اهمیت و اعتبار خویش افزود .

فصل سوم

تاریخ انگلستان در دورهٔ معاصر

انگلستان در آغاز دورهٔ معاصر نخستین دولت استعماری و بازرگانی شد و در سیاست عمومی جهان بخصوص در مسائل مربوط بشرق مداخله‌ای بزرگ یافت. چنانکه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم نخستین دولت صنعتی و بازرگانی و دریائی اروپا بشمار میرفت. دولت انگلیس یگانه دولت اروپائی بود که در قرن نوزدهم بهیچوجه دچار انقلابات داخلی نگشت و مخصوصاً از انقلابهای سال ۱۸۴۸ که تمام کشور های اروپا را گرفتار ساخته بود بر کنار ماند. این کشور بدون اغتشاشهای خونین از راه تکامل سازمان حکومت خود را ملی ساخت و گروهی از مردم انگلستان که بواسطهٔ داشتن آئین کاتولیك از حقوق سیاسی محروم بودند دارای حقوق عمومی شدند.

طرز حکومت درانگلستان در انگلستان از قرن هجدهم حکومت پارلمانی استقرار یافته است. حکومت انگلستان مرکب است از شاه و مجلس اعیان و مجلس نمایندگان. پادشاه در انگلستان مورد ستایش عموم و تمام شئون و احترامهای کشور از او ناشی است. دودمان پادشاهی در انگلستان مرکز حلقهٔ امپراطوری پهناور بریتانیای کبیر و مستعمرات آنست و اینهمه اقوام گوناگون را که هزاران فرسنگ از یکدیگر دور و در گرداگرد جهان پراکنده‌اند اداره میکند.

اعضاء مجلس اعیان برگزیدهٔ شاه هستند و اغلب بوراثت باینمقام

اروپا پس از هزار و هشتصد و پانزده
(۱۸۱۵)
دریای شمال
دریای روم

میرسند، ولی اعضای مجلس نمایندگان را ملت برای مدت هفت سال انتخاب میکنند. تمام کار های بزرگ کشور باید با از تصویب هر دو مجلس بگذرد ولی مجلس نمایندگان بخصوص در قسمت کارهای مالی اختیاراتش بیشتر از مجلس اعیان است.

حکومت انگلستان همواره بدست رئیس اکثریت مجلس نمایندگان میباشد که شاه او را مأمور تشکیل هیئت وزیران مینماید. بنا بر این اختیار حکومت با افکار عمومی است و در موقع انتخابات اکثریت نمایندگان از هر حزبی برگزیده شوند ادارهٔ امور کشور به پیشوایان آن حزب سپرده میشود.

پادشاهان پادشاهان معروف انگلیس در دورهٔ معاصر ملکهٔ ویکتوریا وادوارد هفتم و جرج پنجم بوده اند. سلطنت ویکتوریا که شصت و چهار سال شد (۱۸۳۷ - ۱۹۰۱) در تاریخ انگلستان درازترین سلطنتها بشمار میرود. قدرت انگلیس در این دوره بمنتها درجه رسید. ویکتوریا از همان آغاز سلطنتش بعظمت و اهمیت کار خود پی برد و تصمیم راسخ داشت که وظایف خویش را چنانکه باید انجام دهد. در عین اینکه خود را برتر از احزاب سیاسی قرار داد در کار آنان مداخله نمیکرد. عزمی جزم داشت که از تمام امور آگاه باشد و هر گونه تصمیم مهمی با صوابدید او بشود. در سیاست داخلی موازنهٔ احزاب را حفظ میکرد و در سیاست خارجی سعی بلیغ داشت که هیچگونه لطمه‌ای بحیثیت و مقام دولت انگلیس در عالم وارد نیاید. گویند ویکتوریا در شب جلوس بتخت پادشاهی انگلیس روش سلطنت خود را باین عبارت نوشته بود: « بکار بردن تمام قوایم برای انجام وظیفه نسبت بکشورم » ویکتوریا عشقی وافر بنظم و ترتیب و عقیدهٔ خاصی بصرفه‌جوئی داشت و با اینکه بسیار اقتدارطلب

بود هیچگاه مانع اصلاحات عمومی و سیر تکامل حکومت ملی انگلستان نگردید •

ادوارد هفتم (۱۹۰۱ - ۱۹۱۰) در شصت سالگی بتخت نشست و در دوران ولیعهدی میان طبقات دوم وسوم محبوبیتی بسزا حاصل نموده بود . روش سیاسی وی اهمیتی خاص داشت و میتوان او را از تأسیس کنندگان اتحاد انگلیس و فرانسه و روس در آغاز قرن بیستم دانست •

آگاهی ادوارد از احوال سیاست اروپا بی نظیر بودو تمام کاردانی و هوش و اطلاعات خود را در خدمت بکشور بکار انداخت . اقدامات او را پسرش جرج پنجم (۱۹۱۰ - ۱۹۳٦) دنبال کرد . این پادشاه در دریا نوردی تخصص وافر داشت و در علاقه بانگلستان بقدری متعصب بود. که در میان پادشاهان انگلیس مانندش را نمیتوان یافت •

پادشاهان انگلیس هرگز برای هیچیك از احزاب ترجیح قائل نگشتند همیشه مزایای سلطنتی را بکاربسته و مراقب بوده‌اند رئیس اکثریت مجلس نمایندگان زمامدار باشد.

در عین اینکه بوزیران در کار خود استقلال می بخشد اختیارات و تأثیر عظیم مقام سلطنت را در سیاست خارجی نگاهمیدارند.

درایت و فطانت پادشاهان انگلیس و فراست سیاسی ملکهٔ ویکتوریا و ادوارد هفتم و روش متین و بیطرفانهٔ آنان موجب گردیده که پادشاهان انگلیس همواره فوق احزاب قرار گرفته اند و باین ترتیب افندارهای سلطنتی بسیار محکم و صداقت و صمیمیت ملت نسبت بدودمان سلطنت روزافزون است

احزاب چنانکه اشاره شد احزاب سیاسی در انگلستان تأثیر بسیار دارند . هرحزب در مجلس نمایندگان دارای یکعده نماینده‌است و بعلاوه در هرشهر جمعیتی بزرگ دارد :

هنگام انتخاب نمایندگان مجلس هر حزب میکوشد که اکثریت نمایندگان از افراد آن انتخاب شود تا بدینوسیله زمام دولت را بدست گیرد و مقاصد عمومی خود را مجری سازد. از آغاز دورهٔ معاصر دو حزب بزرگ درانگلستان وجود داشته است یکی حزب آزادیخواهان ودیگری حزب محافظه کار. حزب آزادیخواه عموماً از بازرگانان و پیشه وران تشکیل یافته بود وسعی داشت که تمام اختیارها بدست مجلس نمایندگان باشد
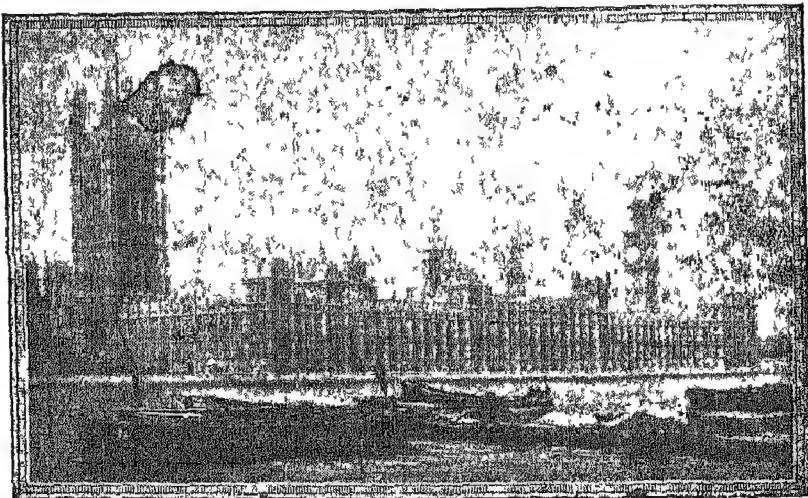
عمارت مجلس انگلستان درلندن

ولی حزب محافظه کار بیشتر از ملاکان بزرگ و اشراف قدیمی مرکب است و طرفدار مداخلهٔ مؤثر ارادهٔ سلطنتی در حکومت میباشد. در نتیجهٔ کثرت کارخانها و افزایش کارگرها اخیراً حزب سومی بنام حزب کارگر نیز در انگلستان تشکیل یافته که طرفدار بهبودی بخشیدن دروضع کارگران و تعیین حد اکثر ساعات کار و حداقل مزد برای ایشان است در صد سال اخیر حزب آزادیخواه و محافظه کار تقریباً بطورمتناوب زمام حکومت انگلستان را بکف گرفته‌اند و این اواخر یك چند حزب کارگر نیز زمامدار شد از خصایص احزاب انگلستان این است که وقتی

اصلاحی را لازم و مفید دانسند هر چند با عقاید سابق آنها وفق نداشته باشد با انجام آن مقاومت نمیورزند •
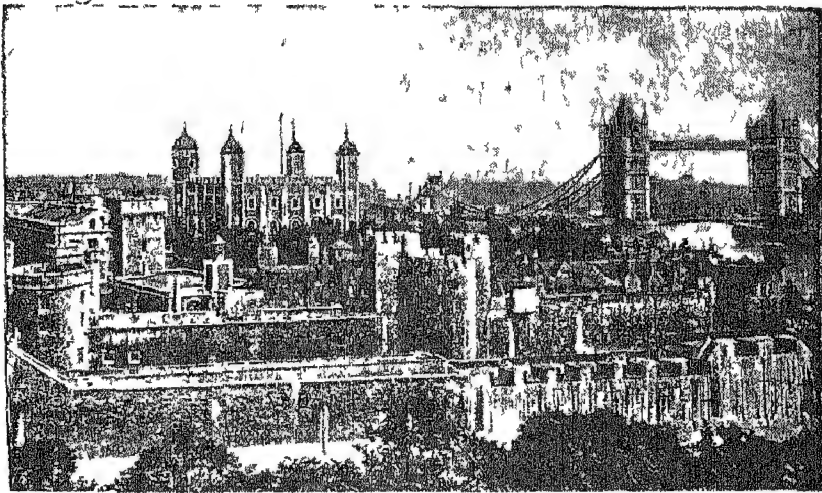
دور نمای قسمتی از شهر لندن

از رجال این دو حزب در دورهٔ معاصر گذشته از پیت دوم وزیر معروف انگلستان در زمان انقلاب فرانسه و امپراطوری ناپلئون دو تن قابل ذکر میباشد دیز رائلی و گلادستون •

دیزرائلی و گلادستون دیز رائلی و گلادستون دو مرد سیاسی بزرگ انگلستان شمار میروند. دیز رائلی سر دستهٔ حزب محافظه کار و گلادستون سلسله جنبان حزب آزادیخواه بود •

دیزرائلی که اصلا یهودی بود و مسیحی شد در سال ۱۸۳۷ به نمایندگی مجلس انتخاب گردیدو بسلك محافظه کاران درآمد و باصول وعقاید آنان با پیروی عقاید اجتماعی خویش روحی تازه بخشید دیزرائلی هواخواه استحکام مبانی سلطنت و آزاد ساختن آن از قید و بند های پارلمانی وبرقرار کردن رابطهٔ مستقیم میان شاه و ملت بود بعقیدهٔ وی سه قوهٔ بزرگی که حکومت باید بر آن استوار باشد شاه و مذهب و ملت است و معتقد بود

که ملت وظیفه دار دفاع پادشاه و مذهب است و در مقابل پادشاه باید بوسیلهٔ اصلاحات اجتماعی خود را بملت نزدیك گرداند و مذهب هم در تصفیهٔ اخلاق مردم بکوشد .

دیزرائلی هم خود را بیشتر بسیاست خارجی مشغول میداشت و اورا آفرینندهٔ سیاست جهانگیرانهٔ دولت انگلیس میتوان بشما آورد . چنانکه اتحاد پادشاهی هندوستان و بریتانیای کبیر بدست او صورت گرفت و برای پیشرفت همین سیاست جهانگیرانه بود که پیوسته میکوشید رشته‌های علاقه و ارتباط مستعمرات و کشور انگلیس را محکم تر ساخته و آنها را بوسیلهٔ وحدت امور نظامی و اقتصادی متحد نماید .

رقیب بزرك دیزرائلی گلادستون سر دستهٔ آزادیخواهان بود که در سیاست عشق وافر بمراعات اصول و قواعد اخلاق و اجرای عدالت داشت همواره میکوشید تا بهم میهنان خود مدلل سازد که اجرای حق و عدالت بنفع ایشانست .

گلادستون را میتوان منکر اصلاحات بزرگی دانست که در طرز

گلادستون

حکومت انگلستان بعمل آمد و حکومت آن کشور را بصورت ملی درآورد

وسعت نظر او را از روشی که در مسئله ایرلند و سیاست خارجی خود پیش گرفت میتوان فهمید . با نهایت بی باکی طرفدار استقلال داخلی ایرلند گردید و در سیاست خارجی بدون پرواز درباریان یا عیب‌جویان با هرنوع دخالتی در کارکشور های دیگر مخالفت میکرد و با آزادساختن مستعمرات نظری مساعد داشت.

وقایع عمده تاریخ انگلستان در دوره معاصر

دولت انگلیس درآغاز دوره معاصر وارد یکرشته‌جنگهای طولانی با ناپلئون گردید ـ بطوریکه در تمام اتحادیه های ضد ناپلئون وارد شد و یگانه دشمن‌مغلوب نشدنی وی‌بشمار میرفت . جنگهای انگلیس‌باناپلئون که بیست و سه سال (۱۷۹۱ ـ ۱۸۱٤)طول کشید هر چند به پیروزی انگلستان منتهی شدولی پس از خاتمه آنها برای دولت انگلیس مشکلاتی پدید آمد . عمده مشکلات مزبور از اینقرار بود .

۱ ـ طرز انتخابات . ۲ ـ مشکلات اقتصادی . ۳ ـ مسئله‌ایرلند

اصلاح‌طرز انتخابات بطوریکه میدانیدانگلستان از دیر گاه حکومت‌پارلمانی داشت باینمعنی که اکثریت مجلس هر عقیده و رائی که داشت بصورت‌قانون‌در می آورندودولت هم که برگزیده همان‌اکثریت بود آن قوانین را اجرامیکرد ،بنابر این مسئله انتخابات نمایندگان‌مجلس درانگلستان‌از مسائل اجتماعی و درجه اول‌بشمار میرفت و عموم‌افرادملت انگلیس بخوبی ترتیب انتخاب و انتظام امر انتخابات‌کاملا دلبستگی‌داشتند

طریقه انتخابات انگلیس در آغاز قرن نوز دهم از یادگارهای قرن چهاردهم بود . یعنی با وجود تغییرات بزرگی که در طی پانصد سال در میزان جمعیت شهرها و دهستانها رخ داده بود در طریقه‌انتخابات تغییری حاصل نگشته و همین مسئله عیوبی تولید کرده‌بود .

اولا از بیست ملیون جمعیت انگلیس در سال ۱۸۱۵ بیش از ۴۴۰٫۰۰۰ تن حق رأی دادن نداشتند و این عده میبایست ۶۵۴ نماینده بر گزینند و باین ترتیب ملیونها افراد از حق انتخاب کردن محروم بودند ثانیا انتخاب این ۶۵۴ نفر هم بتناسب صحیحی میان عده رأی دهندگان قسمت نشده بود، چنانکه ۴۲۰٫۰۰۰ نفر انتخاب کنندگان دهستانها فقط حق انتخاب ۱۸۶ نماینده داشتند. ولی انتخاب کنندگان شهر ها که بیش از ۲۰۰۰۰ تن نمیشدند حق انتخاب ۴۷۶ نماینده داشتند.

بسیاری از شهرهای صنعتی پر جمعیت که در چهار قرن اخیر بوجود آمده بودند مانند منچستر و لیور پول اساساً نماینده‌ای نداشتندودر مقابل پاره ای شهرهای قدیم که ویرانه شده و جمعیت آنان پراکنده گشته بود و حتی بعضی از آنها بیش از یك خانواده سکنه نداشت حق انتخاب نماینده داشتند این شهرهای ویرانه قدیمی اغلب بملاکین برزگر تعلق داشت و انتخاب نمایندگان با ملاکین آنها میشد چنانکه پاره ای از ملاکین دوازده حوزه نمایندگی در اختیار داشتند. بعلاوه چون در هر حوزه بیشتر از یك مرکز برای گرفتن رای وجود نداشت رای دهندگان ناچار بودند از نقاط دور برای دادن رای بمرکز حوزه‌بروند و بهمین سبب بنامزدهائی رای میدادند که وسیله رفتن وبرگشتن آنانرا فراهم نماید. این عیوب اساسی موجب شده بود که در آغاز قرن‌نوزدهم مجلس انگلستان نماینده اکثریت مردم کشور نبود. بلکه در حقیقت نمایندگان آنرا جماعتی از ملاکین و توانگران انتخاب میکردند والبته قوانین‌چنین مجلسی تنها به منفعت این طبقه‌وضع‌میشدچنانکه‌قانون غلات که در سال ۱۸۲۴ تصویب گردید این مسئله را بخوبی روشن ساخت

قانون غلات بطوریکه در تاریخ فرانسه گفته شد ناپلئون برای مستأصل ساختن انگلستان نسبت بـآن دولت معاصرهٔ بری را اعـلان کرد بدین معنی که هیچیك از بنادر اروپا حق نداشتند کشتیهای بازرگانی انگلیس را بپذیرند و این ترتیب باعث وقفهٔ بازرگانی انگلیس گردید

یکی از محصولاتی که انگلیسهـا از خارج میخریدند گندم بود . اعلان محاصرهٔ بری موجب شد که دیگر گندم خارجی بانگلستان نیامد و مردم انگلیس ناچار شدند تنها گندم داخلی را مصرف کنند . این مسئله برای ملاکین انگلستان بسیار سودمند واقع شد زیرا گندم خود را بهر بهائی که میخواستند میفروختند .

همینکه جنگ ناپلئون خاتمه پذیرفت و محاصرهٔ بری شکسته شد گندم خارجه بوفور وارد انگلستان گردید و قیمت گندم فوق‌العاده تنزل کرد . ملاکین برای جلوگیری از تنزل قیمت گندم بیدرنگ قانونی باسم قانون غلات از تصویب مجلس گذراندند (۱۸۱٤) و بموجب آن ورود گندم خارجی را منع کردند تـا نرخ گندم بمیزان ثابتی نگاهداشته‌شود و از آن بیشتر تنزل نکند .

البته این قانون بزیان عموم مردم بود ، چنانکه عامه قانون غلات‌را قانون قحطی‌نامیدند و علت اینکه‌ملاکین توانستند چنین قانونی را ازمجلس بگذرانند عیوب طرز انتخابات بود که همواره اکثریت را بدست آنـان می‌سپرد .

مشکلات اقتصادی محاصرهٔ بری درست در موقعی اعلام شد که در انگلستان ماشین در صنایع بکار افتاد و مقدار مصنوعـات افزایش کلی حاصل کرد . ولی چون محاصرهٔ بری‌مانع بود که مصنوعات انگلیس در خارجه بفروش برود و انبار های انگلستان از مصنوعاتیکه میتوانستند

بخارجه بفرستند مانند پارچه و آهن و چینی و امثال آنها انباشته شد در همان حال بعلت محصولات فلاحتی در انگلستان مردم نان نداشتند و از طرف دیگر کارخانه‌ها نیز چون مصنوعاتشان محل فروش نداشت کارگران را نمی پذیرفتند و مجموع این‌احوال در ضمن جریان جنگهائی که میان انگلیس و ناپلئون روی داد بحران وحشتناکی در انگلستان پدید آورد چنانکه در سال ۱۸۱۱ در سراسر انگلستان برای در خواست صلح هیجانهای‌شدید بروز کرد . وقتی ناپلئون‌شکست خورد وجنگ‌خاتمه پذیرفت انگلستان برای تجدید رونق بازرگانی خویش و رهائی از بحران خاطری‌جمع داشت ولی در عمل غیر از این ترتیب پیش‌آمد . توضیح آنکه تمام‌کشورهای اروپا برای اینکه محاصرهٔ بری خساراتی بآنها وارد نیاورد در داخلهٔ خود صنایعی بوجود آوردند و پس از خاتمهٔ جنگ برای اینکه این صنایع در نتیجهٔ رقابت مصنوعات انگلیس از دستشان نرود تقریباً مرزهای خود را بروی کالای انگلیس بستند. بنا بر این از یك طرف بحران اقتصادی در انگلستان دوام یافت ومزدکارگران بیش از بیش‌تنزل کرد و از طرف دیگرقانون غلات بهای نان را بالا برد و مزدکارگران‌حتی برای تهیهٔ نان روزانهٔ آنان کفایت نمیکرد . کارگران چارهٔ بدبختی خود را در افزایش مزد میدیدند و صاحبان کارخانه ها صلاح کار را در تنزل بهای زندگانی می‌دانستند ، تابتوانند با مزد کم کارگران خود رانگاهدارند و تنزل بهاء زندگانی هم جز با الغاء قانون غلات صورت‌پذیر نمیگشت . الغاء قانون غلات هم تا موقعیکه ملاکین بزرگ در مجلس اکثریت داشتند عملی نبود و برای اینکه اکثریت مجلس تغییر کند راهی جزاصلاح طرز انتخابات‌وجود نداشت.

اصلاح بحکم این مقدمات در سراسر انگلستان نهضتی در میان عموم
۱۸۳۲ برای اصلاح طرز انتخابات برپا گردید . در هر شهر جمعیتهای انبوهی در هوای آزاد گرد می آمدند و مردان سیاسی هواه خواه اصلاح برای مردم سخنوری میکردند . بیکاران نیز از هر سو باینگونه جمعیتها می پیوستند .

شانزده سال تمام مبارزهٔ مردم با طرز انتخاب ادامه یافت و آزادی خواهان قدیمی انگلستان هم باصلاح طلبان پیوستند ولی محافظه کاران که همواره در مجلس اکثریت داشتند طرز حکومت انگلیس را بسیار عالی دانسته و میگفتند « طبیعت بشر نمیتواند بطرز حکومت کاملی مثل طرز حکومت انگلستان برسد » و مانع هر گونه تغییری در طرز انتخابات میشدند . عاقبت وزیرانی از حزب آزادیخواه روی کار آمدو **لردگری** [۱] رئیس این هیئت بیدرنگ قانون اصلاح طرز انتخابات را بمجلس پیشنهاد نمود . محافظه کاران این بار نیز ایستادگی کردند و در مجلس گفتند این قانون بدترین و زشت ترین استبداد را بانگلستان وارد خواهد ساخت ، یکی استبداد عوام فریبان و دیگر روز نامه نویسان » چون مجلس این قانون را نپذیرفت لردگری مجلس را منحل ساخت (۱۸۳۱) و مجلس جدید قانون اصلاح را پذیرفت . مجلس اعیان خواست از تصویب قانون امتناع ورزد پادشاه انگلیس مجلس را تهدید کرد که هرگاه این قانون را نپذیرد عده‌ای نمایندگان جدید آن برای مجلس انتخاب خواهد کرد . باین ترتیب مجلس اعیان نیز آن قانون را پذیرفت (۱۸۳۲)

قانون اصلاح سال ۱۸۳۲ نام شهرهائی را که ویرانه یا جمعیت آن پراکنده شده بود از فهرست انتخابات حذف و نمایندگان آنها را

۱ - Lrod Grey

میان شهرها و دهستانهای پر جمعیت تقسیم کرد . از طرف دیگر شرایط انتخاب کنندگان را آسانتر نمود بطوریکه عدهٔ آنان دو برابر گشت . باین ترتیب مجلس نمایندگان انگلیس صورت دیگر گرفت و علاوه بـر ملاکین و صنعتگران نمایندگان طبقهٔ متوسط نیز بمجلس راه یافتند .

الغاء قانون غلات و حل مشکلات اقتصادی

بحران صنعتی که در فوق اشاره شد تودهٔ مردم انگلستان را دچار فلاکتی شدید ساخت . درسال ۱۸۳۶ محصول انگلستان بد بود و در سال۱۸۳۸ وضع محصول بدتراز سالهای پیش گشت . بدین‌سبب اغتشاشهائی بروز کرد و سوء قصد هائی بر ضد ملاکان و اموال ایشان شیوع یافت عموم بر این عقیده بودند که علت بزرك فقرو فلاکت عمومی قانون غلات است .

در اواخر سال ۱۸۳۸ صاحب یکی از کار خانه هـای منچستر **ریچارد کبدن** [1] پیشنهاد کرد که قانون غلات فوراً الغاء گردد و اطاق بازرگانی منچستر نیز از دولت در خواست نمود که برای تأمین ترقی صنعت وآرامش کشور بازرگانی را از سد وبندهای گمرکی آزادسازند .

از این پیشنهاد سه نتیجهٔ بزرك بقرار زیـر برای بهبودی احوال عامه و ترقی صنعت گرفته میشد :

۱ ـ الغاء قانون غلات هزینهٔ زندگانی را پائین می آورد و برای طبقهٔ سوم سودمند واقع میگشت .

۲ ـ در نتیجه‌آزادی بازرگانی کارخانه های انگلیس میتوانستندمواد خام‌خود مانند پنبه و پشم و پوست و امثال آنرا با بهای ارزان از خارجه وارد کنند و مصنوعات خویش را از اینراه بقیمت ارزان آماده سازند .

۳ ـ وقتی دولت انگلیس آزادی‌بازرگانی را نسبت بخود میپذیرفت

Richard Cobden-۱

طبعاً سایر دولتها نیز این ترتیب را نسبت بکالای انگلیس میپذیرفتند و در نتیجه بازارهای اروپا بروی کالای انگلیس باز مشید و اسباب ترقی و بسط بازرگانی آنکشور میگشت و یکی از نتایج آن ترقی یافتن مزد کارگران انگلیسی بود.

چون طبقهٔ سوم بخصوص کارگران از پیشنهاد کبدن و اطاق بازرگانی منچستر خواه از جهة تنزل یافتن زندگانی و خواه از جهت ترقی که در مزد حاصل میشد بهره‌مند میگشتند هواخواه این پیشنهادها گردیدند. صاحبان کارخانه‌ها هم که در این ترتیب رونق بازار خود را میدیدند بآنها پیوستند و در سراسر کشور انگلستان نهضتی بزرگ برای عملی شدن پیشنهادهای مزبور روی داد. ریچارد کبدن هم که سردسته این نهضت بود تا میتوانست عقاید خود را تبلیغ میکرد.

در سال ۱۸٤٥ باز محصول انگلستان خراب گردید و گرانی نان طبقهٔ سوم را بزحمت انداخت و زمینهٔ بهتری برای پیشرفت عقاید کبدن فراهم ساخت. سر انجام کبدن و پیروانش پس از هشت سال کوشش توانستند مجلس را وادار بالغاء قانون غلات و اعلان آزادی بازرگانی کنند (۱۸٤٦). سرمایه کبدن در ضمن این مقاومت هشت ساله از کفش رفته‌بود ولی مردم حق شناس انگلیس خسارت او را جبران کردند و با شوق و رغبتی تمام دو ملیون فرانک اعانه باو دادند.

نتایجی که پیروان کبدن از الغاء قانون غلات و آزادی بازرگانی انتظار داشتند پی درپی ظهور کرد و ارزانی هزینهٔ زندگانی طبقهٔ سوم و ترقی مزد کارگران و رواج کالای انگلیس تأمین گردید.

استقلال ایرلند جزیرهٔ ایرلند از جزایر بزرگ مجمع الجزایر بریتانیاست و از آغاز تأسیس دولت انگلیس جزو انگلستان بوده اما اهالی

ایرلند در عقاید مذهبی و اخلاقی و عادات بـا مردم جزیرهٔ بریتانیای کبیر بسیار اختلاف داشتند و در باطن بحکومت انگلیسها بی میل بودند
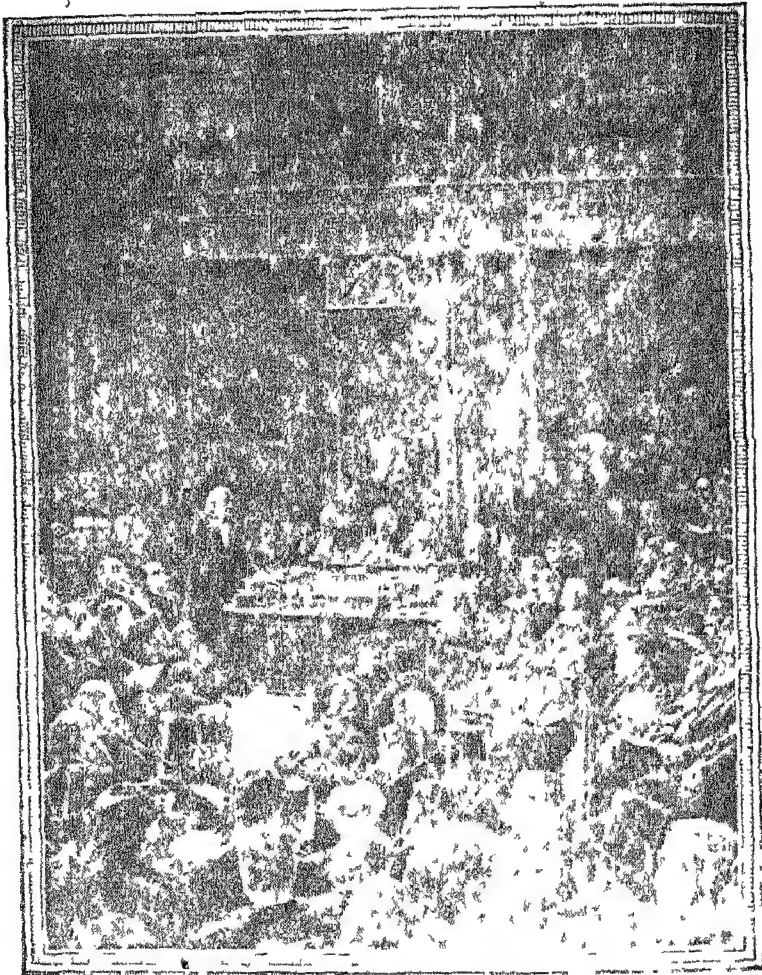
گلادستون قانون استقلال ایرلند
بمجلس تقدیم میکند

مخصوصاً از موقعی که کرمول [1] املاك زارعین ایرلند را ضبط کرد

1- Cromwell

از این جهة فقر و پریشانی میان مردم ایرلند رایج شد . در طی قرن نوزدهم چندین بار ایرلندیها شورشهای سخت بر ضد انگلیسها کردند تا شاید دولت مستقلی تشکیل دهند ، لیکن با اینکه در خود انگلستان هم جماعتی هوا خواه استقلال ایرلند بودند بنتیجهٔ مهمی نرسیدند و فقط در امور داخلی به ایرلندیها اختیاراتی داده شد . اما همینکه جنك بین المللی شروع گردید باز ایرلندیها در مقام تحصیل استقلال بر آمدند و از این حیث دولت انگلیس بسیار بوحشت افتاد . چنانکه یك سپاه ۱۰۰۰۰۰ نفری بایرلند گسیل داشت و حکومت نظامی در آنجا بر قرار نمود . اما ایرلندیها آرام نمی نشستند و پیوسته زمامداران انگلیسی را بزحمت می انداختند. عاقبت در سال ۱۹۲۲ استقلال داخلی بایرلند داده شد و مقرر گردید ایرلند دارای مجلس و هیئت وزیران مخصوصی باشد ولی نمایندگان پارلمان آن سوگند وفاداری نسبت بشاه انگلستان یادنمایند و در روابط خارجی هم مطیع سیاست انگلستان باشند . اما باز استقلال طلبان ایرلند مدت ده سال تبلیغ مرام خود و تهیهٔ مقدمات آن پرداختند ، تا عاقبت این جماعت در انتخابات مجلس ایرلند در سال ۱۹۳۲ اکثریت یافتند و رسماً استقلال کامل دولت ایرلند را اعلام و از ادای سوگند وفاداری امتناع جستند . چنانکه در سال ۱۹۳۶ آزادی و استقلال ایرلند عملی گردید و و امروز آندولت فقط از متحدین انگلستان محسوب میشود .

صفت ممیزهٔ اصلاحات انگلیس باید خاطر نشان ساخت اصلاحات بزرگی که در دورهٔ معاصر در انگلستان عملی شده مانند اصلاح قانون انتخابات یا الغاء قانون غلات و آزادی بازرگانی و امثال آنها بدون اغتشاشات سخت و خونین صورت گرفته و در همهٔ این اصلاحات

تمام احزاب شرکت کرده‌اند. محافظه کاران انگلیس رویهمرفته بر خلاف محافظه کاران سایر کشور ها درعقیدهٔ خود لجاج ندارند و با افکار عمومی مقاومت نمیکنند و باین ترتیب هر موقع اصلاحی ضرورت دارد خود آنان پیشقدم می‌شوند. چنانکه قانون غلات عاقبت به پیشنهاد محافظه کاران الغاء گردید درصورتیکه‌در همان موقع در کشورهای‌دیگر بخصوص‌فرانسه هیچ اصلاح اساسی بدون خونریزی صورت نمیگرفت زیرا محافظه کاران با عقاید عمومی مقاومت میورزیدند *

اصلاحات اساسی انگلستان درآغاز قرن بیستم در آغاز قرن بیستم قوانینی چند راجع بحمایت اطفال کار گران و هشت ساعت کار روزانه برای کارگران کانها و بیمهٔ اجباری برای ناخوشی و بیکاری کارگران و بیمهٔ‌مربوط‌بحوادث کار و امثال آنها از مجلس‌انگلستان گذشت که اجرای آنها مستلزم هزینهٔ گزاف بود. از طرف دیگر چون در آغاز قرن بیستم دولت آلمان تجهیزات سنگینی تهیه میدید، پارلمان انگلیس برای تکمیل ساز و برك نیروی انگلستان اعتبارات گزاف‌تصویب نمود و لازم بود مالیاتهای تازه وضع شود تا ازدرآمد آنهااین‌هزینهٔ گزاف پرداخته گردد.

باین جهـة در سال ۱۹۰۹ مالیاتهای تازه مانند مالیات بر ارث و مالیات بردرآمد وضع گردید و قانون نظام وظیفه نخستین‌باردرانگلستان اجرا شد. در همین حال دراوضاع‌بازرگانی و کشاورزی وصنعتی‌انگلستان ضعف و سستی پدید آمد و ترقی صنعت و بازرگانی آلمان عرصه را بر بازرگانان انگلیس تنك کرد و بازار های سابق بروی مصنوعات انگلیس بسته شد. این پیش آمد نهضت اقتصادی جدیدی در انگلستان بر پا ساخت مقصود از این‌نهضت این بود که آزادی‌مبادلات بازرگانی را از میـان

برده و بازار های انگلستان را بر روی مصنوعات بیگانه با وضع تعرفهٔ سنگین تا اندازه ای ببندند و باین ترتیب درآغاز قرن بیستم هم احزاب وحکومت انگلیس صرف تقویت صنعت و بازرگانی آنکشور وتکمیل ساز و برك و رقابت نظامی و بازرگانی با آلمان بود که سر انجام بجنگی بزرك منتهی گشت.

فصل چهارم

تاریخ روسیه

شروع دورهٔ معاصر در اروپا مصادف باسلطنت کاترین‌دوم از تاجداران نامدار روسیه گردید .

در دورهٔ سلطنت کاترین تغییر اساسی در طرز حکومت و امور اجتماعی روسیه پدید نیامد ولی کاترین چندین فقره کار اساسی انجام داد که روسیه را وارد جرگهٔ دول بزرگ عالم ساخت .

کاترین دوم چنانکه در تاریخ جدید گفته شد پطر سوم بواسطهٔ
(۱۷۶۲ - ۱۷۹۶) کم عقلی و خیره سری و تفاخری که همواره به‌نسبت آلمانی خود میکرد نتوانست بیش از ششماه سلطنت کند . عاقبت کاترین زن‌او باچندتن‌ازرؤسای‌لشکری همدست‌شده‌پطر سوم‌را ازتخت‌سلطنت‌راند و خود بجای او امپراطریس[1] روسیه شد .

کاترین ازنژاد آلمانی وزنی جاه طلب بود . هوشی سرشار و عزمی بکمال داشت . هنگامی که هنوز شوهرش‌بسلطنت هم نرسیده‌بود گفته‌بود «من تصمیم کرده ام یابمیرم یا بپادشاهی برسم» . در پوشاندن‌نسب‌آلمانی خود سعی بلیغ میکرد و پیوسته میکوشید خود را محبوب القلوب روسها گرداند و عاقبت بمقصود رسید .

کاترین بسیار ساده زندگی میکرد و با زیردستان و اطرافیان خود بمهربانی تمام رفتار مینمود . تحصیلات و اطلاعات او کافی بود و بادبیات

---

۱ - امپراطریس یعنی‌زن امپراطور یاامپراطوری که‌زن باشد .

فرانسه آشنائی و عشقی وافر داشت. در لیاقت حکمرانی نیز با پادشاهان بزرك همعصر خود برابری میکرد. پادشاهی پر کار بود و از مراقبت در امور غافل نمیگشت.

کاترین ملکه ای با عزم و خویشتن دار بود. نومیدی هرگز بدو راه نمی یافت و از بزرگترین مخاطرات نمیهراسید و بدینوسیله باتباع خود نیز قوت قلب میبخشید.

برای اینکه خود را معروف آفاق گرداند با نویسندگان وفلاسفه بزرك اروپا که در آن عصر وسیلهٔ معروف ساختن بزرگان بودند مکاتبه میکرد و نوشته های آنانرا با بهائی گزاف میخرید و باین ترتیب درعالم شهرتی بسزا یافت

کاترین دوم

کاترین در سالهائی اول سلطنت خود هیئتی مرکب از ششصد تن از نمایندگان همه طبقات و دسته ها گرد آورد تا قانونی مبنی برآزادی

و برابری برای روسیه بنویسند و خود مقدمه ای بر این قانون نوشت که
بسیار آزادیخواهانه بود چنانکه طرفداران طرز حکومت قدیم روسیه
این مقدمه را « مخرب حصارهای بلند » نامیدند.

این هیئت دوسال دوام یافت و دویست جلسه تشکیل داد و در
هر موضوع مباحثه های طولانی کرد ولی تصمیمی نگرفت چنانکه در
اواخر کار صورت انجمن بازیگران و مجمع خنده و شوخی در آمده بود
معذلك پاره نویسندگان فرانسه که کاترین دوستی آنان را برای خود ذخیره
ساخته بود این اقدام کاترین را بسیار ستایش کردند و اورا پادشاهی
بزرگوار خواندند.

شورش پوگاچف[۱] این اقدامات در احوال و زندگانی رعایا که توده ملت
روسیه را تشکیل میدادند بهبودی پدید نیاورد ؛ بلکه
بواسطه فرمانهای جدیدی که ازطرف کاترین انتشار یافت وضع اجتماعی
این طبقه از پیش بدتر شد . بطوریکه حق تظلم بپادشاه از آنان سلب و
بملاکین و اربابهای ده حق داده شد که از رعایا و برزگران هرگونه استفاده
بخواهند بکنند و حتی آنانرا مانند حیوانات بفروشند .

رعایای مشرق روسیه از پریشانی و تیره بختی بجان آمده درسال
۱۷۷۱ سر بشورش برداشتند و این شورش بحدی شدید بود که مشرق
روسیه را برهم زد و چیزی نمانده بود که بانقلاب عمومی کشور منجر
گردد . سر دسته این شورش یکی از قزاقهای فراری بود که پوگاچف
نام داشت وخود را پطر سوم نامیده نزدیك پنجسال در مقابل سپاه روسی
ایستادگی کرد . رعایای مشرق روسیه هم با او همداستان گشتند چنانکه
چند بار بر لشکر امپراطوری فائق آمد و چند شهر را بگرفت و جمعی
از ملاکین را بدار آویخت و در هر ناحیه حکومتی از نمایندگان رعایا

۱- Pougatckef

تشکیل داد و نیروی او بحدی رسید که ممکن بـود بمسکو نیز حمله بیاورد . ولی جمعی از همدستانش باو خیانت کردند و او را تسلیم سپاه امپراطوری نمودند .

سازمان داخلی یکی از کارهای مهم کاترین دوم سازمان تازه‌ای بود که برای داخله کشور بوجود آورد . روسیه را به پنجاه استان تقسیم کرد و امور دادگستری را از کارهای اداری جدا ساخت و برای هر قسمت مامورین مخصوص بگماشت (۱۷۷۵) برای هر دسته از طبقات مردم داد گاههای مخصوصی تشکیل داد ولی برای رعایای زر خرید هیچ گونه دادگاهی تشکیل نیافت .

عمران و آبادی درخشانترین و مفید ترین کارهای کاترین آباد کردن نواحی غیر مسکون روسیه بود. در جنوب روسیه نواحی حاصلخیز وسیعی وجود داشت که بواسطه نداشتن جمعیت بی فایده و بایر افتاده بود . کاترین برای آباد کردن این نواحی عده ای مامور از آلمان فرستاد که مردم آلمان بخصوص برزگران آنجا را بمهاجرت بروسیه تشویق ودعوت نمایند و باین ترتیب چندین هزار برزگر و پیشه ور از آلمان بروسیه کوچ گردند . این مهاجرین بخرج دولت روسیه از آلمان بروسیه رفتند ودر آنجا از طرف دولت خانه و باغ وچهارپایان و اسباب و افزار کشت وزرع بآنان داده شد و باین ترتیب در جنوب روسیه نزدیك دویست شهر و دهستان بوجود آمد .

مدیر کارهای مهاجرت وآباد ساختن جنوب روسیه . پوتمکین[۱] نام داشت که از نزدیکان و مهارم کاترین بشمار میرفت . پوتمکین علاوه بر آنکه توانست جمعیت جنوب روسیه را از دویست هزار به هشتصدهزار

۱– Potemhine

تن رساند ، زرادخانه (قورخانه) بزرگی در کنار رود خانه دنی‌پیر و شهر سباستو پول را در شبه جزیره کریمه بنا نهاد .

سیاست خارجی عظمت دوره کاترین‌در سیاست خارجی اوست .چون‌سیاست پطر کبیر را در نزدیك ساختن روسیه باروپای غربی‌پیروی می کرد همت گماشت دولت عثمانی و دولت لهستان را که سدی‌درمقابل اتصال روسیه بدریای مدیترانه و آلمان و اتریش بودند از میان بردارد در سمت غرب بمقصدخویش کاملا نائل آمد و بـا کوشش او لهستان‌میان دولتهای سه گانه پروس و اتریش و روس تقسیم گشت (۱۷۷۲ـ۱۷۹۵) و باین ترتیب کاترین روسیه را باروپای مرکزی نزدیك کرد ولی در آن قسمت که میخواست دولت عثمانی را از میان بردارد و بدریای مدیترانه دست یابد بمخالفت دول بزرك اروپا مانند فرانسه و انگلیس مصادف گشت و بمقصود نرسید با این همه کاترین پس از دوجنك بزرك با دولت انگلیس‌شبه جزیره کریمه و تمام کرانه شمالی دریای سیاه رابه تصرف آورد

روسیه در قرن نوزدهم

در قرن‌نوزدهم پنج امپراطور در روسیه حکم رانده اند:

امپراطوران آلکساندر اول(۱۸۰۱ ـ ۱۸۵۵) که نخست با ناپلئون متحدبود و بعد در صف دشمنان وی جای گرفت‌و‌تشکیل اتحاد مقدس بر ضد آثار انقلاب وامپراطوری فرانسه مربوط باوست .

پس از او برادرش‌نیکلای‌اول (۱۸۲۵ ـ ۱۸۵۵) که از نمونـه های تام و تمام امپراطوران مستبد روس است در دوجنك عثمانیها را مغلوب‌کرد و از دول‌فرانسه و انگلیس در جنك‌سباستو‌پول شکست‌خورد

پس از او پسرش آلکساندر دوم (۱۸۵۵ - ۱۸۸۱)بدهقان‌های روسیه آزادی بخشید و تزار[1] آزادی بخش لقب یافت . جانشین وی آلکساندر سوم (۱۸۸۱ - ۱۸۹٤) نام داشت که دردورهٔ اواتحاد میان فرانسه و روس در مقابل اتحاد آلمان و اطریش منعقد شد و بالاخره نیکلای دوم آخرین امپراطور روسیه (۱۸۹٤-۱۹۱۷) .

طرز حکومت و طبقات جامعه سازمان سیاسی و اجتماعی روسیه در قرن نوزدهم بر همان اساس قرون پیش استوار بود یعنی امپراطورفرمانفرمای مطلق بود ودر جان و مال وآزادی رعایااختیار کامل داشت . یك شورای امپراطوری و چند تن وزیر هم در کارها باو کمك میکردند . ملت از تمام حقوق سیاسی محروم بود و آزادی مطبوعات و اجتماعات‌وجود نداشت . فرمانداران شهرستانها نیزچون نماینده‌امپراطور بودندنسبت‌بمردم همه گونه اختیار داشتند . امپراطوران روس درقرن نوزدهم علاوه بر روسیه‌برفنلاندولهستان‌حکومت‌میراندند . فنلاندولهستان در همسایگی روسیه و از کشورهای تابع روس بشمار میرفتند فنلاند را روسیه در نتیجهٔ اتحاد باناپلئون و لهستان در نتیجهٔ جنگ با ناپلئون‌بدست آورده بود . در هر یك از این دو کشور قانون اساسی خاصی وجود داشت که کارها بر طبق آن جریان‌می‌یافت و فقط از آنجهت جزء روسیه بشمار میرفتند که‌امپراطور روس پادشاهشان‌بود .

ملت روس بچهار طبقه تقسیم‌میشد : نجبا ، روحانیان ، طبقه‌متوسط و دهقانان .

• روحانیان عموماً جاهل و خشن بودند ولی اختیار عوام را از

---

۱ - تزار اسمی است که روسها بامپراطور خودمیدهندوهمان قیصراست

حیث عقاید در دست داشتند . عدهٔ افراد طبقهٔ متوسط کـم بود و عموماً بیسواد و بیشتر از بازرگانی بودند . طبقهٔ نجبا بیش از صد هزار خانواده را تشکیل میدادند و قسمت بزرگ دهستانهای روسیه بایشان تعلق داشت

نه عشر از سکنهٔ روسیه را دهقانان تشکیل میداند چنانکه درسال ۱۸۷۵ از ٦١ میلیون جمعیت روسیه پنجاه میلیون از این طبقه بودند

دهقانان مـانند بندهٔ زرخرید در اختیار ملاکان و اربابهای خود بودند و حق خرید و فروش وحتی زناشوئی را بدون اجازهٔ ارباب نداشتند. بیش از نصف افراد این طبقه متعلق بامپراطور و خانوادهٔ او بودند وبندگان خاص نامیده میشدند .

رعایا اگر در ده بودند نصف هفته را مجاناً برای ارباب کشاورزی میکردند واگر درشهرها بودندخدمات دیگرارباب مانندآشپزی وپیشخدمتی درشکه رانی و باغبانی را انجام میدانند . ارباب حق داشت رعایا را بـا چوب و تازیانه تنبیه کند و حتی آنانرا به سیبری تبعید نماید و چنانکه در سلطنت کاترین گفته شد رعایا خرید وفروش هم میشدند .

مذهب رسمی روسیه ارتدکس بود که امپراطوران همواره حامی آن بودند و سعی داشتند که تمام اتباع روس باین مذهب درآیند :

آلکساندر اول آلکساندر اول که معاصر با ناپلئون بود نخست نظر آزادیخواهی داشت ولی از یك سو اطرافیان وی و از طرف دیگر مترنیخ صدراعظم اطریش که از دشمنان افکار انقلابـی بود اوراازاین نظرسخت ترسانیدند چنانکه آلکساندرهم مانند امپراطوران پیش از نشر علوم وادبیات و افکار تازه جلوگیری کرد.

نیکلای اول و انقلاب دسامبر بسیاری ازسرکردگان روسی چون در اردو کشیهای ضد ناپلئون شرکت جسته بودند بافکار جدید انقلابی

آشنا شده باصول انقلاب دلبستگی یافتند ۰

علاوه برین در نتیجهٔ خواندن کتابها و رساله‌های فیلسوفان اروپائی شیفته و مسخر افکار آزادیخواهانهٔ جدید گشتند و چون بروسیه مراجعت نمودند در صدد بر آمدند که بجای سلطنت استبدادی حکومت مشروطه‌را بر قرارسازند . پس نخست عقاید و افکار خودرا میان افراد سربازان تبلیغ نمودند و از سال ۱۸۱٦ به تشکیل انجمنهای مخفی پرداختند .

پس از مرك الکساندر قرار بود برادر کوچکش کنستانتین جانشین وی گردد ولی کنستانتین برای خاطر نیکلای اول برادر خود از تخت و تاج صرفنظر کرد. این تغییر ناگهانی پادشاه بهانه ای بدست رؤسای انقلابی داد که نیکلا را غاصب معرفی کرده و سربازان را بر او بشورانیدند ولی قسمت عمدهٔ سربازان بهواخواهی نیکلا باقی ماندند وبقیه هم که نمیدانستند برای چه شورش کرده اند بآسانی پراکنده شدند. امپراطور شورشیان‌را بمحاکمه کشید و ۱۲۰ تن از سرکردگان آنان را بمجازات رسانید .

شورش لهستان انقلاب دسامبر بر وحشت نیکلا ازافکار آزادیخواهانه افزود و بر خلاف قانون اساسی لهستان پاره ای آزادی ها را از مردم آن سر زمین سلب نمود . چنانکه کینهٔ لهستانیها نسبت بروس ها چندین برابر گشت ۰

میهن پرستان لهستان همواره آرزو داشتند که کشورشان بار دیگر استقلال یابد و از تسلط روسیه رها شود و در این باب بیشتر امید وار بکمك آزادیخواهان فرانسه بودند . انقلابهای آزادیخواهانهٔ سال ۱۸۳۰ هم که بیشتر کشور های اروپائی را فرا گرفت بر امیدواریهای لهستانیها در نیل باستقلال افزود .

در همین احوال خبری شیوع یافت که نیکلای اول با سپاهی عازم

فرانسه است تا انقلاب آنکشور را خاموش ساخته دوباره شارل دهم پادشاه مستبد فرانسه را بر تخت بنشاند و مخصوصاً معروف بود که سپاه لهستان پیشقراول این جنك خواهد بود. شیوع این اخبار مردم لهستان را سخت بهیجان آورد و شورش را دانشجویان دانشکدهٔ نظامی ورشو آغاز کردند. بطوریکه نایب السلطنه لهستان که برادر امپراطور روس بود شبانه فرار کرد و فوراً چهل و پنج هزار سرباز مسلح لهستانی آمادهٔ جنك گشتند تا استقلال میهن را بدست آورند و چهل هزار دهقان لهستانی نیز با آنکه اسلحه نداشتند و با داس و تبر و امثال آنها مسلح شده بآنها پیوستند.

در آغاز جنك لهستانیها پیشرفتهائی کردید ولی کثرت عدهٔ نیروی روس آنانرا از پای در آورد. سپتامبر (۱۸۳۱). همینکه شورش خاموش شد امپراطور قانون اساسی لهستان را ملغی ساخت و این کشور را بروسیه ملحق نمود و با اینکه باز پاره ای امتیازات و اختیارات بلهستانیها وعده دادند هیچیك را وفا نکردند و ژنرال پاسکیویچ [۱] فاتح ورشو و فرمانفرمای جدید لهستان بیست و پنجسال حکومت وحشتناك نظامی را معمول داشت.

روسیه در دوران امپراطوری نیکلا

روسیه در دورهٔ سلطنت سی سالهٔ نیکلا نه تنها در استبداد کامل و مطلق سیر میکرد بلکه امپراطور وظیفهٔ خود را در این میدید که « خاك مقدس روسیه را از سرایت افکار تازهٔ اروپائی محفوظ نگاهدارد » و قواعد حکومت استبدادی خویشتن را بر مذهب رسمی استوار سازد. چون بستن باب مراوده بطور کلی با اروپا امکان پذیر نبود نیکلا بر آن شد که ارتباط میان روسیه و اروپا را حتی الامکان مشکل نماید، چنانکه مطبوعات و کتابهائی که از اروپا میرسید در مرز روسیه توقیف میشد و مسافرت اتباع روسیه بخارجه موکول

---

۱ -Paskiewitch

باجازهٔ امپراطور بود . نیکلا معارف‌رامادر افکار انقلابی میدانست‌وجوانان تحصیل کرده در نظر وی رعایای سرکش بقلم‌رفته بودند؛ بهمین سبب‌عدهٔ دانشجویان هر دانشگاه را به سیصد تن تقلیل داد .

دیگراز مشخصات سلطنت نیکلا فشار مذهبی بود که بمردم وارد میساخت . باین معنی سعی‌میکرد پیروان سایر شعب دین مسیح بمذهب ارتودکس که مذهب رسمی روسیه بود بگروند و حتی لهستانیها را نیز از این فشار مذهبی معاف ننمود .

الکساندر دوم واصلاحات او باوجود تمام کوششهائی که نیکلا در جلوگیری‌ازنشر افکار آزادیخواهان‌مینمودجمعی ازنجباوجوانان‌تحصیل کرده‌هواخواه حکومت مشروطه‌کشتند و چون امپراطور درجنگ کریمه شکست خورد عدهٔ آزادیخوهان افزایش کلی یافت و حتی درمیان تودهٔ مردم نیز افکار آزادیخواهان بروز نمود . زبان انتقاد از طرز حکومت روسیه از هر سو گشوده گشت و شبنامه‌ها در اطراف پراکنده گردید . باین جهات الکساندر دوم وقتی‌جانشین پدر شد چون نیك فطرت وروشن فکربود نخست از حکومت ظالمانه‌پدر دست‌کشید و روزنامه‌ها وتحصیل علم و ارتباط با اروپا را تا اندازهٔ آزاد نمود . سپس یك باره بدو اصلاح بزرگ دست‌زد یکی آزاد ساختن رعایا و دیگر تأسیس انجمنهای‌انتخابی

آزاد شدن رعایا مقدمات آزادی رعایا در عصر نیکلا فراهم آمده بودباین معنی که نیکلا کشت زارهای دولتی را بعنوان اجاره برعایای خاصه واگذار نموده بود و رعایای مزبور فقط در سال مبلغی میپرداختند . آلکساندر دوم این اصلاح‌را تکمیل و کشت و زارهارابرعایا واگذار کرد (۱۸۵۸) .

رعایای سایر ملاکان هم ازقیدیا بندگی ارباب خود رهائی یافتند

بطوریکه دیگر حق فروش و یا گرفتن جریمه و تحمیل بیگاری بآنان را نداشتند . ولی باز این رعایا صاحب زمین نشدند و قرار بر این شد که هر دهقانی مالك خانهٔ مسکونی و باغچهٔ اطراف آن باشد و از بابت زراعت در قسمتهای دیگر وجه خسارتی بمالك بپردازد . دولت نیز در پرداخت این خسارت کمك میکرد . ولی این اصلاح بنظر دهقانان روسیه کافی نبود زیرا ایشان خواهان مالکیت مزارع خود بودند . در هرحال آزادی رعایا که بدست آلکساندر دوم انجام یافت جامعهٔ روسیه را بکلی تغییر داد و آنرا در جامعه‌های جدید در آورد .

الکساندر دوم برای اصلاح امور اداری یك سلسله انجمنهای انتخابی از قبیل انجمن ولایتی و انجمن ایالتی تاسیس نمود که وظیفهٔ آنها شرکت در امور محلی بود . اصلاح اداری را با اصلاح قضائی تکمیل کردند باین ترتیب که طریقهٔ محاکمهٔ مخفی الغا شد و داوران در کار خود ثبات یافتند و کارهای جنائی بهیئت منصفه رجوع گردید و دادگاهائی شبیه بدادگاههای فرانسه در روسیه تشکیل دادند .

شورش لهستان فرقه‌های انقلابی روسیه

لهستانیها امیدوار بودند آلکساندر که دعوی آزادی خواهی داشت استقلال داخلی آنانرا بازدهد و برای نیل بدین مقصود انجمنی تشکیل دادند . آلکساندر دوم نسبت با پاره‌ای تقاضاهای لهستانیها از در موافقت در آمد ولی انجمنی را که تشکیل داده بودند برهم زد . لهستانیها بدادن نمایشهائی در کوچه و خیابان که جنبهٔ عزا داری داشت پرداختند و چون این نمایشها تأثیر شدید در اهالی میکرد روسها بجمعیت نمایش دهندگان که بی اسلحه بودند تیر انداختند و دست بکار توقیف مردم شدند ، چنانکه در ظرف شش ماه در شهر ورشو پانزده هزار نفر را توقیف کردند سرانجام

دولت روس برای اینکه بکلی آسودهٔ خاطر شود تمام جوانان تحصیل کرده وآزادیخواه لهستان را دستگیر و جزو سپاه نمود (۱۸٦۳) مردم نیز در سراسر لهستان سر بشورش برداشتند و دسته های کوچك شش هفت هزار نفری تشکیل داده ودر کمینگاهها با قوای روس میجنگیدند هر چند میدانستند با این ترتیب موفق بآزاد کردن کشور خود نمیشوند ولی امید واری بمداخلهٔ دول اروپا و امریکا داشتند . ولی دولت پروس پنهانی با روسیه قرار دادی منعقد ساخت و مرز خود را بروی لهستانیها بست و دولتهای فرانسه و انگلیس هم بارسال یادداشت اعتراض آمیزی قناعت ورزیدند . روسها نیز بشدت هرچه تمامتر بسر کوبی شورشیان لهستان پرداخته عدهٔ کثیری از ایشان رامحاکمه و توقیف و تبعید و اعدام کردند و آزادی مذهب را از لهستانیها سلب نموده استعمال زبان لهستانیها را ممنوع ساختند ، و برای اینکه قوهٔ اشراف لهستان را درهم شکنند املاك ایشانرا ضبط کردند و عدهٔ کثیری دهقان روسی را بلهستان کوچانیدن دراین املاك مسکن دادند وبر املاك لهستانیها بقدری مالیات بستند که مجبور بفروش آنها شوند . از طرف دیگر دولت رعایای املاك نجبا و روحانیان لهستانی را مالك خانهٔ مسکونی و مزارع خود شناخت . این اقدامات با اینکه بمنفعت تودهٔ رعایای لهستان تمام شد احساسات ملی آنانرا ضعیف ننمود بلکه باوجود تمام سختیها ملت لهستان باز زنده ماند .

جلو گیری از نهضت لهستان درروسیه نیز تأثیراتی شدید کرد چنانکه فرقه های مختلف انقلابی باسامی گوناگون بقصد بر هم زدن طرز حکومت روسیه تشکیل یافت . این فرقه ها برای اینکه در کار خودپیشرفت نمایند از یك طرف در میان مردم تبلیغات شدید بنفع مقاصد خود مینمودند و از طرف دیگر برای اینکه هراس و وحشتی در دل دولتیان ایجاد کنند

دست بکار آدم کشی شدند. چنانکه درظرف
درجه اول دولت را بقتل رسانیدند و حتی دو مرتبه نسبت به الکساندر
دوم نیز سوء قصد کردند و در دفعهٔ دوم او را هلاك ساختند (۱۸۸۱)

آلکساندر سوم

آلکساندر دوم قانونی اساسی حاضر کرده بود که بموجب
آن بملت روسیه پاره ای آزادیهای سیاسی نیز اعطا نماید ،
ولی مجال اینکار را نیافت . آلکساندر سوم جا نشین وی مانند جد خود
نیکلای اول دشمن عقاید جدید و افکار آزادیخواهانه بود و در تمام دورهٔ
سلطنتش بجد تمام میکوشید تا اصلاحات اجتماعی و اداری پدر خود را
ملغی ساخته طرز حکومت زمان نیکلای اول را باز گرداند •

فرقه های انقلابی را چنان بسختی دنبال نمود که دیگر نتوانستند
کاری کنند و برای جلو گیری از نفوذ افکار اروپائی بار دیگر مطبوعات
و آموزشگاهها را تحت بازرسی شدید قرار داد •

روسی کردن ملل تابع

مهمترین اقدام آلکساندر سوم روسی کردن اقوام
غیر روسی بود که در ولایات غربی آنکشور سکونت
داشتند . آلکساندر اقدامات خود را متوجه زبان و مذهب اقوام مزبور
که دو نشانهٔ بزرك ملت است نمود و در لهستان و لیتوانی و نواحی
کرانهٔ بالتیك و حتی نسبت بیهودیان ساکن روسیه این سیاست را تعقیب
کرد . منظور عمدهٔ دولت روسیه این بود که بوسیلهٔ روسی کردن اقوام
تابع خود هم تمایلات آنانرا بآزادی یا اتحاد با کشور های مجاور از میان
ببرد و هم احساسات ملی روسها را بدینوسیله با خود یار و موافق سازد .

نیکلای دوم و نخستین انقلاب

آلکساندر سوم در سال ۱۸۹٤ در گذشت وسیاست
استبدادی ویرا پسرش نیکلای دوم ده سال تمام دنبال
کرد . نیکلای دوم درهمان روز تاجگذاری خود گفته بود « همه بدانند که من

روش متین پدر بزرگوارم را در حفظ حکومت استبدادی دنبال خواهم نمود. ولی پس از شکستهای اولی که در جنگ روس و ژاپن بسپاه روس وارد آمد امپراطور دیگر نتوانست « روش متین پدر بزرگوارش » را دنبال کند، بلکه ناچار شد با آزادیخواهان از در مسالمت درآید

نیکلای دوم

توضیح آنکه آزادیخواهان و جوانان تحصیل کرده این شکست را دلیل نامناسب بودن طرز حکومت روسیه و بی لیاقتی زمامداران آن داستند و در همه جا مردم را بمخالفت با طرز حکومتی که مایه ننگ و رسوائی شکست برای آنان شده است بر انگیختند کارگران کارخانها که از کمی مزد نیز دلی پر خون داشتند موقع را مناسب یافته بازادیخواهان پیوستند و کارگران تمام صنایع و قسمتها پی در پی دست از کار کشیدند بطوریکه

در سال ۱۹۰۵ در سراسر روسیه تمام کارگران یکباره اعتصاب عمومی کردند
دولت هم بااعتصاب کنندگان بمبارزه بر خاست و عده ای را دستگیر نمود
و از اینجا انقلاب حقیقی بظهور پیوست (دسامبر ۱۹۰۵) . ولایات
بالتیك و قفقاز و مسکو کانون عمده انقلاب شد و حتی انقلاب به نیروی
دریائی روسیه نیز سرایت نمود و ناوگان دریای سیاه هم بر دولت بشورید

بحران سیاسی در جریان همین انقلاب نیکلای دوم بموجب بیانیه اکتبر
۱۹۰۵ اصولا یك سلسله آزادیهای سیاسی بمردم اعطا کرد
و مجلس ملی را که **دوما** مینامیدند دعوت نمود . اختیارات مجلس ملی
عبارت بود از تصویب بودجه، مشاوره در لوایح قانونی وحق استیضاح از وزیران
از این پس بحران سیاسی شروع شد و جدال میان امپراطور که مایل به
حفظ استبداد بود و مجلس دوما که میخواست بر اختیارات خود بیفزاید
در گرفت. تزار مجلس اول و دوم را که نمایندگان آنها عموما از آزادیخواهان
بودند منحل ساخت در دو مجلس ملی که بعداز آن تشکیل یافت، نمایندگان
بیشتر هوا خواه قدرت امپراطور بودند . باین جهت بصورت ظاهر بحران
سیاسی خاتمه یافت (۱۹۱۲) اما توده کارگران و دهقانان و طبقات
تحصیل کرده روش مجلس را نمی پسندیدند و مانند پیش از طرز حکومت
خود ناراضی بودند .

بحران زراعتی برطبق ترتیبی که آلکساندر دوم داده بود دهقانان در مزارعی
که بایشان داده شده بود بایستی بنوبت زراعت کنند یعنی
مزرعه مدتی دردست یك دهقان باشد و بعد بدست دهقانان دیگر داده شود
این ترتیب باعث شد که هیچ دهقانی در حقیقت بآباد کردن مزرعه خود
نپردازد و در نتیجه در آمد این مزارع کفاف زندگانی جمعیت دهقانان
را که روز بروز افزوده میشدند نمیداد استعمار سیبری هم باندازه‌ای

که تصور میشد علاج این درد را نمود. بنابراین عده‌ای از دهقانان مزارع خود را رها کرده بمزدوری رفتند عدهٔ دیگر هم بشهرها رفته در کارخانه‌ها
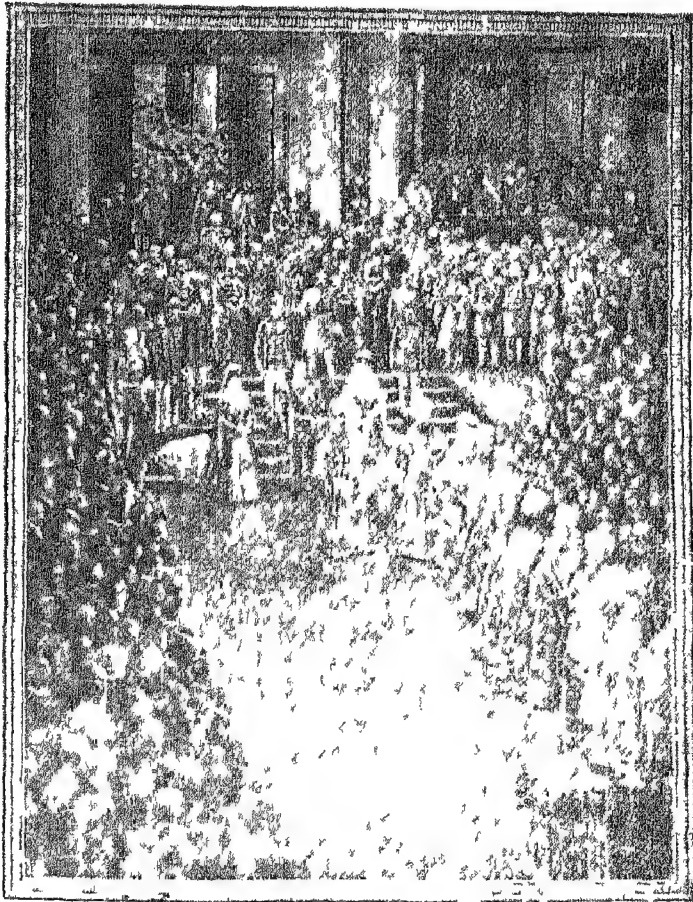
نیکلای دوم و ملکه

هنگام گشایش دومای روسیه

بکارگری پرداختند و در حقیقت لشکر انقلاب را تشکیل دادند بقیهٔ دهقانان هم که در دهستانها مانده بودند مزارع جدیدی میخواستند تا بتوانند زندگانی کنند

در سال ۱۹۰۵ دهقانان در دهستانها بر مالکین شوریدند و عمارات آنانرا

آتش زده عده ای را کشتند و بیش از دو هزار خانه اربابی بتاراج رفت دولت برای جلوگیری از جنبش دهقانان به کشتار و آتش زدن کشتزارها و مجازات‌های وحشتناك متوسل گردید. سپس درسال ۱۹۰٦ درصدداصلاح امر برآمد و بروستائیان حق‌داد که از شورای دهستان تقاضا کنند مزارع را بملکیت آنان بشناسد. این قانون تا اندازه ای مفید واقع شد چنانکه در سال ۱۹۱٤ بیش از سه ملیون دهقان مالك مزارع خود گشتند. ولی باز معایبی در کار بود. یعنی روستائیانی که بر حسب اتفاق مزارعشان خوب و وسیع بود فوراً از جمع دهقانان خارج شدند و روستائیانی هم که سهم کم یافته بودند مزارع خود را فروختند و باز سر گردان‌ماندند پس علاج مزبور نیز چنانکه باید چارهٔ درد را نکرد. از طرف دیگر احزاب متعددی هم که در این ایام در روسیه تشکیل می‌یافت برای اینکه برعدهٔ هواخواهان‌خود بیفزایند وعده های گوناگون بروستائیان میدادند و آنان را همواره از وضع‌ناراضی و مستعد جنبش نگاهمیداشتند. درهمین حال حکومت مشروطهٔروسیه نیز بسیار ناقص و قانون اساسی سال ۱۹۰۵ بازیچه ای بیش نبود. باین جهت عناصر آزادیخواه همچنان نا راضی باقی ماندند روشی هم که نیکلای دوم پیش گرفته بود میان او و ملت جدائی افکند. میل شدید مردم‌بآزادیهای سیاسی، مخالفت دائم اقوام تابع روسیه و بحران‌زراعتی‌وتوسعهٔ عقاید اجتماعی درمیان‌مردم علل دائمی‌ناخرسندی عمومی بود. چنانکه مقارن جنك بین المللی عوامل مزبور مقدمات‌انقلاب را فراهم میساخت و عاقبت در سال ۱۹۱۷ سلطنت سلسلهٔ رومانف و حکومت روسیه‌را سر نگون گردانید.

اکنون حکومت روسیه مرکب از عدهٔ زیادی جمهوریهای کوچك است که بیشتر بدست کارگران اداره میشود و بهمین جهت است که نام آنرا اتحاد جماهیر شوروی گذاشته اند.

فصل پنجم

تاریخ امپراطوری اتریش در دوره معاصر

اوضاع عمومی

مقارن شروع دوره معاصر امپراطوری اتریش کشور وسیعی بود دارای ششصد هزار کیلومتر مربع وسعت که‌درجمعیت نیز از کشورهای‌درجه اول اروپابشمارمیرفت. ولی این کشور پهناور از یك خاك تشکیل نمیشد، بلکه قطعـات آن در سراسر اروپا پراکنده بود و از پادوگاله در شمال فرانسه تا دشت روسیه و از جلگه آلمان شمالی تا حوزه رود پو[1] درایتالیا امتداد می‌یافت و شامل نواحی اتریش، بوهم، مجارستان، میلان، ناپل، هلند و چند ناحیه دیگرمیشد، پاره ای از قسمتهای این امپراطوری مانند هلند و میلان در میان کشور های بیگانه قرار داشت و پاره ای نواحی دیگر مانند ناپل فقط از راه دریا با اتریش ارتباط میافت . جمعیت امپراطوری اتریش نیز از نژادهای گوناگون ترکیب یافته بود که بزبانهای مختلف سخن می گفتند. کشور اتریش‌بواسطه همین پراکندگی‌قطعات و نا متجانس بودن جمعیتش‌بکلی فاقد وحدت بود و از لحاظ جغرافیـائی و تاریخی تشکیل یك‌کشور و یك ملت را نمیداد.

هریك از قطعات‌این امپراطوری زبان و عادات و حکومت‌محلی خود را نگاهداشته و فقط در بسیج سپاه بامپراطور کمك میکردندحتی بعضی از نواحی مانند مجارستان حق داشتند اگر امپراطور بر خلاف قانون رفتاری کند براو بشورند.

---

[1] Pô

امپراطوران اتریش از خانواده هابسبورک [1] بودند و علاوه بر تاج و تخت کشورهای تابع خود عنوان امپراطوری آلمان را نیز داشتند مرزهای کشور اتریش بدولت های عثمانی و لهستان وپروس و ساکس و باویروسویس وفرانسه وهلندوجمهوری ونیز می‌پیوست و اتریش نظر بکثرت همسایگان پیوسته دچار مناقشات سیاسی بود بهمین جهت امپراطوران اتریش همواره دو مقصود را دنبال میکردند یکی توحید و انتظام اجزاء پراکنده کشور، و دیگر تشکیل قوه نیرومندی برای دفاع امپراطوری خود در مقابل همسایگان متعدد

ژوزف دوم (۱۷۸۰ - ۱۷۹۰)

در آغاز تاریخ معاصر امپراطور اتریش ژوزف دوم [2] نام داشت . او نیز در کشور خود باصلاحات و اقداماتی دست زد که وضع امپراطوری اتریش را بصورتی نو در آورد. این امپراطور پسر ماری ترز بود که او هم از تاجداران نامدار اتریش بشمار میرود . ژوزف در دوران امپراطوری مادرش تنها بکار سپاه و سیاست خارجه میپرداخت و جز کامیابی در آن کارها غرض و منظوری نداشت پس از آنکه به امپراطوری رسید برای خود زندگانی ساده نظامی ترتیب داد و بطور منظم وظیفه سلطنت را از روی عقیده و ایمان انجام میداد . برای اصلاح کشور و سعادتمند ساختن ملتش نقشه معینی نزد خود طرح کرد ودر دوران دهساله سلطنت خویش دائماً در اجرای آن میکوشید . اصلاحات ژوزف دوم بر دو گونه بوده است اجتماعی و سیاسی .

اصلاحات اجتماعی

در اتریش نیز مانند روسیه بمادئی که از قرون وسطی بر جای مانده بود درعایا بنده زرخرید بشمار میرفتند وهفته سه روز

1— Habsbourg 2— Jdseph II

مجبور به بیگاری برای ارباب خود بودند و هیچ قوه ای از آن در مقابل مالکان پشتیبانی نمیکرد. پستی احوال این طبقه را از این جا میتوان دریافت که در آن عهد این عبارت غالباً بطور مثل گفته میشد که : « دهقان برای گریستن خوبست ، خندهٔ او نفرت انگیز است » ژوزف در همان سال اول سلطنتش بحکم «عقل انسانیت» بندگی رعایا را لغو کرد ، زیرا آن را « منافی آزادی نوع بشر » میدانست . از طرف دیگر کشتزار هائی را که قرنها در دست رعایا بوده بهرهٔ آنرا ارباب املاك میبردند بملکیت رعایا شناخت وسپس تساوی تمام افراد کشور را در مقابل قانون اعلام داشت

اصلاحات سیاسی مقصود از اصلاحات سیاسی ژوزف این بود که در نواحی گوناگون امپراطوری اتریش وحدتی پدید آورد وقدرت امپراطور را در سراسر قلمرو اتریش نافذ گرداند . می گفت « کشور هائی که تابع سلطنت اتریش هستند اعضای پیکری واحدند و من سر آن پیکر هستم » چون ژوزف دارای عنوان امپراطوری آلمان نیز بود و عنصر آلمانی در امپراطوری اتریش غلبه داشت برای یگانه ساختن عناصر مختلف برآن شد که عموم اقوام تابع امپراطوری را از حیث زبان و اخلاق آلمانی سازد . پس زبان آلمانی را زبان رسمی کشور گردانید و اقوام دیگر امپراطوری اتریش مانند مجار ها و سربها و کرواتها و ایتالیائیها با موختن زبان آلمانی مجبور ساخت از طرف دیگر تقسیمات قدیمی کشور های تابع اتریش را بر هم زد و تمام کشور را بسیزده ناحیه تقسیم و کارکنان محلی هر ناحیه را از کار های دولتی بر کنار کرد . راجع بامور مذهبی نیز ژوزف اقداماتی نمود که نفوذ امپراطور را در حوزهٔ روحانیت وارد ساخته از مداخلهٔ مستقیم پاپها در امور مذهبی اتریش جلو گیری کند و کشیشهای اتریش را مسئول امپراطور گرداند .

اقدامات ژوزف در این قسمت چنان شدید بود که پاپ پی[1] ششم راهراسان ساخت واوشخصاً بوینه آمد تاشاید شاه را از پاره‌ای ازتصمیم‌های خود منصرف سازد. امپراطور نسبت بپاپ با کمال احترام رفتار نمود اما هیچیك از تصمیمهای خود را لغو نکرد.

هرچند ژوزف دوم بواسطهٔ مقاومت مجار ها مجبور شد امتیازهای آنرا دو باره باز دهد و اهالی هلند نیز تصمیمهای مذهبی امپراطور را نپذیرفتند، ولی با اینهمه اصلاحات و اقدامات ژوزف در سایر کشورهای تابع اتریش صورت انجام پذیرفت و این کشورهای گوناگون واقوام رنگارنك بسعی ماری ترزو ژوزف دوم مبدل بیك امپراطوری آلمانی گشتند.
اصلاحات این دو امپراطور درآمد و دولت اتریش را چهار برابر ساخت چنانکه آندولت توانست سپاه نیرومندی تشکیل دهد و بدینوسیله از آن پس امپراطوران اتریش تا مقارن جنك بین المللی از قهرمانان درجهٔ اول صحنهٔ سیاست اروپا گشتند.

اتریش دردورهٔ انقلابات کبیر و امپراطوری فرانسه دولت اتریش از همان آغاز انقلابات کبیر فرانسه ناچار شد با حکومت انقلابی به ستیزه برخیزد، چه از یك طرف ماری آنتوانت[2] ملکهٔ فرانسه زن لوئی شانزدهم خواهر ژوزف دوم امپراطور اتریش بودماری آنتوانت برای نجات سلطنت شوهرش از خطر انقلاب نهانی دولت اتریش را به مخالفت فرانسه بر می‌انگیخت و از طرف دیگرافکار انقلابیون فرانسه برای امپراطوری اتریش که بنیروی استبدادمردم مختلف را در زیر یك حکومت گرد آورده بود سم مهلکی بشمار میرفت. بنابرین سیاست دولت اتریش در آغازانقلاب کبیر فرانسه بخاموش ساختن انقلاب مزبور و استوارساختن

۱- Pie VI ۲- Marie Antoinette

خانواده بوربن بر تخت پادشاهی فرانسه تعلق گرفت و این سیاست اتریش را بیك رشته جنگهانخست با حکومت انقلابی فرانسه و سپس باناپلئون وادار ساخت . در این جنگها که در زمان فرانسوای اول (۱۷۹۲ - ۱۸۳۵) جانشین ژوزف دوم در گرفت دولت اطریش همواره شکست خورد و قسمتی از متصرفات خود را از دست داد . ولی این شکستها موجب یأس آن دولت نگشت بلکه همواره در باطن برضد ناپلئون و دولت فرانسه اسباب چینی میکرد. چنانکه عاقبت مترنیخ [۱] صدر اعظم فرانسوی اول بعنوان میانجی ناپلئون را فریب داد و در سال ۱۸۱۳ در شهر پراك اتحادبزرگی از دولتهای روس و اتریش و پروس و انگلیس درمقابل ناپلئون تشکیل نمود و در عین حال افکار عمومی اروپا بعنوان اینکه ناپلئون جنگجو و مخالف با صلح و آسایش مردم است بر ضد او بر انگیخت و باین اسباب و وسایل حریف را از پای درآورد .

پس از شکست ناپلئون و استعفای او ازامپراطوری فرانسه مترنیخ صدر اعظم اتریش که مردی استبداد طلب بود ، سلسله جنبان سیاست اروپا گردید و تمام پادشاهان را وادار کرد که در داخله کشورهای خود باافکار جدید و انقلابی مبارزه کنند و هر گاه یکی از پادشاهان با نیروی خود نتواند این مهم را انجام دهد پادشاهان دیگر برای حفظ کشور خود از این بلیه حق داشته باشند در کار او دخالت کنند و آتش انقلاب را فرو بنشانند . مترنیخ در داخله اتریش نیز با تمایلات آزادیخواهانه تمام ملل تابع بسختی مبارزه نمود و تا سال ۱۸٤۸ که مصدر کار بود اقوام تابع امپراطوری اتریش را ازآزادی محروم ساخت و تمام وسایلی را که برای جلوگیری از نشر افکار آزادیخواهانه لازم میشمرد بکار برد.

Metternich - ۱

انقلابات سال ۱۸٤۸ در اتریش

باوجود همه احتیاطها وسختگیری های مترنیخ افکار آزادی خواهانه در اطریش نفوذکرد ازطرف دیگر اقوام گوناگون که تشکیل ملت اتریش را میدادند هرکدام برای خود استقلال محلی میخواستند و حاضر نبودند از حیث زبان وحکومت مطیع عنصر آلمانی بمانند.

بحکم این مقدمات پس از انتشار خبر انقلاب فوریه ۱۸٤۸ فرانسه در سراسر اطریش ملل مختلف سر بانقلاب برداشتند. نخست مجلس مجارها استقلال داخلی مجارستان را تقاضاکرد. هشت روز بعد اهالی بوهم تقاضای استقلال محلی و مساوات زبانها را در امپراطوری اتریش کردند و در همین روز در وینه پایتخت اتریش کتابفروشها و دانشجویان و کارمندان جمعیت صنعتی وبازرگانی آزادی مطبوعات و تشکیل مجلس ملی راخواستند در این روز میان دانشجویان و سربازان کشمکشی رخ داد که منجر بانقلاب عمومی اهالی شهر گردید و درطی این انقلاب مترنیخ مجبور بفرار گشت.

درهمین اوان در دو قسمت دیگر امپراطوری اتریش هم شورشی بروز کرد و جنگی میان دولت اتریش و پادشاه ساردنی نیز در گرفت و این رشته انقلابها و زد وخورد ها یکسال و نیم (مارس ۱۸٤۸- اوت ۱۸٤۹) دوام یافت. فردیناند امپراطور اتریش و وزیرانش ازاین انقلابات ناگهانی سراسیمه گشتند و در همه جا سر تسلیم فرود آوردند.

در این میانه مجارها و چکها بمقصد خویش در تشکیل هیئت وزیران محلی نائل آمدند و اهالی وینه نیز به تحصیل قانون اساسی برای تامین آزادیهای سیاسی توفیق یافتند.

ولی چیزی نگذشت که دولت اتریش تصمیم بالغای امتیازاتی که باقوام تابع خود و بآزادیخواهان داده بود کرد و بر آن شد که اوضاع

امپراطوری اتریش را بحال قبل از انقلابات سال ۱۸٤۸ بر گرداند
نخست در بوهم چکهای آزادیخواه را سرکوبی نموده و سپس شهر وینه
را گلوله باران کرده آزادیخواهان را منکوب ساخت و در جریان این
احوال فردیناند امپراطور استعفا داد و فرانسوا ژوزف برادر زادهٔ هجده
ساله‌اش بتخت امپراطوری اتریش نشست (۱۸٤۸) . امپراطور جدید
قانون اساسی تازه‌ای که شامل تمام کشورهای عضوامپراطوری میشدوضع
و اعلان کرد .

سرکوبی مجارها بآسانی چکها و اهالی وینه نبود و برای اینکار
فرانسوا ژوزف مجبور باقدام بیك جنك حقیقی گردید که حتی درضمن
آن از نیروی روس مدد گرفت و سر انجام احوال مجارستان نیز بحال
پیش از انقلابات ۱۸٤۸ بر گشت.

دورهٔ ارتجاع ده سال تمام طول کشید و حکومت اتریش به روش
استبدادی و اقتدار طلبانهٔ زمان ژوزف دوم بازگشت و بر آن شد که
تمام کشور های جزء امپراطوری اتریش را ژرمنی سازد . حکومت هر
ولایت بیك مأمور ژرمنی سپرده شد و تمام اقوام تابع امپراطوری اتریش
حتی اقوامی که‌در انقلابات سال ۱۸٤۸ شرکت نجسته‌بودند تحت‌فشارقرار
گرفتند وبنابراین عموماً نسبت بدولت اتریش کینه ور گشتند (۱۸۵۹)

تاریخ امپراطوری در اطریش از ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۸

شکستهای نظامی که امپراطوری اتریش ازهمسایگان
خود خورد و اوضاع آشفتهٔ مالی فرانسوا ژوزف
امپراطور اتریش رابترك استبداد وبرقرارکردن
مشروطیت وادار ساخت ، ولی میان دو طرز حکومت در تردید بود یکی
اینکه برای ملتهای مختلف کـه در زیر فرمان او بودند استقلال داخلی
وحکومت محلی‌قائل گردد وفقط نیروی نظامی وسیاست‌خارجی آنانرا متحد

سازدیگر اینکه آثار استقلال ملتهای مختلف را از میان بردارد وحکومت مرکزی اتریش را بوجود بیاورد.

از سال ١٨٦٢ امپراطور فرمانی صادر کرد که استقلال مجارستان (هنگری) را شناخت و برای سایر قطعات جزء امپراطوری اتریش قانون اساسی واحدی ترتیب داد و بنابراین امپراطوری اتریش مرکب از دو کشور گردید.یکی کشورمجارستان‌ودیگر کشوری‌مرکب‌از اتریش‌وسایر قطعات جزء آن. این دو کشور فقط در شخص شاه و امور خارجه وسپاه با یکدیگر شریك بودند و در مسائل دیگر هر کدام ترتیب خاصی برای خودداشتند. ولی این ترتیب نیز اسباب آرامش امپراطوری اتریش‌نگشت چه‌باز درکشورمجارستان وهمچنین درکشور های اتریش‌ملت‌های کوچك گوناگون وجود داشت که‌هر کدام کمابیش دعوی استقلال‌داخلی‌میکردند چنانکه در قسمت اتریش چکهای ساکن بوهم خواهان استقلال داخلی بودند و در قسمت مجارستان ناحیهٔ کرواسی دم از استقلال میزد.

هر چند منافع مشترك و میهن پرستی عمومی اتریشیها باندازه ای قوت داشت که بتواند از تمایلات‌تجزیه خواهان جلوگیری کند.معذالك احساساتی برای تحصیل استقلال در میان تمام ملل امپراطوری اتریش وجود داشت که موجب بحران دائمی در اطریش و هنگری شده‌بود.

فرانسوا ژوزف در امپراطوری رنگارنك خانوادهٔ هابسبورك، سلسلهٔ سلطنت محکم ترین رشتهٔ ارتباط میان ملل مختلف بشمار میرفت. زیرا پادشاه حامی احزاب و طبقات مختلف مردم محسوب میشد و میل و ارادهٔ او برای بر آورده شدن آرزوی هر دسته و طبقه کافی بود. بنا براین عموماً دراطاعت نسبت بوی و جلب توجه اوبایکدیگر

رقابت میورزیدند امر دیگری که بر اهمیت مقام پادشاهی افزود طول مدت سلطنت فرانسوا ژوزف بود که از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۹۱۶ یعنی مدت ۶۸ سال اطریش و هنگری را اداره میکرد و سلطنت این پادشاه درازترین سلطنت های دورهٔ معاصر است این امپراطور در عصر استبداد متولد شد و در باری تربیت یافت که مدیر آن مترنیخ بود . با وجود این آزادیهای بسیار برعایای خود عطا کرد و مقصودش این بود که بدینوسیله میان ملتهای مختلف تابع خویش رقابت و نفاق بیندازد تا بهتر بتواند تاج و تخت امپراطوری را نگاهداری نماید فرانسوا ژوزف وحدت لشکری
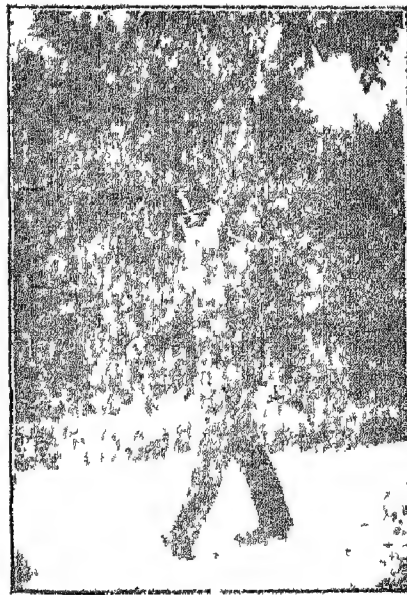
فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش

امپراطوری اتریش را عملی ساخت و آنرا وسیلهٔ بزرگ وحدت کشور و سلطنت خویش قرار داد

اتریش و هنگری در آغاز قرن بیستم

تاریخ اتریش و هنگری در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم عبارت از یك سلسله مشاجراتی است که یا میان ملتهای مختلف امپراطوری اتریش جهة استقلال رخ‌داده و یامیان ملتهای مختلف و دولت برای تحصیل آزادی ومشروطیت درگرفته است . فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش نیز در هر بحرانی که پیش می آمد خواه مربوط باستقلال خواهی ملل یا آزادی خواهی مردم بمناسبت وقت تصمیمی میگرفت و موقتاً بحران را خاموش میساخت ولی هیچگاه ازفکر روش استبدادی و وحدت حکومت اتریش که از نیاکان خود بارث برده‌بود بدر نمیرفت.

بواسطهٔ این مشاجرات دائمی و شدید عقیدهٔ عموم ملل اروپا بر این شد که کشور پادشاهای هابسبورگ در نتیجهٔ توافقهای شخصی میان سلاطین جزء بوجود آمده و پس از مرگ فرانسوا ژوزف محکوم بانحلال و تجزیه است . سه عنصر مقارن بروز جنگ بین المللی امپراطوری اتریش را تهدید بانحلال میکرد یکی ملیون تند رو مجار که تجزیهٔ مطلق را از اتریش میخواستند ولی اکثریت مجارها که کشور خود را در مقابل خطر روس میدیدند اتحاد با اتریش را از لوازم حیاتی خود میدانستند ، چه یك تنه خویشتن را برای مقابله با هجوم روس کافی وتوانا نمی یافتند. عنصر دیگر ژرمنها بودند که خواهان اتحاد آلمانهای اتریش با آلمانهای آلمان بودند و سومی عنصر اسلاو که موحش ترین خطر برای امپراطوری اتریش بود اسلاوها همواره دولت اتریش را تهدید میکردند که میخواهند باسلاوهای روسیه به پیوندند و بدین وسیله آزادیها وامتیازاتی بدست می آوردند . در همین احوال سربستان تبلیغاتی برای جمع آوری سربها در زیر پرچم خود میکرد ودر نتیجهٔ این تبلیغات

بیم آن میرفت که قسمتهای سرب نشین مجارستان ضمیمهٔ سربستان شود و همچنین میان اسلاوهای سربستان با اسلاوهای روسیه روابطی بر قرار گشت که برای امپراطوری اتریش بسیار زیان آور بود. برای اینکه این رشته گسیخته شود و روسیه نتواند سربستان را میدان بازیهای سیاسی خود قرار دهد، در سال ۱۹۱٤ دولت امپراطوری اتریش بسربستان حمله برد و از این حمله جنك بین المللی آغاز گردید.

تجزیهٔ امپراطوری اتریش اتریش و هنگری در جریان چهار سال جنگ بین المللی دوش بدوش آلمان میجنگیدند و دوچار شکستهای هولناکی گشت. این شکستها نه تنها صلای انقلابات داخلی را در اتریش در داد بلکه تجزیه و محو کلی امپراطوری را در برداشت.

فرانسوا ژوزف امپراطور سالخورده در سال ۱۹۱٦ در بحبوحهٔ جنگ در گذشت و جانشین وی نتوانست رشته‌های ازهم گسیختهٔ امپراطوری را دوباره بیکدیگر پیوند دهد و در نتیجهٔ عهدنامه هائی که در پایان جنك بسته شد اتریش منحصر بولایت آلمانی خود گردید و مجارستان نیز منحصر بزمینهای مجار نشین گشت و سایر ملتهای تابع اتریش یا دولت مستقلی تشکیل دادند یا بکشور های مجاور که هم نژاد و هم زبان بودند پیوستند.

در سال ۱۹۳۸ اتریش که هستهٔ مرکزی امپراطودی هابسبورگها بود نیز استقلال خود را از دست داد وضمیمهٔ آلمان شد و باین ترتیب امپراطوری بزرگی که در جریان دورهٔ معاصر از مراکز حل و عقد سیاست اروپا بشمار میرفت از صفحهٔ عالم محو گشت.

فصل ششم

تاریخ آلمان در دورهٔ معاصر

در آغاز دورهٔ معاصر در آلمان حکومت واحدی وجودنداشت بلکه کشور آلمان باقتضای وضع طبیعی و کوهستانی خود بچندین کشور کوچك تقسیم میشد و هر قسمت حکومت جداگانه داشت . ولی این کشورها که تواناترین آنها پروس بود اتحادیه ای بنام کشور های ژرمانی داشتند که امپراطور اتریش بر آنها ریاست میکرد و عنوان امپراطوری آلمان را نیز داشت .

مقدمات تشکیل دولت واحد آلمان چون ناپلئون در چندین جنك بر اتریش چیره گشت امپراطور اتریش را مجبور ساخت از عنوان امپراطوری آلمان دست بر دارد سپس هیئت اتحادیه ای از ولایات غربی آلمان بنام هیئت اتحادیهٔ رن تشکیل داد و خود ریاست آنرا بر عهده گرفت . از این زمان دولت آلمان باطاعت از مرکز و شخص مقتدری عادت کردند و متوجه مرکزیت شدند .

ناپلئون عدهٔ تقسیمات کشورهای آلمانرا از سیصد و شصت بهشتاد و دو تنزل داد و کنگرهٔ وینه عدهٔ آنرا به ۳۹ قسمت رسانید . از طرف دیگر شدت سختگیری و فشار ناپلئون باهالی آلمان در عموم مردم این کشور تولید حس ملیت نمود و همگی خواهان مرکز مقتدری گردیدند. رجال بزرك آلمان که بیشتر مردان لایق نظامی و سیاسی بودند برای آنکه در آلمان مرکز نیرومندی بوجود آید، تا دیگر بیگانگان نتوانند بنواحی

آلمان دست اندازی نمایند بر دولت پروس گرد آمدند و برای قوی ساختن پروس با تشویق و تقویت پادشاهان آن دست بکار اصلاحات اساسی شدند که عمدهٔ آنها اصلاحات نظامی و مالی بود.

چون ولایت مختلف آلمان هر یك دولتی جداگانه بشمار میرفت هر کدام در موقع ورود و خروج کالا گمرك مخصوصی میگرفتند. این امر باعث شده بود که کالای آلمانی با بهائی گران در بازار دنیا واردمیشد و همچنین امتعهٔ خارج در کشورهای آلمان گران وارد میگشت. باینجهت اوضاع اقتصادی کشورهای آلمان رویهمرفته خوب نبود. رجال بزرگ آن سر زمین که متوجه دولت پروس شده بودند بوسیلهٔ این دولت در ظرف سی و پنج سال کم کم موفق شدند که گمرکهای داخلی آلمانرا از میان برداشته اتحادیهٔ گمرکی تشکیل دهند. ازآنپس کالای بازرگانی درموقع ورود و خروج از کشور آلمان فقط یك گمرك میپرداخت. ازسال ۱۸۵۳ ببعدتمام کشورهای آلمان باستثنای اتریش باتحادیهٔ گمرکی پیوستند. این اقدام کشورهای مختلف آلمان را در امور اقتصادی دارای منفعت مشترك گردانید و همین امر مقدمهٔ اجتماع آنها در زیر یك لواگردید.

ویلهلم اول و بیسمارك در سال ۱۸۶۱ سلطنت پروس به ویلهلم اول از خانوادهٔ هاهنتسولرن رسید. این پادشاه از شکست برادرخود در مقابل امپراطور اتریش سخت متغیر بود و همواره کینهٔ اتریش را داشت تابسلطنت رسید. ویلهلم ازسلاطین درجه اول پروس و مردی باعزم وشجاع بود. نخست باصلاحات نظامی دست زد و سپاه مجهزی که از حیث عده هم قابل ملاحظه بود تشکیل داد. حکومت پروس بعداز انقلابی که در سال ۱۸۴۸ روی داده بود صورت مشروطه داشت ویلهلم که بودجه سنگینی برای نظام تهیه دیده بود بمخالفت نمایندگان مجلس برخورد و نزدیك بود استعفا

دهد ولی در اینموقع **بیسمارك**[1] را که از مردان با عزم و اقتدار طلب
بود بصدارت بر گزید. بیسمارك در آغاز صدارت خود گفته بود «یکدوره
حکومت دیکتاتوری لازم‌بنظر میآید» . پس‌بودجه‌ای‌را که مجلس‌ردکرده
بود بر حسب فرمان سلطنتی اجرا کرد. مجلس هم بفرمان او منحل‌شد و
روزنامه‌های مخالف توقیف شدند و اصلاحات نظامی بدستیاری صدراعظم
جدید که مردی مقتدر و توانا بود تعقیب گشت. نقشهٔ سیاسی بیسمارك
این بود که در آلمان بدستیاری دولت پروس دولت واحدی تشکیل دهد.
پس برای رسیدن باین مقصود به سه جنگ اقدام نمود. نخست بنای‌جنگ
با دانمارك را گذاشت و سه ولایت از آن کشور را بتصرف آورد. سپس
با اتریش از در جنگ در آمد و **مولتکه**[2] سردار پروس لشکر اتریش را
در قریهٔ **سادوا**[3] شکست سختی داد و عهدنامهٔ صلح پراك منعقد گردید
بموجب این عهد نامه ریاست امپراطور اتریش نسبت بکشورهای آلمان
خاتمه پذیرفت وهیئت اتحادیه‌ای مرکب ازبیست و دو کشورشمالی‌آلمان
بریاست پادشاه پروس تشکیل گردید. هرچند در این اتحادیه هر کشور
استقلال داخلی خویش را محفوظ نگاه میداشت ولی چون دارای یك
رئیس و یك قوهٔ نظامی بود اتحادیهٔ کشور های شمالی آلمان مرکزی
نیرومند شد چنانکه در سایهٔ این اتحادپادشاه پروس بر سی میلیون نفر
حکمرانی‌یافت ویك سپاه هشتصد هزار نفری درزیرفرمان‌خودآورد.

جنگ فرانسه و آلمان

با تشکیل اتحادیه کشورهای شمالی آلمان‌هنوز نقشهٔ
سیاسی بیسمارك کاملا اتمام نیافته بود. چه‌کشور های
جنوبی آلمان باز ازاین‌اتحادیه خارج بودند و لازم بود وسائلی‌برانگیخته
شود که انکشورها نیز وارد اتحادیه شوند. بیسمارك بهترین وسیله

۱- Bismark ۲- Moltke ۳- Sadowa

برای انجام این امر را جنك بافرانسه میدانست ، چه در ضمن این جنك احساسات ملی کشورهای جنوبی را بهیجان میآورد و کشور های جنوبی

بیسمارك

صدر اعظم آلمان

برای جنك بافرانسه که آنرا « دشمن موروثی » خود میدانستند ناچار به پروس میپیوستند . از طرف دیگر چون بیسمارك اطمینان بفیروزی پروس در این جنك داشت معتقد بود که آلمانها با این فیروزی در همان جهانیان سرافراز خواهند گشت . بپاس حق شناسی عموما سلطنت پادشاه پروس را از جان و دل خواهند پذیرفت و حکومت واحد آلمان تشکیل

خواهد یافت ، بحکم این مقدمات بیسمارك جنك با فرانسه را که سومین جنك او برای تشکیل وحدت آلمان است تهیه دید .

در سال ۱۸٦۸ اهالی اسپانی خواستند یکی از اعضای خـانواده هوهنتسولرن را بسلطنت خویش انتخاب نمایند .ناپلئون سوم پادشاه فرانسه باین امر راضی نبود زیرا پس از فتح ساد واد از دولت پروس بیم داشت و فرانسویان نمیخواستند کشورشان در میان قلمرو دو پادشاه هوهنتسولرن قرار گیرد . ناپلئون بوسیله نماینده خود با ویلهلم پادشاه پروس که آن هنگام در برلن نبود بمذاکره پرداخت و در خواست کرد که پادشاه پروس اجازه ندهند یکی از افراد خانواده او بسلطنت اسپانی انتخاب گردد . مذاکرات ویلهلم با نماینده امپراطوری بطوری که جلوگیری از جنك میکرد خاتمه یافت و ویلهلم جریان مذاکره را بوسیله تلگراف بـه بیسمارك اطلاع داد. بیسمارك که جنك با فرانسه را لازم میدانست از این پیش آمد سخت بر آشفت و پس از آنکه از وزیر جنك و رئیس هیئت فنی وزارت جنك اطمینان گرفت که نیروی پروس از هرجهت آمده کار زار است در عبارت تلگراف ویلهلم تغییراتی داد و تلگراف را بوسیله روز نامه ها منتشر ساخت و آن عبارت چنان بود که هم باحساسات ملی فرانسویان بر میخورد و هم آلمانها را برضد فرانسویان بر می انگیخت .

بیسمارك از این اقدام نتیجه گرفت . چنانکه اهالی پاریس هیجان کرده ناپلئون سوم را مجبور باعلان جنك نمودند. این جنك از تابستان سال ۱۸۷۰ تا بهار سال بعد طول کشید و فرانسویان در ضمن آن رشادتهای فوق العاده بظهور رسانیدند و درراه دفاع میهن سخت جان بازی کردند . ولی عده نیروی پروس بیشتر بود و اسلحه و مهمات پروسی ها نیز بر فرانسویان مزیت داشت و از آن دو مهمتر آنکه فرانسویان فرمانده

خوب نداشتند . سرانجام شکست خوردند و سپاه آلمان مانند سیل

ملکته

سردار بزرگ آلمانی درجنگهای پروس و فرانسه

بفرانسه هجوم آوردند وپاریس را محاصره کردند . مدت محاصره چهار ماه طول کشید و اهالی پاریس گرفتار قحطی سختی شده سر انجام تسلیم گشتند . عهد نامهٔ صلح در شهر فرانکفورت [1] بسته شد و بموجب این

۱- Francfort

عهدنامه دولت فرانسه دو ناحیه آلزاس و لرن را با پنج میلیارد فرانك خسارت جنك بدولت پروس تسلیم کرد.

تشکیل دولت آلمان در ۱۸۷۱ در ضمن جریان جنك میان فرانسه و آلمان تشکیل دولت واحد آلمان هم عملی گشت و در ماه ژانویه ۱۸۷۱ در تالار آئینه قصر ورسای (مجاور پاریس) و یلهلم اول بعنوان امپراطوری آلمان تاجگذاری کرد تمام سپاهیان آلمانی که در اطراف پاریس اردو زده بودند با پرچم‌های خود از برابر ویلهلم رژه رفتند و امرا و شاهزادگان آلمان تاج امپراطوری آنکشور را تفویض ویلهم نمودند.

دولت واحد آلمان بدین ترتیب تشکیل یافت و مقرر شد که هر ناحیه‌حکومت‌مخصوصی مرکب ازیك نفرامیر محلی و پارلمان داشته‌باشد و استقلال اداری را برای خودنگاهدارد. از هر ولایت نمایندگانی ببرلن اعزام میشدند و تشکیل مجلسی میدادند. این مجلس با امپراطور آلمان و هیئت وزیران اداره عمومی کشور آلمان و همچنین سیاست خارجی و سپاه‌را در دست‌داشت و مطابق قانون اساسی که نوشته شد امپراطوری آلمان در خانواده هوهنتسولرن ارثی گردید.

تاریخ امپراطوری آلمان

امپراطوران از سال ۱۸۷۱ تا سال ۱۹۱۸ سه امپراطور در آلمان حکم رانده اند: ویلهلم اول. فردریك سوم و ویلهم دوم

سلطنت ویلهلم اول تا سال ۱۸۸۸ طول کشید و این امپراطور در ۹۱ سالگی مرد. اگر چه او تاموقع مرگش لحظه ای از خدمت بکشورفارغ ننشسته و پیوسته بمهام کشوری اشتغال میورزید ولی زمام امور عملا بدست

بیسمارك صدر اعظم وی بود. امپراطور فردریك سوم پسر ویلهلم اول دارای افکار آزادیخواهانه ودر حین جلوس تقریباً مشرف بموت بود وسه ماه بیشتر سلطنت نکرد. پسرش ویلهلم دوم که در بیست و نه سالگی بسلطنت رسید روش جد خود را داشت و فوق العاده مغرور و بی نهایت خود پسند و اغلب دچار تزلزل اراده بود. اما قدرت شخصی پادشاه را لازم میدانست و بسیار باقتدار خود دلبستگی داشت. باطلاعات سطحی که در اکثر مسائل بدست آورده بود غره شده میخواست معلومات خود را حتی در مقابل کسی که دارای اطلاعات عمیق است جلوه دهد.

ویلهلم خوش داشت که از اطوار حرکات خود عالمیان را خیره کند. عادةً بسیار پر حرف بود و غالباً از راه ایراد خطابه و نطق در میهمانیها احساسات خود را ظاهر میساخت و چون میل بسیار بمسافرت داشت همیشه درحرکت بود وپیوسته بگردش در پایتختهای اروپا ومسافرت در داخلهٔ امپراطوری میپرداخت.

هوشش متوسط، تخیلاتش فراوان و حرکاتش عصبانی بود. بواسطهٔ حرکات غیر ارادی تصمیمات غیر مترقب و گاهی متناقض ازوی ظاهر میشد.

از صفات عالی یکی عاطفهٔ مذهبی و دیگر ذوق وافر در مسائل نظامی بود. حس دیانتش قوت داشت. میگفت تاج پادشاهی را خداوند بمن اعطا کرده و تنها در مقابل او مسئولم. بهمین نظر برای خود قائل بمأموریت الهی بود و خویشتن را در روی زمین برای ارادهٔ رعایای خود بر طبق قواعد مذهب مسیح نمایندهٔ خدا میدانست.

از آنجا که قوه و قدرت را میپرستید و شیفتهٔ انتظامات لشکری بود بی اندازه بعملیات نظامی علاقه داشت ووجود او در توسعهٔ تجهیزات آلمان

و ایجاد نیروی بزرك دریائی آنکشور تأثیر بسیار کرد و او خودرا خداوند جنك مینامید.

چنین پادشاهی بااین صفات‌خواست امپراطور خودسر وخود کامی باشد و از همان آغاز جلوسش در نطقهای نخستین خویش اشاره نمود که «در آلمان یك فرمانفرما بیش نیست و من زمامداری دیگران را تحمل نمیکنم».

از همین موقع کشمکشهای او با بیسمارك شروع شد و شدیدترین آنها بمناسبت اقداماتی بود که امپراطور میخواست بنفع کارگران بعمل آورد وصدراعظم مخالفت میکرد. مخالفت صدراعظم ویلهلم رابخشم‌آورد. چنانکه پس از استعفای بیسمارك میگفت «لازم بود معلوم شود در آلمان سلسلهٔ‌هوهنتسولرن سلطنت میکندیابیسمارك». مطابق‌رسمی که‌ازپیش‌بود وزیران آلمان حق نداشتند مستقیماً با امپراطور رابطه داشته باشند و ارتباط آنان بوسیلهٔ صدراعظم صورت میگرفت: ویلهلم دوم میخواست این ترتیب را از میان بر دارد ولی بیسمارك حاضر برای این امر نبود و ناچار استعفا داد.(مارس۱۸۹۰)

قانون اساسی

بر طبق قانون اساسی که برای امپراطوری آلمان نوشته‌شدآن‌امپراطوری‌بصورت‌سلطنت‌ارثی‌اتحادی در آمد که از اتحاد بیست وپنج دولت پادشاهی ویك‌کشور امپراطوری و نواحی آلزاس و لرن تشکیل می‌گشت و در سرآن امپراطور و مجلس کشورهای متحد و پارلمان (ریشتاگ[۱]) قرار داشت. قوهٔ مجریه تنها بشخص امپراطور متعلق و نیروی سیاسی و نظامی در دست وی بود اعلان جنگ با تصویب مجلس کشورهای متحد و همچنین عقد معاهدات و قرار دادها با شرط تصویب پارلمان از وظایف امپراطور و فرماندهی

۱- Reichstag

کل نیروی بری و دریائی و ریاست عالی ادارات نظامی مستقیماً و تنها با شخص او بود. دعوت و یا بتعویق انداختن تشکیل پارلمان و یا انحلال آن و اعلام رسمی قوانین نیز از حقوق او بشمار میرفت. یك نفر صدراعظم که نصب و عزلش بمیل امپراطور بود در کارها با او یاری میکرد و این صدراعظم در حقیقت نایب امپراطور بشمار میرفت و بنام وی سیاست عمومی آلمان را اداره و بر مجلس کشورهای متحد ریاست مینمود ودر زیر دست او ادارات امپراطوری راشش وزیر اداره میکردند.

پارلمان نمایندهٔ ملت آلمان بود و نزدیك بچهارصد عضو داشت که برای پنجسال انتخاب میشدند. تمام آلمانی ها از ۲۵ سالگی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشتند. اختیارات مالی پارلمان تا اندازه‌ای محدود بود با اینکه بودجهٔ هزینه را بایستی سالیانه تصویب نمایند تصویب بعضی اعتبارات برای چندین سال دفعهٔ انجام میگرفت. مثلا اعتبارات جنگی برای مدت هفت سال تصویب میشد. از طرف دیگر در موضوع در آمد هم فقط تصویب قسمتی از آن یعنی مالیاتهای جدید با پارلمان بود.

برای اینکه تا ممکن است اصل وحدت آلمان عملی شود پولهای مختلفی که در آن کشور رواج داشت بپول واحدی بنام مارك که بانقش صورت امپراطور ضرب میشد مبدل گردید.

سازمان قضائی تمام کشورهای امپراطوری هم بیك شکل در آمد و یك قانون مدنی و یك قانون بازرگانی مشترك برای تمام کشورهای آلمان وضع گردید.

تجهیزات آلمان دولت امپراطوری از تاریخ تشکیل دائماً میکوشید که بر نیرو و اهمیت خود بیفزاید. از یك طرف سعی میکرد

ولایات فرانسوی و لهستانی را که ضمیمهٔ کشور کرده بود از حیث زبان و اخلاق و افکار آلمانی سازد تا از میان آنان نیز سربازان خوب بدست آورد و از طرف دیگر از سال ۱۸۷۱ تا سال ۱۹۱٤ دولت آلمان برای تثبیت فتوحات پیش و تهیهٔ جنگ تازه‌ای که تفوق وی را بر کشور های اورپا تبدیل ببرتری بر تمام جهان بکند از تهیهٔ هیچگونه وسیله‌ای غفلت نورزید. چنانکه نخست بیسمارك با اتریش و ایتالیا اتحاد مثلثی تشکیل داد که اتحاد فرانسه و روس و بعدها توافق فرانسه و انگلیس برای تعادل با آن صورت گرفت. آلزاس و لرن تبدیل بیك اردوگاه وسیعی شد و خطوط متعدد راه آهن برای فرستادن سپاه از داخلهٔ این دو ناحیه بمرزهای فرانسه متوجه و ممتد گردید. هر سال قلعه‌های تازه باردوگاه مستحکم مس [1] که از عظیمترین قلاع نظامی اروپا بود افزوده میشد.

عده سپاه که دائما رو بتزاید میرفت از ٤۰۰٬۰۰۰ نفر یعنی عده سپاه آلمان در آغاز امپراطوری به ۸۵۰٬۰۰۰ نفر رسید ودر سال ۱۹۱۳ یکصد و ده‌هزار افسر جزءآزموده داشت.

از سال ۱۹۱۱ قوانین نظامی بدون وقفه‌پیاپی وضع میشد وقوانین مزبور مبالغ گزافی برای هواپیمائی و استحکام قلاع و توپخانه اختصاص میداد بهمین سبب در ظرف سه سال مجاهداتیکه برای تکمیل نظام بعمل آمد با تمام کوششهای چهل ساله بعداز جنك ۱۸۷۰ مساوی بود.

نیروی دریائی آلمان که میتوان گفت در سال ۱۸۷۰ وجود نداشت در سال ۱۹۱۳ از نیروی دریائی فرانسه تجاوز کرده و مقام دوم را در جهان احراز نموده بود و مخصوصا شامل عده زیادی از انواع کشتیهای جدید مانند زیر دریائیهای بزرك و رزمناو های عظیم بود.

۱-Metz از شهرهای آلزاس ولرن

بنابراین حفظ و توسعهٔ قدرت نظامی در صف اول اشتغالات ملی آلمان قرار گرفته بود . اداره کنندگان آلمان بتقویت روح نظامی در تمام ملت اعم از طبقات خاص و یا توده مردم توجه داشتند . بیسمارك میگفت آلمان باید همیشه در حال دیده بانی باشد و ویلهلم دوم در این فکر بود که آلمان همواره باروت خود را خشك و شمشیر خویش را تیز نگاهدارد .

اصول نظامی در مدارس باطفال آموخته وازطرف جمعیتهای گوناگون همواره تبلیغ میشد . هیچ فردی از افراد آلمان نبود که مساعی فوق العاده را در راه تکمیل سپاه امری ضروری و مایه افتخار نداند .

اوضاع آلمان بعدازجنگ بین المللی هرچند آلمان در جریان جنگ بین المللی از اکثر میدانهای جنگ فاتح بیرون آمد ولی چون نیروی دشمنان او روز بروز افزایش می یافت در سال آخر جنگ دچار شکستهای فاحشی شد ودر میان دول متفق محصور گردید بطوریکه راه خوار بار و آذوقه بر آن بسته شد و ناچار بزانو درآمد

در جریان همین احوال در داخلهٔ آلمان انقلاباتی ظهور کرد و ویلهلم دوم و ولیعهدش مجبور باستعفا گشته از آلمان خارج شدند و حکومت آلمان بصورت جمهوری در آمد (نوامبر ۱۹۱۸)

از سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۳۲ ملت آلمان در ناتوانی بسر میبرد پیوسته میکوشید صدماتی راکه جنگ چهارده ساله بر او وارد ساخته بود جبران نماید و با نیروی کار و هنر براین مهم فایق آمد و از سال ۱۹۳۳ که آدلف هیتلر رئیس حزب ناسیونال سوسیالیست زمامدار آلمان شد بتدریج دوباره براعتبار و اهمیت کشور آلمان افزود وچنانکه نیروی زمینی و

هوائی و دریائی آنرا تکمیل و پاره‌ای از نواحی را که از کشور آلمان جدا گشته‌بود‌بان ملحق کرد علاوه برآن اتریش وقسمت آلمانی نشین‌بوهم ومراوی را بالمان ضمیمه نمود چنانکه اکنون آلمان‌باز ازنیرومند ترین کشور های اروپائی است.

فصل هفتم

تاریخ ایتالیا در دوره معاصر

در سرزمین ایتالیا از قرون وسطی تا سال ۱۸۷۰ دولت واحدی تشکیل نیافت و با آنکه ناپلئون پس از فتح ایتالیا آنرا بصورت دولت واحد در آورد باز در سال ۱۸۱۵ بر طبق عهدنامه های کنگرهٔ وینه بهفت دولت تقسیم گردید که مهمترین آنها دولت ساردنی ودولت پاپ بود و یکی از قسمتهای هفتگانه متعلق بامپراطور اتریش بود . در تمام این کشور ها براهنمائی دولت اتریش حکومت استبدادی روان بود و هیچگونه آزادی سیاسی وجود نداشت . تجزیهٔ ایتالیاو برقراری استبداد در سراسر آن ایتالیائیهای میهن پرست و آزادیخواه را بخشم آورد • بطوریکه دوبار یکی در سال ۱۸۲۰ و دیگری در سال ۱۸۳۱ سر بشورش برداشتند . اتریشیها این هیجانها را بسختی خاموش میساختند زیرا میان میهن پرستان ایتالیائی رابطه ای بر قرار نبود و بآسانی در هر جا مغلوب میشدند . در جریان سال ۱۸٤۸ مجدداً انقلابهای داخلی برای نیل بآزادی سراسر ایتالیا را فرا گرفت ولی با این که آزادیخواهان درپاره‌ای قسمتها نتایجی بدست آوردند بازدولت اتریش بر آزادیخواهان ایتالیا غلبه کرد و جز در قسمت کشور ساردنی اوضاع سایر قسمتهای ایتالیا بحال پیش از انقلابات ۱۸٤۸ باز گشت . بر روی هم مانع تشکیل دولت واحد در ایتالیا دولت زورمند اتریش بود که بعضی قسمتهای ایتالیا را در تصرف داشت و چون ملل ایتالیا در مقابل دولت اتریش ضعیف

بودند نمیتوانستند بی کمك خارجی بمقصود برسند • دیگر ازموانع تشکیل دولت واحد ایتالیا ولایاتی بود در مرکز ایتالیا باسم ممالك کلیسا که پاپ در آنجا سلطنت میکرد و شهر روم پایتخت او بود . چون پاپ در همهٔ مراکز ومیان تمام ملل اروپا نفوذ مذهبی داشت هواخواهان تشکیل دولت واحد ایتالیا نمیتوانستند براو فائق گردند• ولی باوجود این موانع پادشاه ساردنی برای تشکیل دولت واحد ایتالیا کمر همت بر میان بست وخود و پسرش آنقدر کوشیدند تابابن مقصود بزرگ نائل آمدند .

دولت ساردنی یکی از دولتهای ایتالیا دولت ساردنی بود که از جزیرهٔ ساردنی[۱] و ولایت مهم پیه من ته[۲] درشمال ایتالیا تشکیل میشد و پایتختش تورینو[۳] نام داشت شارل آلبرت پادشاه این قسمت در سال ۱۸٤۸ در پی آن شد که اتریشها را از ایتالیا رانده در سر زمین ایتالیا دولت واحدی تشکیل دهد ولی از دولت اتریش بسختی شکست خورد و ناچار از سلطنت استعفا کرد و پادشاهی بپسرش **ویکتور امانوئل دوم** (۱۸٤۹ تا ۱۸۷۸) رسید . ویکتورامانوئل دوم بقدری در پیشرفت مقصود کوشید که سرانجام فائق آمد و در این مهم **کاوور**[٤] یکی از وزیران لایق و پرکار وی صمیمانه باو کمك کرد. کاوور دریافت که راندن اتریشها از ایتالیا بی مساعدت یك دولت خارجی امکان پذیر نیست. اتفاقاً دراین موقع ناپلئون سوم درفرانسه سلطنت میکرد واو اساساً طرفدار اصل ملیت و خواهان تشکیل دولت واحد ایتالیا بود • بنا براین باویکتور امانوئل در این باب قرارهای دوستانه گذاشت و پس از آنکه مقدمات کار از هر جهت فراهم شد ایتالیا و فرانسه بجنگ با اتریش برخاستند و پس از جنگهای خونین که در اکثر آنها فتح با متحدین بود

(Torino) Turin - ۳ (Piemonte) Pièmont- ۲ Sardeigne- ۱
Cavour-٤

فصل هفتم

تاریخ ایتالیا در دوره معاصر

در سرزمین ایتالیا از قرون وسطی تا سال ۱۸۷۰ دولت واحدی تشکیل نیافت و با آنکه ناپلئون پس از فتح ایتالیا آنرا بصورت دولت واحد در آورد بعد از در سال ۱۸۱۵ بر طبق عهدنامه های کنگرهٔ وینه بهفت دولت تقسیم گردید که مهمترین آنها دولت ساردنی ودولت پاپ بود و یکی از قسمتهای هفتگانه متعلق بامپراطور اتریش بود . در تمام این کشور ها براهنمائی دولت اتریش حکومت استبدادی روان بود و هیچگونه آزادی سیاسی وجود نداشت . تجزیهٔ ایتالیاو برقراری استبداد در سراسر آن ایتالیائیهای میهن پرست و آزادیخواه را بخشم آورد . بطوریکه دوبار یکی در سال ۱۸۲۰ و دیگری درسال ۱۸۳۱ سر بشورش برداشتند . اتریشیها این هیجانها را بسختی خاموش میساختند زیرا میان میهن پرستان ایتالیائی رابطه ای بر قرار نبود و بآسانی در هر جا مغلوب میشدند . در جریان سال ۱۸۴۸ مجدداً انقلابهای داخلی برای نیل بآزادی سراسر ایتالیا را فرا گرفت ولی با این که آزادیخواهان درپاره‌ای قسمتها نتایجی بدست آوردند بازدولت اتریش بر آزادیخواهان ایتالیا غلبه کرد و جز در قسمت کشور ساردنی اوضاع سایر قسمتهای ایتالیا بحال پیش از انقلابات ۱۸۴۸ باز گشت . بنا بر روی هم مانع تشکیل دولت واحد در ایتالیا دولت زورمند اتریش بود که بعضی قسمتهای ایتالیا را در تصرف داشت و چون ملل ایتالیا در مقابل دولت اتریش ضعیف

بودند نمیتوانستند بی کمك خارجی بمقصود برسند . دیگر ازموانع تشکیل دولت واحد ایتالیا ولایاتی بود در مرکز ایتالیا باسم ممالك کلیسا که پاپ در آنجا سلطنت میکرد و شهر روم پایتخت او بود . چون پاپ در همهٔ مراکز ومیان تمام ملل اروپا نفوذمذهبی داشت هواخواهان تشکیل دولت واحد ایتالیا نمیتوانستند براو فائق گردند. ولی باوجود این موانع پادشاه ساردنی برای تشکیل دولت واحد ایتالیا کمرهمت بر میان بست وخود و وپسرش آنقدر کوشیدند تابابن مقصود بزرگ نائل آمدند.

دولت ساردنی

یکی از دولتهای ایتالیا دولت ساردنی بود که از جزیرهٔ ساردنی[۱] و ولایت مهم پیه من‌ته[۲] درشمال ایتالیا تشکیل میشد و پایتختش تورینو[۳] نام داشت شارل آلبرت پادشاه این قسمت در سال ۱۸٤۸ در پی آن شد که اتریشها را از ایتالیا رانده در سر زمین ایتالیا دولت واحدی تشکیل دهد ولی از دولت اتریش بسختی شکست خورد و ناچار از سلطنت استعفا کرد و پادشاهی بپسرش **ویکتور امانوئل دوم** (۱۸٤۹ تا ۱۸۷۸) رسید . ویکتورامانوئل دوم بقدری در پیشرفت مقصود کوشید که سرانجام فائق آمد و در این مهم **کاوور**[٤] یکی از وزیران لایق و پرکار وی صمیمانه باو کمك کرد. کاوور دریافت که راندن اتریشها از ایتالیا بی مساعدت یك دولت خارجی امکان پذیر نیست. اتفاقاً دراین موقع ناپلئون سوم درفرانسه سلطنت میکرد واو اساساً طرفدار اصل ملیت و خواهان تشکیل دولت واحد ایتالیا بود . بنا براین باویکتور امانوئل در این باب قرارهای دوستانه گذاشت و پس از آنکه مقدمات کار از هر جهت فراهم شد ایتالیا و فرانسه بجنگ با اتریش برخاستند و پس از جنگهای خونین که در اکثر آنها فتح با متحدین بود

---

۱ -Sardeigne ۲ -Pièmont (Piemonte) ۳ -Turin (Torino)
٤-Cavour

اتریش را شکست دادند و در ملاقاتی که میان امپراطور اتریش وفرانسه

کاوور

وزیر معروف ساردنی

شد قرار صلح که مهمترین مادهٔ آن واگذاری ولایت لمباردی بدولت ساردنی بود امضاء گردید. باید دانست که در ضمن این زد و خورد ها میهن پرستان ایتالیا که هوا خواه وحدت و استقلال ایتالیا بودند از هر گوشه نهضت کردند و تشکیل افواج داوطلب داده دور ویکتور امانوئل

را گرفتند و دولت ساردنی را در پیشرفت مقصود یاری کردند . یکی از بزرگترین میهن پرستان ایتالیا که در ایجاد وحدت آن کشور خدمات بسیار کرد گاریبالدی [1] است .
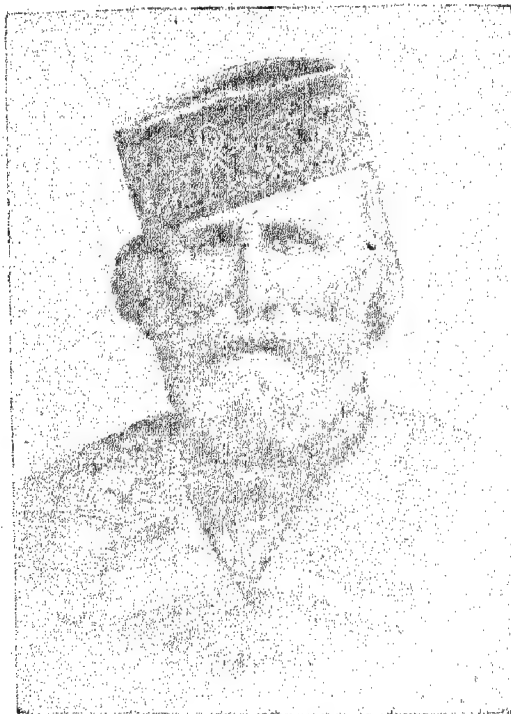
گاریبالدی

میهن پرست ایتالیائی که در ایجاد وحدت آنکشور زحمات بسیار کشید

پس از غلبه بر اتریش بتدریج پنج کشور دیگر ایتالیا هریك بدولت ساردنی پیوستند و دولت واحد ایتالیا را تشکیل دادند . لیکن ممالك کلیسا هنوز باقی مانده و شهر رم پایتخت ایتالیا در دست پاپ بود . در این قسمت هم دولت ساردنی پس از زد و خورد چند بمقصود رسید و رم را

۱ – Garibalbi

تسخیر کرده پایتخت دولت ایتالیا قرار داد. باین ترتیب پس از نیم قرن کشمکش و کوشش، میهن پرستان ایتالیا به نیروی عزم و همت پادشاه ساردنی و کمك امپراطور فرانسه در سر زمین ایتالیا دولتی واحد باصول مشروطه تأسیس کردند. ولی باز نواحی چند در قسمت آلپ و آدریاتیك در تصرف اتریش بود. این قسمت نیز پس از خاتمهٔ جنك بین المللی و انحلال امپراطوری اتریش بایتالیا پیوست و وحدت ایتالیا کامل شد.

در سال ۱۸۸۵ و ۱۸۹٦ دولت ایتالیا در شمال شرقی افریقا بناحیه سومالی [۱] دست اندازی کرد. اما مقاومت مظفرانهٔ دولت حبشه فتوحات آندولت‌را متوقف گردانید سپس‌در سال ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ قسمتی‌از مستملکات افریقائی عثمانی‌رادر کرانهٔ مدیترانه یعنی طرابلس‌و سیرنائیك [۲] مسخر ساخت درسال۱۹۳۵ هم‌دولت ایتالیا پاره ای اختلافهای مرزی‌میان سومالی و حبشه را دست آویز قرار داده بر حبشه تاخت هر چند اهالی حبشه بانداشتن وسایل دفاع مدتی سخت در مقابل نیروی ایتالیا ایستادگی کردند ولی سر انجام مغلوب گشتند و حبشه که دولت مستقل افریقائی بشمار میرفت در اعداد مستعمرات ایتالیا قرار گرفت و پادشاه ایتالیاعنوان امپراطور حبشه یافت. در سال ۱۹۳۹ نیز نیروی ایتالیا بکشور کوچك آلبانی که‌در کرانهٔ‌شرقی آدریاتیك است حمله برد و تاج و تخت این کشور نیز بپادشاه ایتالیا رسید. بنا بر این دولت ایتالیا هم از دولتهای نیرومند جهان گردید و مخصوصاً بر نفوذ آن دولت در دریای مدیترانه بسیار افزوده شد.

Cysénaique - ۲ Somali - ۱

فصل هشتم

ادبیات و علوم و صنایع در دورهٔ معاصر

از وقایع برجسته و اساسی دورهٔ معاصر ترقی عظیمی است که در ادبیات و علوم و صنایع رخ داد. زیرا این ترقیات افکار و عقاید و طرز زندگانی بشر را بصورتی نو در آورد و تمدنی تازه و درخشان برای عالمیان فراهم ساخت.

ادبیات ادبیات پیش از دورهٔ معاصر جنبهٔ اشرافی داشت. باین معنی که چون حوزهٔ تحصیل محدود و منحصر بطبقات عالی و ممتاز بود نویسندگان هم طبعاً از این دسته بودند بنا بر این ادبیات چه از حیث موضوع و چه از جهت خوانندگان انحصار بطبقات اشراف داشت و در نتیجه از روح و لطافت خالی و مشحون از الفاظ و استعاره‌های مخصوص و اشرافی بود و از حیث مطالب هم بیشتر داستانهای قدیمی را در برداشت.

پس از آنکه انقلاب فرانسه ظهور نمود و اثرات آن کما بیش کشور های اروپا را فرا گرفت چون آزادی مطبوعات و توسعهٔ آموزش میان تمام طبقات از اصول این انقلاب بزرگ بود. بتدریج ادبیات از حوزهٔ اشراف وطبقات ممتاز خارج ووارد طبقات عامهٔ مردم گشت. بدین سبب در ادبیات هم از لحاظ موضوعات و هم از نظر شیوهٔ نگارش تغییری بزرگ رخ داد و نویسندگان خودرا از قید و بندهای قواعد و موضوعهای قدیمی رهائی دادند و سعی آنان بر این قرار گرفت که تمام وسائل عادی

زندگانی را در ادبیات وارد سازند و با الفاظ ساده وعبارات روشن صورت حقیقی امور را نمایان کنند . این طرز نویسندگی در چگونگی تاریخ نویسی هم تجددی پدید آورد ، چه تا آنزمان تاریخ نویسان بذکر وقایع وجنگها اکتفا میورزیدند و از این پس توضیح و تحقیق در اخلاق و آداب و طرز زندگانی و لوازم آن و آلات جنك مردمان عصر های گوناگون نیز در ردیف مسائل تاریخی در آمد .

وسیله ای که به بهره مندی عموم مردم از ادبیات در این عصر کمك بسیار کرد افسانه نویسی بود باین معنی کـه نویسندگان افکار و عقـایـد و نظریات خود را بطور داستان یا افسانه در آورده در میان مردم منتشر میساختند و چون عامه بخواندن سر گذشتها رغبت فراوان دارد اینگونه افسانـه ها بسرعت انتشار مییافت و در مردم عقایـد و افکار تازه ایجـاد میتمود چنانکه امروز هم سالی چندین صد افسانه و داستان جدید انتشار می یابد و در افکار و عقاید عمومی تأثیر کلی میکند .

نویسندگان و ادبای بزرك دورۀ معاصر در فرانسه عبارتند از شاتوبریان [1] (۱۸٦۷ تا ۱۸٤۸) کـه پیشقدم طرز جدید بشمـار میرود لامارتین [2] (۱۷۹۰ تا ۱۸٦۹) که در اشعار روان و بی نظیر خود احساسات عالی و صادقانـه را بیکدیگر آمیخت ودر اندك مدتـی مشهور عصر خود گردید . ویکتور هوگو [3] (۱۸۰۲ تـا ۱۸۸۵) که بزرگترین استاد شعر و ادبی جدید بشمار میرود .

از بزرگترین شاعران انگلستان یکی لرد بایرون [4] (۱۷۸۸ تـا ۱۸۲٤) است که منظومه هایش بیشتر از سر گذشتها و مسافرات و عشق بازی ها

Victor Hugo ۳ Lamartine - ۲ Chateaubriand - ۱
Bayron - ٤

کینه ورزی های خود او حکایت میکند و او نخستین شاعری است که انتقاد
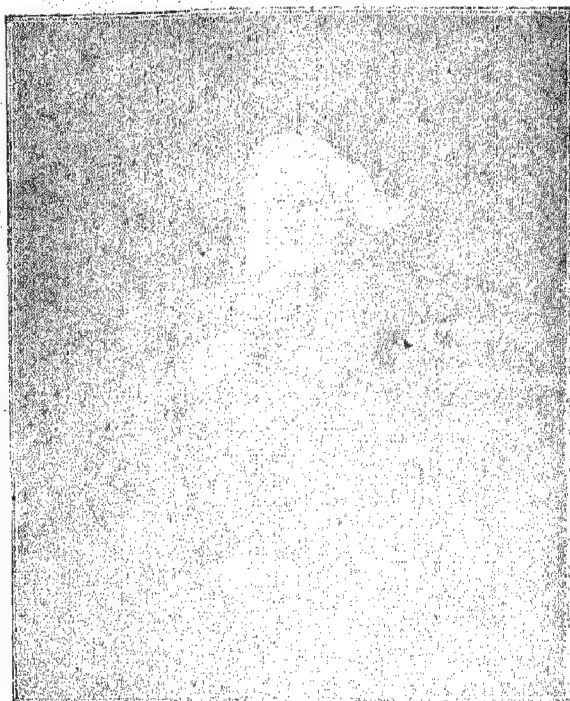
ویکتور هوگو

از اخلاق عمومی و عادات جاری مردم را موضوع اشعار خود قرار داد.

بزرگترین شاعر و ادیب این عصر در آلمان **گوته**[۱] (۱۷٤۹ تا ۱۸۳۲) است که او را « پدر یا مبتکر تمام افکار بکر و نو » نامیده اند. دیگر **شیلر**[۲] که مخصوصاً منظومه هائی که برای نمایش نوشته طرف توجه میباشد.

از میان افسانه نویسان این عصر **بالزاك**[۳] (۱۷۹۹ تا ۱۸۵۰) و **آلکساندر دوما**[٤] (۱۸۰۳ تا ۱۸۷۰) فرانسوی را باید شناخت اولی نزدیك بیست افسانه نوشته و اوضاع جامعهٔ معاصر خودرا به نیروی

Alexandre Dumas - ٤ Balzac - ۳ Shhiller - ۲ Cœthe. - ۱

گوته

بزرگترین شاعران آلمان

قلم و تحقیق کاملا مجسم ساخته و دومی دارای قوهٔ ابداع فوق‌العاده بود
چنانکه چهل افسانه نوشت که هر کدام مشتمل بر چندین جلد و اکثر
داستانهای تاریخی است.

در انگلستان **والتر اسکات**[1] (۱۷۷۱ تا ۱۸۳۲) در افسانه نویسی مقامی بلند یافت و افسانه‌های وی نیز بیشتر جنبهٔ تحقیقات تاریخی دارد و بخصوص جزئیات عصر قرون وسطی را نشان داده است.

هنرهای زیبا هنرپیشگان تا اواخر قرن هیجدهم تقلید از هنرهای قدیم را آئین خود قرار داده میگفتند «آثار قدیم نخستین مایهٔ هنر است» چنانکه معماران بناها را به تقلید از معابد قدیمی یونان و روم میساختند. در صنعت نقاشی و پیکر تراشی نیز اقتباس از موضوعات قدیمی و پابند بودن بقواعد پیشین دستور هنر پیشگان بود. مثلا هیچگاه یکی از مناظر معاصر را نقاشی نمیکردند یا مجسمه یکی از مردمان زمان خود را نمیتراشیدند. اساس صنعت را در طراحی میدانستند و برنگ آمیزی وقعی نمیگذاشتند.

در دورهٔ معاصر استادان هنر پیشه‌ای ظهور کردند که این روش را نپسندیدند و برای زیبا کردن آثار خود هر گونه موضوع مناسبی را برای نقاشی یا پیکر تراشی برگزیدند و شیوهٔ خود را در این قرار دادند که منظرهٔ واقعی حقیقت را در آثار خود بنمایانند. از این رو رعایت تحولات نور و تنوع پر توها و بالاخره توجه برنگ آمیزی آئین نقاشان گردید موضوعهای صنایع زیبا را از تاریخ معاصر و جدید گرفتند و بطور کلی هنر های زیبا برای نمایاندن منظرهٔ حقیقی دورهٔ معاصر بکار رفت نه مناظر موهوم قدیم.

صفات عمومی هنرهای زیبا نیمهٔ دوم قرن نوزدهم دورهٔ بسط فوق العاده صنایع ظریف بوده که صفت ممیزهٔ آن تنوع ذوق‌هاست صنعتکاران دیگر بتقلید استادان بزرگ اکتفا ننمودند بلکه پیوسته بتکمیل ابتکارات خود پرداختند و کوشیدند که آثارشان دارای جنبهٔ شخصی و جدید باشد.

[1] Walter-Scott

بین صنایع ظریفه در نقاشی حس کنجکاوی و جرأت تصرفات جدید زیادتر بود . نقاشان این عصر هر یك در طرز کار خود مستقل هستند و قواعد و ترتیبات سابق را در نقاشی انتقاد میکنند .

چون هیئت ممیزه تابلوهای عالی اجازه نمیدادند هنر های نقاشان ، تازه در نمایشگاه صنایع ظریفه نشان داده شود . صنعتکاران اعتراضات شدید کردند . بطوریکه ناپلئون سوم در سال ۱۸٦۳ مصمم گردید برای رضای خاطر ناراضیان نمایشگاهی هم بنام «**نمایشگاه مردودین**» ایجاد نماید .

تأسیس این نمایشگاه را نقاشان جوان که کار های ایشان در آن موقع اولین دفعه در انظار عامه گذاشته شد با شعف و انبساط فوق العاده حسن استقبال کردند . گروه صنعتگرانی که بجای عدهٔ محدود هنرمندان سابق بوجود آمده اند روز بروز در ازدیاد است و اکنون کارهای صنعتی بقدری کثیر و متنوع شده که احتیاج بنمایشگاههای متعدد محسوس گردیده ولی فعلا تمایل عمومی بر این است که بجای نمایشگاههای متعدد فقط یك نمایشگاه تأسیس کنند که در آن هر یك از مجامع صنعتگران شرکت نموده دارای غرفهٔ مخصوصی باشند .

معماری

صنعت ساختمان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ترقی بسیار نمود در دورهٔ امپراطوری دوم وجمهوری سوم برای زیبائی شهر پاریس و ترمیم خرابیهای جنك و احتیاجات تازهٔ جامعه ، ساختمانهای بزرك ازقبیل کلیسا ها و مدارس و کاخها و کتابخانه هابوجود آمد .

در ایندوره صنعت معماری تحویل یافته و بدو علت عمده در خط جدیدی افتاد . علت اول مربوط بزیبائی و منظرهٔ بناست . علت دوم از لحاظ فنی و استعمال مادهٔ جدید یعنی آهن در ساختمان میباشد .

تااواسط قرن نوزدهم سبك معماری زمانهای قدیم معمول بود و معماران

کما فی السابق مقلد طرز کهنسال صنعت معماری یونان و رم بودند و بهیچوجه باین مقام بر نمی آمدند که در معماری سبك زنده ای بوجود آوردند. نقشه وقواعدی که بایشان پیشنهادمیشد بدون معارضه قبول میکردند و فقط بر حسب لزوم و احتیاجات که غالباً یکسان بود تغییرات غیر محسوسی در آن میدادند . مطالعات تاریخی که در معماری قدیم و معماری ملی فرانسه آشکار شد نتیجه اش در اواخر قرن نوزدهم ظاهر گشت . چنانکه اغلب ابنیه ای که در عهد ناپلئون سوم در پاریس ساخته شد از اسلوبهای قدیم است و گواهی از مهارت معماران میدهد . بدیعترین بنای این عصر عمارت تماشاخانهٔ پاریس معروف به اپراست که نمونهٔ کاملی از معماری جدید بشمار میرود .

معماری عقلائی تکمیل صنعت معماری و توجهات جدیدی که نسبت باین فن معطوف شد در پایان قرن نوزدهم بسبك تازه ای در معماری منتهی گردید که مطابقت با سلیقهٔ جامعهٔ معاصر و احتیاجات آن به استراحت و سادگی و آسایش نظر دارد .

معماری طرز بنای منازل را تابع احتیاجات سکنه آن قرار داده ، بنابراین نقشه و ترکیب بنا ها مطابق با مقصودی است که بنا برای آن در نظر گرفته شده ، بعلاوه تنوع مصالح و اختلاف هوانیز مراعات میشود .

در بناهای تازه سعی کرده اند معماری را با سنگتراشی بیامیزند و حتی بعضی در تمام قسمتهای بنا تزیینات حجاری را لازم میشمارند .

احتیاجات تازه موقعی بدست معماران جدید داد که بتوانند سبك و سلیقهٔ خود را بظهور رسانند . مثلا ساختن خطوط آهن موجب بنای عدهٔ زیادی ایستگاههای بزرگ گردید و همچنین در نتیجهٔ بسط تعلیمات بساختن آموزشگاهها و دانشگاهها اقدام کردند .

نمایشگاههای عمومی کالاهانیز مایهٔ ساختن ابنیهٔ بسیارشد،بطوریکه می بینیم معماری‌در خط تجدد و تغییری بزرگ افتاد ، تنها معماری‌مذهبی یعنی طرز ساختن کلیساها بسبك قدیم باقیمانده تغییری‌نیافت .

استعمال آهن در ساختمان تا اواخر قرن نوزدهم در ساختمانها فقط چوب وسنگ یاآجر استعمال میکردند وآهن جز برای چفت‌وبست و اولا کاری بکار نمیرفت . ولی در دورهٔ اخیر در سایهٔ ترقیات صنایع فلز سازی وچدن از لوازم ساختمان گردید و از مصالح نخستین بشمار رفت،

نخست آهن در ساختمان چندان استعمال نمیشد چه مدت‌زمانی همان اصول قدیم را در بنا تعقیب و فقط آهن را که محکمتر و ارزانتر از چوب بود بجای چوب استعمال میکردند و همیشه در داخل دیوارها کار کرده روی آنرا می‌پوشاندند .

بتدریج برای استعمال آهن در ساختمان خواص جدیدآشکار گشت مثلا معلوم شد با آهن پنجره های بزرگ میتوان باز کرد و بر بناهای بزرگ مانند نمایشگاهها بااین فلز که سبك تر و کم خرج تراست‌میتوان سقف زد .

با این حال هنوز استعمال سنگ در ساختمان مقامی ارجمند دارد و معماری فعلا باید بین اصول پیشین و اسلوب های تازه توافق‌یابد .

موسیقی ازمیان تمام هنرهای‌زیبا هیچیك باندازهٔموسیقی درقرون معاصر توجه عامه را جلب نکرد . زیرا نمایشهای‌آهنگی و خنده‌آور و مجالس ساز و آواز در همه جا رو بافزایش نهاد و تحصیل موسیقی جزء تربیت عمومی مردم گردید و بهمین جهت در این عصر در کشورهای مختلف اروپا بخصوص در آلمان و فرانسه موسیقی دانهای‌بلند مرتبه ظهور کرده‌اند که آثار و قطعات معروفی درفن موسیقی از خود

بیادگار گذاشتند. از معروفترین موسیقی دانهای عصر دورهٔ معاصر بتهوون[1] (۱۷۷۰ تا ۱۸۲۷) و **واگنر**[2] آلمانی (۱۸۱۳ تا ۱۸۸۲) هستند.

بتهوون

موسیقی دان آلمانی

واگنر در موسیقی دارای نظری وسیع بود و ذوق او در تمام افکار

1- Beethoven 2- Wagner

معاصر تأثیر بخشیده است . واگنرنه تنها موسیقی دان زبر دستی بوده بلکه در ساختن اشعار حزن انگیز هم استعدادی فوق العادهٔ داشته . بطوریکه اشعار وی در اصول موسیقی انقلابی بر پاساخت بیش ازاوموسیقی

واگنر
موسیقی دان آلمانی

طفیلی شعر بود و هیئت نوازندگان مجبور بودند بمتابعت آوازبنوازند و

افکار و احساسات لطیف فقط بوسیله آواز بیان میشد . واگنر موسیقی رابقدری بانواهای مختلف تکمیل کرد که آنرا نیز وسیله ابراز احساسات و ترجمان روح اشخاص قرار داد . از اختراعات و اگنر تشکیل موسیقی جمعی است بقسمی که هریك از آلات موسیقی آهنك خاص خود را ظاهر میسازد و در همان حال نوای هریك از سازها با دیگری مخلوط و بر روی هم آهنك مخصوصی از آن شنیده میشود .

علوم

باوجود درخشندگی فوق العاده‌ای که ترقیات ادبی و صنعتی در دوره معاصر دارد از نظر تاریخی اهمیت آن در این دوره بپایه ترقیات علمی نمیرسد .

اکتشافات بزرك علمی که در این عصر بعمل آمد و نتایج عملی که از این اکتشافات حاصل گشت موجب تحول کلی در زندگانی بشر گردید .

در قرن نوزدهم علوم باسرعتی شگفت انگیز روبترقی نهاد . علل عمده این بیشرفت تخصص دانشمندان در هریك از علوم و افزایش عده و ارتباط دائم میان آنان بود . دانشمندان این عصر برخلاف روش پیشینیان که میخواستند جامع معلومات شوند مجبور گردیدند هریك بدنبال تخصص در رشته معینی بروند ، زیرا بسط تنوع علوم بدرجه ای رسید که دیگر یك مغز قابل فراگرفتن تمام رشته‌ها نبود . در نتیجه عمومی شدن تحصیلات و بسط فرهنك بر عده دانشمندان نیز بمراتب افزوده شد . در عین حال وضعیت کار و زندگانی دانشمندان نسبت بسابق نیز تغییری بزرك نمود ، چه تا دوره معاصر دانشمندان قریحه و ذوق خود را برای تفریح و تفنن شخصی بکار می انداختند و در حقیقت دانشمندی جزء مشاغل ثابت بشمار نمیرفت .

امـا از انقلاب کبیر ببعد دانشمندان کرسیهای دانشگاه را اشغال کردند و دبیرستانها و دانشکده‌ها علاوه بـر آنکه محل اشغال و ممارست و آزمایش آنان گردید پرورشگاه عالمان و مرکز تشکیل نسل آیندهٔ این طبقه گشت.

ترقی مطبوعات و سرعت انتشار اخبار و اکتشافات علمی بوسیلهٔ مجله‌ها و روزنامه‌ها نیز به پیشرفت علوم کمکی شایان نمود، زیرا هر دانشمندی در هرجا که بود با خواندن مجله های علمی از اکتشافـات و عقاید دانشمندان دیگر بزودی آگاه میشد. این آگاهی بتکمیل رشته و اکتشافی که در پی آن بود کمك فراوان میکرد. آخرین صفت جنبش علمی معاصر این است که دانشمندان این عصر میکوشیدند از اکتشافات علمی خود نتایج علمی بر گیرند و در ترقی صنایع دخیل شوند. علوم مانند سابق وسیلهٔ تفریح و تفنن شخصی نبود بلکه دانشمندان معاصر علوم را وسیلهٔ قادر و مؤثری در ترقی صنایع و تبدل زندگانی بشر واستفاده از ثروت عالم میپندارند اکنون طبقات دانشمندان و نـام بزرگان هرعلم را میشمریم.

ریاضی دانها درآغاز قرن نوزدهم سه نفر ریاضی دان معروف **لاگرانژ**[1] و منجمین و **مونژ**[2] و **لاپلاس**[3] در فرانسه بوجود آمدند که مانند پاسکال دانشمند قرن هفدهم از نوابغ عصر خود بشمارند. هر یك از ایشان بیست سال از سنشان نگذشته بود که در فن خود استاد شدند وهر سه ازجملهٔ مؤسسین و معلمین اول دارالفنون و دانش سرایعالی فرانسه بودند و ناپلئون برای آنان اهمیت و احترام بسیاری قائل میگشت.

لاگرانژ (۱۷۳۶ تا ۱۸۱۳) با آنکه فرانسوی بود به مدیـری

Laplace.–۳ Monge.–۲ Lagrange–۱

آکادمی برلن انتخاب شد و مقارن انقلاب کبیر بپاریس آمد و در آنجا کتاب **مکانیک تحلیلی** خود را که ثمرهٔ زحمت بیست و پنج سالهٔ او بود تألیف و منتشر نمود و او یکی از مخترعین سلسلهٔ مقیاسهای متری است.

مونژ (۱۷٤٦ تا ۱۸۱۸) در سن ۲۲ سالگی در مدرسه مهندسی مدرس شد و اصول هندسهٔ ترسیمی را وضع کرد. برای اینکه خارجیان از تسهیلاتی که اکتشافات تازه مونژ در طرح و بنای استحکامات جنگی فراهم میساخت نتوانند استفاده نمایند تا مدتی بحکم دولت درسهای وی سری بود. در دورهٔ انقلاب هنگامی که میهن در خطر اعلام شد مونژ در جزو جماعتی بود که در طریق ساختن سریع باروت و فولاد و ساختن انواع اسلحهها کار میکردند.

در همان سال که مونژ مدرس شد **لاپلاس** (۱۷٤۹ تا ۱۸۲۷) یکی از روستازادگان فرانسه که استعدادی فوق‌العاده در هیئت و ریاضیات داشت در جمع دانشمندان اروپا ظهور کرد.

دو کتاب اسم لاپلاس را جاودانی گردانیده است. یکی شرح نظام عالم یا چگونگی تکوین جهان و دیگری کتابی در باب مکانیک سماوی که بنیان علم نجوم محسوب میشود و لاپلاس بیست و شش سال برای انجام آن کار کرده است.

معاصر ریاضی دانهای بزرگ فرانسه در انگلستان **هرشل** [۱] (۱۷۳۸ تا ۱۸۲۲) بود که یکی از مؤسسین علم نجوم جدید بوده است. این دانشمند اوقات مختصر استراحت خویش را صرف تحصیل میکرد و شیفتهٔ علم نجوم بود. میل شدید وی بنفوذ در اعماق آسمان او را بساختن تلسکوب بر انگیخت زیرا وسیلهٔ خریدن آنرا نداشت. پس

۱ - Herschel

از آن دوربینهای نجومی که اشیاء و اجسام را فوق العاده بزرك میکرد ساخت و تا عصر اوچنین دوربین هائی اختراع نشده بود . در این بین توانست ستاره جدید اورانوس (درسال ۱۷۸۱) و متجاوز از ۲۵۰۰ ستارهٔ سحابی را کشف کند :

هرشل در چگونگی تشکیل ستارگان سحابی مطالعات و تحقیقاتی نمود و نظری اظهار کرد که اکنون مقبولیت عامه دارد . بعقیدهٔ او کهکشان مجموعه‌ای از ستارگان سحابی‌است که‌عالم شمسی‌ما نیز جزئی از آنست .

فیزیك وشیمی مهمترین‌فیزیك دانها وعلمای‌شیمی که اکتشافات‌ایشان نتایج بزرك داشته از اینقرارند .

در فرانسه **فرسنل** [۱] و آمپر [۲] و **آراگو** [۳] و **گلوساك** [۴] ، در انگلستان **فارادی** [۵] و **دالتن** [۶] و **دوی** [۷] در سوئد **برزلیوس** [۸] باستثنای آمپر تمام فیزیك دانهای فرانسه درمدارس جدیدتربیت یافته بودندو از نخستین دسته شاگردان فارغ التحصیل دارالفنون شمرده میشوند .

فرسنل (۱۷۸۸ - ۱۸۲۷) مهندس پل سازی‌وراههای‌شوسه بود واو مخصوصاً در مبحث نورتحقیقات کرده و تحقیقاتش منجربانخاذعقیده تازه ای در باره ماهیت نور گردید . عقیده او مبنی بر آنست که‌نورنوعی از تموج است . کشفیات فرسنل عملاساختن فانوسهای دریائی را آسان ساخت ، بطوریکه توانستند بواسطه تمرکز انوار در عدسیهای‌بسیارقوی بفواصل بعیدی که‌تاآنوقت میسر نمیشدپرتو افکنده حرکت کشتی ها را در شب تأمین نمایند .

---

۱ - Fresnel ۲ - Ampère ۳ - Arago ٤ - Gay - Lussac

٥ - Faraday ٦ - Dalton ۷ - Davy ۸ - Berzelius

آمپر (۱۷۷۵ تا ۱۸۳۶) ازعلمای ریاضی و طبیعی و **آراگو** (۱۸۷٦ تا ۱۸۵۳) هم عالم طبیعی وهم منجم بود ، این دو دانشمند راه جدیدی برای تحقیق در قوه برق یافتند و الکتریسته مقناطیسی را پیدا کردند . آمپر بااستفاده از اکتشافات دانشمندان دیگر دریافت که دو جریان الکتریکی وقتی بیکدیگر نزدیك شوند درهم تأثیر کرده میتوانند یکدیگر را متقابلا منحرف کنند و قانون ریاضی این عمل را هم بدست آورد(۱۸۲۰)

آراگو متوجه شد که اگر بر دومیله فولادی مفتول بپیچند و از آن جریان برق عبور دهند میله مزبور مادام که جریان برق باقی است خواص حقیقی مغناطیس را پیدا میکند از این دو اکتشاف یکنفر عالم آلمانی موسوم به **گوس**[۱] تلگراف را اختراع کرد (۱۸۳۳)
از طرف دیگر تجارب آمپر وآرا گویك عالم انگلیسی موسوم به **فارادی** (۱۷۹٤ تا ۱۸٦۷) را بکشف خواص تولید جریان مغناطس رهبری نمود ، فارادی نشان داد که میتوان جریان برق را بوسیله مغناطیس طبیعی یا بواسطه جریان برقی دیگر تولید نمود (۱۸۳۱) و از این اکتشافات انواع ماشینهای برق که مولد نوروحرکت هستند بوجود آمد

گلوساك (۱۷۷۸ تا ۱۸۵۰) از علمای بزرك شیمی و فیزیك بشمار است ، در فیزیك مانند **دالتن** انگلیسی (۱۷٦٦ تا ۱۸٤٤) مخصوصاً در پی تحقیق قواعد انبساط گاز ها و بخارات بر آمد و چون در اینموقع استعمال ماشینهای بخاری تعمیم می یافت وضع قواعد مزبور اهمیت داشت . در همین اوان **دوی** انگلیسی (۱۷۷۸ تا ۱۸۲۹) نیز

---

۱ – Gauss

در شیمی اکتشافاتی نظیر کشفیات گلوساك نمود . همین اکتشافات دالتن یکی از قوانین اساسی شیمی را کشف کرد و آن اینست که هرگاه دو جسم ترکیبات متعدد دارند اوزان اجزاء آنها به نسبت معینی بالا میرود.

برزلیوس سوئدی (۱۷۷۹ تا ۱۸٤۸) قوانین عمومی آثار طبیعی را تجسس و مبحث ذرات را تأسیس کرد و عقیدهٔ دیگری در باب شیمی الکتریکی اظهار نمود که مدتها موردتوجه بود.

شیمی آلی که در واقع بکلی علم جدیدی است از همان ابتدای ایجادش نتایج عملی بسیارمتنوع و مهمی داده است . مثلا بوسیلهٔ تجسسات **شورول**[۱] (۱۷۸٦ تا ۱۸۸۹) در باب اجسام چرب در صنعت شمع‌سازی تغییراتی ایجاد شد و مطالعاتی که **پله تیه**[۲] (۱۷۸۸تا۱۸٤۲) و **کاونتو**[۳] (۱۷۹٥ تا ۱۸۷۷) مشترکاًدرباب بعضی از گیاهها از قبیل تریاك و کوچوله و پوست گنه گنه و غیره کردند بوسیلهٔ شیمی‌آلی استخراج جوهر گیاهها را تسهیل نمودند و این جوهر ها مایهٔ تهیهٔ داروهای تازه‌ای که پاره‌ای از آنها مالند گنه گنه بسیار سودمنداست گردید .

لیبیگ[٤] آلمانی (۱۸۰۳تا ۱۷۷۳) شیمی آلی را در اعضاء حیوانی بکار انداخت و موفق بساختن جوهر گوشت و شیر خشك گردید .

آخرین اکتشافات‌فوق‌العاده‌مهم بوسیلهٔ دونفرفرانسوی یکی **نیپس**[٥] و دیگری **داگر**[٦] صورت گرفت .

این دو کاشف در ضمن استفاده از تأثیر شیمیائی نور در روی‌بعضی اجسام به نتیجهٔ بزرگی رسیدند بابن معنی که موفق شدند تصویر اشیائی‌را که در تاریك خانه روی شیشه رخ داده روی اوراق فلزی صیقلی ثابت

Liebig - ٤　Caventou - ٣　Pelletier - ٢　Chevreuil - ١

Daguerre - ٦　Niepse - ٥

نمایند (۱۸۲٤) و این عمل اساس صنعت عکاسی روی فلز و کلیشه سازی گردید و مجلس فرانسه برای مخترعین آن مبلغی بنام پاداش ملی تصویب نمود.

میان طبیعی دانهای متعدد آغاز قرن نوزدهم سه نفر از دانشمندان فرانسوی **علمای لامارك، ژوفرواسن هیلر، کوویه** [1] در تاریخ علوم **طبیعی** مقامی رفیع احراز کرده‌اند. لامارك سی سال از همکاران خود بزرگتر و استاد درس جانوران ذی فقار بود. ژوفرواسن هیلر معلم جانور شناسی در قسمت پستاندارها بود و کوویه علم تشریح تطبیقی را تدریس میکرد وقتی که مقام استادی باین دو نفر داده شد ژوفرواسن هیلر بیست و دو سال و کوویه بیست و شش سال داشت و عجب این که آن هنگام در فرانسه مردان سیاسی و دانشمندان و سران سپاه و همهٔ نامداران جوان بودند. تحقیقات لامارك (۱۷٤٤ تا ۱۸۲۹) او را باین عقیده رهبری نمود که تمام موجودات درحال تحولند و انواع موجودات در تحت تأثیر محیط بیکدیگر تبدیل میشوند، بنابراین لامارك کاشف حقیقی اصل تبدل و تکامل موجودات میباشد که فعلا مقبولیت عامه دارد.

روح و خلاصهٔ تعلیمات و اکتشافات ژوفرواسن هیلر (۱۷۷۲ تا ۱۸٤٤) این بود که هیئت موجودات همه از روی یك اساس است، یعنی در همهٔ انواع موجودات اعضاء اصلی و ترکیب آنها یکی است و تنها درجزئیات با یکدیگر تفاوت دارند و علم جانور شناسی فعلا بر این عقیده استوار است

کوویه (۱۷٦۸ تا ۱۸۳۲) موجد دو عالم تازه است: یکی علم معرفت آثار زیر زمینی و دیگر زمین شناسی. کوویه در عقیده خود

Guvier' Geffroy Sant-Hilaire' Lamarck—۱

در تشریح تطبیقی این اصل را مسلم نمود که بین اعضاء هریك از جانوران تناسب و توافق خاصی موجود است و این تناسبات تقریبا ثابت است و نتیجه این عقیده این میشد که وقتی یك عضو جانوری بدست آمد سایر اعضاء آن جانور را نیز میتوان از روی آن معلوم ساخت. بنا بر این اصل کوویه در استخوانهای مختلفی که در غارها و طبقات زیرزمینی حوالی پاریس یافتند مطالعات مفصل نمود و طرح استخوان بندی متجاوز از صد و شصت نوع جانور را که از قرون باستانی بابنطرف معدوم شده و بعضی از آنها عظیم الجثه بودند بوسیله پاره های استخوانی که از آنها باقی مانده بود معلوم ساخت. استخوان بندیهائی که بعد کشف شد ثابت نمود که قیاس کوویه صحیح بوده است باین ترتیب کوویه علم معرفت آثار زیرزمینی را ایجاد کرده و از طرف دیگر از تجسسات وی دربقایای متحجر جانوران باستانی اصول علم زمین شناسی بدست آمد. از روی این اصول دانشمندان توانستند طبقه بندی زمین را بنابر نوع بقایای جانوران معین نمایند و در نتیجه این طبقه بندی محققین اعصار تشکیل پوسته زمین را تشخیص داده و از آن رو عمر طبقات زمین و تاریخ تشکیل کره ارض را بدست آورند.

ترقیات علمی در نیمه دوم قرن نوزدهم

صفات عمومی ترقیات علمی

ترقیات علمی در نیمه دوم قرن نوزدهم بقدری زیاد و بانتیجه بوده که نه تنها آرزوهائی را که علوم قبل برانگیخته بود عملی ساخت بلکه از حدود این آمال نیز قدم فراتر نهاد. در ایندوره نیز دانشمندان هریك به تخصص در یکی از رشته های علوم همت گماشتند زیرا دائره علوم در این عصر باندازه ای وسعت یافته که یکنفر هر قدر با استعداد باشد نمیتواند جز قسمت کوچکی از آنرا فرا گیرد

بعلاوه دانشمندان این دوره بیش از پیش متمایل شدند که اکتشافات و دستورهای علمی را در تمام شعبه های عملیات بشری مورد استفاده قرار دهند • نتایجی که گروه روز افزون محققین باین طریق بدست آوردند صنایع را حیاتی تازه بخشید و موجب تحول زندگانی بشر گردید و در فعالیت فکری و جنبهٔ اخلاقی انسان نیز از همین طریق مؤثر واقع شد • بطوریکه ترقیات علمی این عصر را مهمترین واقعهٔ تاریخی میتوان بشمار آورد •

تعلیمات علمی چون دانشمندان این عصر عموماً استادان دانشکده ها هستند تحصیلات مدارس دخالت عمده در ترقیات عملی داشته است •

بنگاهائی که عهده دار تحقیقات علمی بودند بخصوص دانشگاهها مجبور شدند بر عدهٔ استادان افزوده در تقسیم دروس تجدید نظر کنند و اصول تعلیمات را تکمیل نمایند • بطوریکه در طی بیست سال اخیر قرن نوزدهم در دانشگاههای جدید استادان بسیار برای رفع احتیاجات تازهٔ تدریس علوم انتخاب شده اند • در دانشکدهای علوم قسمتهای فنی تأسیس یافته و متخصصین فنی برای صنایع مختلف تربیت مینمایند • چنانکه در سالهای اخیر بنگاههای صنایع الکتریکی و بنگاهای شیمیائی بسیار برای احتیاجات کارخانه های برق و شیمی تأسیس یافته است .

بعضی از صنایع که سابقاً از دایرهٔ تجربه خارج نشده بود امروز در نتیجهٔ ترقیات علمی کاملا تغییر یافته و مواد تازه ای بر تعلیمات افزوده است مانند هنرستان رنگرزی و چرم سازی که محصلین در آن ها بقدر لزوم اصول فیزیك و شیمی و میکروب شناسی را فرامیگیرند •

پاره ای از بنگاهها که برای تحقیقات خاص ایجاد شده است دارای

شخصیت مستقل میباشد مـانند بنگاه پاستور که مرکز بسیـار معتبری برای تحقیقات میکروب شناسی و علم الحیات است. کارکنان این بنگاه آلات و ادوات بیشمار در زیر دست دارند و آزمایشهائی انجام میدهند که جز بوسیلهٔ چنین دستگاه عظیم انجام آنهاعملی نتوانند گشت.

متخصصین که هر یك رشته ای از علوم را پیش گرفتند بطریق مختلف با یکدیگر ارتباط یافتند. یکی بوسیلهٔ کتب و تألیفات و رساله ها و مجله ها و دیگر بوسیلهٔ انتشار صورت مجلس هـای انجمنهای علمی. این انجمنها خود از وسایل ارتباط دانشمندان و مرکز معاشرت و تبادل افکار علمی آنان بشمار میـرود و در همین انجمنهاست که دستور هـای علمی متحد الشکل وضع میشود، چنانکه در کنگرهٔ شیکاگو درسال۱۸۹۳ واحد های بین المللی الکتریکی را مقرر نمودند.

در نتیجهٔ این سازمان و وسائل، اکتشافات هر یك از متخصصین دیگر تنها در دسترس عدهای محدود نیست، بلکه مورد استفادهٔ جامعهٔ دانشمندان عصر قرار میگیرد. از طرف دیگـر عامه نیـز بترقیات علمی علاقمندی بسیـار نشان میدهند و روزنامهـا و مجلات بزرك نیز همواره خوانندگان خود را از سیر ترقیات علمی و اختراعات و اکتشافات نو و نتایج اقتصادی و اجتماعی آنها آگاه میسازند.

عده ای از مطبوعات اهتمام خود را مخصوص آگاه ساختن عـامه از ترقیات علمی ساخته اند. هر چند در آغاز امر متخصصین بناشریـن این قبیل مطبـوعات بدیدهٔ حقارت مینگـریستند و آنـرا کاری بیهوده میشمردند ولیکن بعدها معلوم شد مطبوعات مزبور مردم را بذوق می آورند و عقاید عمومی را تحریـك میکنند، چنانکه اگر این ذوق و تحـریك

نبود طرحهای علمی واضعین بجائی نمیرسید .

برای تعمیم علوم از پانزده سال باینطرف وسیلهٔ بسیارشگفتی به دست آمده و آن سینماست که بالخصوص در مطالعات علم وظائف الاعضاء بکار میرفت ، و نخست برای تحقیقات علمی اختراع شد و اختراع آن منسوب به ماری [1] دانشمند فرانسوی است . در نتیجهٔ تکامل این فن مناظری مطابق با واقع روی پردهٔ سینما نمایان میشود که تجارب بسیار دقیق مانند تشریح جانوران و طرز کار کارخانه ها را بعامه نشان میدهد. فعلا تعلیمات عمومی در صدد است از این وسیلهٔ بسیار عالی استفاده نماید و احتمال میرود تا چند سال دیگر مجموعهٔ فیلمها در اکثر مدارس بجای تابلو های دیواری و حتی کتاب مورد استفاده قرار گیرد .

تشویق و حمایت علمی

بررسی های علمی اغلب گران تمام میشود ، خواه برای تهیهٔ لوازم کار ، که گاهی قیمت گزاف دارد و خواه از جهت فراهم آوردن زندگانی مناسبی برای محققین که عمر خود را وقف اینگونه امور میساختند .

دولتها در این قسمت معمولا مساعدت میکنند . باین معنی که برای دانشمندان مقام استادی در دانشکده‌ها ایجاد مینمایند تا در اوقات فراغت فرصت کافی جهة تحقیقات علمی داشته باشند . حتی جمعیتها و افراد هم بوسیلهٔ ایجاد صندوقهای مخصوص کنجکاویهای علمی را تشویق میکنند. ترغیب و حمایت علمی در امریکای شمالی بحد کمال رسیده است ، چنانکه ثروتمندان کشور های متحد امریکا مبالغ گزاف برای بنگاههای تحقیقات علمی داده اند . تأسیسات بسیاری از دانشگاهها مرهون جوانمردی اینگونه اشخاص است و هزینهٔ این بنگاهها از کیسهٔ فتوت آنان پرداخته میشود .

---

۱ - Marey

برای پاداش وجایزه بکسانی که درراه علم زحمت میکشند وتشویق آنان تعقیب تحقیقات جایزه‌های زیاد ایجاد شده است . بیشتر این جوایز بوسیلهٔ فرهنگستانها مانند فرهنگستان علوم پاریس و انجمن پادشاهی لندن اعطا میشود .

برخی جوایز دیگر نیز بمناسبت اهمیتشان وسیلهٔ تاسیسات مخصوص شده‌اند که معروفتر از همه جایزهٔ نوبل است . این جایزه را یکنفر صنعتگر سوئدی پس از آنکه بسبب ساختن دینامیت دارای ثروت هفتگی شدایجادنمود. جوایز نوبل اختصاص بیك ملت ندارد و بدانشمندان هر کشور که کارهای بر جسته در علم و ادب و ترقی احوال نوع بشر کرده باشند داده میشود و میزان هر یك از جایزه‌های آن متجاوز از صدهزارفرانك است.

علوم ریاضی علوم ریاضی با مسائلی که علوم تجربی مطرح ساخته و بریاضیات مربوط میشد تکمیل گردید . تأثیر علوم مادی را در علوم ریاضی **هانری پوانکاره**[1] از معاریف ریاضی‌دانهای معاصر کشف نمود و از این اکتشافات نتایج کلی حاصل شد . شمردن نام رجالی که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بترقی علوم ریاضی یاری کرده‌اند دشوار است وبیان ترقیات علم هم باختصار ممکن نیست .

فیزیك بیشتر اختراعات جدید مربوط بعلم فیزیك و اکثر اکتشفات قرن نوزدهم ناشی از این علم است . دائرهٔ ترقیات علمی وتجربی فیزیك بسیار وسیع و استفاده های صنعتی که از آن شده بی نهایت زیاد است ، بطوریکه آموختن او امروز برای تربیت مهندسین بسیار ضروری است. نتایجی که از اکتشافات فیزیکی حاصل شده بیشتر منسوب بدانشمندان انگلیسی و آلمانی است و اکتشافات فرانسویان بیشتر در مبحث نور بوده‌است.

Henri, Poincare — ۱

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم فقط باید بذکر اکتشافات عمده‌ای که دایرهٔ اطلاعات فیزیکی را وسعت بخشیده اکتفا ورزید. مجاهدات فیزیك دانهای معاصر بیشتر در مباحث نور و قوه‌برق‌بوده‌است.

بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۹۰۰ استفاده از قوهٔبرق پیشرفت فوق‌العاده کرد. چنانکه بر تلگراف الکتریکی زمینی که **مرس**[۱] مخترع‌آن بود، اختراعات دیگر افزوده شد، مانند تلگراف زیر دریائی که مرهون عملیات شایان تحسین **ویلیام توموسون**[۲] است و دستگاههای اودقیق‌ترین دستگاههای ارسال و ضبط علامات تلگرافی است و تلفن و تلگراف بی سیم هم‌که شاید شگفت انگیز‌ترین اکتشافات این‌قرن بشمار باشدمرهون تجسسات جمعی از فیزیك دانهاست که سرانجام تجارب **هرتز**[۳] آلمانی (۱۸۵۷تا۱۸۹٤)آنرا عملی‌ساخت.

هرتز مدلل داشت که سرعت انتشار امواج الکتریکی مساوی با سرعت انتشار نور است و وجود اشعهٔ الکتریکی را که مانند اشعهٔ نور انعکاس میبابد نشان داد. تولید این اشعهٔ ارتباط آنی فواصل بسیار دور را از راه جوممکن‌ساخت‌و باین نهج تلگراف بی‌سیم اختراع گردید.

اختراع ماشین برق نتیجهٔ فکر و کار **گرام**[٤] مهندس بلژیکی‌است که بعداز اصلاحات چند انتقال قوه را از راه جریانهای الکتریکی بطور مستمر و متناوب ممکن ساخت و در نتیجه تولید و انتقال قوهٔ الکتریکی بمقدار زیاد عملی گردید و از این راه‌هم صنایع استفادهٔ فراوان بردند و هم چراغ برق ارزان تهیه شد. بطوریکه در دنیای امروزباید ماشین برق را گرداننده چرخ تمدن‌معاصربشمارآورد.

Morse—۱ Wiliam Thomson—۲

Hertz—۳ Gramme—٤

فصل هشتم

سیاست مستعمراتی دول اروپا در قرون معاصر

۱ ـ افریقا

تا آغاز دوره معاصر قطعهٔ افریقا عالم مرموزی بشمار میرفت، زیرا احوال آن نا معلوم و از تمدن اروپائی بکلی بر کنار بود . از قرن نوزدهم افریقا نخست مورد سیاحت و تحقیق واقع شد و سپس میان دولتهای اروپا تقسیم گردید و اروپائیان در این قطعهٔ جهان مستعمرات پهناور وسودمند تشکیل دادند .

امروز قسمت بزرگتر افریقا متعلق بدو دولت است ، یکی فرانسه که الجزایر و مراکش و تونس و جزیرهٔ ماداگاسکار و قسمت اعظم سودان و قسمتی از حوضهٔ رود کنگو را در تصرف دارد و دیگری انگلستان که تقریباً صاحب اختیار تمام افریقای جنوبی و جنوب شرقی است .

پس از مستملکات فرانسه و انگلستان مهمترین مستعمرات در افریقا کنگوی بلژیك است و دیگر مستعمرات افریقائی پرتغال . بسط نفوذ اروپا در افریقا بیشتر از جهات اقتصادی صورت گرفت و اروپائیان برای بدست آوردن بازارهائی جهت مصنوعات خویش یا برای مسکن دادن اضافهٔ جمعیت کشور های اروپائی در نواحی حاصلخیز آن سر زمین و بالاخره از نظر تهیهٔ مراکزی جهت تولید مواد اولیه بتصرف قطعهٔ افریقا بر خاستند .

شیمی از لحاظ تجربی هم واجد راههای تازه ای گشت و تجزیه و ترکیب هائی که سابقاً غیر عملی تصور میشد عملی گردید حتی بعضی هم در صنعت اعمال گشت و علم تازه ای بنام شیمی صنعتی بر علوم دیگر اضافه شد .

شیمی صنعتی موجب عملیات مختلف بسیار شده و تهیهٔ اجسام را به مقادیر زیاد ممکن ساخته و مرهون آلات و قواعدی است که ساختن مصنوعات را ببهترین و مفیدترین وجوه تسهیل مینماید . بالاخره صنعت صابون سازی ورنگ سازی و کود های مصنوعی و بسیاری از صنایع دیگر مربوط بشیمی صنعتی است .

علوم حیاتی علوم حیاتی در قسمت دوم قرن نوزدهم مانند سایرعلوم ترقیات عمده کرده است . در ردیف علوم طبیعی علم جدیدی بنام علوم حیاتی بوجود آمد که نتایج آن روز بروز محسوستر میگردد .

امروز « تجربی بودن » علوم حیاتی بیش از پیش ظاهر گردیده و دارالتجزیه ها و بنگاههای تحقیقی ایجاد شده و کم کم مطالعه و تدقیق در باب موجودات زنده منحصراً در محیط های مخصوص بخود شان بعمل می آید . چنانکه در کرانهٔ دریا ها محلهای مناسبی برای مطالعه در علم حیاتی موجودات دریائی تأسیس گردیده است . گذشته از **داروین**[۱] انگلیسی دو دانشمند عالی مقام علم حیات **کلودبرنار**[۲] و پاستور میباشد که هر دو فرانسوی بوده اند.

در نتیجهٔ زحمات کلود برنار (۱۸۱۳ تا ۱۸۷۸) و همچنین مساعی شاگردان وی علم وظایف الاعضاء در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بترقیات

---

۱ - Darwin ۲ - Claud-Bernard

قطعی نائل آمد. این دانشمند عالیمقدار دو کشف بزرگ کرده است، یکی کشف عمل قند سازی کبد و دیگر کشف سلسلهٔ اعصابی که رگها را تنگ و فراخ میکند. بالاخره تتبعات او فن پزشکی را که تازمان وی بیشتر تجربی بود وارد مرحله عملی ساخت.

اکتشافات پاستور در تمام قسمتهای علم حیات انعکاس فوق العاده داشته واصول قواعد پزشکی و اعمال جراحی را بکلی منقلب ساخته و اطلاعات راجع بوظایف الاعضاء را کاملا تغییر داده است.

پاستور بعد از انتشار تحقیقات گرانبهای خود در باب انقلابات شراب و آبجو و امراض کرم ابریشم عمل میکروبها را نه در محیط های مصنوعی بلکه در موجودات زنده تحت مطالعه قرار داد. تحقیقات وی در باب بیماری سیاه زخم و وبای مرغ مدلل داشت که یک میکروب به تنهائی میتواند دستگاه وجود یك موجود عالی را از کار بیندازد. پاستور قدم قطعی را در راه علاج امراض میکروبی از سال ۱۸۷۹ برداشت باین معنی که امکان تخفیف دادن اثرات سمی میکروبها را بوسیلهٔ تولید متوالی آنها و بدست آوردن مایهٔ قابل تلقیح برای تقویت بخشیدن اعضاء درمقابل حملهٔ مرض کشف کرد.

اکتشافات پاستور که نخست مربوط به بیماری جانوران بود درسال ۱۸۸۵ بوسیلهٔ تلقیح مایهٔ هاری بانسان تکمیل گردید. مساعی این دانشمند در تمام جهان پیشرفت نمایانی کرده و ازسال ۱۸۸۸ بوسیلهٔ جمع آوری اعانهٔ بین المللی در پاریس بنگاهی بنام بنگاه پاستور برای مطالعه و تلقیح سرمهای ضد امراض تأسیس گردید وبعدها بنیادنظایر آن دربسیاری از شهرها و کشورهای خارجه گذاشته شد.

پاستور در ضمن اینکه عمل میکروب را در تولید بیماریها ظاهر

ساخت در علوم نیز انقلابی که از لحاظ اهمیتش نتایجی بی نظیر داشت بر پا نمود و علم جدیدی بنام میکروب‌شناسی وضع نمود که در آن از تأثیر عمدهٔ میکروب‌ها درامراض بحث کرده وطرز مدافعه و علاج امراض مسری را بدست میدهد. بالاخره در نتیجهٔ بی اثرساختن میکروب آلایش خون، خطر چرکین شدن زخمهائی را که در موقع عملیات جراحی پیدا میشود بر طرف ساخت و بجراحان تهور اقدام بعملیاتی را دارد که تا آن موقع جرأت اقدام بآن را نداشتند.

اهمیت و عظمت ترقیات علمی درقرون معاصر

فهرست بسیار ناقصی که از تاریخ جنبش علمی وصنعتی اروپا نوشته شد برای نشان دادن میزان توسعهٔ شگفت انگیز فرهنگ اروپائی در این عصر کفایت میکند. در هیچ دوره‌ای فعالیت فکر بشر باین اندازه زیاد و متنوع نبوده و در تاریخ تمدن دوره‌ای بارورتر از این دوره نمیتوان یافت. ترقیات علمی مخصوصاً در فیزیك و شیمی بطوریکه سابقاً هم اشاره شد زندگانی بشر را بصورتی نو در آورده. این تحول زندگانی از اوایل قرن نوزدهم شروع شد از اواسط آن روبسرعت گذاشت. نتیجهٔ ترقیات علوم مخصوصاً فیزیك و شیمی و اعمال آنها در صنایع، اساس این تبدیل گردید. عناصر عمدهٔ این تحویل قوهٔ بخار و برق است. قوهٔ بخار که گرداننده ماشینهاست موجب اختراع کارخانه‌های متعدد گشته و طرز تهیهٔ مصنوعات را که سابقاً با دست بود بصورت دیگری در آورده و بااستعمال همین قوه در راه آهن و کشتیها مبادلات بازرگانی عالم وضعی تازه یافته است. قوهٔ برق هم بوسیلهٔ تلفن و تلگراف و رادیو نقل اخبار راآنی ساخته و میتوان گفت فواصل را از میان توده‌های جمعیت بشری برداشته است.

دیگر از اکتشافات مهم اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم کشف اشعه مجهول [1] است که در سال ۱۸۹۵ توسط رونتگن [2] آلمانی انجام گرفت. این اشعه از اجسام حاجب ماوراء میگذرد و آنچه راکه در پشت آنها قرار داشته باشد مرئی میسازد.

شیمی

در قسمت دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم علم شیمی هم ترقیات فوق العادهٔ کرد دانشمندان فرانسوی در شیمی همواره نسبت بسایرین برتری داشته اند و در این علم چهار استاد بزرگ و مشهور بوجود آمده اند که مشهور ترین ایشان پاستور [3] (۱۸۲۲ تا ۱۸۹۵)

پاستور واضع شیمی حیاتی است که نخست هم خویش را مصروف بمطالعه درباب تخمیر ساخت ونشان داد که مایه حیات، موجودات زنده و کوچکی است بنام «میکرب» که میتواند در محیط مساعد تکثیر شود و تخمیر نتیجه
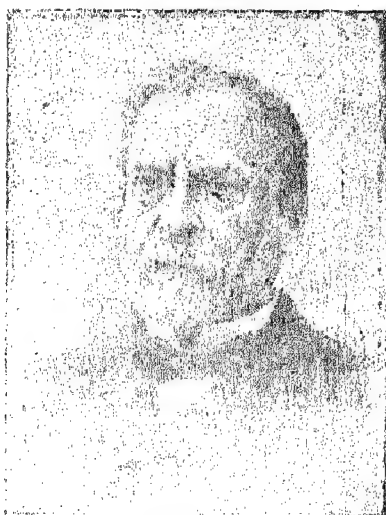
پاستور

عملیات شیمیائی است که این موجودات در همان محیط اعمال میکنند.

۱- Rayons X. ۲ - Roentgen ۳- Pasteur

معرفت باحوال افریقادر آغاز قرن نوزدهم

سیاحت و تحقیق در افریقای داخلی یعنی معرفت باحوال رودخانه‌های بزرگ و رشته کوههای عظیم و کشف منافع اقتصادی آن از قرن نوزدهم شروع شده‌است.

پیش از آن تنها کناره‌ها مورد تحقیق واقع شده بود فرانسویان و انگلیسها و پرتغالیها که در کنارهٔ افریقا لنگر گاههائی داشتند، اگر چه تا حدی نیز بدرون آنقطه نفوذ کرده و اطلاعاتی بدست آورده بودند دامنهٔ اطلاعات و عملیاتشان محدود بود و از چند صد کیلو متر در حوالی منطقهٔ لنگر گاهها و کنارهٔ دریا تجاوز نمیکرد.

کشف افریقا پس از تأسیس انجمن افریقائی لندن (در سال ۱۷۸۸) بسبب اقدام و تشویق آن انجمن با سعی و کوشش تازه‌ای تعقیب گردید و انجمن مزبور دانشمندان و جهانگردانی را مأمور انجام این امر نمود.

معرفت باحوال افریقا بموانع بسیار، مانند پستی و بلندیها و جنگلهای عظیم این قطعه و بدی وضع کناره ها و موانعی که برای کشتی رانی موجود بود بر میخورد. سیاحان با شط های عظیم مواجه میشدند و غالباً آبشارهای بزرگی که در مسیر این شط ها قرار دارد مانع عبور ایشان میشد و یا با صحاری و بیابان‌ها وسیع و جنگل‌های انبوه و غیرقابل عبور مصادف میگشتند.

نایابی وسایط نقلیه در نواحی مرکزی و وجود مگس های قتال که چهارپایان را هلاک میسازد و بالاخره خصومت دائمی بومیان نیز بر موانع فوق علاوه میگشت و مانع پیشرفتن بود.

اکتشافات نخستین

سفرهای بزرگ اکتشافی بافریقا که، نخست جنبهٔ علمی و نوع پرستی داشت، در ثلث اخیر قرن نوزدهم جنبهٔ سیاسی و اقتصادی یافت. تا سال ۱۸۵۰ سیر پیشرفت

اکتشافات فوق العاده کند و سفرهای اکتشافاتی محدود بشمال و جنوب آفریقا بود.

یکی از سفرهای بسیار جسورانه اکتشافی این دوره سفر **رنه کایه**[۱] فرانسوی است که خود را مسلمان قلمداد کرد و بهمراهی قافله های محلی پس از عبور از رشته کوههای **فوتاجالن**[۲] ورود خانه **نیژر**[۳] در **تومبوکتو**[٤] و گذشتن از صحرا قسمتی از افریقا را از **خلیج گینه**[٥] تا مراکش پیمود (۱۸۲۷ ـ ۱۸۲۸) و او نخستین سیاحی است که راجع به شهر تومبوکتو اطلاعاتی داده است.

سفرهای عمده اکتشافی میان سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۸۰ انجام گرفت. مقصود اصلی از این مسافرتها کشف سرچشمه های نیل و نفوذ در افریقای استوائی و ناحیه دریاچه های بزرك بود اکتشافات قطعی نواحی رود **نیژر** و دریاچه **چاد** را **بارت**[٦] آلمانی بزرگترین جهانگردان سودان شروع نمود. این سیاح موفق شد از صحرای ترابلس تا **بورنو**[۷] واقع در افریقای غربی از دو راه مختلف عبور کند و تمام نواحی را که بین دریاچه چاد و رود نیژر علیا قرار داشت طی نماید و در باب این نواحی در ظرف پنجسال مسافرت (۱۸۵۰ ـ ۱۸۵۵) اطلاعات علمی بسیاری جمع آوری کند.

اقدامات این جهانگرد در طرف مشرق به وسیله **ناختی گال**[۸] هموطنش تکمیل گردید که ۲۰ سال بعد از طریق صحرا و سودان خود را به مصر رسانید.

مسئله کشف سرچشمه های نیل هم بسیار مورد توجه جهانگردان

René Caillié-۱ Fouta Djallon-۲ Niger-۳
Tombouctou-٤ Guinée-٥ Barth-٦ Bornou-۷
Nachtigal-۸

بود در این قسمت کاشفان بجای اینکه راه طبیعی کنار رود نیل را
پیش گرفته بمقصد برسند از طریق معکوس اقدام کردند، یعنی زنگبار و
کناره شرقی رود خانه را مرکز عملیات خود قرار داده پیش رفتند .

لیوینگستون و استانلی دو جهانگرد دلیر وبا عزم دیگر افریقای
استوائی و ناحیه دریاچه بزرگ را[۱] کشف کردند .

تقسیم افریقا تا اینزمان دولتها در صدد نبودند که از مجاهدات جهانگردان
و کاشفان بهره سیاسی بردارند بلکه در این قسمت بیشتر
باسیا و امریکا توجه داشتند که بثروت طبیعی معروف و راه وصول
به آنها نیز سهلتر بود . در افریقا جز تأمین قرار گاههای بازرگانی در
خلیج های مصب شطها یا در بعضی نقاط مناسب مقصودی نداشتند، ولی
از سال ۱۸۸۰ تاریخ افریقا وارد مرحلهٔ نوینی شد و پس از دورهٔ اکتشاف
علمی دوره تقسیم و تملك اراضی پیش آمد .

این تبدیل نظر نتیجه اکتشافات بزرك بخصوص کشفیات استانلی
بود که ثروتهای افریقا را از پس پرده ظلمت بیرون آورد خاصه که در
همین اوقات کشور های اروپا محصولات صنعتی فراوان تولید نمودند و
برآن شدند که بازارهای تازهٔ بچنك آورند تا آن محصولات را بفروش رسانند
دراینزمان کشورهای اروپائی نیز همه مسلح و برای مدافعهٔ آماده بودند
و اگر یکی از دولتهای آن قطعه میخواست از خاك دیگری چیزی
متصرف شود جنگهای خونین سخت در میگرفت سایر قطعات هم یا مثل
امریکا بروی اروپائیان بسته شده و یا مانند آسیا بتصرف این و آن در
آمده بود. بنا براین تنها در افریقا زمینهای بی صاحب وجود داشت که
برای دول اروپائی بچنك آوردن مستعمرات را ممکن میساخت .

۱- Livingstone و Stanley

تقسیم افریقا درآغاز قرن بیستم میان دولتهای اروپائی بانجام رسید وفقط دو دولت افریقائی مستقل باقی مانده بود، یکی جمهوری جهانگردان معروف به **لیبریا** [1] و دیگر حبشه که آن کشور نیز در سالهای اخیر به تصرف ایتالیا در آمد.

جمعیت بین المللی افریقا ورقابت هیئتهای اعزامی

توجه دولتهای اروپائی باقدامات سیاسی واقتصادی در افریقا بیشتر مربوط به لئوپلد دوم پادشاه بلژیك ورئیس مجمع بین المللی افریقاست. مجمع مزبور در بروکسل بسال ۱۸۷٦ برای مبارزه با برده فروشی تأسیس یافت. این مجمع استانلی را بخدمت خود جلب کرد و او را مأمور سوخت از کنارهٔ غربی افریقا و کنگو وارد افریقا شود و در مراکز آنجا کشوری آزاد بهزینهٔ پادشاه بلژیك تأسیس نماید. اردوکشی استانلی که اطراف رود کنگو را گرفت و قرار گاه هائی در آنجا ایجاد کرد (۱۸۷۹ - ۱۸۸۲) سایر دولتهای اروپائی را که نسبت بکشور های ماورای کنگو ادعائی داشتند بر انگیخت و موجب هجوم حقیقی هیئتهای اعزامی بقلب افریقا شد. بخلاف مسافرتهای اولی که بوسیلهٔ کاشفان بی برك و توشه صورت میگرفت سفر های تازه اغلب پنهانی تهیه دیده میشد و بریاست فرماندهان کار آزموده انجام می یافت و شباهت به سفر های کوچك نظامی داشت. کاشفین که پیشقراولان تسخیر بشمار میرفتند دارای اختیارات کامل بودند و کوشش کردند با رؤسای قبایل بومی قرار دادهائی منعقد و راه را بر رقیبان خود مسدود سازند.

انجمن برلن

کشمکش میان هیئت های اعزامی که اغلب چنددسته ایشان با هم به ناحیه ای وارد میشدند و هر یك برای خود حقوق ارضی و بازرگانی خاصی مطالبه میکردند یك سلسله اختلافات

۱ –Liberia

میان ملل اروپا بوجودآورد . برای اینکه این احوال تحت قاعدهٔ منظمی در آید و برای متصرفات جدید ترتیبی داده شود در برلن (۱۵ نوامبر ۱۸۸٤ ـ ۲٦ فوریه ۱۸۸٥) بنا بر پیشنهاد بیسمارك و موافقت دولت فرانسه انجمنی منعقد شد . این انجمن آزادی مطلق بازرگانی را در حوضهٔ کنگو و آزادی کشتی رانی در رود خانه های نیژر و کنگو اعلام کرد و شرط تصرف ارضی را اشغال حقیقی هر ناحیه قرار داد . پس از انجمن برلن که تضمیمات آن غالباً بی اجـراء ماند یکرشته عهد نـامه هـا میان فرانسه و انگلستان و آلمان و انگلیس منعقد گردید و دول مزبورمناطق نفوذ خود را در مستعمرات یکدیگر که حدود آنها را هیئت های مرزی در محل معین نموده بودند معلوم ساختند .

کشور مستقل کنگو عمل اساسی انجمن برلن این بود که کشور مستقل کنگو را که شامل قسمت اعظم حوضهٔ وسیع این شط میباشد برسمیت شناخت .

درکشور کنگو بیطرف دائمی اعلام گردید وملك شخصی شاه بلژیك شد ولی از سال ۱۹۰۸ بصورت مستعمره بلژیکی در آمد وبازاری وسیع برای بازرگانی آنکشور گردید .

افریقای غربی فرانسه فرانسه در افریقای غـربی مستعمرهٔ بزرگ دیگری تشکیل داده که دور نیست در آتیهٔ نزدیکی بمناسبت کشت پنبه مرکز تهیهٔ مواد اولیهٔ یکی از مهمترین صنایع فرانسه گردد وفعلا میزان داد و ستد در آنجا از ۲۷۰ میلیون فرانك متجاوز است .

مجموعهٔ این مستعمرات که هفت یا هشت برابر فرانسه است دوازده تا سیزده میلیون جمعیت دارد که اغلب از نژاد سیاه و قوی و با هوش و کارکن و بسیار شجاع هستند .

باستثنای مردم داهومه [۱] که به بت پرستی باقیمانده اند بقیه به مذهب اسلام گرویده بچند ملت منقسم شده اند و سازمان سیاسی آنها بسیار ساده و مختصر است. مردم این نواحی یا در قریه های بی حصار که از خانه های مدور حصیری تشکیل شده و یا در شهر های مستحکم که دیوار های ضخیم و بلند گلی آنها رااحاطه نموده مسکن دارند.

تسخیر افریقای غربی تسخیر افریقای غربی که از حدود سال ۱۸۵۵ در دوره ناپلئون سوم شروع شد متجاوز از چهل سال یعنی تا ۱۸۹۸ طول کشید و میتوان گفت فعالیت عمده در اینباب در دوره جمهوری سوم یعنی ازسال ۱۸۸۰ بعمل آمد. تسخیر این نواحی هم بوسیله هیئت های اکتشافی که عده قلیلی همراه داشتند و هم در نتیجه اعزام نیروی مسلح صورت گرفت و رویهمرفته هیچوقت مجاهدات نظامی فوق العادهٔ لازم نشد چنانکه کثیر ترین نیروئی که اعزام شد به ۳۰۰۰ نفر نمیرسید.

افریقای غربی فرانسه شامل شش مستعمره سنگال و نیژر و گینه و ساحل عاج و داهومه و موریتانی است.

اختلاف فرانسه و انگلیس فرانسه چون خواست افریقای غربی را متصرف شود بدو رقیب بزرك یعنی آلمان و خصوصا انگلستان که مالك مستعمرات کناره خلیج گینه بود برخورد. میان هیئتهای اعزامی دولت های سه گانه در صحرا مسابقه وصول به نیژر شروع شد و کشمکش بر سر این موضوع شدت یافت چنانکه سبب تیرگی روابط سیاسی هم گردید. ولیکن سر انجام بوسیله تعویضات و امتیازات خاتمه پذیرفت.

۱- Dahomey

فرانسه با انگلستان در سال ۱۸۹۸ کنار آمد و عهد نامه‌ای بسته شد که کشورهای واقع در داخل انحنای بزرگ نیژر بفرانسه تعلق گرفت و قسمتی از این رود که قابل کشتی رانی است با زمینهای پرثروت‌دهانه آن بانگلیس واگذار شد واز آن پس فرانسه میتوانست تمام قوای خود را در راه اصلاحات داخلی افریقای غربی مصروف‌سازد.

تشکیل افریقای جنوبی انگلیس

افریقای جنوبی فلاتی است که‌میان آن فرو رفته و اطراف آن‌بواسطه‌سلسله‌های‌عظیم کوه‌دارای برآمدگی است‌این رشته کوه مستقیماً در کنار دریا بطرف جنوب کشیده شده و قسمتی نیز دشتهای کناره را از مغرب و مشرق محصور میسازد. در این ناحیه دو نژاد سیاه پوست سکونت دارند. یك دسته ایشان بسیار فقیر و وحشی هستند و از شکار زندگی میکنند. دسته دیگر بر خلاف مردمی هوشمند و دلیرند و به دو شعبه منقسم میشوند وشغل عمده آنها پرورش گاو است.

نخستین مستملکه افریقای‌جنوبی انگلیس ناحیه کاپ یعنی اقصی نقطه جنوب افریقا بوده است که آنرا در سال ۱۸۲۶ تصرف کرد سکنه سفید پوست این ناحیه مرکب‌ازجماعتی ازکشاورزان میباشند معروف به بوئر این جماعت مردمی توانا و از اعقاب مهاجرین هندی و پروتستان های هلند هستند که از مدتی پیش بافریقا رفته بودند و مهاجرین انگلیسی در همسایگی آنان زندگی می‌کردند.

دولت انگلیس در سال ۱۸۳۳ در تمام مستعمرات خویش مسئله برده فروشی را لغو کرد و چون بوئرها غلامان بسیار داشتند برای فرار ازاجرای این مقررات از کاپ خارج شدند (۱۸۳۵).

این اقدام نخستین اعلام مبارزه با دولت انگلیس بود. مهاجرین

بوئر روی ارابه های سنگینی که هفت یا هشت جفت گاوبان بسته بود زن و بچه و اثاثیه خود را حمل کرده با رمه های گاو و گوسفند راه زمینهای شمالی را پیش گرفتند شبها را در پناه سنگرهائی که با ارابه های خود میساختند استراحت میکردند و با زد و خورد با سیاه پوستان خود را بدرون‌فلات رسانیده دردشتهای کناره‌شرقی‌افریقا کشورهای‌تازه‌ای بنام ناتال وارانژ تأسیس کردند که‌دارای مجلس‌شوروی‌و پرچمی‌مخصوص بود (۱۸۳۷).

پس از آن انگلیسها بتصرف ناتال اقدام* کردند بوئر ها باز به مهاجرت پرداختند (۱۸٤٦ ـ ۱۸٤۷) و این بار کشور جدیدی باسم ترانسوال(درسال ۱۸٤۹) تأسیس نمودند و سر انجام انگلیسها استقلال این ناحیه را شناختند (۱۸٥۲) این ناحیه که مدتها کشوری متوسط محسوب میشد دفعة بمناسبت کشف کانهای طلا اهمیت فوق العاده یافت (۱۸۸٥) و از این موقع سیل مهاجرین بخصوص انگلیسها به ترانسوال رو آوردند و تاسیس راه آهن و بنای شهر خارجی در مرکز زمین های کانی (۱۸۸٦) که جمعیت آن در ظرف چند سال متجاوز از ـ ۱۰۰۰۰۰ نفر شد اسباب رونق این ناحیه گردید .

مراحل تسخیر انگلیسها در قرن نوزدهم مستملکه خود را در کاپ از هر طرف توسعه دادند و موفق شدند سلطه خویش را در قسمت اعظم افریقای جنوبی استوار سازند .

تسخیر افریقای جنوبی بمناسبت تبلیغات مبلغین پروتستانی که به حمایت بومیان بر میخاستند بکندی پیش میرفت و نوع پرستان بریتانیای کبیرهم ازاین مبلغین‌هواخواهی میکردند اما از آغاز تأسیس کشور های بوئر (۱۸٤٦) سیاست مستعمراتی انگلستان بر موانع مزبورغلبه کردو

بوسیله جنگهای طولانی (۱۸٤٦ - ۱۸۵۴)بقیه این ناحیه کاملا ضمیمه کاپ شد و چندی بعدهم نواحی دیگر مانند ناحیه ارانژ که بواسطهٔ کانهای الماس اهمیت فراوان حاصل کرده بود به مستعمرات انگلیس ضمیمه گردید . این اراضی تماما درمناطق گرمسیر قرار دارد و اهمیت آنها بیشتر از لحاظ مواد کشاورزی و کانی است .

پس از تسخیر نواحی افریقای جنوبی **سیسیل رودس** [۱] انگلیسی که برای گردش و استراحت بکاپ رفته بود و بعد از آن وزیر مستعمرات بریتانیا گردید تأسیس مستعمره عظیمی را که از جنوب بشمال افریقا یعنی از کاپ تا قاهره کشیده شود برای انگلستان طرح نمود برای عملی ساختن این طرح که در انگلستان مورد قبول عامه بود شرکتی بنام(شرکت جنوب افریقا) تأسیس شد (۱۸۸۹) و این شرکت به اتکاء حکومت انگلیس در شمال ترانسوال به تسخیر نواحی ثروت مند و پر جمعیت حوضه رود زامبز [۲] پرداخت واین اراضی باسم سیسیل رودس موسوم به ناحیه رور سیاشد شرکت جنوب افریقا پس از تسخیر نواحی تازه فوراً شروع بکار کرده جاده های کوهستانی ساخت و پایتخت بنانهاد و باستخراج کانها همت گماشت و بومیان را خلع سلاح نمود .

جنك انگلیس و بوئر از این تاریخ ارانژ و ترانسوال از هرسو میان مستملکات انگلیس محصور گشت و دولت انگلیس برای آسان کردن روابط مستقیم میان مستملکات مزبور و بسبب وجود کانهای بسیار در این دو ناحیه مصمم شد آنها را هم متصرف شود ولیکن بوئر ها بمقاومت بر خاستند و جنك بزرگی در گرفت که قریب سه سال طول کشید (از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲) بوئر ها منتهای دلاوری را بخرج

۱- Cecil Rhodes ۲- Zambéze

دادند و برای انگلیسها زحمت فراوان تولید کردند . اما عاقبت مجبور شدند از در اطاعت در آیند و دولت انگلیس پس از آنکه بمقصود خود رسید بایشان استقلال داخلی داد و هفتاد و پنج ملیون فرانک هم بعنوان خسارت برای ساختمان و آبادی مزارع و جمع آوری اغنام و احشام به بوئر ها مدد کرد . در این جنك دولت انگلیس ۲۰۰۰۰۰ لشکر به افریقای جنوبی فرستاد که یك ثلث آن کشته یا مجروح شدند و همچنین بهترین سرداران خود را بآن سر زمین مأمور کرد و متجاوز از دویست میلیون لیره صرف مطیع ساختن بوئر ها نمود .

اتحاد افریقای جنوبی جنگ انگلیس و بوئر طرح عالی اتحاد کشور های افریقای جنوبی را عملی ساخت ، این نتیجهٔ بزرگ در سایهٔ روش اعتدال آمیز و مهارت انگلیسها حاصل شد که با استقلال داخلی ارانژ (۱۹۰٦) و ترانسوال (۱۹۰۷) بلا فاصله بعد از شکست خوردن آنها موافقت کردند . کشور های بوئر هم با کاپ و ناتال که از حکومت مستقل داخلی بهره‌مند بودند یك دولت بنام **اتحاد افریقای جنوبی** تشکیل دادند (۱۹۰۸) و در این اتحاد مستعمرات چهارگانه با استقلال داخلی تحت سلطنت انگلیس قرار گرفته اند .

امروزه افریقای جنوبی مهمترین و آباد ترین مستعمرهٔ افریقائی انگلیس است . مستملکات انگلیس در افریقا از کاپ تا دریاچهٔ **تانگانیکا** کشیده شده و وسعت آن بیش از دوبرابر خاك ایران و جمعیتش درحدود شش میلیون است . تنها بهرهٔ استخراج کانهای طلا و الماس آن در سال به پنجاه میلیون لیره میرسد .

آلمانها درافریقا آلمانها فقط در اواخر قرن نوزدهم بافریقا وارد شدند واز همانوقت در صدد بر آمدند که بنوبهٔ خویش مستعمرات

بزرگی در آن‌قطعه بدست‌آورند. پس از جنگ ۱۸۷۰ و ایجاد وحدت آلمان چون جمعیت آن کشور فزونی یافت و صنعتگری و بازرگانی رونق گرفت دولت مزبور در صدد تحصیل مستعمراتی بر آمد تا هم قسمتی از مردم آلمان رابدانجا کوچ دهد وهم مواد خامی را که برای کارخانه‌های خود لازم دارد از مستعمرات مزبور فراهم سازد.

چون قسمت اعظم افریقا در این موقع در دست دولتهای فرانسه و انگلیس بود آلمانها در دورهٔ تقسیم افریقا از همه بیشتر در صدد اشغال زمینهای بی‌صاحب بودندونتایج تااندازه‌ای مهم نیزبدست آوردند. چنانکه دولت‌آلمان پیش‌از سال ۱۸۸٤ یك وجب زمین در افریقا نداشت ولی در سال۱۹۱٤ مساحت‌مستعمرات افریقائی‌آندولت از دو میلیون‌ونیم کیلومتر مربع میگذشت ودارای دوازده میلیون جمعیت بود ، یعنی از حیث وسعت مستعمرات بعد از فرانسه و انگلیس در درجهٔ سوم واقع میگردید. ولی از حیث منابع ثروت بپایهٔ مستعمرات مذکور نمیرسید. چنانکه هیچ یك از مستعمرات آلمان بجز بعضی از قطعات افریقای شرقی و جنوب غربی استعداد قبول‌جمعیت و مهاجر نداشت وبلند همتان آلمان را که میخواستند در افریقا صفحه ای از آلمان جدید تشکیل دهند راضی نمیکرد.

سیاست مستعمراتی بیسمارك و ویلهلم‌دوم

سیاست آلمان در باب مستعمرات یکسان نبود. دردورهٔ بیسمارك دراین باب اهتمامی نمیشد واو اصلا اقدامات استعمار طلبانه را خوش نداشت و آنرا کم منفعت میدانست ، چنانکه گفته است (مستعمرات برای آلمان در حکم پالتوی سمور پارهٔ نجبای لهستان است که پیراهن ندارند.) زیرا صدر اعظم آلمان نمیخواست بلند پروازیهای فوق العاده ، اتحاد با انگلستان را که بنظر او بسی گرانبها تر اززمینهای

افریقا بود بخطر اندازد.

بعلاوه دراستعمار بااقدام دولتی مخالف و نقشهٔ او این بود که‌فقط اقدامات خصوصی اشخاص‌وسپردن ادارهٔ مستعمرات‌را بشرکتهاتقویت کند ولیکن شرکتهای استعماری که در آلمان تشکیل یافت و ظهور حزب استعماری که در تعقیب تبلیغات کاشفین ودانشمندان بوجودآمدصدراعظم‌را وادار کرد که‌قسمتی از مجاهدات آنانرا تصویب و از سال ١٨٨٥ سیاست استعمار رسمی را آغاز نماید.

سلطنت ویلهلم دوم آغاز مرحلهٔ تازه‌ای در تاریخ استعماری آلمان گردید زیرا امپراطور مصمم بود که مستقیماً با کمال فعالیت هم خویش را مصروف مستملکات ماوراء اقیانوس سازد و این تصمیم همواره در او راسخ تر میشد.

حوزهٔ مستعمراتی آلمان در سال ١٨٨٤ چهار مستعمرهٔ آلمانی در افریقا تأسیس گشت. دو مستعمرهٔ **توگو و کامرون**[١] در کرانهٔ غربی افریقاو دو مستعمرات وسیعتردیگر یکی در افریقای جنوب غربی و یکی در افریقای شرقی. چون دولت آلمان این اراضی را متصرف شد با انگلستان مشکلاتی پیدا کرد زیرا انگلیسها سلطنت نشین زنگبار را از متعلقات مستعمرات خویش میشمردند و بنواحی پر ثروت افریقای شرقی نیز چشم‌طمع‌دوخته و برای ارتباط بین‌دو دسته‌مستعمرات شمالی و جنوبی و ساختن راه آهن کاب بقاهره تصرف این اراضی رالازم میدانستند.سرانجام رقابت‌دولتین‌ازراعهدنامهٔسال ١٨٩٠ حل کرد مستعمرات آلمان از طرف شمال بسرزمین کنگو و از جنوب بدریاچهٔ تانگانیکا رسید انگلستان‌هم ازنقشهٔخود که‌میخواست راهی میان کنگو و متصرفات آلمان

١ - Togo و Cameroun

باز کند چشم پوشید و برای حل اختلافات راجع به زنگبار جزیرهٔ کوچك سنگستان **هلیگلاند** [1] رادر دریای شمال اروپا بآلمان واگذار کرد.

آلمانها بآباد کردن مستعمرات و کشیدن راههای آهن مشغول شدند ولیکن گرفتار مخالفت بومیان نیزبودند ، بعلاوه چشم طمع بمتصرفات پرتغال و فرانسه هم داشتند و با آن دولتها کشمکش و با انگلیسها بند و بست میکردند ، چنانکه فرانسه ناچار شد در سال ۱۹۱۱ مقداری از اراضی افریقائی خود را بآلمان واگذار کند و احوال بر این منوال بود تا جنك بزرك ۱۹۱٤ در گرفت و در خاتمهٔ آن جنك تمام مستعمرات آلمان از چنگ او بیرون رفت و تحت قیمومت دولت های فرانسه و انگلیس قرار گرفت.

سیاست استعماری ایتالیا

ایتالیا نیز مانند آلمان معتقد است که سیاست استعماری شرط عظمت ملی است و این سیاست را خاطرات با افتخار امپراطوری روم و افزایش جمعیت و مهاجرت و بسط افکار ملی تأیید نموده. ملیون ایتالیا میخواهند کشور خود را در ردیف دولتهای بزرك جهان در آورند و فرمانروائی دریای مدیترانه را برای آن مسلم گردانند. پس دولت ایتالیا در خلال سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۹٦ در افریقای شمال شرقی اطراف دریای احمر مشغول تصرف اراضی شد ولی توسعهٔ نفوذش را مقاومت مظفرانهٔ حبشه جلو گیری نمود در سالهای ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ طرابلس و سیرنائیك را در شمال افریقا کنار دریای مدیترانه از دولت عثمانی منتزع کرد وسر انجام در سال ۱۹۳٦ تمام خاك حبشه را پس ازجنك طولانی مسخر نمود و بر عظمت مستعمرات افریقائی خود افزود و عنوان دولت امپراطوری اختیار کرد

۱ - Héligoland

۲ـ دول اروپائی در آسیا

آسیای روس - آسیای انگلیس ـ آسیای فرانسه ـ شرق اقصی ـ ژاپون و چین

بسط نفوذ اروپائیان در آسیا مانند افریقا صورت نگرفت، زیرا آسیا غنی تر از افریقا بود و ثروتهای آن همواره اروپائیان را جلب میکرد . اروپائیان اعمال نفوذ در آسیا را زود تر از افریقای شروع کردند ولی از آنجا که سابقه آسیا در تمدن از اروپا هم بیشتر بودواز دولتهای بزرك و امپراطوری های وسیع پرجمعیتی مانند چین تشکیل میشد که صدها ملیون سکنه دارد در برابر بسط نفوذ اروپا بیشتر از افریقا پایداری کرد و سر انجام نیز جز قسمتی از آن تحت استعمار در نیامد واگر دولتهای روس و انگلیس و فرانسه توانستند در آسیا مستعمرات مهمی بدست آورند، درمقابل چندین امپراطوری کهن سال آسیائی بحفظ استقلال خود موفق گشتند.

از همان هنگام که انگلیس و فرانسه بنیان استیلای خویش را بر آسیای جنوبی استوار میساختند دولت روس هم در مرکز و شمال آسیا تسلط یافت و اکنون در این قطعه دارای ۱۳ ملیون کیلو متر مربع زمین است که جمعاً یك برابر و نیم مساحت اروپا میشود .

آسیای روس

اشغال سیبری تسخیر سیبری از طرف روسها از اواخر قرن شانزدهم شروع شده است . در سال ۱۵۸۱ یك دسته از طایفه قزاق حوضه رود دون مهاجرت کرده به نزدیکی محل فعلی شهر توبولسك رسیدند و ناحیه سیبیر[۱] را که اسم سیبری از آن مشتق وبدشت وسیع

---

۱ - Sibir

آسیای شمالی اطلاق شده است متصرف گشتند.

قزاقان که هم‌جنگی و هم کوچ‌نشین بودند بدون اشکالات سخت در کشوری که تقریباً خالی از سکنه بود پیش رفتند و تنها بفکر خویش بدون کمك تزارهای روس در کمتر از شصت سال مرزهای شرقی امپراطوری روس را تا اقیانوس کبیر رسانیدند.

دولت روسیه که از نیمه دوم قرن هفدهم ببعد تمام همش مصروف بباز کردن راهی باروپا بود بسیبری توجه زیادی نداشت و این قطعه برای تزار های روس فقط سر زمین مجازات و توقیف گاه‌وسیعی بشمار میرفت که تبعید شدگان سیاسی و محکومین بانجا فرستاده میشدند اما از اواسط قرن نوزدهم که از پیشرفت در اروپا مایوس شدند باسیا توجه کردند و چون فقط بدریای بالتیك و دریای سیاه که از هر طرف مسدود است دست داشتند و میدانستند که دولتهای بزرك اروپائی نخواهند گذاشت از جانب اروپا بدریای آزاد راه یابند در پی آن شدند که از جانب سیبری خود را بدریای آزاد رسانند.

چون قسمت های کناره شمالی سیبری که تا اینزمان اشغال شده بود مدت هفت یا هشت ماه از سال را منجمد میشد روسها درصدد تسخیر کناره‌های جنوبی تربر آمدندو برای نیل باین مقصود بادولت چین که آنزمان با فرانسه و انگلیس در مجادله بود (۱۸۵۸ - ۱۸۶۰) وارد مذاکره شدند و زمینهای مصب رودآمورو ناحیه ای راکه میان رود اوسوری[۱] و دریای ژاپون قرار دارد گرفتند و در نقطه جنوبی آن بندر نظامی بنام ولادیوستاك راساختند.

مانع مسکون‌شدن و توسعه اقتصادی سیبری نداشتن راه‌ومخصوصاً راههای آهن بود. ولی در اواخر قرن نوزدهم دولت روسیه راه آهنی

۱- Oussouri

بطول ۶۶۰۰ کیلو متر بنام راه آهن سراسری سیبری ساخت . این راه برای آباد شدن زمینهائی که در معبر خط واقع بود ساخته نشد بلکه از ساختن آن بیشتر مقصود نظامی در نظر بود و آنرا برای حمل سریع سپاه بشرق اقصی ساختند تا بتوانند نفوذ روسیه را در آن ناحیه در مقابل ژاپون و چین بر قرار سازند .

مهاجر نشین شدن سیبری در سیبری که نزدیك دوازده میلیون ونیم کیلومترمربع وسعت دارد در سال ۱۸۶۰ بیش از دو میلیون و نیم جمعیت وجود نداشت چه مهاجر نشینی آزاد در آنجا تشویق نشده بود . و حتی گاهی اجازهٔ مهاجرت هم نمیدادند .

مهاجر نشینی حقیقی و استعمار سیبری از ساختمان خط آهن سراسری سیبری آغاز گردید و جهت آن بحران زراعتی روسیهٔ اروپا بود که دولت روس را مجبور کردند مازاد جمعیت خود یعنی قسمتی از برزگران روسیه را که روزبروز درافزایش بودند و زمینهای روسیه برای اعاشهٔ ایشان کافی نبود کوچ دهد و در سیبری ساکن سازد و اراضی قابل کشت مستعمرهٔ وسیع آسیائی را میان رعایای خود که از دست تنگی شکایت داشتند قسمت کنند .

از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ نزدیك پنج میلیون مهاجر بسیبری فرستاده شد و کوششی که درمسکون ساختن سیبری کردند مایهٔ ترقیات اقتصادی آن گردید . بسبب کشف و استخراج کانهای آهن و زغال سنك و مس و طلا دردامنهٔ کوههای آلتائی ، سیبری از مراکزبزرك استخراج فلزات بشمار میرود و همچنین محصولات کشاورزی و تربیت دامها نیز در آنجا رونقی دارد .

ترقی اقتصادی سیبری حکومت روس رامجبور ساخت که باحتیاجات

فرهنگی و معنوی آن نیز توجهی کند. بنا بر این بتوسعهٔ مؤسسات
فرهنگی آنجا پرداخت که مهمترین آنها دارالفنون تمسك (۱۸۹۲)
است. تدریجاً بسبب طرز مخصوص زندگانی و دوری مسافت واشکالات
وصول بسیبری و در سایهٔ نفوذ عمیق تبعید شدگان سیاسی در سیبری
ملتی تشکیل شد که از حیث قوهٔ ابتکار و استقلال طلبی با روس های
قسمت اروپا تفاوت کلی دارند.

تسخیر قفقازیه تسخیر قفقازیه در قرن نوزدهم صورت گرفت. اقدام
باین امر فوق العاده طولانی و پر زحمت بود و تا سال
۱۸۶۰ کاملا انجام نیافت.

دولت روس از سال ۱۸۳۰ در تعقیب دو جنك که با ایران
کرد (۱۸۱۳ ـ ۱۸۲۸) علاوه بر قسمت بزرك ارمنستان ایران تمام
ولایات قفقاز را در شمال رود ارس بتصرف در آورد و بر معبر مهم
داریال که در سلسلهٔ کوههای قفقاز واقع شده است تسلط یافت اما از
دو جانب یمین و یسار این گردنه در منطقهٔ عریض کوهستانی و درههای
مرتفعی که بین دریای سیاه و خزر ممتد است طوائف کوهستانی مستقلی
سکونت داشتند. چرکس ها درمغرب ولزگیها در مشرق یعنی در داغستان.
این طوایف کوهستانی که عددشان از ۱۲۰۰۰۰ نفر متجاوز نبود سفید
پوست و مسلمان و بسیار دلیر بودند و در پناه دژ های محکم خویش جای
گرفته بتحریك اولیای دین خود، که ایشان را بجهاد بر می انگیختند
پیاپی بسپاهیان روس حمله میکردند چنانکه سرانجام دولت روسیه مجبور
شد برای غلبه بر آنان اقدام باردو کشیهای متعدد و متوالی بنماید؛

سخت ترین مقاومتهای پایداری داغستان بود که در آنجا پیشوائی
با مهارت ودلیر موسوم بشیخ شمیل مدت بیست سال باروسها زدوخورد کرد و
بایشان تلفات بسیار وارد ساخت ولی عاقبت درسال ۱۸۵۹ اسیر گردید.

روسها پس از تسلط بر داغستان بناحیه چرکسها که مدت مدیدی فقط بمحاصره آنها قناعت کرده بودند متوجه شدند و ایشان را مطیع ساختند (۱۸۵۹ ـ ۱۸۶۲) اما بیشتر آنان مهاجرت را بر تحمل سلطه بیگانگان ترجیح داده به آناطولی رفتند.

روسها همواره این اصل را تعقیب میکردند که قبایل جنگجو را بر اندازند. بهمین سبب مزارع را آتش میزدند و دهکدها را سوزانده گله را میبردند و سکنه را میکشتند. سپس راه هائی میساختند و در پیچ هر دره دژهای محکم بنا میکردند و افواج قزاق در آنها میگماشتند. درسال ۱۸۷۸ در نتیجه جنك روس و ترك روسها قسمتی از ارمنستان ترکیه و بندر باطوم راهم گرفتند.

روسها هر کشوری را که تصرف میکردند بروسی کردن آن اقدام مینمودند. بواسطه وجود مهاجرین روس در قفقازیه و علاقه مسیحیان قفقاز بروسها و اغماض فرمانروایان روس نسبت بمسلمین که ادارات لشکری و کشوری را بروی ایشان باز گذاشته بودند احتمال میرفت که تدریجا تجانس بین فاتحین و بومیان ایجاد شود. اما گرجیها و ارامنه که مردمانی فعال و با هوش بودند و سرمایه‌های بازرگانی در دست ایشان بود دلبستگی کاملی بائین ملی خود داشتند و با مقاومتی که درهم شکستن آن ممکن نبود با روسی شدن قفقاز مخالفت میکردند. ولی روسها بوسیله ساختمان راه آهنی که از برج قفقاز میگذرد و کشت پنبه و انگور و استخراج نفت و منافع طبیعی قفقاز توانستند منابع اقتصادی قفقاز را بدست گیرند و نفوذ خود را در قفقازیه استوار سازند چنانکه امروز قفقازیه از آباد ترین نواحی روسیه بشمار میرود.

تسخیر ترکستان در جنوب سیبری میان دریای خزر و سلسله های بلند آسیای مرکزی ناحیه ترکستان درسرزمینی

که چهار ملیون کیلو متر مربع وسعت دارد گسترده شده. قسمت عمده این ناحیه مسطح و دارای آب و هوای بسیار خشك است وبواسطه نایاب بودن آب چهارپنجم آن صحرا است ترکستان در حدود ده ملیون جمعیت دارد که بیشتر از نژاد زرد هستند و عموماً در واحه های آباد زندگی میکنند. قسمتی از آنان بحال صحرا گردی و قسمت دیگر در شهر های بزرك بسیار قدیمی مانند تاشکند و سمرقند و بخارا و خیوه و غیره سکونت دارند فتح ترکستان در سال ۱۸٤۵ شروع شد و روسها برای تامین راه ارتباط سیبری بفتح ترکستان همت گماشتند و باشکالات طبیعی فراوان از قبیل عبور از صحاری یخ بسته یا بیابانهای سوزان بر خوردنده

مشکلترین عملیات نظامی برای تسخیر خیوه که پناهگاه قبایل ترکستانی بود بکار برده شد. نخستین اردو کشی در سال ۱۸۳۹ بشکست سخت روسها منجر گشت و روسها پس از آنکه یك ثلث از سپاهیان و نه هزار شتر از دست دادند مجبور ببازگشت شدند. ولی سر انجام خیود را بامشقت بسیار گرفتند (سال ۱۸۷۳) آخرین حادثه مهم فتح ترکستان اشغال واحات ترکمن واقع در مرزهـای ایران و افغانستان (۱۸۸۰) و تسخیر مرو (۱۸۸٤) بود. چون این شهر بریکی ازجاده های هندوستان مسلط است انگلیسها برای هندوستان بوحشت افتادند و بیم آن بود که بین روس و انگلیس جنگی روی دهد. چندی بعدروسها فلات پامیر را هم گرفتند (درسال ۱۸۹۲) و خود را به بیست کیلومتری مزر هندوستان رسانیدند. اما از آن فلات استفاده نظامی نبردند.

آسیای انگلیس

فتح هندوستان

فتح هندوستان بدست دولت انگلیس انجام نیافت بلکه عامل آن شرکت هند شرقی بود که در جریان جنگ هفت ساله شرکت هند فرانسوی را مغلوب نموده ، عمدهٔ پیشرفت شرکت هند آن بود که در مشاجرات شاهزادگان هندی دخالت میکرد و ازمیان اهالی بومی هندوستان برای خود تهیهٔ سپاهی مینمود.

از پادشاهان و راجه‌های هند بعضی حمایت شرکت را قبول کردند و شرکت سلطنت صوری را برای آنان باقی گذاشت ولی بدربار هر یك نماینده‌ای که فرمانروای واقعی بود میفرستاد . بقیهٔ شاهان و راجه ها نیز بزور مطیع شدند کشورشان تحت سلطه مستقیم شرکت درآمد.

فتح هندوستان از سال ۱۷۵۷ شروع شد و اتمام آن نزدیك یك قرن طول کشید . در آغاز قرن نوزدهم انگلیسها در هندوستان بنگاله یعنی حوضهٔ سفلای شط گنگ و درهٔ علیای این شط و قسمتی از کنارهٔ دکن را در طرف خلیج بنگاله و کارناتیاك[1] را در جنوب دکن مالك بودند و سیلان یعنی جزیرهٔ سراندیب را هم بعد از عهد نامهٔ ۱۸۱۵ ضمیمهٔ این نواحی ساختند.

درسال ۱۸۱۷ فلات مالوااز وجوددسته های راهزن که آن ناحیه را اشغال کرده و به باد غارت داده بودند پاك شد. در سال ۱۸۱۸ عظمت اتحاد مهرات ها از بین رفت . بیم حملهٔ روسها یا مسلمین از مرزهای شمال غربی نیز موجب تصرف زمینهای سند گردید .

Carnatic—۱

مشکلتر از همه تسخیر پنجاب بود که در دست سیکهابود و برای گرفتن آنجا دو جنگ واقع شد (۱۸٤۵ - ۱۸٤۹). بکشور هائی که باین ترتیب ضمیمه شدند دولتهای دست نشانده‌ای که سلاطین آنها وارث مستقیمی نداشتند اضافه گردید.

اشغال برار [۱] و ناگپور [۲] (۱۸۵۳) کـه در میانـ‍ـ‍ـ‍ـ‍ـ‍ـولایات‌مرکزی واقع‌است و تصرف کشور ثروتمند فلاحتی اود (در سال ۱۸۵٦). در دورهٔ وسطای گنگ آخرین حوادث تصرف هندوستان است. شرکت‌هند شرقی در لندن بدست‌هیئت مدیره‌ای بودکه صاحبان‌عمدهٔ سهام‌آنرا انتخاب میکردند واداره‌ای بنام‌ادارهٔ نظارت که اعضای آن از جانب شاه انتخاب میشدند بر اعمال شرکت نظارت داشت. شرکت بومیان را بمشاغل‌پست میگماشت و عدهٔ کمی از عاملین انگلیسی درخدمت خود داشت که‌بایشان حقوق گزاف میداد.

سازمان کشوری هندوستان در سال ۱۸۵۷ در هندوستان شورشـی بر ضد انگلیسهابرخاست که نیروی‌انگلیس آنرا فرونشاند. نتیجهٔ این شورش تکمیل تسخیر هندوستان و انحلال شرکت شرقی بود. در سازمان تازه‌ای که انگلیسهابرای‌هندوستان دادند سلسلهٔ سلاطین‌محلی را حفظ کردند و استقلال داخلی کشورهای هند را نگاه داشتند و اجازه دادند سلاطین جزء هندوستان مانند پیش‌برای خود جـانشین‌تعیین کنند. کارهای هندوستان درلندن تحت نظر وزیر مخصوصی است که شورائی مرکب از ۱۵ نفر او را دستیاری میکنند. یك مأمور عالی‌رتبه انگلیسی هم باعنوان نایب السطنه هندوستان در هند اقامت دارد که از سال ۱۹۱۰ مقرش دردهلی‌است.

Nagpour—۲ Bérar—۱

نایب السلطنه بکمك هیئت مجریه یعنی رؤسای ادارات که وزیر خوانده میشوند و مجلس مقننه‌ای مرکب از همین رؤسای باضافهٔ عدهٔ دیگری که شخصاً انتخاب میکند هندوستان را اداره مینماید.

برای ادارهٔ این امپراطوری پهناور که وسعت آن نزدیك چهار میلیون کیلومتر مربع و جمعیتش بیش از ۳۰۰ میلیون است، حکومت انگلیسی بیش از ۴۰۰۰ مستخدم کشوری که عموماً بمسابقه استخدام شده اند و یك سپاه ۲۲۰۰۰۰ نفری که فقط ۷۳۰۰۰ نفر آن اروپائی هستند ندارد.

هندوستان مهمترین و پر جمعیت ترین و غنی ترین مستعمرات و مرکز حقیقی امپراطوری انگلستان است و بنا براین انگلیسها تمام مجاهدات لازم را برای استفاده از منابع ثروتی آن بعمل آورده اندو بنیروی سیاست نظم را در سراسر هندوستان بر قرار نموده و ۵۰۰۰۰ کیلو متر راه و راه آهن در آنکشور ساخته اند.

همچنین عملیات آبیاری را توسعه داده و نزدیك چهل میلیون لیره خرج اینکار کرده اند. زراعت های تازه را نیز در ضمن تشویق زراعتهای قدیم ترویج نموده اند وهندوستان رایکی از کشور های عمدهٔ صدور کنف و برنج و گندم و پنبه و تریاك ساخته اند.

گذشته ازآنکه هندوستان یکی از مراکز عمدهٔ تهیهٔ موادا اولیه برای صنایع انگلیس است و مردم هند نیز بهترین مشتریان مصنوعات انگلیس بشمار میروند و در هر حال کارخانه های انگلستان از بیست تاسی میلیون لیره پارچه بهندوستان میفروشند.

انگلیسها با کمال دقت مراقب هندوستان هستند و برای حفظ آن ازهرحملهٔ خارجی همیشه سعی داشته اند که تمام راههای وصول باین سرزمین را متصرف باشند.

چون اهالی تبت که در پشت دیوار عظیم هیمالیا قرار دارد از قبول رابطه بانگلیسها امتناع ورزیدند نیروی انگلیس در سال ۱۹۰٤ بعنوان حل اختلافهای مرزی قدم بناحیهٔ مزبور گذاشت و وارد پایتخت آن شهر لهاسا گردید و حکومت تازه‌ای در آنجا بر قرار ساخت و معاهده‌ای بصلاح خود با آن منعقد نمود.

در مشرق هم انگلیسها بهندوچین تجاوز کردند و نخست سنگاپور و شبه جزیرهٔ مالاکارا که سر راه هندوستان بچین است گرفتند. سپس برمه را نیز پس از سه جنگ متوالی اشغال نمودند.

پادشاهان برمه همواره میکوشیدند که حوزهٔ متصرفات خویش را از جانب مغرب تا مرز های بنگالهٔ شرقی و از طرف مشرق تا رود خانهٔ مکنگ بسط دهند و کشمکش بر سر زمینهای شرق موجب زد وخورد با حکومت هند گردید.

نخستین اردوکشی منجر به تسلیم آسام وکنارهٔ غربی شد و در جنگ دیگر دهانه های نهر ایراوادی به متصرفات انگلیس ضمیمه گشت (۱۸۵۲). پس از آنکه دولت فرانسه بر هندوچین مسلط گردید انگلیسها در تصرف بقیهٔ برمه که بکلی از قطعات دیگر عالم دور مانده بود تسریع کردند و باین ترتیب مرز های مستملکات خویش را تا نهر مکنگ رسانیدند (۱۸۸۵).

آسیای فرانسه

هندوچین فرانسه در همان اوان که انگلستان هندوچین غربی و سر زمین برمه را متصرف میشد فرانسه نیز هندو چین شرقی و کشور آنام‌رانیز تسخیر کرد و کشور کامبدج‌را نیز بحمایت خویش‌درآورد سیام که یگانه کشور مستقل در مرکز شبه جزیرهٔ هندوچین باقی مانده است کشور فاصلی بین مستملکات انگلیس و فرانسه محسوب میشود .

کشور آنام از آغاز قرن بیستم‌در شمال شامل تنکن‌یعنی دهانه‌های پر ثروت رود سنگ کوئی [۱] یا نهر سرخ بود . در مرکز در طول دریای چین نیز ناحیهٔ آنام [۲] و در جنوب سرزمین کشنشین و دهانه‌های مکنگ را در تصرف داشت .

سکنهٔ این نواحی از نژادزرد و پرکار و با هوش بودند وعدهٔایشان به سیزده میلیون میرسد .

تمدن این سرزمین از تمدن چین پدید آمده و بسیار قدیمی و درخشان بود و با حکومت‌استبدادی اداره میشد . پادشاهان آنام درسوابق ایام خود را دست نشاندهٔ چین میشناختند ، اما از دیر زمانی باج معمولی را که نشانهٔ تابعیت ایشان بود نمیپرداختند .

در شمال کشنشین وحوالی شط مکنگ نیز دولتی‌بنام کامبدج [۳] بود که مثل آنام اهالی‌آن ازنژادزرد بودندولی تمدن هندی داشتند وسلاطین صلح جوئی در آن حکومت میکردند که استقلالشان دائما درمعرض‌تهدید کشور های همسایه یعنی آنام و سیام بود .

Cambodje - ۳ Atnam - ۲ Song - Koï - ۱

تسخیر آنام تصرف کشور های آنام و کامبدج در دو مرحله انجام یافت . باین معنی که مدت سلطنت ناپلئون سوم دولت فرانسه کشنشین را ازآنام گرفت (۱۸۵۹ ـ ۱۸٦۷) و حمایت خود را نیز بر کامبدج تحمیل کرد (۱۸٦۳) و در دورهٔ جمهوری تنکن را تسخیر نمود و آنام را تحت الحمایهٔ خود ساخت (۱۸۸۲ ـ ۱۸۸۵) .

جنك با چین کشور گشائی های فرانسه در هندوچین سبب شد که امپراطور آنام علائق دیرینه‌ای راکه‌با دولت‌چین‌داشت بخاطر آورد و خراج معمولی‌را بفرستند و از آندولت درمقابل فرانسویان استعانت جوید . در نتیجه نیروی چین بتنکن وارد شد و نیروی فرانسه را محاصره کرد و فرمانده نیروی فرانسه در ضمن‌حمله‌ای که‌برای‌خروج از محاصره نمود کشته شد .

دولت فرانسه پس از مداخلهٔ چین نخست از راه دریا بشهر هوه[1] که‌پایتخت پادشاه‌آنام بود حمله‌برد و اورا بتسلیم تنکن و قبول حمایت فرانسه مجبور کرد (اوت ۱۸۸۳) . پس از آن در نواحی شمالی تنکن با دولت چین بجنك پرداخت . جنك‌با چین نزدیك دو سال دوام یافت و میدان‌آن تنکن و ناحیهٔ جنوبی چین بود . عاقبت فرانسویان غالب‌شدند و بنا بر عهدنامه‌ای که‌درشهر تین تسن[2] بسته شد دولت چین‌سپاه‌خودرا از تنکن طلبید و تحت الحمایه بودن آنام را تصدیق کرد .

شرق اقصی ـ ژاپن ـ و چین

مهمترین وقایع تاریخ آسیا در دورهٔ معاصر در شرق اقصی روی داده است . در این سمت جهان دو کشور قدیمی با تمدنی بسیار کهن یعنی چین و ژاپن وجود دارد که درطی قرون گذشته با خارجیان هیچگونه

۱ - Huė ۲ - Tien-Tsin .

رابطهٔ سیاسی و بازرگانی نداشت ولی امروز بنادر آنها از بزرگترین مراکز بازرگانی جهان محسوب میشود.

اروپائیان و امریکائیان برای باز کردن راه بازرگانی ژاپن دو جنگ دریائی در سالهای ۱۸۵٤ و ۱۸٦٤ با آن کشور کردند و بمقصود رسیدند ولی اندکی بعد در این کشور تغییر وضع کلی حاصل گشت و ژاپن در سایهٔ تأسیسات سیاسی تازهٔ وسازمان صحیح نظامی ازحیث قدرت سیاسی ولشکری در ردیف بزرگترین دولتهای جهان در آمد.

افتتاح کشور چین که هنوز هم کامل نشده است در نتیجه چندین جنگ صورت گرفت. یکی از آنها جنگ تریاك است (۱۸٤۱ - ۱۸٤۸) که انگلیسها بدان اقدام کردند و یکی لشکر کشی متفق فرانسه وانگلیس بچین (۱۸۵۸ - ۱۸٦۰) که بتصرف پکن منتهی گردید. دیگر جنگ کره که ژاپنیها (۱۸۹٤ - ۱۸۹۵) بدان اقدام نمودند و آن شبه جزیره را متصرف شدند. دیگر اعزام نیروی بین المللی در سال ۱۹۰۰ برای جلوگیری از هیجانی در چین شمالی بر ضد اروپائیان که معروف بشورش بکسور[1] هاست.

توسعه قوای نظامی ژاپن و جاه طلبی های دولت روس که در پی الحاق منچوری بروسیه بود سبب جنگ روس و ژاپن گردید (۱۹۰٤).

در این جنگ ژاپنیها فاتح شدند و روسها را از منچوری راندند و حمایت خویش را بر سرزمین کره مستقر ساختند و امپراطوری ژاپن چنانکه اشاره شد از این پس در ردیف دولتهای بزرگ جهان قرار گرفت.

چین پس از مدت طولانی که در برابر نفوذ اروپائیان مقاومت میکرد از آغاز قرن بیستم کم کم شروع باصلاحاتی در احوال خود نمود

۱- Boxeurs

و در نتیجه انقلابی که در سال ۱۹۱۲ در آن کشور بروز کرد دولت امپراطوری به جمهوری مبدل شد.

حکومت جدید که هنوز بخوبی استحکام نیافته باوجود اغتشاشهای سیاسی و رقابتهای سرداران چینی ظاهراً آغاز اصلاحات و ترقی اقتصادی در این کشور پهناور است. ولیکن دولت ژاپن قصد دارد برچین مسلط شود و دست اروپائیان را از آنجا کوتاه کند و چون چینیها مقاصد ژاپن را مخالف استقلال خود میدانند، مقاومت میکنند و چندین سال است که میان چین و ژاپن کشمکش در کار است وژاپنیها متوالیا قسمتهائی از چین را جدا میکنند ودولتهای دست‌نشانده خود رادر آنجاها میگمارند و عاقبت این امور هنوز معلوم نیست.

فصل دهم

جنگ بین المللی

مقدمات اتحاد دولتهای بزرگ اروپا برضد یکدیگر بطوریکه درتاریخ دولتهای بزرگ اروپا دیدیم تا آغاز قرن بیستم کشور های مزبور یعنی روس و آلمان و انگلیس وفرانسه و اتریش و ایتالیا هریك از تکمیل سازمان داخلی خود فارغ شدند و از آن پس رقابتها و کشمکشهائی میان آنها ظاهر گردید. دولت آلمان که بسال ۱۸۷۰ در جنگ با فرانسه فاتح شده بود از دو نظر خود را بیش از پیش مسلح ساخت، یکی برای جلوگیری از حملات انتقام جویانهٔ فرانسویان. که بیسمارك آنرا بخوبی پیش بینی میکرد و دیگر برای توسعه دادن کشور امپراطوری آلمان در اروپا و سایر قطعات.

دولت اتریش نیز در شبه جزیره بالکان نظریات سیاسی داشت و میخواست دولتهای بالکان راتحت حمایت خود در آورد. اما دولت روس که از دیرزمانی سیاستش رسیدن بدریای آزاد بود به نفوذ در کشور های بالکان و تصرف اسلامبول بیشتر احتیاج داشت، لذا بین این دو دولت رقابت سختی در شبه جزیره بالکان در گرفت. آلمان ها که برای تعقیب نقشه های سیاسی برای خود همدست لازم داشتند و بعلاوه مساعدت دولت اتریش را در اجرای سیاست نفوذ بطرف مشرق لازم میدانستند. کشمکش میان دول اتریش وروس را مغتنم شمردند و در سال ۱۸۷۹ پیمانی نظامی با دولت اطریش بستند. بموجب این پیمان اگر یکی از متحدین بدولتی حمله میکرد یامورد حمله واقع می شددولت

دیگر ناگزیر بود که در آن حمله یا آن دفاع شرکت نماید. باین ترتیب سنگ اول اتحاد دو دولت بزرگ اروپائی برای پیشرفت در نقشه های سیاسی که سیاستمداران آلمان و اتریش کشیده بودند گذاشته‌شد.

دولت ایتالیا که میدانست تنها رقیب و خصم دولت فرانسه دولت آلمان است، چون در سر برخی مسائل مرزی و تصرف تونس از دولت فرانسه‌رنجیده بود باتحاد آلمان‌و اتریش پیوست و در سال ۱۸۸۱ پیمان مذکور را باتمام شرایط امضا نمود و این عهد نامه که هریك از دول سه گانه در امضای‌آن‌منظور خاصی‌داشتند معروف به اتحاد مثلث گردید.

دولت روس که دولت آلمان را با اتریش یعنی رقیب خود متحد دید بوحشت افتاد و در صدد تشکیل اتحادی بر ضدآلمان برآمد همچنین فرانسویها که شکست سال ۱۸۷۱ همواره ایشان را برای انتقام جوئی از آلمانها تحت سلاح نگاهداشته بود و بعلاوه از اتحاد اتریش وایتالیا باخصم‌خودآلمان نیزبیم داشتند بروسیه نزدیك شدند.

بسبب این نزدیکی اختلافاتی که از عهد ناپلئون اول میان‌فرانسه و روسیه باقی بود بکلی رفع شد و چون دولت روسیه برای پیشرفت سیاست خود در آسیا بپول زیاد احتیاج داشت فرانسه پول گزافی که‌بالغ بر ۳۰ میلیارد فرانك میشد بان دولت وام داد و در حقیقت اتحادروسیه را خرید در سال ۱۸۹۱ یعنی ده سال بعد از اتحاد مثلث عهد نامهٔ اتحادی میان آندو دولت منعقد گردید. اما فرانسویان که تنها اتحاد با روس را برای جلوگیری از خطر آلمان کافی نمیدیدند در صدد برآمدند که انگلستان را نیز با خود متحد سازند. دولت انگلیس تا این تاریخ بیشتر توجه خود را بخارج اروپا ومستعمرات معطوف‌میداشت ودر اروپا تنها مراقبت حفظ موازنه نیرو های دول بزرگ بود. ولی در این زمان

نتوانست خود را از بندوبست‌های سیاسی اروپا بر کنار دارد . پس نخست در صدد اتحاد با آلمان بر آمد . ولی از یك طرف شرایط آلمان برای او قابل قبول نبود و از طرف دیگر ترقیات سریع آلمان در تمام امور مخصوصاً در نیروی دریائی ، دولت انگلیس را متوحش ساخت و مغلوبیت قطعی فرانسویها را بدست آلمانها مخالف مصالح خود و مضر بحال سیاست موازنه دید . بعلاوه از مدتی پیش رقابت اقتصادی سختی میان این دو دولت در گرفته بود و آلمانها میکوشیدند که در رقابت اقتصادی و دریائی بر انگلیسها غلبه کنند .

بنابر این مقدمات ادوارد هفتم پادشاه انگلیس در صدد حل اختلافات بین کشور خود و فرانسه برآمد و در سال ۱۹۰٤ مشاجرات دولتین درسر مستعمرات افریقائی بموجب معاهده‌ای حل شد . باین معنی که فرانسویها ازحقوق خویش درمصر صرف نظر کردند و آن‌را بدولت انگلیس واگذاشتند و انگلیسها نیز ازحقوق خود در مراکش چشم پوشیدند و آنرا بفرانسویها تفویض نمودند .

بنا بر این تا سال ۱۹۰٤ فرانسه از طرفی با روسیه و از طرفی با انگلستان بر ضد اتحاد مثلث متحد شده بود؛ اما تا وقتیکه دولت روس وانگلیس با یکدیگر متحد نبودند بنیان این اتحاد ها استحکام نداشت . از طرفی انگلیسها و روسها نیز در مشاغل مشرق با هم اختلافات مفصل وتقریباً حل نشدنی داشتند . فرانسویان که هر ساعت از خطر آلمان متوحش بودند واسطهٔ نزدیکی دو دولت روس و انگلیس شدند . اختلافات دولتین در مشرق بر سر کشور های فاصل میان هندوستان و روسیه بوده در سال ۱۹۰٦ که انجمنی بین‌المللی در یکی از بندر های اسپانی برای حل برخی مسائل سیاسی تشکیل شده بود نمایندگان فرانسه پنهانی و در

فاصلهٔ جلسات انجمن میان نمایندگان انگلیس وروس را سازش دادند و زمینهٔ معاهده‌ای را تنظیم کردند که بموجب آن اختلافات روس وانگلیس در مشرق حل گردید. این معاهده یکسال بعد یعنی در سال۱۹۰۷ در پطرزبورگ بامضای دولتین رسید وباین ترتیب درین سال دولتهای فرانسه و روس و انگلیس ائتلافی درمقابل اتحاد مثلث تشکیل دادند که به **اتفاق مثلث** معروف شده اما باید دانست که ایتالیا پیش از شروع جنگ بسبب رقابتی که با اتریش داشت از اتحاد مثلث خارج شد و در عوض دولت عثمانی که ازمطامع سیاسی روس‌بیم و وحشت داشت‌باآلمان‌واتریش‌پیوست

بطوری که دیدیم از سال ۱۸۷۹ دولتهای عمدهٔ اروپا بتشکیل اتحاد هائی بر ضد یکدیگر اقدام کردند وتا سال ۱۹۰۷ دو اتحاد مهم در برابر یکدیگر صف آرائی نمودند و حالت موازنه‌ای میان قوای طرفین مشاهده میشد. اما باز مدتی دولتهای اروپائی بجنگ دست نبردند وفقط در داخله‌کشور های خود بتجهیزات پرداختند سرباز گیری عمومی و اجباری همه جا شروع شد و بنای کارخانه های اسلحه سازی و اختراع توپها و تفنگهای طرز جدید دوام داشت. بیشتر مردم اروپا تحت السلاح رفته ومشقهای نظامی می‌کردندوطرزاستعمال اسلحه‌های تازه‌رامیآموختند این دوره را که دولتهای بزرگ اروپا عموماً بازدیادسپاه و نیروی بری و دریائی خود مشغول بوده و ظاهراً جنگی نداشته اند دورهٔ صلح مُسلح مینامند.

جنگ این ترتیب تا سال ۱۹۱٤ دوام داشت و دریمدت طرفین کاملا تجهیزات‌خودراآماده کرده بودند. دراین‌سال ولیعهداتریش‌وزنش در شهر **سرایه‌و**[۱] از شهرهای سربستان بدست‌یکنفرمحصل‌سربستانی‌بضرب گلوله بقتل رسیدند و حکومت اتریش جمعی از میهن پرستان سرب را

۱- Serajèvo

محرك و مسئول این جنایت شمرد و سر انجام در ماه ژوئیهٔ ۱۹۱۴ بدولت سرب اعلان جنك داد. دولت روسیه بحمایت سربستان بر خاست و دولت آلمان سه روز بعد از اعلان جنك اتریش اتمام حجتی برای دولتین روس و فرانسه فرستاد و در اول ماه اوت ۱۹۱۴ جنك با روسیه را اعلان کرد وفردای آن روز بدولت فرانسه نیز اعلان جنك نمود.
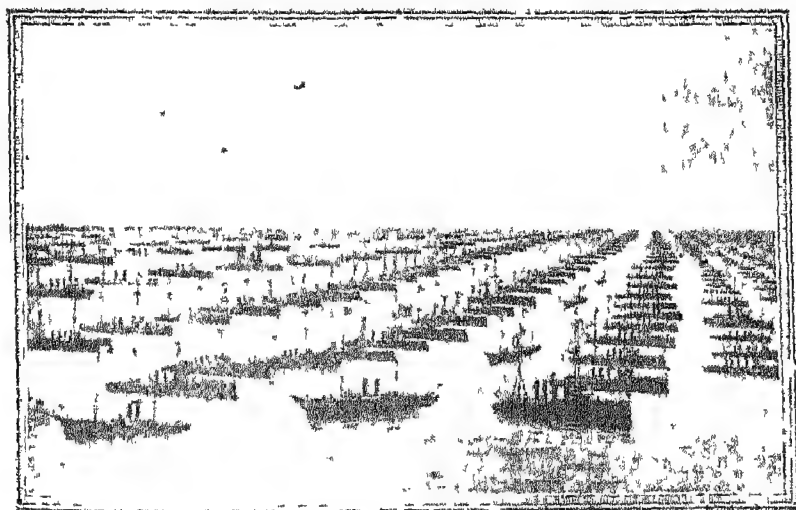
بخشی ازنیروی دریائی انگلیس در سال ۱۹۱۴

آلمانها میخواستند از سوی خاور بروسیه حمله برند و از جانب باختر بداخلهٔ فرانسه پیش آیند چون عبور از ولایت لرن مشکل بود سپاه ویلهلم دوم وارد بلژیك شد که از آن کشور رو بسوی پاریس آورد اما بلژیك کشور بیطرفی بود و بموجب معاهدات بین المللی حما نمیتوانست میدان جنك یا راه عبور دولای سگانه گردد پادشاه بلژیك و دولت انگلیس که تا این موقع وارد جنك نشده بود با دولت آلمان وارد مذاکره گردیدند و در باب نقض بیطرفی بلژیك که از مدتی پیش دولت آلمان

اروپا
در ۱۹۱۴
اقیانوس منجمد شمالی
آیسلند
دریای شمال
روس
سیبری
اتریش و هنگری
دریای سیاه
ترکیه آسیا
افریقا

آنرا ضمانت کرده بود توضیحاتی خواستند. **بتمان هولوك** [۱]، صدر اعظم آلمان ضمانت نامهٔ استقلال و بیطرفی بلژیك را بچیزی شمرد و جواب داد که دولت آلمان هنگـام جنگ مجبـور است بر طبق مصـالح خـود رفتار کند. دولت انگلیس هم بعنوان حفظ بیطرفی بلژیك وارد جنگ شدودرچهارم اوت ۱۹۱٤ بآلمان اعلان جنگ داد در سالهای نخستین جنگ در وضع عمومی متحدین (آلمان و اتریش و عثمانی) و متفقین (انگلیس و روس و فرانسه) تغییراتی حادث شد. باین ترتیب که دولت بلغارستان بمتحدین پیوست و قرطاغ و سربستان و بلژیک بهمتفقین ملحق شدند وتاآخر جنك که فتوحات آلمان بسیاری از دول دیگر را بوحشت انداخته بود دولتهای ژاپون و ایتالیا و پرتغال و رومانی و کشور های‌متحد امریکا و یونان و برزیل هم متدرجاً بمتفقین پیوستند وجنگ سراسر جهان را فرا گرفت و بهمین لحاظ است که این رشته جنگها را که بیش‌ازچهار سال (از ژویهٔ ۱۹۱٤ تا نوامبر ۱۹۱۸) دوام داشت جنگ بین المللی یا عمومی نامیده اند.

جنگ بین‌المللی از حیث‌فعالیت نظامی و اختراع و استعمال‌اسلحهٔ آتشین و کشتیهای هوائی و زیر دریائی های مختلف و توپها و آلات دیگر که درضمن این جنگها تکمیل گردید درعالم بی نظیر بودوازمصائب بسیار بزرك بشریت بشمار میآید. زیرا تنها صفوف نظام در میدان ها نمی جنگیدند بلکـه تمام افـراد ملل درین جنك بزرك شرکت داشتند. روز نامه نویسان با مقالات مهیج مردم را تحریك میکردند. شیمی دانها بترکیب مواد مختلف برای تهیهٔ گلوله های کشنده و گاز های خفه کن در گوشهٔ لابراتوار های خود مشغول بودند. بیشتر افرادی که میتوانستند در میدانهای جنك حاضر شوند بجنگ رفته بودند و کار های عمومی

۱- Bethmann — Hollwag

بدست زنان اداره میشد . دولتهای متخاصم جاسوسان متعددو ماهر به کشور های یکدیگر می فرستادند و جاسوسی بـه منتها درجهٔ کمال خود رسید. این جنگها از حیث نفرات سپاه هم بی نظیر بود . تنها دولت آلمان ۱٤ میلیون سپاهی و فرانسویها هشت میلیون بسیج کردند . دولت روس بقدری تلفات داد که حساب شمارهٔ آن بدرستی معلوم نیست. چنان فعالیت علمی و صنعتی در این جنگها شدید شده بود که نوع اسلحه و طرزنقشه کشی میدان های جنگ در سالهای نخستین با سالهای آخر جنگ یعنی در فاصلهٔ چهار سال بهیچوجه قابل مقایسه نبود .

در سال ۱۹۱٤ میدان جنگ قسمت شمال فرانسه بود. آلمانها قلاع فوق العاده محکم بلژیك را خراب کردند و پیشرفتهای مهمی نمودند و بپاریس نزدیك شدند و حکومت فرانسه ناچار از پاریس به بردو منتقل شد. اما آلمانها بپاریس دست نیافتند و بکرانهٔ دریای مانش حمله بردند ولی در آنجا نیز دچار تعرض شدید انگلیسها و بلژیکها گشتند.

در طرف مشرق روسها حملهٔ خطرناکی به پروس و اتریش بردند ولی سردار معروف آلمان موسوم به **هیند نبورگ**[1] روس‌ها رادرپروس شرقی شکست سختی داد وحدود آلمان

هیندنبورگ

سردار بزرگ آلمان در جنگ بین المللی ازآنسو محفوظ ماند.

در سال ۱۹۱۵ بسبب ورود دولت عثمانی بجنگ حوالی بغاز بسفر

۱- Hindenburg

و داردانل نیز میدان جنگ شد. درجبههٔ فرانسه سپاه طرفین بمحاربات خندقی پرداختند و از پناه خندق‌های محکم سنگر هـای یکدیگر را گلوله باران میکردند و در ضمن این محاربات بود که مایعات سوزان و گاز خفه کن و گلوله های عجیب از طرف نیروهای طرفین استعمال میشد سپاه آلمان در جبههٔ مشرق یعنی در لهستان و روسیه فتوحات نمایان کرده چنانکه آلمانها بوسیلهٔ ریختن ۷۰۰ هزار گوله خط دفاعی روسها را درهم شکستند و دو کرور سپاه را تلف کردند.

در اقیانوسها نیز آتش جنگهـای دریائی روشن بود و زیردریـائی هـای آلمان پیوسته کشتی‌های جنگی و بازرگانی متفقین و سایردولتها را غرق میکردند. واقعهٔ مهم نظامی سال ۱۹۱۶ حملهٔ سخت سپاه آلمان برقلعهٔ **وردن** [1] بـود. در این حمله نزدیك یك میلیون از سپـاهیان فرانسه و آلمان کشته شدند و عاقبت نیز چون روسها در جبههٔ مشرق و فرانسویان در اطراف رود **سم** [2] به حملات سخت پرداختند سپاه آلمان مجبور شد دست از محاصرهٔ وردن بردارد.

در سـال ۱۹۱۷ آلمانهـا جنك در یائیرا شدیدتر کردند و بعنوان اینکه انگلستان در محاصـرهٔ دریـائی آلمان است کشتی های دول بـی طرف را که بجانب انگلستان می‌رفتند غرق نمودند. عاقبت دولت هـای متحد آمریکا از این رفتار آلمان بخشم آمدند و **ویلسن** [3] رئیس جمهور

۱- Verdun

۲- Smome   ۳- Wilson

آنکشور در ماه آوریل ۱۹۱۷ بدولت آلمان اعلان جنگ داد .

آلمانها برای این کـه از میدان مشرق راحت شوند در داخلهٔ روسیه بکمك رؤسای حزب بلشویك انقلاب عظیمی برپا کردند . انقلابیون سپاهی راکه نیکلای دوم تزار روسیه برای فرستادن به میدانهای جنگ بسیج کرده بود برای بر هم زدن حکـومت امپراطوری تحریك نمودند . در نتیجه روسیه از جنگ کناره گـرفت ولی ورود امریکا تـازه نفس در جنگ بکلی اوضاع را تغییر داد . در این سال باز **لودندرف** [۱] سردار معروف آلمان حملهٔ شدیدی بطـرف پاریس کـرد و تا ده فرسنگی آن شهر پیشرفت و به بمباراانهای شدید پرداخت . اما کمکهای روزانه ای که از امریکا بسپاه متفقین می رسید مانع پیشرفت او گردید . از طرف دیگر دولت های عثمانی و بلغار و اتریش متحدین آلمان ازپادرآمدند و آلمان در مقابل متفقین تنها ماند ضمناً ژنرال **فش** [۲] سردار فرانسوی نیز فتوحات نمایان کرده آلمانها را در خـاك فرانسه عقب نشاند . در همین اوان یعنی در ۸ نوامبر ۱۹۱۸ در آلمان ازفرط مصائب جنگ و قحطی وسختی زندگانی انقلابی برپاشدو حکومت جمهوری اعلان گردیدوقیصر امپراطور آلمان بهلند پناه برد . در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ نمایندگان آلمان قرار داد متارکهٔ جنگ راامضاکردندو شرایط بسیار سنگین متفقین راپذیرفتند

لودندرف

از سرداران بزرك آلمان در جنك بین الملل

1 - Ludendorff 2 - Foch

ژنرال فش

سردار بزرك فرانسه در جنك بين المللى

صلح و رسای از آغاز سال ۱۹۱۹ کنفرانس صلح مرکب از نمایندگان بیشتر دولتهای جهان در فرانسه بریاست کلمانسو ۱ نخست وزیر فرانسه تشکیل گردید و یك رشته معاهدات که معروفترین آنها معاهده و رسای است امضا شد که نتایج مهم آن بقرار زیر است

۱ ـ دولت فرانسه نواحی آلـزاس و لرن را که در سال ۱۸۷۱ از دست داده بود پس گرفت و در خارج اروپا هم بعضی متصرفات آلمان را بتصرف آورد و قیمومیت شام هم بفرانسه واگذار گردید

۲ ـ دولت انگلیس چندین ناحیه از مستملکات آلمان را بتصرف آورد و قیمومیت پاره ای از کشور های شرق نزدیك نیز بان دولت داده شد و امپراطوری بریتانیای کبیر توسعه بسیار یافت .

۱- Clemenceau

۳ - دولت آلمان از جرگه دول بزرگ خارج شد و تمام مستعمرات
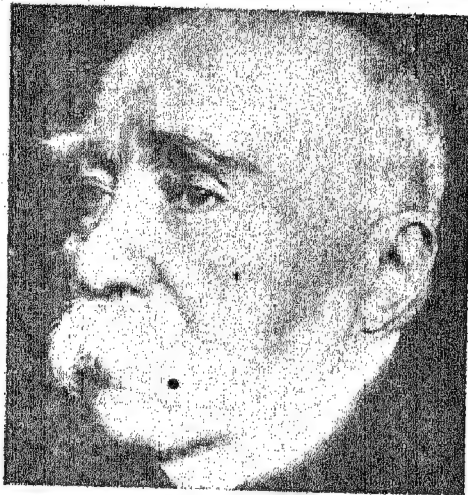
کلمانسو

نخست وزیر فرانسه در جنك بین المللی

آن دولت بتصرف متفقین در آمد و نواحی آلزاس و لرن و قسمتی از زمین های مرزی بلژیك و خاك لهستان و ناحیه ای از پروس و ناحیه شلسویك در شمال وسیلزی علیا از امپراطوری آلمان مجزا و بدولتهای مختلف مجاور واگذار گردید وطرز حکومت آنکشورنیز جمهوری شد.

٤ - دولت روسیه پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ خودرا از صحنه سیاست اروپا چه در موقع جنك و چه در کنگره ورسای خارج ساخت و بسازمان داخلی و اصلاح امور اقتصادی خویش پرداخت و در نتیجه جنك و انقلاب گذشته از خاك لهستان چند قطعه از خاك آن جدا کردند و دولتهای فنلاند و استونی و لتونی و لیتوانی را تشکیل دادند

٥ - دولت ایتالیا بعد از جنك در صف دولتهای بزرك اروپا قرار گرفت، چنانکه امروز برسر مسائل مرزی وتفوق دریائی و فرمان روائی

بردریای مدیترانه‌با فرانسه سخت رقابت میورزد.

٦ ـ دولت بزرگ امپراطوری اتریش هنگری منهدم گشت. هنگری یعنی مجارستان از آن جدا شد و بعضی از قسمتهای خاکش ضمیمهٔ رومانی و بعضی ضمیمهٔ سربستان و قسمتی منظم بایتالیا گردید و اتریش یك دولت بسیار کوچکی شد که آنرا هم در سال ۱۹۳۷ دولت آلمان‌ضمیمهٔ خود ساخت.

۷ـ قسمتهائی از خاك لهستان که روس و آلمان و اتریش متصرف شده بودند از تصرف آنها خارج گشت و دولت لهستان دوباره تأسیس‌شد.

۸ ـ تمام متصرفات دولت عثمانی از شامات و عراق و عربستان و مصر از دستش رفت و نزدیك بود بکلی معدوم شود ولیکن نهضت‌ملیون ترك بهمت مصطفی کمال آتاتورك قسمت آسیای صغیر را محفوظ داشته سلطنت‌عثمانی را سرنگون کرد و دولت‌جمهوری راتشکیل داد.

جنگ بین‌المللی از حیث خسارت مادی و تلفاتی که واردکرد درعالم بی نظیر است . نتایج بد این جنگ دامنگیر تمام ملل جهان‌گردید اوضاع اقتصادی دولتهای اروپا مخصوصاً آلمان و فرانسه در نتیجهٔ جنگ فوق‌العاده‌خراب شد واگر کوشش چند سالهٔ اخیر این‌دودولت‌نبودبخطرات هولناك دچار میشدند.

جنگ بین‌المللی خاتمه یافت در حالیکه همه دولتهای بزرگ اروپا حتی فاتحین از خسارت و نتایج وخیم آن مینالیدند . آلمان بیش از همه دچار خسارت مادی و معنوی گردید ولی روح ملیت و غرور ذاتی ملت‌آلمان خسارت گذشته‌را جبران کردوآنکشوردوباره قدم‌درمیدان‌ترقی نگذاشت و خود را بپایهٔ پیش از جنگ رسانید.درین مدت سایر دولتها نیز بیکار ننشسته اند و همه می کوشند تا نیروی دفاعی خود را کامل

کنند و خود را از خطر تعرض دیگران حفظ نمایند . چون معاهدهٔ صلح ورسای واقعاً خاتمه باختلافات بین المللی نداد و پاره‌ای از ملل از مواد این عهد نامه ناراضی بودند از سال ۱۹۱۸ کشمکشهائی تازه بتدریج میان کشورهای اروپا بر سر این امر ظهور نمود تا در سال ۱۹۳۹ منجر ببروز جنگ تازه‌ای در اروپا گردید.

فهرست

بخش نخست ـ تاریخ ایران

صفحه

صفحه

فصل پنجم(۲) - فتنه افغان

فصل ششم - ظهور نادر

فصل هفتم - پادشاهی نادر و فتوحات او

فصل هشتم - جانشینان نادر

فصل نهم - تاریخ زندیان

فصل دهم - سلسلهٔ قاجار

صفحه

صفحه

فصل سوم - تاریخ انگلستان

فصل چهارم - تاریخ روسیه

فصل پنجم - تاریخ امپراطوری اتریش

فصل ششم - تاریخ آلمان در دورهٔ معاصر

فصل هفتم تاریخ ایتالیا

فصل هشتم (!) ادبیات و علوم و صنایع در دورهٔ معاصر

صفحه

تصاویر

نقشه‌ها